از شعر معمای چنانچه این بیت در بابت شهادت ... حاصل یافته اندیشه جودت
لفظ ظفر تاریخ ... یافت سر حافظ بر ... و تعمیه تاریخ آنست که اگر اعداد سال
مطلوب از احتیاج زیاده باشد آن را بایش شایسته وطریق بایسته کم باید چنانچه این
شعر در بابت وفات اکبر شاه بادشاه بیت الف کشید ملایک ز فوت اکبر شاه
و دیگر تاریخ توشیح است که قایل قطعه یا مصرع کوید که از اعداد حروف اول یا آخر هر
مصرع تاریخ بر آید و تاریخ صوری و معنوی آنست که شاعر تاریخی بی اضافه حساب در
مصرع بیان نماید و اگر اعداد حروف آن مصرع از روی حساب جمل بر گیرند همان
تاریخ استخراج یابد از آن نوع یکی آنست که شهاب الدین معمای در وفات همایون
بادشاه یافته بیت در نهصد و شصت و هفت بوده و این مصرع که مولف در فتح قلعه
اکراباد یافته نیز همان قسم است اما درین تفاوت که لفظ صوری سنه عیسوی صاف ظاهر
و لفظ معنوی سال هجری از روی حساب بر می آید ع نکهت [illegible] مقصود
و سنه از سال

ذکر آفرینش پیدایش ابو البشر آدم و اولادش

در توریت مرقوم است که حق سبحانه تعالی در شش روز زمین و آسمان را
و هر چه که در آن است پیدا کرد بعد از آن آدم را از خاک او بدواز پهلوی چپ او
حوا را برآورده با آدم داد و ایشان را در بهشت عدن که ... است و چون ابلیس
ابلیس ... شجره ممنوعه را خوردند ایشان را از بهشت بیرون کردند بعد از اخراج
از ایشان قابیل و هابیل پیدا شدند قابیل که او را قاتل برادر خود هابیل ...
کتب ... قاتل آواره دشت و نامون گردید بعد از آن از آدم شیث بوجود
آمد و از شیث انوش تولد شد و از انوش قینان پیدا شد و از قینان مهلائیل
و از مهلائیل یرد و از یرد اخنوخ تولد یافت او را از زمان تا به ادریس می گویند
چون او سه صد و شصت و پنج ساله شد حق سبحانه تعالی او را از وجود خود ابداً
... بود متوشلح نام و از متوشلح لمک بوجود آمد و تا وفات آدم ... بود و چون لمک
پنجاه و شش ساله شد آدم بعمر نهصد و سی سالگی از جهان رحلت نمود از لمک نوح ...
و چون نوح ... ساله شد طوفان آمد و تمام جهان را ... فرو ... ذکر حق سبحانه تعالی

نبی پیامبر بابت بدان خود که سام و حام و یافث نام داشتند و کنعان الثالث
که جملگی اهل کشتی بودند خود را از عذاب طوفان رهانیدند این واقعه یکهزار و ششصد و
پنجاه و شش سال بعد از هبوط آدم و دو هزار و سیصد و چهل و چهار سال پیش از تولد عیسی
مسیح بوقوع آمده بالجمله بعد از طوفان سام پسر نوح را پسری بوجود آمد ارفخشد نام و از او
صالح پیدا شد و از صالح عابر تولد شد و او را دو پسر پیدا شد و از هود و فالغ پیدا شد و از فالغ
راعو و از راعو ساروغ و از ساروغ ناحور و از ناحور تارخ پیدا شد و از او آزر پسر آمد
و از آزر ابراهیم خلیل الله بوجود آمد و لوط پیغامبر برادرزاده ابراهیم است و از ابراهیم اسمعیل
از بطن هاجره بوجود آمد و از بطن ساره اسحاق تولد شد از اولاد اسمعیل محمد مصطفی
و از اولاد اسحاق عیسی مسیح و دیگر پیغامبران تولد شدند بالجمله از اسحاق یعقوب پیغامبر
پیدا شد و حق سبحانه تعالی او را موسوم باسرائیل ساخت از آن جهت که اولاد او را
بنی اسرائیل میخوانند از یعقوب یوسف و دیگر برادرانش پیدا شدند و چون یوسف را
پدر بسیار دوست میداشت برادرانش حسد برده او را در چاه کنعان انداختند
و تجاران او را از آن چاه برآورده و در شهر مصر برده بدست قطفیر که او را عزیز مصر میخواندند
فروختند و زوجه قطفیر که زلیخا نام داشت بر یوسف عاشق گردید و چون بمراد نرسید
او را متهم ساخت و شوهرش یوسف را در زندان فرستاد و بعد از چند سال فرعون پادشاه
مصر او را خواب دیده یکی از معبران خود کرد تا بجد هرگاه که در کنعان قحط سالی
پیدا آمد پس یعقوب و دیگر برادرانش با اولاد ایشان که جمله هفتاد و دو تن بودند آمده
در مصر سکونت اختیار نمودند و یعقوب و پسرش یوسف هر دو در مصر از جهان گذشتند
از پسران یعقوب که لوی نام داشت قاهث پیدا شد و از قاهث عمران بوجود آمد
و از عمران هارون و برادرش موسی پیغامبر تولد یافتند و نام خواهر ایشان مریم بود و
موسی پیغامبری بود که سوای عیسی مسیح همچون او دیگری برنخاسته یکی از معجزات
او این بود که عصا در دست او بحکم الله تعالی مار میگشت و او با حق سبحانه تعالی
هم کلام میشد از این جهت او را کلیم الله میخواندند معجزه او دریای نیل خشک شده
و او بنی اسرائیل را که جمله سوای زنان و اطفال زیاده از ششصد هزار بودند
از دست تعدی فرعون رهانید از آن دریا عبور ساخته بزمین کنعان آورده و چون

باب اوّل از آغاز سنه هجرت لغایت سال یکصد از سنه مذکور

ذکر تولد و وفات محمد مصطفی

حسب روایت میکند که محمد مصطفی رسول اهل اسلام از اولاد اسمعیل بن ابراهیم خلیل الله است و نام پدرش عبد الله
بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر
المشهور بقریش بن مالک بن النضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن
عدنان و از عدنان تا اسمعیل بن ابراهیم مختلف فیه است و ولادت او در شهر مکه از بطن آمنه بنت وهب
بن عبد مناف بن زهره برادر قصی بن کلاب مذکور در زمان دولت نوشیروان عادل پادشاه
بوقوع آمده چنانکه خود فرموده است که ولدت فی زمن الملک العادل و در آن وقت از ملک نوشیروان
چهل سال گذشته بود و نام سال ولادت او عام الفیل است و عام الفیل آن سال را گویند که در آن سال
ملکی از ملوک یمن که ابرهه نام داشت با فوجی عظیم و فیلان کوه پیکر مشهور باصحاب فیل باراده هدم و تخریب
خانه کعبه بمکه آمده بود و مرغان از هوا سنگ ریزها بر سر ایشان بارید ایشان را لیست و هلاک ساخته بود
والله اعلم بالصواب و این واقعه پنجاه و سه سال قمری پیش از هجرت بوضوح پیوسته و محمد در همان سال پنجاه
و یک روز بعد از آن سانحه از مادر بوجود آمده یعنی بتاریخ هشتم ربیع الاول روز دوشنبه و آن تاریخ مطابق
است با هشتم اپریل ماه انگریزی سال پانصد و هفتاد و یک عیسوی موافق بیستم نیسان ماه رومی سال
هشتصد و هشتاد و دو اسکندری اما بعضی علما کرام ایام ولادت او را تاریخ دوازدهم ربیع الاول نوشته اند
محض غلطی می نماید زیرا که ابو الفدا می نویسد که عمر رسول وقت وفات شصت و سه سال قمری بود
و بعد از هجرت ده سال در مدینه اقامت داشته پس ظاهر است که ولادت او پنجاه و سه سال پیش از هجرت
دست داده و در آن سال از روی حساب نجوم تاریخ دوازدهم ربیع الاول در جمعه افتاده بود و تاریخ هشتم روز
دوشنبه و این درست است و اختلاف این ... کرده اند سبب بر سال
جواب من اکثر تعبیرها بمحض خلاف بالسبب نموده اند چنانچه در حدائق الانوار تصنیف فخر الدین
محمد رازی مرقوم است که حافظ اصفهانی روایت میکند از محمد بن جریر الطبری که او گفت علما اختلاف
کرده اند در وقت ولادت رسول و مقدار تفاوتی که در آن اختلاف کرده اند بیش از ... روز
نیست بعضی گفته اند که ولادت او در دوم ماه ربیع الاول بوده و بعضی گفته اند در هشتم این ماه بوده و

و بعضی گفته اند در دو ماه و بعضی گفته اند که رسول هنوز در شکم مادر بود و بعضی گفته اند که وفات بعد از ولادت رسول هفت روز بوده و خلاف کرده اند در وفات مادر و بعضی گفته اند شش ساله بود و بعضی گفته اند که بعد از آن وفات یافت که رسول هشت ساله بود و خلاف کرده اند در مقدار سال او آنوقت که در صحبت عم خود ابی طالب بشام رفت بعضی گفته اند نه ساله بود و بعضی گفته اند که دوازده ساله بود و خلاف کرده اند در مقدار عمر او در وقت عمارت کعبه بعضی گفته اند که بیست و پنج ساله بود و بعضی گفته اند سی و پنج ساله بود و در تاریخها هم مرقوم است که چون در سی و پنج سالگی رسول قریش تعمیر خانه کعبه میکردند رسول حجر اسود را نصب خود بر رکن عراقی نصب فرمودند اما جمهور اتفاق بر آن است که چون او را چهل سال قمری تمام شد حق تعالی او را برای دعوت بخلق فرستاد و آن سال احدی و اربعین عام الفیل بود موافق سال احدی و عشرین و ثمانمائه اسکندری مطابق سنه ششصد و ده عیسوی و دوران مدت از ملک کسری پرویز بن هرمز بن نوشیروان عادل بود و بیست سال گذشته بود و چنین نوشته اند که رسول بعد از بعثت تا سه سال بدعوت خلق مشغول نشد و بعد از آن دعوت ظاهر کرد اما پیش از آنکه دعوت ظاهر کند چند کس ایمان آورده بود اول ایشان زوجه او خدیجه بود بعد از آن خادم او زید ابن حارثه بعد از آن علی ابن ابی طالب که در آن وقت عمرش نه سال بود و ابی بکر صدیق و عثمان ابن عفان و عبدالرحمن ابن عوف و سعد ابن ابی وقاص و زبیر ابن العوام و طلحه ابن عبدالله و چنین آورده اند که پدرش عبدالله نزدیک وفات خود عبدالمطلب جد رسول را برای تربیت او وصی گردانید و چون رسول هشت سالگی رسید عبدالمطلب نیز رشته حیات برید و برای تربیت رسول عم او ابی طالب را وصیت نمود او چنانکه حق تربیت است کرد تا بلوغ رسید در سال سیزدهم ابی طالب او را همراه خود برای تجارت بشام برد و چون بیست و پنج ساله شد خدمت خدیجه بنت خویلد را اختیار نموده بجهت او بشام تجارت رفت و سه سال بخدمت او بسر برد و بعد از آن چون بعمر بیست و هشت ساله رسید خدیجه را خواست و عمر خدیجه در آنوقت چهل ساله بود و خدیجه پیشتر در حباله نکاح عتیق بن عابد بن عبدالله مخزومی بود و از او یک پسر و یک دختر داشت بعد از وی ابو هاله وی را بخواست و از وی دو فرزند بوجود آمده بودند و بعد از آن و دو سال بعد از آن خدیجه بعمر شصت و دو ساله وفات کرده و سه روز پیش از وفات خدیجه عم بزرگ رسول یعنی ابو طالب بعمر هشتاد ساله رخت هستی از این عالم برداشته و این واقعه سه سال پیش از هجرت در دهم سال وحی بماه ذی الحجه بوقوع آمده لهذا آن سال را عام الحزن گویند تا آنکه خدیجه در حیات بود رسول زنی دیگر نخواسته اما بعد رحلت او چهارده زنان دیگر بعقد ازدواج خود آورده اسامی زوجات اولین

لمعت اول

و بهترین ایشان خدیجه بنت خویلد بود بعد از آن سوده بنت زمعه بعد از آن عایشه بنت ابی بکر صدیق که از
دیگری بود و مباشرت با او در مکه فرموده و حفصه بنت عمر بن خطاب و ام سلمه بنت ابی امیه و ام حبیبه
بنت ابی سفیان و زینب ... از اهل قریش بود و پیش از این ام حبیبه در نکاح عبد الله ابن جحش بود
و از وی دختری داشت حبیبه نام از آن سبب او را ام حبیبه میخواندند و جویریه بنت حارث و صفیه بنت حیی
ابن اخطب و زینب بنت جحش که زوجه زید بن حارثه بود و چون وی طلاق داد رسول او را بزنی
خواست و میمونه بنت حارث که خاله ابن عباس بود و زینب بنت خزیمه و چهار زوجگان دیگر از ...
حین وفات رسول نه ازواج او زنده بودند و اسامی بعضی از زوجگان از رباعی مولوی عبد الرحمن
جامی دریافت کرده شد

رباعی

نه حضرتی که پاک بودند همه عایشه و خدیجه محترمه
با ام حبیبه حفصه بود و زینب میمونه صفیه سوده ام سلمه

و رسول از خدیجه چهار دختران و سه پسران بوجود آمده بودند اسامی دختران فاطمه و زینب
و رقیه و ام کلثوم و از پسران طاهر طیب و قاسم و از کنیزی که نام او ماریه قبطیه بود پسری
دیگر آمده نام او ابراهیم چنانکه جامی فرموده اند

رباعی

فرزندی قاسم ابراهیم است پس طیب و طاهر سزا تعظیم است
با فاطمه و رقیه و ام کلثوم زینب سزاوار تعلیم است

ابراهیم که در ماه ذی الحجه سنه هشتم از هجرت تولد شده بود بعد از یک سال و سه ماه روز دو شنبه دهم ماه
ربیع الاول سنه دهم از هجرت فوت کرده و گفته اند که همان روز که او وفات نموده کسوف آفتاب واقع
شده بود کسوف واقع نمیشود مگر در سلخ ماه و مولف از روی حساب نجوم دریافته که کسوفی که در آن
سال واقع شده در روز سلخ ربیع الثانی بود و اهل فلک که غلطی در تاریخ کرده باشند اما اهل اسلام این
واقع را از معجزات تصور می نمایند و الله اعلم بالجمله هر یکی از پسران که مذکور شد در کودکی از دنیا رفتند
اما از دختران فاطمه در نکاح علی ابن ابی طالب بود و زینب در نکاح ابو العاص بن ربیع بود و رقیه در
نکاح عتبه بن ابی لهب بود و گویند که چون سوره تبت نازل شد ام جمیل زن ابی لهب بود از آن در خشم
شد و عتبه را فرمان داد که رقیه را طلاق دهد و چون طلاق داد عثمان بن عفان او را در نکاح خود
آورد و چون رقیه از دنیا رفت رسول ام کلثوم را بعثمان داد و همه اولاد رسول در حضور او وفات کردند

امیر المؤمنین عمر بن خطاب نام پدرش خطاب بن نفیل بن عبد العزی بن ریاح بن عبد الله
بن قرط بن رزاح بن عدی بن کعب بن لوی و نسب او بکعب بن لوی بنسبت رسول می پیوندد دختر وی
حفصه است که در حبالهٔ رسول بوده چون ابوبکر صدیق پیش از وفات خود عمر را خلیفه خود مقرر
نموده بود چنانکه بمجرد وفات او عمر را بر مسند خلافت نشاندند اول کسیکه او را امیر المؤمنین خواندند
عمر بن خطاب بود و سبب این بود که ابوبکر را خلیفه رسول خدا میگفتند چون عمر بن خطاب
[illegible] شد گفت که اگر مردم مرا گویند خلیفهٔ خلیفهٔ رسول خدای این سخن دراز شود پس مغیره
بن شعبه برخاست گفت تو امیر مائی و ما مومنانیم پس تو امیر المؤمنین باشی بعد ازان تمام اصحاب او را
امیر المؤمنین خواندند و عمر تمامی ملک شام و مصر از دست قیصر روم که هرقلیس نام
داشت برآورده و در سال شانزدهم از هجرت بر ملک عجم نیز مستولی گشته فارس را از یزدجرد [illegible]
[illegible] گرفت و چون مدت خلافت او باخر رسید روزی در نماز بود شخصی بنام ابو لؤلؤ غلام مغیره
او را شهید ساخت و بعضی کسان دیگر را کشته خود هم کشته شد [illegible] بیست و ششم ذی الحجه سال
بیست و سوم تا که در ماه محرم سال بیست و چهارم از هجرت در شهر مدینه روی داده در حدائق الانوار است
که مدت خلافتش ده سال و شش ماه و نه روز بوده این تاریخ در وفات او از مخبر الواصلین گفته
شد

تاریخ

عمر آن بادشاه کشور دین — چون ز دنیا شد بخلد برین
بهر وصف او صادق الاقوال — عمر او نیز بود شصت و سه سال
کرد شاهی بدولت و اقبال — بیست و نه روز و شش مه و ده سال
سه شنبه و عشرهٔ محرم بود — که عمر نقل زین جهان فرمود
بسکه در عدل سعی و کوشش بود — در سنه ۲۳ رحلتش فرمود
سال نقلش خرد بحسرت خواند — وای صد وای عدل بیکس ماند

حضرت عباس عم رسول است و ابن عبد المطلب و عبد المطلب جد رسول است و ده پسران
داشت ازانجمله یکی عبد الله است که پدر رسول بود و دوم ابو طالب که پدر علی مرتضی بود و سیوم امیر حمزه
که در جنگ احد بشهادت رسید چهارم عباس است که بتاریخ هفدهم رجب سنه سی و دوم هجری در
زمان خلافت عثمان بن عفان فوت کرده و این تاریخ در وفات او از مخبر الواصلین گفته
شد

درسنه سی پنجم بعد عام الفیل بوده	تاریخی گفته مثال در حلیت او
سال قتلش باتفاق ۴۰ هجری	حیف آن ولی بدون شد جهان

امیر المومنین **علی ابن ابی طالب** • عم زاده رسول است و امام اول شیعه روز تولدش سیزدهم
ماه جمادی الاول است و موافق مشهور سیزدهم ماه رجب سنه سی ام سال بعد عام الفیل یعنی بیست و سه سال
پیش از هجرت در شهر مکه اندرون حرم کعبه از بطن فاطمه بنت اسد تولد یافته چون بیست و دو ساله
شد یعنی در سال دوم از هجرت رسول دختر خود فاطمه الزهرا را باو داده و امام حسن و حسین و دیگر
فرزندان از ایشان بوجود آمده و علی بعد وفات رسول و دیگر خلفا یعنی ابوبکر صدیق و عمر ابن خطاب
و عثمان ابن عفان که یاران رسول بود بر مسند خلافت و امارت نشسته اما بسبب مخالفت
معاویه ابن سفیان که مدام با او جنگ داشت در سال سی و ششم از هجرت عزلت اختیار کرده در
کوفه اقامت پذیرفت و باعث دشمنی معاویه اینست که در خلافت عمر و عثمان حکومت شام بر معاویه
مقرر بود چون نوبت خلافت بعلی رسید عزل نامه فرستاد معاویه گفت که اطاعت علی الوقت
بر من واجب باشد که قاتلان عثمان را بمن تسلیم کند تا قصاص کنم و اهل شام را بدین سخن
موافقت و بمخالفت علی مشغول شد و بدان سبب جنگ صفین واقع شد و درین معرکه بموجب روایت
حدائق الانوار هفتاد هزار کس نزدیک کشته شدند و بعاقبت صلاح بر معاویه قرار گرفت
چون بهار عمر علی بآخر رسید عبد الرحمن ابن ملجم شکوفه حیات او را از میان گلشن زندگانی بیرون
آورد و آن چنان است که چون علی از جنگ نهروان که با معاویه [illegible] رو داده بود بفتح
و فیروزی معاودت نمود خواست تا کسی بکوفه رفته خبر فتح را بکوفیان برساند عبد الرحمن ابن
ملجم گفت من این مژده را بکوفه رسانم و رخصت شده بکوفه آمد و خبر فتح بکوفیان می رسانید
که ناگاه بدر خانه رسید که آواز دف و نی از آن می آمد جمعی زنان را دید بزیور آراسته و زنی
جمیله بنام او قطامه در میان ایشان نشسته چون نظر بروافتاد آتش عشق او در سینه عبد الرحمن
شعله زدن گرفت و آن زن از قبیله تمیم الرباب بود و آن قبیله خوارج بود و علی در جنگ نهروان
ایشان را بقتل رسانده چون ابن ملجم دریافت نمود که او بیوه است پرسید مرا بشوهر قبول کنی گفت
بشرط آنکه قتل علی ابن ابی طالب اختیار نمائی که او پدر و برادر مرا کشته است او قبول نمود و آن
زن دو کسان دیگر همراه ابن ملجم کرده داد و آن سه کسان از انجا روانه [illegible] گشته در شب و قت
[illegible] روزی وقت شام آن هر سه کسان در مسجد کوفه آمده پنهان شدند چون علی بمسجد آمده

بنا بر اسناد و سجده اول بجا آورد همینکه سر از سجده بر داشت ابن ملجم تیغ فرود آورد و در حال زخمی شد و کار
بسر سکامه شد بعد از آن همه کسان از اکرمند چون امام حسن و حسین با چهره ستگر و زاری کمال
آمدند و امر با در کلمه کرده بجا آورده شد بعد از ساعتی طائر روح حسن سوی عالم قدس پرواز نمود و این مقدمه
شب بست و یکم ماه رمضان سال چهلم از هجرت بوقوع آمده مدت عمر شریفش شصت و سه سال و مدت
خلافت بموجب کتاب حدائق الانوار چهار سال و نه ماه بود تاریخ اسمیه در دست آن امر ابن ملجم مرد فرث علی

تاریخ وفات از مولف

ابن ملجم سر علی چو برید — سال فوتش از آن عیان گردید

واین چند بیت در تاریخ وفات او از مجمع الواصلین نوشته شد

تاریخ

گر تو سال شهادتش جوئی — سر بامم مرا همگو سیئ
از سال شهادتش که جلی است — بکمال امر و حرف علی است
سال فوتش دیگر سمه خوان — وای صد وای زینت شد جهان
در نجف مرقد منور او ست — آسمان در زمین منظر او ست

و علی را هیجده پسران و هیجده دختران بود در آن جمله شش پسران در حین حیات علی فوت شدند
دوازده پسران همراه امام حسین در کربلا شهید گردیدند از جمله برادران یکی امام حسن دوم امام حسین سوم
عباس علی و چهارم محمد حنیف که در جزیره دریایی بمور جنگ کرده شهید شد در کتاب هفت اقلیم مسطور است
که چون روح مطهر آن امیر بجهان قدس انتقال نمود اولاد عظام بموجب وصیت در آن شب جسد شریفش را
در نجف اشرف که در دو فرسنگی کوفه بطرف قبله واقع شده برده در موضعی که حالا مطاف طواف
عالم است مدفون ساختند و بحکم وصیت موضع را با زمین هموار گردانیدند که اعدا بر آن اطلاع نیابند تا در
سنه خمس و تسعین و مائة یعنی سال یکصد و نود و پنج هجری زردتیا هارون الرشید که در الوقت
خلیفه بغداد بود در آن زمین شکار میکرد آهوی چند پناه گرفته که مدفن آن امیر بود ما مردند هارون
هر چند شکاریان آهوان دوانیدند و جانوران را به مطلقا لوحش نمودند و بازگشتند هارون متعجب
گردید پیری که در آن حدود نشسته بود اظهار نمود که جسد امیر المومنین علی در اینجا مدفون است لا جرم هارون
مرگ شکار کرده لوازم طواف بجا آورد و مردم مجاور شده روز بروز آبادانی و جمعیت دست میداد تا بعد از
صد و هشتاد سال دیگر عضد الدوله دیلمی در سنه ست و ستین و ثلث مائه بر سر تربتش عمارت عالی ساخت

ونیز از عادات حال معاذات بران آورده خواجه عبدالکریم در مسجد مال واضح می نویسد که در زمان
سلطان که کوه معمور بود رتبت کشف سیر و حکایت شهر گرد لوی و بیت وعظمت عمارت کوه در لوار بیخ
سلف مرحوم است نه ما محبوب افعال ساکنان مدینه بجوی جراب سه که حالا اثری از آثار مبانی آن
پیداست مگر مسجدی که در محراب آن امیر المومنین بالخروج کرده بود و نذر و زیارت وازمدفن تا مقتل
یک فرسنگ است و در محرابی که آن امیر را زخم زده بخط جلی نوشته اند که هذا مقتل امیر المومنین علی ابن
ابی طالب کرم الله وجهه فقط و در کتابی دیده شد که خواجه حیران که از اقربای پنج سب مرقدش در کابل
است در زمان سلطان سنجر ماضی بن ملکشاه سلجوقی والی بلخ جمیع اعیان شهر را طلبیده مشورتی در میان
نهاد و از روی تواریخ بیر تعین یافت که مدفن او در همین ریس است بعد از توجه و تردد حفرهٔ ظاهر شد
که در میان آن لوحی از سنگ سفید پیدا شد و بر صفحهٔ آن لوح این چند عبارت منقوش بود هذا
قبر اسد الله اخی رسول الله علی وسلم الله فقط و سلطان حسین مرزا و امرای هرات بر مرقد او عمارت تعمیر
ساخته والله اعلم امام المسلمین حسن فرزند بزرگ علی ابن ابی طالب است که از بطن فاطمه
بنت رسول تولد پذیرفته امام دوم است و روز ولادت او پانزدهم شهر رمضان سال سوم از هجرت بوده
و مولد مدینه تاریخ سرحان است سال زاد آن او اگرچه بعد وفات پدرش قبایل عرب او را
در کوفه بر مسند خلافت نشاندند لیکن او بعد از شش ماه بسبب خصومت معاویه ترک خلافت کرده از
کوفه بمدینه رفت در حدایق الانوار مرقوم است که رسول خبر داده که خلافت بعد از وی سی سال باشد و بعد از آن
ملک باشد و چون علی مرتضی انتقال کرد از مدت سی سال شش ماه مانده بود و آن شش ماه از آن
حسن بود و چون امام حسن در اصحاب خود حمیتی ندید بعد از شش ماه ملک معاویه تسلیم کرد و معاویه مدام
در پی او می کوشید تا آنکه لیسر یزید زنی دلاله را مرد اسما که زن امام حسن بود فرستاد تا او را اکراه
حمله بران آورد که امام حسن را زهر دهد چنانچه او چند مرتبه بطمع جاه و حشم امام حسن را زهر در عسل و
خرمای صیحه داد و مرتبه آخر الماس ساییده که یزید بدو فرستاده بود با آب میامیخت چون امام حسن
آن آب را نوشید جگر پاره پاره گردیده از حلق او بیرون آمد و جان داد این مغفرت حمعه
است هشتم ماه صفر در سال پنجاهم از هجرت بعمر چهل و هشت سالگی بوقوع آمده و بعضی هفتم صفر سنه
تسع واربعین نوشته اند بالجمله بعد از وفات امام حسن زن به یزید گفته فرستاد که حالا مرا موجب
اقرار بعقد نکاح خود در آر که امام حسن را دور ساختم یزید گفت با فرزندان پیغمبر وفا نکردی با من
نکنی آن مال بیچ شوهر را از دست داد و هم مقصود خود نرسید بعد وفات امام حسین و برادرش محمد

حسب غلطات شیعیان روز شهادت او را روز عزا گرفته بودند در پی دور نوحه . آنکه مشغول شده
بنی امیه این روز را عید ساخته و بنی امیه اولاد معاویه و یزید و تابعانش ذاکر گویند و تاریخهای وفات
او که علما نظم کرده اند چند بیکی و کم از سال وفات می شود چندی ازان اینست

تاریخ

جمعه و عاشر محرم بود ۰ که سوی جنت امام نقل نمود
سال فوتش بگفت عقل کل ۰ سر دین را برید ۶۰ ستمی

ایضاً

من چه گویم کربلا را واقعات ۰ آه می آید بدل از اسم ذات

و این هردو تاریخ بتعمیه خارجی ست یعنی اگر سر دین که دال ست دور کرده شود باقی ماند حروف ما
نون که عدد آن شصت ست و مراد از اسم ذات الله ست پس اگر از لفظ الله عدد لفظ آه دور
کنی هم شصت عدد باقی ماند و این تاریخ از مولف این اوراق ست در باب وفات پنجتن یعنی
محمد و فاطمه و حسن و علی و حسین

تاریخ از مولف

رفتم بباغ فکر و دیدم بهر چمن ۰ از شوق چیدن گل تاریخ پنجتن
هر غنچه را گشوده ام و جستم از هر گلی ۰ ناگه بگوش آمد از بلبلی همین
احمد و فاطمه و حسن و علی حسین ۰ تاریخ فوت شان بجو الآن زیاسمن
اول دو حرف هر محمد و فاطمه ۰ باقی سه حرف هر حسن و علی حسین

امام المسلمین زین العابدین علیه السلام امام چهارم و خلف الصدق امام حسین ست در سنه سی و هشت
هجری ولادت یافته و در سنه نود و پنج هجری بعهد خلافت ولید ابن عبد الملک از جهان رحلت نمود
نام مادرش شهربانو ست که دختر یزدجرد پادشاه فارس بود تاریخ منظومه از کتاب بحر الواصلین

تاریخ

آن امام زمانه زین عباد ۰ بتول او مادر زمانه نژاد
آنکه او را ست رتبه اعلی ۰ سنه سال ولادتش ۳۸ والا
شب شنبه امام نقل نمود ۰ بیست هم از مه محرم بود
سال ترحیل آن شه عیب ۰ ۹۵ رب دین بود گفت هاتف غیب

۹۵

سال نقلش خرد نامش و ... عم ... روز و ماه رفت از عالم
سال نقلش بسیه نا بر ... ست ... گفت الف ولی ز عالم رفت
در بقیه مزار آن شاه ست ، رحمت حق بر آن شاه است

در کیفیت خلفای بنی امیه

معاویه ابن ابوسفیان ابن الحرب اول خلیفه از خلفای بنی امیه سبب جواهرش ام ... کی از
رو حکام رسول بود معزول است که روزی رسول نشسته بود که معاویه بخدمت او آمد رسول فرمود
که از پشت تو در بدی پیدا شود که او کشنده حسن و حسین باشد گفت ای رسول خدا من در جهان هیچ فرزند
ندارم و بعد از این سوگند می خورم که زن نکنم تا مرا فرزندی نشود که مر فرزندان پیغمبر حسین کشته شود
معاویه در خواب بعد دید از ... بیدار شد و در ساعت به طول گرد کلوخ یافت اصحاب ... دوار کردی که می ترا [illegible]
بود ... سرالت را پس ... معاویه را از درد آن طاقت نماند حکما گفتند که با زن عورت نزدیک ... شکو ...
... زن ... معاویه عورتی که پیر بود کرد تا ... برگردم دفع گردید همان ساعت ... در شکم آن زن قرار
گرفت و بعد مدت ... بود در جهان آمد چون به سعادت علی خلافت معاویه دست داد یزید لعنه ... لشکر
... اول امام حسن را بمکر و حیله دفع ساخت بعد از آن از جهت زن عبدالله زبیر عداوت
بر امام حسین کرد و آن چنان است که روزی معاویه پسر خود یزید را گفت که ای پسر چیزی ...
وصیت کرده خلافت را بدست آورده ام از تو کردم اگر آرزو و سببی دیگر داری بگو که از اهم تو سازم
گفت ای پدر عبدالله ابن زبیر زنی صاحب جمال دارد که در این شهر جمال او هیچ عورتی نمی رسد
آرزوی من آنست که او مرا باشد روز دیگر معاویه عبدالله زبیر را بخواند و خلعت داد و گفت
که تو پسر عم منی میخواهم که در حق تو نیکوئی کنم و دختر خود ... دهم و ولایت مصر حواله تو کنم
عبدالله ابن زبیر را این سخن فریفته کرد و از راه ... شد روز دیگر معاویه او را باز خواند و گفت که
ای پسر دختر من میگوید که من جمال ندارم و عبدالله ابن زبیر زنی صاحب جمال دارد اگر آن زن را
بگذارد من در نکاح او در آیم عبدالله ابن زبیر از غصب ولایت مصر بود فی الحال زن را طلاق
گفت بعد از آن معاویه او را بخواند و گفت که دختر من نمیخواهد و میگوید که او زن خود را که صاحب
جمال بود جهت ولایت مصر طلاق گفت من که جمال ندارم روز دیگر ولایت مصر از وی بستاند مرا
بگذارد من او را قبول نکنم عبدالله ابن زبیر از این سخن دلتنگ شده باز گشت و معاویه ابوموسی
اشعری را که مردی عالم و ... بود طلبیده گفت که من میخواهم که تو مرد زن عبدالله ابن زبیر بروی

واو را نصیحت کند من خواهم که ابوموسی اشعری نزد ایشان رسد و به ایشان گوید تا قاسم ابن عبد الله ملاقات
کند و پرسد که با مردی اول بیعت کرد قاسم گفت اگر او را قبول نکند پیغام من بگذارد پس چون
پیش بیرون رفت با امام حسین در دیار رسید پرسید که پیرو کیست گفت پیغام یزید پسر معاویه و پیغام قاسم
ابن عبد الله به زن عبد الله ابن زبیر بر هم گفت اگر ایشان را قبول نکند پیغام من هم نگوی چون ابو
موسی نزدیک آن عورت رسید خود هم ستیدای او گرد و گفت ای زن چهار پیغام آورده ام گفت
هر چهار پیغام بگو موسی اول پیغام خود گفت بعد از آن پیغام یزید بعده پیغام قاسم و پس از آن پیغام
امام حسین زن گفت من حوال دل تو مرد پیر است با او درست نباید باقی مصلحت پس الفر مرد ست
تو داده ام بهر که میدانی مرا بده موسی گفت اگر دولت و ملک میخواهی یزید را بخواه اگر جمال و کمال خواهی
قاسم را بخواه و اگر دنیا و آخرت خواهی امام حسین را بخواه زن گفت نکاح من با حسین خواهد
باطمع دیگری از من دور گردد و من در خاندان پیمبر در آیم پس ابوموسی نکاح امام حسین بخواند
چون موسی نزد معاویه آمد و حال باز گفت معاویه گفت ای موسی من جمله پیغام زن را از
عبد الله ابن زبیر باز گردم و تو در یک ساعت کار زیر و زبر کردی چون یزید از این حال
خبر دار شد سوگند خورد که هر گاه ملک بعد پدرم رسد تا سر حسین را از تن جدا نکنم آرام نگیرم
و آن بدبخت همچنان کرد که گفته بود بالجمله چون خلافت و امارت بر معاویه قرار گرفت بسیاری
ملک قیصر روم را تسخیر نمود و سمرقند را نیز بدست آورده دمشق را مستقر الخلافت خود ساخت
ولیعهد خود یزید را ولی عهد نمود به تاریخ غره ماه رجب در سال شصت از هجرت وفات کرد و در
دمشق مدفون گردید مدت خلافت و امارت او بعد از نزول امام حسن نوزده سال و سه ماه
و پنج روز بود و بعد از وی پسرش ....

یزید ابن معاویه که دوم خلیفه از خلفای بنی امیه است بر سریر خلافت و امارت نشست چون
هشت ماه گذشت لشکر بر سر امام حسین فرستاده او را شهادت رسانید و بعد حکومت سه
سال و هشت ماه و هشت روز در شهر دمشق در گذشت و این واقعه شد که در ماه محرم سال شصت
و چهار از هجرت بوقوع پیوسته بعد از وی پسرش معاویه ثانی ابن یزید بر سریر خلافت
نشست و بعد از یک ماه و هم کار سلطنت و فرمانروائی را دشوار انگاشته ترک خلافت نموده و
به خسید بمرد بعد از وی مروان ابن الحکم در دمشق بر مسند خلافت و امارت نشست
و بعد از یک سال و یازده ماه در سال شصت و پنج هجری در گذشت و بعد از وی پسرش

عبد الملک بن مروان بر سریر خلافت جلوس نمود اول کسیکه از ملوک عرب که نام او را بر روی سیم نقش کرد عبد الملک بود و ابا الولید نام کنیه و لقب مدرکان و سبب آن بود که او گنده دهن بود بحدیکه اگر مگسی برلب او نشستی فی الحال در ساعت بمردی در زمان او عبد الله بن زبیر که از هنگام مرگ یزید بن معاویه انحراف ورزیده در مکه و مدینه خلافت میکرد در سال هفتاد و دو هجری کشته شد و عبد الملک بعد خلافت بیست سال و چند ماه در سنه هشتاد و شش هجری فوت کرد بعد وفاتش ولید بن عبد الملک در دار الخلافت دمشق بر مسند حکومت نشست و بسیار ملک دیگر تسخیر نمود و ماوراء النهر و خوارزم را بدست آورد و در سنه نود و شش هجری درگذشت در کتاب حدائق الانوار مدت حکومت او نه سال و نه ماه نوشته است بعد از وی برادرش سلیمان بن عبد الملک بر سریر خلافت و مسند امارت جلوس نمود در سنه نود و نه هجری فوت شد گویند که هر روز قریب یکصد رطل طعام خوردی مدت خلافت او در حدائق الانوار دو سال و هشت ماه نوشته است بعد از وی

عمر بن عبد العزیز بن مروان پا بر مسند خلافت نهاد و دو سال و پنج ماه خلافت نمود و در سال یکصد و یک هجری درگذشت گویند که او بغایت زاهد و متقی بود

ذکر در بنای خانه کعبه مورخان مرقوم نموده اند که اول بنای خانه کعبه از آدم بود که در طوفان غرق شد بنای ثانی از ابراهیم خلیل الله بود بعد از آن عمالقه آن را تعمیر نموده بعده قبیله جرهم و بعد از آن قریش که رسول الله هم با ایشان شریک بود و آن در سال سی و پنجم عام الفیل بود و بعد از آن عبد الله بن زبیر در سال شصت و سه هجری و بعد او حجاج که امیر الامراء عبد الملک بن مروان بود در سال هفتاد و چهار هجری بنای عبد الله بن زبیر را منهدم داده بنای خود نهاد بعد از آن هارون الرشید در زمان خود خواست که بنای تازه نماید از امام مالک مصلحت جست او گفت که خانه کعبه را بدین نوع بگذارید والا هر بادشاهی در ایام خود از راه تعصب تعمیر و تخریب خواهند نمود

باب دوم از سال یکصد و یک لغایت سنه دو صد از هجرت

تتمه کیفیت خلفای بنی امیه

در ایام این ناحیه عمر بن عبد العزیز بر خلافت متمکن بود بعد وفاتش یزید بن عبد الملک در سنه یکصد و یک هجری بر سریر خلافت پا نهاد و بعد از حکومت چهار سال و یکماه ساله که در سنه یکصد و پنج هجری درگذشت بعد از وی هشام بن عبد الملک که برادر یزید بود بر مسند خلافت

گشت و نوزده سال و هشت ماه و یازده روز حکومت نموده در سنه یکصد و بیست و پنج هجری درگذشت
بعد ازوی ولید ثانی بن یزید ثانی بر مسند خلافت نشست در سال یکصد و بیست و شش هجری کشته
شد مدت ملک او یک سال و دو ماه و چند روز بود بعد ازوی یزید بن ولید ثانی بر مسند خلافت
و امارت جا گرفت او را یزید ناقص گویند بعد خلافت شش ماه فوت شد بعد ازوی برادرش ..

ابراهیم بن ولید ثانی بر سریر خلافت نشست مدت خلافت او هفتاد روز بود مروان ثانی
بن محمد بن مروان ابن الحکم در سنه یکصد و بیست و هفت ابراهیم را معزول ساخته خود بر مسند خلافت
نشست او آخر ملوک بنی امیه است او را مروان حمار گفتندی اول سبب آنکه عرب هر سر صد سال
را سنة الحمار گفتندی و چون ملک بنی امیه در ایام مروان بصد سال رسید او را حمار نام نهادند و سبب دوم
آنکه مروان از آن وقت که خلیفه شد یکروز بفراغت ننشست ملکه پیوسته بدفع اعدا مشغول بود و
بر آن شداید مصابرت می نمود پس او را در صبور بسبب تحمل تشبیه نمودند در سنه یکصد و سی و دو هجری
اهل کوفه ابوالعباس السفاح را بر خود خلیفه گردانیدند و همدران سال مروان در یکی از محاربه که با ابوالعباس
داشت کشته شد بعد وفات مروان ثانی خلافت بنی امیه منقطع گردید و دور خانواده بنی عباس
قرار گرفت ...

خواجه حسن بصری در منتخب التواریخ مرقوم است که او در زمان خلافت هشام بن عبد الملک
غره رجب سنه یکصد و ده هجری درگذشت و مدت عمرش هشتاد و نه سال بود و این تاریخ در
وفات او در مخزن الواصلین مرقوم است

تاریخ

حسن بصری آن خدا آگاه   مقتدای همه ولی الله
در سنه بیست و یک ولادت اوست   در صد و ده وفات و رحلت اوست

۱۱۰

امام محمد باقر ابن امام زین العابدین پنجم امام است بتاریخ هفتم ذی الحجه سنه یکصد و چهارده هجری
در زمان هشام بن عبد الملک فوت کرده و این تاریخ در باب وفات او از کتاب مخزن الواصلین نوشته شد

تاریخ

آن امام که باقرش نام است   هادی خاص و مرشد عام است
سال مولود آن سعید در سید   عقل با حمد ث ط گفت مجید
هست ذی حجه و دوشنبه بود   که سوی خلد شاه عزم نمود

سال استقرار آن سپهر دوران — بالقب عیب کف باز حساب آن

تاریخ از مولف

سال میلاد حضرت باقر — بود لی بیش وکم رحمه وبهجت
یکصد وچارده رهجرت بود — که سفر کرد وسوی جنت رفت

خواجه حبیب عجمی مرید وخلیفه حسن بصری است او را عجمی از آن گویند که در آن سوالست خواند تاریخ هفتم ماه رمضان سنه یکصد وبیست هجری در زمان هشام بن عبدالملک فوت نموده واین تاریخ از کتاب مخبر الواصلین نوشته شد

تاریخ

مقتدای زمانه شیخ حبیب — عجمی بود آن عمر رحیب
هفتم ماه صوم وسنه — بود که ز دنیا حبیب نقل نمود
سال نقلش باتفاق شد — هادی اهل دین نگفت خرد
سال وفاتش سروش ربانی — گفت بوده حبیب یزدانی

امام جعفر صادق ابن امام محمد باقر ششم امام است نام مادرش ام فروه دختر محمد بن ابوبکر صدیق بوده در سنه هشتاد وسه هجری در مدینه متولد گشته ودر روزگار المنصور عباسی خلیفه بغداد در سنه یکصد وچهل وهشت تا یکصد وچهل و هفت هجری بتاریخ بست چهارم ماه شوال رحلت نموده قبرش در بقیع است وآن گنبدیست که در آن امام محمد باقر وامام زین العابدین وامام حسن آسوده اند تاریخ از مخبر الواصلین

تاریخ

آنکه او بود جعفر صادق — لقب اوست نام ووالق
سال مولود آن شریف وحبیب — بالقب از اوج عرش گفت حق
آنکه او بود خسرو دوران — سال نقلش مه حسابی برو اب

تاریخ از مولف

جعفر صادق امام المسلمین — رفت و بر خلق عم خود را فرد
شد تولد در سنه هشتاد وسه — در صد وهفت وچهل رحلت نمود

امام اعظم ابو حنیفه نعمان کوفی بن ثابت کنیت وی ابو حنیفه است لقبش امام اعظم سلسله
نسبش به نوشیروان منتهی می شود ثابت کابلی الاصل بود ساکن اقصا و قضا کوفه واقع شده
و بهال با کمال ابو حنیفه در آب و هوای آن دیار بتاب آمده و بعد از کسب کمال بصحبت چندی از
صحابه و بسیاری از تابعین رسیده و با امام جعفر صادق صحبت داشته و فوائد اخذ کرده تا سند مرتبه
منتهی گردیده و در تذکرة الاولیا مسطور است که وی استاد فضیل عیاض و ابراهیم ادهم و داود طائی
و بشر حافی بوده و المنصور عباسی که دوم خلیفه از خلفای عباسیه است او را در ایام عمرش
محبوس داشته و در حبس فوت گردیده و در تاریخ یافعی مسطور است که ابو حنیفه با ابراهیم بن عبد الله
بن امام حسن در مخالفت ابو جعفر منصور اتفاق داشت بنابران او را زهر داده منقول است که چون
ابراهیم از بصره باتفاق اکثر اکابر خروج کرد وی نیز بیعت نمود و بمعاونتش فتوا داد و پسر خود حماد
را با چهار هزار درم نزد وی فرستاد و نامه نوشت که اگر مردم دامن گیر من اند والا متوجه می شدم
اتفاقا این نامه بدست ابو منصور در افتاد و او را قید کرد تا آنکه بمرد و این واقعه در ماه رجب
سال یکصد و پنجاه هجری بوقوع آمده سه صد و سی و پنج سال بعد از وفاتش ملکشاه جلال الدین
سلجوقی بر قبرش که در بغداد جدید واقع است عمارتی عالی بنا نموده عزیزی در تاریخ تولد و
وفات او این رباعی گفته

تاریخ

سال هشتاد بوحنیفه بزاد — در جهان داد علم و فقه بداد
سال عمرش رسید تا هفتاد — در صد و پنجهش وفات افتاد

تاریخ از مخبر الواصلین

آنکه او بود مجتهد زمان — نام او بوحنیفه نعمان
پدرش بود ثابت زاهد — پیرو شرع مصطفی جاهد
تابع مذهبش امیر و فقیر — خادم منزلش صغیر و کبیر
سال مولود آن شه والا — شمع علماست یا سر هما
روز [illegible] او سه شنبه وال — بود تاریخ چارم شعبان
لیک از روی اختلاف انجم — از رجب ماه بود چار دهم
عقل تاریخ او چو گوهر سفت — سال ترحیل او معلی گفت

ذکر خلافت خلفای بنی عباس که پانصد و بیست و چهار سال قمری در بغداد خلافت

نمودند بدانکه از آل عباس سی و هفت نفر بر سریر حکومت در بغداد نشستند و ایام استیلای ایشان
از ابتدای روز جمعه سیزدهم ربیع الاول سنه یکصد و سی و دو هجری تا سنه ششصد و پنجاه
و شش هجری پانصد و بیست و سه سال و دو ماه و چند روز است اول ایشان ابو العباس السفاح
ابن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس است و اهل کوفه در سنه یکصد و سی و دو هجری بر خود خلیفه
گردانیدند و او بعد از آن سال مروان ثانی را که خلیفه از بنی امیه بود در محاربه کشته بر سریر خلافت
نشست و اولاد بنی امیه را هر جا که یافت کشت در سنه یکصد و سی و شش هجری بعد خلافت چهار
سال و هشت ماه از عارضه جیچک درگذشت بعد از وی برادرش ابو جعفر ملقب به
المنصور بن محمد مشهور به دوانیق بر سریر خلافت نشست و در سنه یکصد و چهل و پنج هجری بنیاد
بغداد جدید نهاد و چون در سنه یکصد و چهل و نه تعمیر اختتام یافت آنرا دار الخلافه خود ساخت
و میر عبدالکریم در رساله بیان واقع نوشته که بغداد دو قسمت است بغداد عتیق و معموره دیگر
نامش بغداد قدیم و جدید جاری است و شهر کهنه کنار دجله در جانب مغرب در یافت بغداد جدید قسمت
شرقی است و تمام آبادی آن اندرون قلعه است و قصر کسری که در ایام ظهور رسول مکسور و منهدم
شده بود از بغداد بفاصله [illegible] فرسخ است و نامور عمارت آن برقرار است [illegible] و در هفت اقلیم مسطور
است که در عجایب البلدان آمده که چون منجم در وقت تعمیر بغداد ملاحظه نمودند [illegible] در قوس بود و از آن
لیس برانکه هیچ خلیفه دران شهر نمیرد و مشهور است که محیی الدین گفته بود از جمله سی و هفت نفر خلفای
بنی عباس یک تن دران دار پهلو بر بستر مرگ ننهاده والله اعلم بالصواب بالجمله در سنه
یکصد و پنجاه و هشت المنصور قصد زیارت مکه نمود [illegible] در بیر میمون فوت
شد جسد او را در مکه برده دفن کردند گویند که یکصد مقبره برای او کندند بعد از آن او را دفن کردند
تا اعدا را اطلاع نباشد که لاش او در کدام قبر است ایام خلافت او بیست و دو سال بود و چون او
در بخل مشهور بود از آن سبب او را ابو الدوانیق خواندندی بعد از وی پسرش
المهدی ابن منصور که سوم خلیفه از خلفای عباسیه است بر مسند خلافت نشست و بعد از حکومت
ده سال و یکماه و بیست و دو روز در سنه یکصد و شصت و نه هجری درگذشت منقول است که روزی
مهدی حسب شکار بصحرا رفت و از لشکر جدا افتاد [illegible] با اعرابی دو چار شد آنکس خلیفه را
نشناخت خود [illegible] و شراب پیش او نهاد مهدی یک پیاله خورده اعرابی را پرسید که تو دانی که من

گفت که گفت مهدی گفت که من وزیر خلیفه هستم بعد از آن پیاله دیگر بخورد و باز پرسید که مرا میدانی
که کیستم میزبان گفت که تو همین وقت گفتی که وزیر خلیفه هستی مهمان گفت که من امروز بزرگترم
و پیاله دیگر بخورد و گفت که من خود خلیفه هستم صاحب خانه ازین کلام برخاست و ظرف شراب
از پیش او برد خلیفه پرسید که چرا چنین میکنی گفت که می ترسم که اگر پیاله دیگر بخوری بگوئی که تو
خود رسول خدا هستی و اگر تا به پیاله پنجم نوبت رسد بگوئی که خدا هستم خلیفه ازین لطیفه بسیار خوشنود
گردید و او را انعام بسیار داد بعد از مهدی پسرش الهادی ابن مهدی بر سریر خلافت نشست او را
در سنه یکصد و هفتاد هجری مسموم گردید ما بمرد مدت خلافت او یک سال و یکماه بود و بعد وفات برادر او

هارون الرشید ابن مهدی که پنجم خلفاء از خلفای عباسیه است در بغداد بر سریر خلافت نشست
و بعد خلافت بیست و سه سال و دو ماه در سنه یکصد و نود و سه هجری در طوس فوت کرد و در انجا مدفون
گردید او را چهار پسران بودند الامین و المامون و القاسم و المعتصم بعد وفات هارون پسرش

الامین ابن هارون الرشید بر سریر خلافت جلوس نمود و برادرش المامون با او جنگ داشت تا
آنکه الامین در سنه یکصد و نود و هشت هجری کشته شد و بامر المامون سرش ازتن جدا ساخته
تشهیر نمودند مدت دولت الامین چهار سال و هشت ماه و پنج روز بود و بعد شهادت او برادرش

المامون ابن هارون الرشید بر مسند خلافت جلوس فرمود

سفیان ثوری در زمان المنصور عباسی بوده و در سنه یکصد و شصت هجری در زمان
مهدی ابن منصور رحلت نموده قبرش در دیار بصره است و تاریخ وفات او ازین ابیات دریابد

تاریخ

آنکه سفیان ثوریش نام است — مرشد خاص و رهبر عام است

مرقد عالیش به بصره بدان — سال ترحیل او همای جنان — ۱۶۰

داؤد طائی در انواع علم بهره کامل داشت خاصه در فقه که سرآمده بود بیست سال ابوحنیفه
را خدمت کرد و فضیل و ابراهیم ادهم را دیده و پیر طریقت او حبیب راعی بود و وقتی نان جو خورد
ترسکی بر وی گذشت پاره بدو داد آن شب ترسا با عیال خود صحبت کرد معروف کرخی در وجود آمد
والله اعلم وفات داؤد طائی در سنه خمس و ستین و مائة در زمان مهدی ابن منصور بوقوع آمده

تاریخ

آنکه داؤد طائیش نام است — قدوۂ خاص و عمدۂ عام است

بغداد قدیم است و آن را در این دیار کاظمین گویند مرقد او در آنجا گنبد آسوده اند و آن گنبد سمت غربی
شده است محاذی گنبد ابو حنیفه که در جانب شرقی شط دجله واقع است

تاریخ

آنکه موسی کاظمش نام است ❊ قدوهٔ روزگار و امام است
خلق را هادی حقی و جلی است ❊ سال مولود او امام ولی است
روز جمعه امام نقل نمود ❊ از رجب ماه بست و پنجم بود
ملک العرش و حور خلد برین ❊ سال نقلش بگفت سیده ... ۱۸۳
مرقد آن امام در بغداد ❊ هست لی سنه ای بلند نهاد

امام محمد در سنه یکصد و هشتاد و شش در زمان هارون الرشید خلیفه بغداد فوت کرد

تاریخ از مخزن الواصلین

مفتی شرع و دین محمد بود ❊ تابع ذات پاک احمد بود
سال نقلش که ... گوهر سفت ❊ ماه اوج فلک ملایک گفت ۱۸۶

فضیل عیاض اصل از کوفه است و بعضی گفته اند که اصل از خراسان است از ناحیه مرو
وگفته اند که وی در سمرقند زاده و در محرم سنه سبع و ثمانین و مائة در مکه هنگامی که مقری سوره الانفال برخواند
خواجه نعره زد و جان داد

تاریخ

چون فضیل عیاض واصل حق ❊ بخرامید سوی باغ بهشت
ملهم غیب سال رحلت او ❊ بوده او واصل الله نوشت ۱۸۷

شیخ معروف کرخی در تذکرة الاولیا مسطور است که مادر و پدر او ترسا بودند دقنی داود طائی
نان می خورد و پدرش برو گذر کرد پارهٔ از آن بدو داد چون آن ترسا وقت نماز خود
صحبت کرد معروف در وجود آمد چون او را به معلم فرستاد معلم گفت بگو ثالث ثلاثه گفت بل
قل هو الله احد هرچند میگفت که خدا ثالث ثلاثه است او گفت که یکی است هرچند معلم بزدش سود
نداشت پس از آن مادر و پدرش گفتند کاشکی بیامدی و هر دینی که خواستی با او موافقت کردمی
وی بیامد و بر دست علی بن موسی رضا مسلمان شد بعد از چند گاه روزی در خانه پدر رفت گفتند
کیست گفت معروف گفتند بهر کدام دینی گفت بر دین محمد مادر و پدرش نیز مسلمان شدند

آنگاه داود طائی آمد و بسیار ریاضت کشید و بسی عبادت و مجاهده بجا آورد - و چند سال در صحبت
او بود که معروف از اجله ثقات معاصر بود با ابراهیم ادهم و با داود طائی صحبت داشته و استاد سری سقطی
و پیر او بود چون نوبت کردار بغایت خلق و تواضع که داشت همه آدمیان از دین و دنیوی گردند
جهودان و ترسایان و مومنان هر یک میگفتند که از ماست خادم گفت که او گفته هر که جنازه من از
زمین برتواند داشت من از آن قومم ترسایان و جهودان نتوانستند مسلمانان بر داشتند
و در وقت که در زمان مامون ابن هارون الرشید تاریخ پنجم محرم سنه ۲۰۰ از دار فانی
و در بغداد در موضعی که آنرا کرخ گویند مدفون است چنانکه سعدی علیه الرحمه میگوید که در کرخ تربت
بسی هست - بجز گور معروف معروف نیست - تاریخ از بحر الواصلین

تاریخ

آنکه معروف کرخی اسم است ... زاهدان علیم و علام است
آورد ما جمعه نقل نمود ... پنجم از ماه محرم بود
پی شک و ریب ای ستوده خصال ... دل معروف گشت سال وصال

باب سیوم از ابتدای سال دو صد و یک لغایت سال سه صد از هجرت

ذکر خلفای عباسیه که در باب سیوم در بغداد خلافت نموده اند

در ابتدای این مائة المامون ابن هارون الرشید که بعد کشتن برادر خود الامین را در سنه یکصد و نود و هشت
هجری بخلافت رسیده بود در بغداد به مسند حکومت متمکن بود و در سنه دو صد و هیجده هجری بعد خلافت
بیست سال و پنج ماه و سیزده روز در گذشت بعد از وی برادرش المعتصم بالله ابن هارون الرشید
که مشهور است به المعتصم ثامن در ماه رجب سال دو صد و هیجده هجری در بغداد بر سریر خلافت نشست
و تاریخ یکصد و هم ربیع الاول سال دو صد و بیست و هفت در گذشت سر من رای که مشهور است
سامره بنا کرده اوست و سر من رای نام نهاده یعنی هر کس از آن دید مسرور گردد تا بتدریج سامره
اشتهار یافت مزار امام علی النقی و پسر امام حسن عسکری در سامره است و چون معتصم در ماه
شعبان که هشتم ماه است پیدا شده و هشتم خلیفه از خلفای عباسیه بود و هشتم نسل
بود از نسل عباس و چون بمرد او را چهل و هشت سال عمر بود و در سال دو صد و یکصد هم از هجرت بخلافت

سال وفات

رسیده و در روز پنجشنبه نهم ماه ربیع الاول فوت کرده و هشت فتح در ایام او بوقوع آمده و هشت ماه و
هشت سال در حکومت گذرانید و در خزانه جهانبانی هشت قصر بنا نموده و هشت پسران و هشت دختران
و هشتاد هزار دینار و هشت هزار هزار درهم و هشتاد هزار اسپ و هشت هزار شتر و هشت هزار غلام
از وی مانده نام وی در حیات او را معتصم ثامن در صفت مثمن میگفتند بعد وفات پسرش
الواثق بالله ابن معتصم بالله جالس مسند خلافت و سریر ادارت شد و در سنه دو صد و سی و دو هجری از جهان
فانی رحلت نمود مدت خلافت او پنج سال و هفت ماه و سه روز بعد از وی برادرش
المتوکل علی الله بن معتصم بر سریر خلافت نشست و بعد خلافت چهارده سال نه ماه و نه روز
بتاریخ هفتم شوال سنه دو صد چهل و هفت باتفاق پسرش المستنصر کشته شد بعد از وی پسرش
المستنصر بالله بن المتوکل بر مسند خلافت پا نهاد و بعد از شش ماه در سال دو صد چهل و هشت
هجری درگذشت در حدائق الانوار مرقوم است که هیچ پادشاه در خاندان ملک اصیل تر از شیرویه
ابن خسرو پرویز پادشاه عجم نبوده است که پدر بر پدر تا بابک پادشاهان جهان بوده اند نام اجداد وی
اینست شیرویه بن پرویز بن نوشیروان بن قباد بن فیروز بن یزدجرد بن بهرام گور بن یزدجرد
بن بهرام بن شاپور بن هرمز بن نرسی بن بهرام بن بهرام بن هرمز بن شاپور بن اردشیر بن
بابک و اصیل تر خلفای المستنصر بن متوکل بن معتصم بن هارون الرشید بن المهدی بن منصور
بوده است و عجب اتفاقیکه عزیزترین پادشاهان بود یعنی خسرو پدر خود پرویز را کشته
لاجرم بعد از پدر بیشتر از شش ماه نمانده و اصیل ترین خلفای که مستنصر بود پدر خود متوکل را کشت
و بیش از شش ماه نماند بالجمله بعد از وی برادرش المستعین بالله بن متوکل
بر مسند خلافت نشست برادرش المعتز بالله در سنه دو صد پنجاه و دو هجری او را معزول ساخته
و چندی بعد از آن او را کشته بر مسند خلافت نشست مدت خلافت او سه سال و نه ماه و ده روز بود
المعتز بالله بن متوکل بعد کشتن برادر خود خلیفه گردید و پس از حکومت سه سال و شش ماه
و چند روز در زندان که لشکریان او را آنجا مقید ساخته بودند فوت کرد بعد فوتش لشکریان
المهتدی بالله بن واثق را بر مسند خلافت نشاندند چون یازده ماه و ده روز خلافت نمود در سنه دو صد
پنجاه و شش هجری او را کشته المعتمد بالله بن متوکل را بر سریر خلافت نشانیدند او بعد حکومت
بیست و دو سال و یازده ماه و چند روز در سنه دو صد هفتاد و نه هجری فوت کرد و او را معتمد
موفق نیز می نویسند بعد از وی برادرزاده او المعتضد بالله بن موفق بن متوکل خلیفه

بغداد گردید و در سنه دو صد و هشتاد و نه هجری لیکن حکومت نه سال و هشت ماه و بست و پنج روز درگذشت بغداد وی لیس المکتفی بالله ابن معتضد مسند خلافت را مزین ساخت و لیس از حکومت شش سال و شش ماه در سنه دو صد و نود و پنج هجری درگذشت بغداد وی برادر پس المقتدر بالله ابن معتضد بر مسند خلافت متمکن گردید

ذکر پادشاهان بنی لیث و سلطنت نمودن ایشان در خراسان

اول ایشان یعقوب بن لیث است که در زمان مهتدی بالله خلیفه بغداد بر ملک خراسان وغیره مستولی گشته و بعد حکومت یازده سال در زمان معتمد بالله در سنه دو صد و شصت و پنج درگذشت بعد از برادر او عمرو بن لیث حاکم شد و در سال دو صد و هشتاد و هشت امیر اسمعیل سامانی حاکم ماوراء النهر گرفتار گشت و او عمرو لیث را بخلیفه معتضد فرستاد خلیفه او را محبوس نمود و بعد از آن بقتل رسید او نیک خصلت بود و پس از آنکه بموجب امر معتضد امیر اسمعیل پسر عمرو لیث را که محمد نام داشت انداخت مملکت بنی لیث در اسلم شد و احوال آل سامان در باب چهارم ثبت است

امام علی موسی رضا بن موسی کاظم

هشتم امام است از اولاد علی ابن ابی طالب در سنه یکصد و چهل و هشت هجری در مدینه ولادت یافته نام مادرش ام سعید بود و تاریخ ۱۷ صفر سنه دو صد و سه هجری در زمان مامون بن هارون الرشید خلیفه بغداد وفات نموده در مشهد مدفون گشته تاریخ از مخبر الواصلین

تاریخ

آن امام زمان علی رضا — هادی هدی رجال و ثنا
ذات او را امام ثامن دان — مهر بار و رحم صامن دان
گفت هاتف سهر و ولی و نقیب — سال مولود او امام نجیب ۱۴۸
بود ادینه و نهم ز صفر — که رد پا امام کرد سفر
سال ترحیل آن امام زمان — خردم گفت صاحب امکان ۲۰۳
روضه او مشهد است عیان — همچو خورشید بر فلک رخشان

امام شافعی

در فراست و کیاست یگانه بود مرقوم است که مذهب احمد حنبل هر که نماز عمدا ترک کند کافر گردد و مذهب شافعی نشود اما او را عذاب کند شافعی احمد را گفت چون کسی نماز نگذارد کافر شود چه کند تا مسلمان شود گفت نماز گذارد شافعی گفت نماز کافر چگونه درست باشد احمد خاموش ماند گویند که شافعی در یکصد و پنجاه هجری روزیکه ابوحنیفه رحلت نموده بود در آمده

وفاتش در دویست وچهار در ایام خلافت مامون عباسیه واقع شده تاریخ از مخبر الواصلین

تاریخ

شافعی بود مجتهد دین | بهر علم و فضل و صدق و یقین
روز آدینه بود و سلخ رجب | که شده شافعی بحضرت رب
سال مولود او معلی دان | سال ترحیل او مقدس خوان
مرقد او بمصر فیض رسان | بر همین ورزبان و گوش و مکان

امام محمد تقی بن امام علی موسی رضا نهم امام ست از اولاد علی ابن ابی طالب در سنه یکصد ونود و پنج ولادت یافته و در زمان خلافت معتصم بالله عباسیه در سنه دو صد و بیست هجری وفات نموده و در بغداد مدفون گشته

تاریخ تقمیه

آن امام تقی جواد زمان | لقب او رسید وقائع دال
در جهان بود صابر و واثق | شده سال تولدش صادق
سلخ ذی قعده و سه شنبه بود | که تقی سوی خلد عزم نمود
سال سم داد بی تقی زمان | دین زمردم نزول شده برخوان
مرقد پاک اوست در بغداد | رحمت حق همیشه بروی باد

بشر حافی اصل وی از مروست مقیم بغداد گشته وانجا چهارشنبه دهم روز از محرم سال سبع عشرین ومائتین در زمان خلافت معتصم بالله درگذشته بیش از احمد حنبل با ملاو برا بزرگ میداشتند از احمد حنبل تاریخ وفات از مخبر الواصلین که از آن سنه دو صد و بیست و هفت استخراج میباید

تاریخ

بشر حافی که قدوهٔ بشر ست | بخدا راه دان و راهبر است
روز عاشوره چارشنبه بود | که از آفاق بشر نقل نمود
سال تاریخ نقل او بی شک | صاحب عدن گفت حور و ملک
مرقد عالی اش به بغداد است | جسم و روحش بفیض حق شاد است

خواجه بایزید بسطامی در مرات افتاب نما مسطورست که نامش طیفور بن عیسی وانام پدرش عیسی بن آدم بن سروشان جد وی گبری بود مسلمان شد از اوزان احمد خضرویه است در خدمت امام جعفر صادق

متولد شده و در امجاد و از دهم ربیع الاول سنه دو صد و چهل یک در ایام خلافت المتوکل بدست موت کرده تاریخ وفاتش از خبر الواصلین

تاریخ

آنکه او بود احمد حنبل — ست از فخر علم رب عمل
بود در مذهبش بصدق و یقین — قطب کونین شاه محی الدین
ذات او عمدهٔ زمان در دین — سال مولود اوست ضیاء حق دین
سال ترحیل آن خدا آگاه — شد رقم صاحب خصال اللّه
جسم پرنور اوست در بغداد — روح پر فیض او بجنت شاد

۲۴۱

ذو النون مصری در نفحات الانس تصنیف مولوی عبد الرحمان جامی مرقوم است که ذو النون مصری در سنه خمس و اربعین و مائتین از دنیا رفت چون جنازه او را بر داشتند گروهی از مرغان بر سر جنازه او پر در پر بافتند چنانکه همه خلق را از سایه خود پوشیدند هیچ کس از آن مرغان یکی را ندیده بود بعد ازان از وی بر سر جنازه مریدی شاگرد شافعی والله عالم بالصواب تاریخ از خبر الواصلین

تاریخ

آنکه ذو النون مصری اش نام است — قدوهٔ اولیای ایام است
سال سفر آن ولی زمان — خردم گفت باز عدن جنان

۲۴۵

محمد اسمعیل صاحب صحیح بخاری در سنه یکصد و نود و چهار ولادت یافته و بسال دو صد و پنجاه هجری ماه رجب رحلت نموده تاریخ از خبر الواصلین

تاریخ

آن محمد که ابن اسمعیل — بود بیشک خلیل رب جلیل
ماه شوال بود شانزدهم — که طلوعش نمود چون انجم
سال مولود آن خدا آگاه — گفت باالف عزیز دین اللّه
صبح آدینه دهم ز رجب — بود کان قطب شد ز دار تعب
سال نقلش ز اوج هفت طبق — هاتف غیب گفت قطب الحق

۲۵۰

سری سقطی استاد جنید و ساکن بغداد بود است از اقران حارث و بشر حافی است در اول سقط فروشی میکرد بعد ازان مرید معروف کرخی گشته او خال جنید بود و جنید ...

را دیده صبح سه شنبه سیوم رمضان سنه ثلث وخمسین ومائتین در ایام خلافت المعتز بالله عباسی
از دنیا رفته و در خطه بغداد مدفون گشته تاریخ از مخزن الواصلین

تاریخ

عمدهٔ اولیا سری سقطی | قدوهٔ اصفیا سری سقطی
روز آدینه بود سلخ رجب | که گذشت از جهان بعیش وطرب
باز تاریخ سیوم از رمضان | روز رحلت او شنبه دان
لیک این سال رحلت آن | شده مرقوم زیب عدل وحسان ۲۵۳
مرقد او بخطهٔ بغداد | هست این شنبه موضع ارشاد

امام علی نقی بن امام محمد تقی دهم امام است از اولاد علی ابن ابی طالب سال ولادت او دو صد وسیزده هجری است وسال وفات دو صد وپنجاه وپنج در بغداد موضعی که آنرا سر من رای گویند مشهور بسامره در خانه خود با امام محمد عسکری که پسر او بود مدفون اند وآن مقام را ارفع وعالی ساخته اند خدام ومجاورین آنجا از مردم زوار نذورات را میستانند وتحفه میگیرند وبرطبق عقیده اهل تشیع جای که امام مهدی غیبت نموده اند در کنج آن خانه واقع است

تاریخ

آن نقی زمان امام همام | هادی خلق ورهنمای انام
سال مولود او ز روی سند | اکمل الاکمل است کشف خرد
بود دوشنبه وسیوم رجب | که نقی شد بسوی حضرت رب
سال نقلش باتفاق جهان | گو نقی بود زیب دین بزوال ۲۵۵
باز سال وصال آن شه دین | سالک عدل شد بصدق ویقین ۲۵۵
مرقد پاک او بسر من رای | عالمی را شده است کارگشای

یحیی بن معاذ شب یکشنبه سیزدهم رمضان سنه دو صد وپنجاه ونهم رحلت
نموده در نیشاپور مدفون گشته تاریخ وفات از مخزن الواصلین

تاریخ

آنکه یحیی بن معاذ است او | اهل آفاق را ملاذ است او
روز شنبه که کرد عزم جنان | سیزدهم بود از مه رمضان

اندو پرا آگاهی پدید آمد ترک سلطنت نموده دست در طریقت یکور زد و بمکه رفت در آنجا با سفیان ثوری
و فضیل عیاض و ابو یوسف صحبت داشت و از آنجا بشام رجعت و آنجا کسب میکرد تا در سنه احدی
و ستین و مایتین و بقول بعضی سنه ست و ستین و مایتین از دنیا رفت و از این تاریخ که از بحر الواصلین
بو سنه سنه دو صد و شصت و هفت استخراج می یابد

تاریخ

بود ادهم که بود ابراهیم | صاحب معرفت لقب سلیم
صاحب بلخ بود آن سلطان | ترک سلطنت ساز دل و حال
بود از عون ایزد متعال | عمر آن شاه یکصد و ده سال
از جهان چو برفت شب و ستیم | بود کان شاه سید بحر هم
سال نقلش که دلنشین بوده | گفت سلطان اهل دین بوده ۲۶۷
قبر او در ولایت شام است | نور مردی ز صبح تا شام است

۲۶۶

ابو عبد الله مغربی استاد ابراهیم خواص و ابراهیم شیبان کرمانشاهی را و مرید علی بن رزین است و شاگرد ابو الحسن
بن هردی بوده و عمر او صد و بیست و دو سال بود عمر استاد او صد و بیست سال و ابو الحسن شاگرد
عبد الواحد بن زید بصری است و عبد الواحد بن زید شاگرد حسن بصری است و قبر ابو عبد الله بر سر کوه طور
سینا است پهلوی استاد وی و قبر ابو الحسن علی بن رزین در زیر درخت جوزی است گویند که در سنه
تسع و تسعین و مایتین از دنیا رفته و درست در آن است که در سنه تسع و تسعین و مایتین رفته ۲۹۹

شیخ جنید بغدادی پدرش آبگینه فروختی اصل وی از نهاوند است و مولد و منشا بغداد و فقیه شاگرد
شافعی بود و مذهب سفیان ثوری داشت خواهرزاده سری سقطی و حارث محاسبی و محمد قصاب صحبت
داشته و شاگرد ایشان بود در سنه سبع و تسعین و مایتین از دنیا رفته و بعضی تاریخ ارتحالش سنه
ثمان و تسعین و بقولی سنه تسع و تسعین و مایتین والله اعلم و از این تاریخ منظومه که از بحر الواصلین است
سال سه صد و دو میشود

تاریخ

معدن علم و علم عرفان | سید الطایفه جنید است آن
روز جمعه و تسلیم رجب | بوده که بفردوس نقل فرموده
سال ترحیل آن رهنمای طریق | گفت هاتف جنید واصل حق ۳۰۲
قبر پاکش که در بغداد است | موضع فیض رحمت ایزد است

۳۰۲

باب چهارم از شروع سال سه صد و یک لغایت سال چهار صد هجری

ذکر خلفای عباسیه که در باب چهارم در بغداد خلافت نموده اند

در افتتاح این باب المقتدر بالله بن معتضد که هیجدهم خلیفه از خلفای عباسیه است در بغداد بر سریر خلافت متمکن بود بعد خلافت بیست و چهار سال و دو ماه و هفت روز در سنه سه صد و بیستم هجری درگذشت بعد از وی برادرش القاهر بالله بن معتضد پا بر مسند خلافت گذاشت چون ایام حکومت او بآخر رسید ابن مقله که وزیر او بود بموافقت سایر امرا او را گرفته میل در چشم کشید و الراضی بالله را بخلافت برداشتند و قاهر عمر با مانند سایر کوران در جامع بغداد گدائی میکرد و میگفت ایها الناس صدقه دهید کسی را که دی روزی خلیفه شما بود مدت خلافت او یکسال و شش ماه و بیست و یک روز بعد از وی الراضی بالله بن مقتدر مسند خلافت را رونق بخشید و بعد خلافت هفت سال و ده ماه و یازده روز در سنه سه صد و بیست و نهم هجری درگذشت از هنگام خلافت مقتدر بالله تا زمان الراضی بالله از هر چهار سوی مخالفان برخاسته طریقی را متصرف شدند تا آنکه در سنه سه صد و بیست و پنج سلطنت شهر بغداد ملکی دیگر بقبضه خلیفه نماند یعنی دیالمه آل بویه بر بلاد عراق مستولی شدند و اول آنها عماد الدوله ابن بویه بود که در ایام خلافت مقتدر محاربات عظیمه با ملوک نواحی نموده غالب آمد و شیراز را دار الخلافت خود ساخت و برادر او رکن الدوله بر اصفهان و غیره پادشاه شد اصل ایشان از فرقه صیادان بود که از کوهستان دیلم بعراق عجم متوجه شدند و رفته رفته بمزید دولت نمایان ترقی منصب حاصل کرده بمرتبه امارت رسیدند و از خلیفه انحراف ورزیده پادشاه شدند تا آنکه پادشاهی ایشان در بلاد فارس و عراق و عجم و دیلم استحکام پذیرفت و پادشاهی ایشان یکصد و بیست و هفت سال امتداد یافت و در خراسان و ما ورا النهر نصر ابن احمد سامانی پادشاهی گرفت بالجمله بعد وفات الراضی بالله برادرش المتقی بالله بن مقتدر مدت سه سال و یازده ماه و پانزده روز خلافت نموده در سنه سه صد و سی هجری درگذشت بعد از المتقی بالله المستکفی بالله بن مکتفی بن معتضد خلیفه بغداد شد تا سنه سه صد و سی و چهار خلافت نمود مدت حکومت او یکسال و چهار ماه بود بعد از وی المطیع بالله بن مقتدر خلیفه شد و در سنه سه صد و شصت و چهار هجری

بعد حکومت بیست و هفت سال و چهار ماه درگذشت بعد از وی پسرش الطائع بالله بن مطیع
بر سریر خلافت نشست و در سال سه صد و هشتاد و یک هجری بعد از آنکه هفده سال و
دو ماه حکومت نمود امرا او را معزول ساختند القادر بالله بن اسحاق بن مقتدر را بر مسند
خلافت نشاندند و سلطان محمود غزنوی معاصر او بود

ذکر سلاطین آل سامان که در خراسان و ماوراء النهر سلطنت نموده اند بطریق اجمال

سامانیان نه تن بودند که در ماوراء النهر و فارس و عراق تسلط گرفته اند و مدت ملک ستانی یکصد
و دو سال و شش ماه بود و ایشان بادشاهان عدل گستر و فاضل پرور بوده اند

نه تن بودند ز آل سامان مذکور — گشته بامارت خراسان مشهور
اسمعیلی و احمدی و نصری — دو نوح و دو عبد الملک و دو منصور

و بعضی ده نفر قرار داده اند یعنی ابو ابراهیم اسمعیل بن نوح را که منتصر است نام داشته داخل
بادشاهان نموده اند اول ایشان امیر اسمعیل سامانی بود که معتمد خلیفه در سنه دو صد
و شصت و یک هجری پدرش احمد بن اسد بن سامان را ولایت ماوراء النهر تفویض نموده
بود و چون او در گذشت پسرش اسمعیل استیلا پیدا کرد و پس از آنکه عمرو لیث را گرفتار
ساخت و بموجب امر معتضد خلیفه محمد بن عمرو لیث را انداخت مملکت بنی لیث او را مسلم
شد و اسم سلطنت برو اطلاق یافت منقول است که چون عمرو لیث در سال دو صد و
هشتاد و هفت هجری بدست امیر اسمعیل اسیر شد امر در تفتیش خزاین او شد و چند
شخص آن متوجه باین کار گردید سالکان آن بنده آنان خواستند امیر ایشان را امان داده
از اموال عمرو استعلام کرد هر چند بیشتر جست کمتر یافت در خلال این حال کنیزی از کنیزکان
خاصه سپاهی گردن بندی که مرصع بود بقطعهای لعل از گردن بیرون کرده بموضعی نهاد
غلیواژی قطعه های لعل را گوشت پنداشته در ربود و بعضی از ترکان سوار شده بهر جانب
که آن مرغ پرواز میکرد می تاختند بحسب اتفاق حمایل از چنگال غلیواژ جدا شد و در چاهی
افتاد بجهت بیرون آوردن مردم بچاه در آمدند و از آن چاه بچاه دیگر راه بردند و مقداری
از زر و گوهر یافتند که آن خود خزانه عمرو بود اسمعیل سامانی بعد حکومت سی سال در سنه
دو صد و نود و پنج فوت کرد بعد از وی پسرش احمد بن اسمعیل بر مسند امارت نشست و بعد
شش و نیم سال بدست غلامان در سنه سه صد و یک کشته شد بعد از وی پسرش

نصر بن احمد که معاصر خلیفه الراضی بالله بود مدت سی سال بعدل و داد روزگار گذرانید و در سال
سه صد سی و یک [illegible] گذشت رودکی شاعر از ندمای او بود بعد از وی پسرش
نوح بن نصر دوازده سال و کسری حکومت کرده در سنه سه صد و چهل و سه وفات یافت
بعد از وی پسرش عبدالملک بن نوح هفت سال و شش ماه حکومت نموده در سنه سه صد
پنجاه از اسب افتاده جان داد بعد از وی برادرش منصور بن نوح بحکومت رسید در اوایل
سلطنت او البتگین که حکومت خراسان تعلق بدو بود از بادشاه خود انحراف ورزیده بغزنی
رفت و بر آن قلعه اندیار مستولی گشته بادشاه آن ولایت گردید امیر منصور مدت پانزده
سال حکومت کرده بمرد بعد از وی پسرش نوح بن منصور که معاصر سلطان سبکتگین بود
بحکومت رسید و بعد حکومت بیست و دو سال در سنه سه صد و هشتاد و هفت در گذشت
بعد از وی پسرش منصور بن نوح بامارت رسید و یک سال و هفت ماه حکمرانی کرده
بایمای برادرش مکحول گردید و عبدالملک بن نوح امیر شد و در سال سه صد و
هشتاد و نه بدست ایلک ترک ایلک خان گرفتار شده رخت هستی بباد فنا داد و برادر او
اسمعیل دو بار بالشکریان ایلک خان محاربات نمود تا که در سنه سه صد و نود و
نه بدست بهروزنامی که سردار طائفه بود باعث قتل او شد بعد از آن دولت این طبقه بانتها رسید
شیخ حسین بن منصور حلاج بیضاوی در اکثر تواریخ مسطور است که او حلاج خود
روزی بر انبار پنبه بر گذشت و اشارتی کرد در حال دانه از پنبه جدا شد خلق متحیر شدند و برا
حلاج نام کردند والله اعلم کار او کار عجب بود همه عمر در عالم سوز و اشتیاق مست و بیقرار
و شوریده روزگار بود او را تصانیف بسیار است غرایبی داشت که کس ندانست و اغلب مشایخ
کبار در کار او انکار کرده اند که او را در تصوف قدمی نیست مگر شیخ عبدالله و شیخ ابوبکر شبلی و شیخ
ابو القاسم قشیری او را قبول کرده اند و شیخ ابو سعید و شیخ ابو القاسم جرجانی و شیخ ابو علی
فارمدی و امام یوسف همدانی در کار او سری داشته اند و بعضی در کار او متوقف اند
ابو القاسم قشیری گفت در حق او که اگر مقبول بود در نزد حق مردود خلق نگردد و اگر مردود بود
قبول خلق نشود و بار بعضی او را بسحر نسبت کرده اند که از اصحاب حلول بود نقل است که منصور
با چهار صد صوفی بجای میرفت روزی چند چیزی نیافتند حسین را گفتند ما را شیر بریان میباید
گفت بنشینید پس دست از پس پشت کرده شیر بریان با دو قرص نانی میداد تا چهار صد بریان

وبیست صد درهم داد به ایشان گفت مارا لطف سے باید گفت مرا صحبت باید لطف از توی می باید تا سیر
خورند بعد ازان که طائفه او را در بادیه گفت مارا الحمد می باید [?] بر هوا کرد طبقی الحلوا پیش نهاد
یکبار دیگر خواستند طبقی حلوا در بادیه پیش ایشان نهاد مانند کارهای عجیب ازو پدید آمد خلق متحیر
شدند وسخن او بخلیفه المقتدر عباسی رسانیدند و بقتل او اتفاق کردند از انکه انا الحق می گفت
گفتند که هو الحق بگو گفت بلی همه اوست شما می گوئید که او گم شده است بلکه حسین گم شده است
بحر محیط گم نشود خلیفه را خبر کردند که حسین چنین می گوید گفت بگذارید تا بکشند شبلی و علی بن عیسی
که وزیر خلیفه بود هر دو می [?] گردانیدند و همه فتوی دادند که او را باید کشت خلیفه فرمود
تا او را بزندان کردند تا مدت یکسال در زندان بود و خلق می آمدند و مسئله می پرسیدند
در زندان سیصد کس بودند شبی ایشان را گفت ای زندانیان شما را خلاص میدهم گفتند
چرا خود را خلاص نمیدهی گفت در بند خداوندیم و پاس سلامت میداریم اگر خواهیم بیک اشاره
همه بندها بگشائیم پس بانگشت اشاره کرد همه بندها از هم فرو ریخته شد ایشان گفتند کجا رویم که در زندان
بسته است اشاره بدیوار کرد فی الحال بقدرت الهی رخنه شد و راه پدید آمد گفت اکنون سر خویش
گیرید گفتند و تو نمی آئی گفت ما را با او سریست که جز بر سر دار نتوان گفت که حق را با ما عتابی است
چون بامداد شد خلیفه را خبر رسید گفت فتنه خواهد شد او را بکشید یا چوب زنید تا ازین سخن برگردد
سیصد چوب زدند هر چوب که میزدند آواز فصیح می آمد چون او را بردند که بر دار کنند صد هزار آدمی
گرد آمدند او چشم گرد میکرد و میگفت حق حق حق انا الحق و هر کسی سنگی می انداخت شبلی موافقت را
گلی انداخت حسین آهی برکشید گفتند ازین سنگها آه نکردی و از گلی آه کردی چه معنی است گفت
از آنکه اینها نمی دانند معذورند و او سخت می آید که او میداند که نمی باید انداخت پس دستش جدا کردند
خنده برزد و پاش ببریدند تبسمی کرد پس چشمهایش بکندند قیامتی از خلق برخاست بعضی میگریستند
و بعضی سنگ می انداختند و آخرین سخن از حسین این بود که گفت الواحد الفرد الا احد [?] بس
زبانش بریدند و نماز شام بود که سرش باز تن جدا ساختند در میان سر بریدن تبسمی کرد
و جان داد و مردمان خروش کردند که حسین گوی قضا به پایان رسانید و از یک یک اندام او آواز
آمد که انا الحق گفتند که این فتنه از آن بیشتر خواهد بود که در حال حیات او پس اعضاش را بسوختند
از خاکستر همان آواز می آمد که انا الحق و در وقت قتل خون که ازو می آمد نقش الله [?] ظاهر می شد
وپیش ازین خادم را گفته بود که چون خاکستر من در دجله اندازند آب قوت گیرد چنانکه

بغداد را بیم غرقه باشد باید که آن ساعت خرقهٔ من بر لب آب دجله برید تا آب بر قرار خود برود
چون روز سیوم خاکستر او را به آب دادند همچنان آواز انا الحق می آمد و آب موج کردن گرفت خادم خرقه
بلب دجله برد و بینداخت فی الحال آب بر قرار خود رفت و خاکسترش خاموش گشت پس از آن خاکسترش را
جمع کردند و دفن ساختند در نفحات است که با جنید و نوری صحبت داشته و شاگرد عمرو بن عثمان
مکی است و عبد الملک اسکاف که شاگرد حلاج بود و هفده و بیست سال عمر داشت او می گفت که وقتی
حلاج را گفتم ای شیخ عارف کیست گفت عارف آن باشد که روز سه شنبه ششم روز مانده
از ماه ذی قعده سنه سبع و ثلث مائه و بیرون باب الطاق مرید در بغداد دست و پای او ببرید
و چشم او را برکنند و نگونسار بردار کنند و بسوزانند و خاک او را بر باد دهند این همه که گفته بود یک یک
بر سر او گذشت والله اعلم و این تاریخ از کتاب مجمع الواصلین است که از آن سنه سیصد و نه استخراج میشود

تاریخ

شاه باز هوای عالم بود　　هست بی شک حسین بن منصور
سالخ عاشوره و سه شنبه بدان　　روز قتلش باتفاق جهان
بست چارم زماه ذی قعده　　بود کان مرسح عدن شده
بود و هفت سال عمر سش بود　　کان زمان زین حضیض شد بصعود
گفت تاریخ نقل او فاضل　　بود حلاج محو حق کامل

سیاره خوشحاله داد نگارستان مرقوم است که در زمان المتقی بالله بن المقتدر خلیفه بغداد در سنه
ثلثین و ثلث مائه هجری که مطابق سنه نهصد و چهل و دو عیسوی بود کوکبی ظاهر شد که دنباله
از مشرق تا مغرب گرفت و سیزده روز بماند و از تاثیر این علامت یک حبه گندم به سه صد و
است مثقال طلا شد بیت گشت چون پروین لقمهٔ سنبل　کار گندم این چنین بالا گرفت

شیخ ابو بکر الشبلی در نفحات آمده است که نام وی جعفر بن یونس است و شیخ الاسلام
احمد جام گفته که او مصری نسبت بغداد آمده در مجلس خیر نساج توبه کرد و شاگرد جنید بود عالم بوده
و فقیه پدر وی حاجب الحجاب خلیفه بود هشتاد و هفت سال عمر یافت و در سنه اربع و ثلثین
و ثلثمائه در ماه ذی الحجه از دنیا رفته قبرش در بغداد است تاریخ از مجمع الواصلین

تاریخ

شیخ شبلی که بحر عرفان بود　　روز قتلش بعید قربان بود

بود مشمول انعام و اکرام گردانید و شعرا در این خدمت مرتبه اولا داشت و در حقیقت القول اتل است هزار و القول اکثر هزار بیت از داستان گشتاسپ و ارجاسپ نظم انتظام داده بود که دست اجل مهلت نداد گشته شد چنانچه فردوسی اشاره بدان کرده می گوید

جوانی بیامد گشاده زبان | سخن گفتن خوب و طبع روان
بشعر آرم این نامه را گفت من | از و شادمان شد دل انجمن
ز گشتاسپ و ارجاسپ بیتی هزار | بگفت و سرآمد برو روزگار

ابونصر اسمعیل بن حماد الجوهری صاحب صحاح اللغات در سنه سه صد و نود و دو یا که سه صد و نود و چهار هجری فوت کرده تاریخ از تحفة الواصلین

تاریخ

آنکه دانش لبید صفات آمد | جوهری کاشف اللغات آمد
سال ترحیل آن وحید زمان | رحمة الحق رقم زده رضوان ۳۹۲
سال ترحیل او ز روی حساب | مظهر رحمة الجلیل دریاب ۳۹۴

باب پنجم از ابتدای سال چهار صد و یک لغایت سنه پانصد از هجرت

ذکر خلفای عباسیه که در باب پنجم در بغداد خلافت نموده اند

در ابتدای باب پنجم القادر بالله که بیست و پنجم خلیفه از خلفای عباسیه بود بر سریر خلافت بغداد جا داشت معاصر سلطان محمود غزنوی بود و در سنه چهار صد و بیست و دو هجری بعد خلافت چهل و یک سال و سه ماه رحلت نمود بعد از وی پسرش القائم بامر الله ابن قادر خلیفه شد و چهل و چهار سال و هشت ماه خلافت نموده در سنه چهار صد و شصت و هفت بدرود این جهان فرمود بعد از نبیره او المقتدی بالله بن محمد بن القائم بر سریر خلافت نشست و بعد حکومت نوزده سال و نه ماه در سنه چهار صد و هشتاد و پنج درگذشت بعد از وی پسرش المستظهر بالله بن مقتدی بر مسند خلافت نشست و بیست و پنج سال و چند ماه خلافت نموده درگذشت

ا ستہ تم

شیخ ابوسعید ابوالخیر تاریخ چهارم شعبان سنه چهارصد شد درس بحر سریع فوت کرد

تاریخ

قطب حق بوسعید بوالخیر است | رهنمای نگار دلپذیر است
شد ز دنیا بسوی اوج جنان | شب جمعه چارم شعبان
ذات او دلگشای فردوس است | سال تلتش هوای فردوس است

ابوالقاسم منصور الفردوسی مرقوم است که فردوسی فردوس فصاحت را رضوان و دعوی بلاغت را برهان بوده و مصداق این معنی شاهنامه است که همگنان را در حالت انداخته از دیهای طوس بوده منصور نام داشته کنیتش ابوالقاسم و نام پدر او فخر الدین احمد است گویند که در ایام دولت سامانیه دقیقی اندک به نظم شاهنامه مشغول شده کشته گردید چون ریاض دولت آل ناصر گردید سلطان محمود را نظم آن کتاب میلی تمام بهم رسید و صد بیت شاعر تکلیف و تکلف قصیده گفت حکایتی آن میکرد چون آوازه خواهش سلطان همه جا رسید فردوسی که در خود استعداد آن میدید از جنگ فریدون و ضحاک بیتی چند نظم آورد چنانچه همه کس را شنودن آن رغبت پیدا آمد آوازه او بسلطان رسید و فرمان طلب نام او صادر گردید فردوسی عازم غزنین شد چون بشهر درآمد قضارا به ندیم سلطان که ماهک نام داشت برخورده بمنزل او فرود آمد اتفاقاً روز دیگر عسجدی و فرخی و عنصری شاعران در باغی نشسته شراب می خوردند که از دور فردوسی را دیدند که می آمد با هم گفتند که مردی بیگانه می آید پیش ما مجلس خواهد کرد بهتر آنست که بطریق ظرافت او را دفع کنیم و هر کدام مصرعه گوئیم که مصرعه چهارم قافیه نداشته باشد بلکه او تواند گفت خود کو خواهد رفت چون فردوسی نزدیک رسید سلام گفت جواب سلام داده چون مست بپرسیدند از کجائی گفت از قصبه طوس گفتند هر کدام یک مصرعه گوئیم هر که تواند گفت رفیق ما باشد والا برود اول عنصری گفت شعر چون عارض تو ماه نباشد روشن ـ مصرعه ثانی فرخی گفت شعر مانند رخت گل نبود در گلشن ـ مصرعه سیوم عسجدی گفت شعر مژگانت همی گذر کند در جوشن ـ مصرعه چهارم فردوسی گفت شعر مانند سنان گیو در جنگ پشن ـ چون قرار بود که حرف روی هر مصرعه شین و نون باشد غیر از لفظ پشن دیگر قافیه نداشت شعرا متحیر شدند و پرسیدند که گیو و پشن که بودند فردوسی داستانهای ایشان گفت شعرا را خوش آمد احترام و عزت فردوسی نمودند و گفتند که این مرد را بسلطان باید نمود تا شاهنامه بگوید روز دیگر با هم گفتند که اگر این مرد را سلطان ببیند

مارا نیز و سلطان آبرو نماند پس محاجان گفتند اگر فردوسی بدین صورت بیاید نیز و سلطان نگذارند
فردوسی چون حصه انیسان بود به طلب شب داستان رستم و اسفندیار را نظم کرده بیامک داد
تا مطالعه سلطان رسانید سلطان را خوش آمد و ما حضار او مثال داد چون فردوسی بمنزل سلطان
آمد حکم شد که یکی از شعرا شعری که مناسبتی آخر حسن داشته باشد بگوید شعرا ارمون را اشاره
بفردوسی نمودند فردوسی در بدیهه این رباعی گفت

رباعی

مست است بتا چشم تو و تیر بدست بس کس که ز تیر چشم مست تو بخست
گر پوشد عارضت زره عذری هست گز تیر بترسد همه کس خاصه ز مست

سلطان را التفات زیاده گشت بعد از آن عنصری بسلطان عرض نمود که بنده را از حد
سلطان فراغ نیست که شاهنامه را نظم آورد اما اگر فردوسی را که ادراک عالی و قوت سخن
و فرصت تمام دارد حکم شود تا بدین کار مشغول گردد پس سلطان فردوسی را فرمود که میخواهم
که شاهنامه را نظم آوری فردوسی قبول فرمود و سلطان نزد یک قصر خود فردوسی را
جای داد تا در آنجا اقامت گزیده بگفتن شاهنامه مشغول گشت هنگامه ارکان دولت میل فردوسی
میرفت الا خواجه حسن میمندی که بر وحسد می برد و عنصری چون دوست سخن فردوسی دید
چیزی از شاهنامه در جنگ رستم و سهراب که گفته بود بصحبت فردوسی بر داستانی که بنظم
می آورد نظر سلطان میرسانید و سلطان بعوض هر بیت یک دینار طلا وعده فرمود و
فردوسی ذخیره و قصه هائی که بود نظم آورد تا مدت سی سال تمام کرد و بخدمت سلطان
برد چون در ابتدای شاهنامه شرط ادب نگاه نداشته بود و سخن در مذهب تشیع که
طریقه او بود گفت چنانکه این بیت از وست

ابیات

بدان زادم و هم بدین بگذرم ثنا گوی پیغمبر و حیدرم
اگر چشم داری بدیگر سرای ببر دو علی و نبی جوی جای
گرت زین بد آید گناه منست همین است آیین و راه منست

اگرچه سلطان را ناخوش آمد لیکن بموجب وعده فرمان داد که شصت هزار دینار طلا بدو بدهند
حسن میمندی که مخالف او بود دبیران و مصاحبان را در کار کرد سلطان را از آن وعده مانع

آمدند و گفتند که شصت هزار دینار شاه طغانشاه شاعر ملوک داود حه الوست اگر شصت هزار دینار
بخره بدهد بسیار است سلطان گفت بتا دادند پس شصت هزار دینار نقره بدو فرستادند و بسیار بار
را بردر سرای او آوردند چون سپید بدید که درگاه نیست بدرگاه بردند چون او را گرمابه صبر
آمده اردو ان شصت هزار دینار نقره قبول شد بهالو قت بیست هزار درم بحمامی داد و بیست هزار درم
فقاعی که کار ستر بت آورده بود داد و بیست هزار دیگر بکسانیکه زر بر او آورده بودند داد چون
این سلطان رسانیدند رنجیده شد حسن میمندی که حاضر بود گفت اگر سلطان آوراسیس درم
مصر فرستاد بایستی که بر دیده نهاده قبول میکرد این ادای بی ادبی است و نیز مذهب قرمطی
دارد و قرمطی اهل تشیع را گویند سلطان فرمود که در پای فیل اندازند این خبر بفردوسی
رسانیدند تمام شب درانديشه بود صبح بناماداد بکاه سلطان وضوی ساخت رفت و در پای
سلطان افتاد و گفت حسودان سخن بنده را الطرز دیگر بعرض حضرت سلطان رسانیده اند بنده سنی
ست سلطان فرمود از سر گناه تو درگذشتم اما بعد ازین برادر پیش من راه مسیت لهذا
فردوسی بخانه خود آمد و بسی جید دیم بجو سلطان گفته با یار داد و گفت که بعد بیست روز در تکیه
سلطان خوشوقت باشد این کاغذ را تو برا بخوانی داد این گفت و راه طبرستان
پیش گرفت بعد از چند گاه ایاز کاغذ را بسلطان داد سلطان خوانده متعجب شد و مردم در
پی او بخراسان وطوس فرستاد تا او را بیارند بعد خواستند و تمام زر بدهد او را نیافتند سلطان
حسن میمندی دو سه ران وزیر خشم شد و ایشان را در بند کرد و شصت هزار درم ارایبان
سپید و گفت که سخن مرا بدنام کرد ند باحسد یکه دوانستند او حسرت گفته که با جهان باشد
بولیند و بخوانند و ان شها در کل همانه بماند و بی هجونامه باقص است حالی و ماند

بیت

گذشت شوکت محمود و در زمانه نماند   جز این فسانه که بشناخت قدر فردوسی

بالجمله چون فردوسی بطبرستان رسید شهید سپهبد را که از نسل یزدجرد شهریار بود بدید گفت
که من این کتاب را بنام تو میکنم چه همه اخبار و آثار اجداد تست سپهبد او را نوازش کرد و گفت
محمود خداوند من است شاهنامه را بنام وی رها کن و روز دیگر صد و بیست هزار درم بوی
فرستاد و گفت که هجو سلطان بمن فرست و دل با محمود خوش کن که سلطان را جمعی برین داشتند
که رنجانی تو بخت فردوسی آن هجو ابیات بوی فرستاد فرمود تا بشستند ولیکن از آن فردوسی

باب پنجم

یک چند بیت در عذر محمود هم آن گفت ابیات

خطیم گدای کسی را که بخت والا نیست — بهیچ وجه مرا او را زمانه جویا نیست
بروم و در دریا نشین مگر روز شکا — بدست افتد دری که اش بها نیست
خجسته حضرت محمود را دل دریاست — چگونه دریا که کنارهٔ پیدا نیست
شدم بدریا غوطه زدم ندیدم دُر — گناه بخت من است این گناه دریا نیست

بعد از آن فردوسی چون بطوس رفت خبر بسلطان رسید خلعتی نیکو با زر و سیم بسیار نزد او فرستاد و چون آنکس بدر شهر طوس رسید جنازه فردوسی را با علما تمام بیرون آوردند پرسید جنازه کیست گفتند فردوسی است او عکس شده نزد سلطان کس فرستاد تا چه فرماید سلطان فرمود آن مال را بوارثان او بدهند و عذرخواهند از فردوسی دختری مانده بود که همت مردانه دا[illegible] آن مال را نزد او بردند دختر قبول نکرد و گفت که پدرم قبول نکرد من نیز قبول نمیکنم بسلطان خبر رسانیدند سلطان فرمود تا از آن زر عمارتی عالی بر قبر فردوسی تعمیر نمودند و آن ابیات هجو که فردوسی در اتمام شاهنامه گفته ابدا الابد بر صفحه روزگار یادگار مانده بیتی چند از آن است

ابیات هجو

ندانی شهریارا که این روزگار — نماند بسی بر کسی یادگار
بترس از خدا و میازار کس — ره رستگاری همین است و بس
میازار موری که دانه کش است — که جان دارد و جان شیرین خوش است
چو دیدی تو این خاطر تیز من — نه اندیشی از طبع خونریز من
بدانش نبد شاه را دستگاه — وگرنه مرا برنشاندی بگاه
اگر شاه را شاه بودی پدر — مرا تاج دادی و زرین کمر
اگر مادر شاه بانو بدی — مرا سیم و زر تا بزانو بدی
چو خسرو نژادی نه والا سری — پدرش از صفاهان بد آهنگری
کف شاه محمود عالی تبار — نه اندر نه است و نه اندر چهار
پرستار زاده نیاید بکار — اگر چه بود زاده شهریار
بسی رنج بردم درین سال سی — عجم زنده کردم بدین پارسی
بسی سال بردم بشهنامه رنج — که تا شاه بخشد مرا مال و گنج

بدانش من گنج را برگشاد   مرا چرخ بالای بقایی بداد
کنون عمر نزدیک هشتاد شد   امیدم بیکباره بر باد شد

مولف گوید که از کلام فردوسی چنان مستفاد میگردد که او شاهنامه را مدت سی سال نظم آورده در اوقات عمرش قریب هشتاد رسیده بود چون در مقامی دیده شد که او بعد از آنکه از سلطان رنجیده متوجه طبرستان شد قریب بده سال دیگر زنده بود پس ظاهرست که هنگام وفات او که در سنه چهار صد و یازده هجری بوقوع آمده عمرش زیاده از هشتاد سال بوده باشد و فردوسی کتاب شاهنامه را در سنه چهار صد هجری ختم کرده چنانچه تاریخ آن خود گفته

تاریخ

بنام جهان داور کردگار   ز هجرت شده چار صد سال بار

تاریخ

ز هجرت شده پنج هشتاد بار   که گفتم من این قصهٔ شاهوار

اگر بیت سی سال را از چهار صد منها کرده شود سه صد و هفتاد باقی ماند پس ظاهرست که فردوسی از همین سال گفتن کتاب شاهنامه مشغول گشته و مصداق این معنی این ابیات شاهنامه است که فردوسی بعد نظم کردن قصه یزدگرد شاه گفته

تاریخ

سر آمد کنون قصهٔ یزدگرد   بماه سفندارمذ روز ارد
ز هجرت سه صد سال و هفتاد و چار   بنام جهان داور کردگار

ازین کلام ظاهرست که فردوسی بخواهش سلطان محمود گفتن شاهنامه نگرفته بلکه سی سال پیش از جلوس سلطان باین کار مشغول گشته و بعد از آن حسب خواهش سلطان باقی داستانها را نظم آورده در طبقات اکبری مرقوم است که فردوسی بسال چهار صد و یازده هجری فوت کرده

در کیفیت دولت آل ناصر یعنی سلطان ناصر الدین سبکتگین غزنوی

در زمان دولت امیر عبد الملک بن نوح پادشاه ماوراء النهر حکومت خراسان به سلطان الپتگین تعلق داشت بعد وفات امیر عبد الملک الپتگین انحراف ورزیده در سنه سه صد و پنجاه هجری باطراف غزنین رفت و بر جماعه آنجا استیلا یافته پادشاه آن ولایت گشت و بعد سلطنت پانزده

همان وفات کرد بعد از وی پسرش ابو اسحاق یک سال حکومت نموده شاید که در سنه سه صد و شصت
و هفت درگذشت چون وارثی قابل نداشت اعیان مملکت سبکتگین را که یکی از بنده های سلطان
الپتگین بود ملقب بسلطان ناصر الدین سبکتگین ساخته در عوض بر سریر شاهی نشانیدند
اول کسی است از پادشاهان اسلام که رخ سوی هندوستان نموده و پاره از ملک هند بدست آورده
بود وفاتش که در سال سه صد و هشتاد و هفت در ماه شعبان بوقوع آمده پسرش سلطان
محمود سبکتگین در عوض سریر سلطنت و ایالت را رونق بخشید فقط

سلطنت

سلطان محمود غزنوی پسر سلطان ناصر الدین سبکتگین است در اوایل ماه محرم بر ولایت غزنه
مسلط گردید در حین حیات پدر بعضی از بلاد خراسان و ما وراء النهر را در تحت آل سامانیه در آورده بود
و بعد صعود نمودن بر معراج سلطنت قصد امیر عبد الملک ثانی بن نوح کرد و بر وی غالب آمده تمامی
خراسان و ما وراء النهر مستولی گشت معاصر القادر بالله خلیفه بغداد بود و در هندوستان رفته
بتاریخ هشتم محرم سال سه صد و نود و دو هجری با راجه جیپال در پیشاور جنگ کرده بر وی غالب آمد
در گردن جیپال حمایلی بود که جواهرات یکصد و هشتاد هزار دینار قیمت آن کرده بودند بالجمله سلطان
محمود همین منوال دوازده بار بهندوستان آمده فتوحات عظیم نموده و قلعهای عظیم الشان و غنیمت
بیکران بدست آورده بسیاری از ملک هندوستان تاخت و تاراج نموده در تصرف خود آورد و
در متهرا بتخانه های عظیم بود لشکر سلطان آن شهر را غارت کرده بتخانه ها را سوختند و
یک بت زرین را که بفرموده سلطان شکستند نود و هشت هزار و سه صد مثقال زر پخته بود و یک پاره
یاقوت کحلی یافتند که چهار صد و پنجاه مثقال وزن داشت در سنه چهار صد و شانزده هجری بقصد
تسخیر سومنات متوجه گردیده بعد جنگ قلعه را مفتوح ساخت و لوازم تاخت و تاراج بعمل آورده
بتخانه ها را از بیخ و بنیاد بر کند و بت سومنات را که بت بزرگ هند بود و طول آن پنج گز بود بغزنی
برده بر در مسجد جامع انداخت و در کتاب هفت اقلیم مسطور است که سومنات شهریست از
توابع گجرات بر ساحل دریای عمان و در بتخانه آن شهر بتان زرین بسیار بوده و بت بزرگ را سو
منات می گفته اند که در زمان ظهور محمد مصطفی آن بت را از خانه کعبه بر آورده بهند آورده اند و برابر
جواهر باهل آن دیار فروخته اند و الناس یقیناً در جهت وی ساخته سومنات نام کرده اند و برخی
گفته اند که از آسمان آمده چنانکه ازین ابیات فرخی مستفاد می گردد

ابیات

منات ولات وعزی اندر مکه سه بت بودند — ز دست هر سه آرای آبرهان آذر

وزان پیمبر بشکست هر دو را امروز — فکنده اند بسال پیش گفته پیمبر

منات را ز میان کافران بدزدیدند — بکشور دگر انداختند زان کشور

ز بهر آن بت همی نامه ها کردند — بصد هزار تمامل و صد هزار صور

پس آنکه آمد آورند سومنات لقب — لقب که دید که نام اندر بود مضمر

کسی ندانستی این را بزین معافکه اش — آن آسمان که خدای خود آمدست اندر

اما از کتب سلف مرا به معلوم می شود که این بت از زمان کرشن تا زمان سلطان محمود زیاده
از چهار هزار سال معبود براهمه بود و بقول براهمه کرشن در آنجا غیبت نموده و در تاریخ حبیب السیر
آمده که سومنات بالاتفاق ارباب تاریخ بتی است که هندوان آنرا اعظم اصنام اعتقاد دارند
ولیکن از بیت شیخ فریدالدین عطار خلاف این معنی مستفاد می گردد

بیت

لشکر محمود اندر سومنات — یافتند آن بت که نامش بود لات

بعد تقدیر در جنگ اهل سومنات فوج فوج به بتخانه شتافته و سومنات را در بغل گرفته و اخلاص
طلب کرده گریان بیرون می آمدند و جنگ می کردند تا زیاده از پنجاه هزار کس بقتل رسیدند
و سلطان محمود بعد از فتح بدرون بتخانه درآمده عمارتی دید بغایت عریض و طویل مشتمل بر پنجاه
و شش ستون که هریک از آن ستونها بالواح جواهر نفیسه ترصیع یافته بودند و سومنات
صنمی بود از سنگ بمقدار پنج گز طول که دو گز آن را در زمین فرو برده بودند چون سلطان را
چشم بر آن افتاد بگرزی که داشت آن را در هم شکست و قطعه از آن سنگ را بغزنی برده
در آستانه مسجد جامع در زمین نهاد و از شکم آن بت جواهر نفیسه بسیار بیرون آمد هندوان
هر شب آن بت را با آب تازه گنگ غسل می داده اند و از سومنات تا دریای گنگ زیاده از
دویست فرسنگ است در این باب مردم نشسته بودند و هر روز آب تازه می آوردند و زنجیری
از طلا بوزن دویست من هندی در آنجا آویخته بودند و در آن زنجیر زنگها نصب نموده بودند
و هرگاه آن زنجیر را حرکت می آوردند براهمه تا دار آن شروع در عبادت میکردند نقل
بالجمله سلطان محمود بعد از سلطنت سی و چهار سال قمری از [illegible]

ربیع الآخر سنه چهار صد و بست و یک هجری که مطابق بست ام ماه اپریل سنه یکهزار و سی عیسوی
می شود ازین جهان فانی رحلت نموده اما خطا در سال وفات او اختلاف نموده اند بعضی سنه چهار صد
و نوزده و بعضی چهار صد و بست هجری نوشته اند ولیکن تاریخی که بالا مذکور شده صحیح است
زیرا که بر تربت او که در غزنی تا حالت تحریر این صحیفه موجود است بخط کوفی همان تاریخ مرقوم است و
سنه احد و عشرین و اربعمائه بر مرقد او صاف ظاهر است این چند ابیات در وفات او از
مجمع الوصلین نوشته شد که ازان سنه چهار صد و بست هجری استخراج می یابد

تاریخ

آنکه محمود غزنوی بوده — واقف سر معنوی بوده
در زمانش زمانه رونق داشت — اهل آفاق تخم عشرت کاشت
ملک از عدل او گلستان شد — سبز و خرم ریاض دوران شد
مثل او هیچ پادشاه نبود — در زمانش فغان و آه نبود
سال استقرار آن خدیو زمان — هاتفم گفت شاه جهان ۴۲۰

۴۲۰

دروازه روضه سلطان محمود سراسر از چوب صندل ساخته بودند بانواع نقش خوب و مرغوب
و منبت موبهن لعل که در سنه یکهزار و دو صد و چهل و هشت هجری فقیر نیز رفته بود و زیارت روضه
مذکور نموده می بود که مردم آنجا می گفتند که هرگاه که سلطان محمود سومنات را فتح ساخته این
دروازه ها را ازان جا آورده بود والله اعلم و بعد ازان چون در سنه یکهزار و دو صد
و پنجاه و پنج هجری افواج سرکار کمپنی انگریز همراه اعلی شاه شجاع الملک دران دیار
رفته کابل و قندهار و غزنی را فتح ساخت و شاه شجاع الملک را بر تخت نشانده و دوست محمد خان
والی آن ولایت را اسیر نمود و بعد از چند سال اکبر خان پسر دوست محمد خان مکناتن صاحب بهادر
را بدغا بکشت و اکثری را گرفتار ساخته قید نمود سرداران انگریز هنگام معاودت ازان دیار قلعه
غزنی را مسمار ساخته و آن دروازه صندلی را از مغتنمات تصور نموده باز بهندوستان آوردند
و آن را حالا در قلعه اکبرآباد باحتیاط تمام گذاشته اند فقط گویند که نشان دیدن شهر غزنی چهار چیز
است هر که آن چیزها را ندیده هیچ ندیده چنانچه ازین ابیات مستفاد می گردد

ابیات در صفت شهر غزنی

نشان شهر غزنی چار چیز است — کسی داند که او اهل تمیز است

اول دروازه سلطان دیدار — سه کنگره به کنگر سرکوب سار
دویم طاق بست در سقف مناره — که امتداعها پ از هر کنار
سیوم سقاوه سنگ رخام است — فیان مسجد جامع مدام است
چهارم سنی ارباباش گویند — که کج محراب قبله راست گویند

فهرست پادشاهان آل ناصر

ناصرالدین سبکتگین در سنه سه صد و شصت و هفت هجری در غزنی بر تخت شاهی نشسته و بعد سلطنت بست سال در ماه شعبان سنه سه صد و هشتاد و هفت هجری وفات یافت ولیعهد خورد او اسمعیل در غیبت سلطان محمود که پسر بزرگ بود بر تخت نشست اما سلطان محمود بعد چندی او را بدست آورده قید نمود و بعد سلطنت سی و چهار سال عمری در سنه چهار صد و بست و یک از این جهان فانی بملک جاودانی گذر نمود و بعد وفاتش پسرش سلطان محمد تا پنج ماه سلطنت نمود بعد از آن برادرش سلطان مسعود این سلطان محمد را کحول و محبوس نموده بر تخت پادشاهی نشست در سنه چهار صد و بست و هشت روز آدینه هشتم ماه رمضان از طغرل بیک سلجوقی هزیمت یافته بطرف لاهور میرفت در اثنای راه لشکریان او را قید کرده برادرش محمد کحول را بار دیگر بر تخت شاهی نشانیدند اما طغرل بیک از آن سال بر ملک خراسان و ماوراء النهر مستولی گشته در نیشاپور بر تخت نشست چون در سنه چهار صد و سی و سه شاهزاده احمد پسر سلطان محمد کحول سلطان مسعود را در محبس شهید کرد پسرش سلطان مودود بن سلطان مسعود بعهد انتقام خون پدر با سلطان محمد کحول جنگ کرده او را با دیگر قاتلان بدرجه دار رسانید و بر تخت سلطنت نشست و در سنه چهار صد و چهل و یک هجری در گذشت بعد از او برادرش سلطان ابوالحسن علی ابن سلطان مسعود بروز جمعه غره شعبان سنه مذکور در غزنی بر تخت نشست در سنه چهار صد و چهل و سه برادرش سلطان عبدالرشید او را قید کرده یک سال سلطنت نمود بعد از آن طغرل که یکی از امرا او بود او را کشته تاج شاهی بر سر خود نهاد و بعد از چهل روز بر روز او روز کشته شد بعد کشته شدن طغرل سلطان فرخ زاد بن سلطان مسعود در سنه چهار صد و چهل و چهار هجری در غزنی بر تخت شاهی نشست و در سنه چهار صد و پنجاه وفات یافت مدت حکومت او شش سال بود و بعد

بازومی برادرش سلطان ابراهیم بادشاه شد بادشاهی عالم و عادل و عابد و متقی و دیندار و کثیر الاولاد بود و هشت و چهل بنات کرام و علمای متبحر داده بود و چون او را با سلجوقیان صلح انعقاد یافت بهندوستان آمد و بسیاری از بقاع و قلاع را مفتوح ساخت و مدت چهل و دو سال بفراغ دل ملک راند و در سنه چهار صد و نود و دو وفات یافت بعد از وی پسرش سلطان مسعود رونق بخش تخت و تاج گردید فقط

سالار مسعود غازی از شهدای عساکر غزنویه است مرقد او در شهر بهرایچ واقع است سلسله نسب او به امام محمد حنفیه بن علی ابن ابی طالب میرسد او را در دهلی و نواحی آن پیر علم میگویند لقب او سلطان الشهدا است معاصر ابو محمد چشتی بوده و بعضی مردم که از علم تاریخ خبر ندارند معاصر خواجه معین الدین چشتی میگویند لیکن این مقدمه خلاف واقع است محمد حنیفه دو پسران داشت پسر بزرگ عبد المنان و پسر خورد عبد الفتاح است خواجه احمد پیر ترکستان از اولاد عبد الفتاح است و سالار مسعود غازی از اولاد عبد المنان و والده او که ستر معلی نام داشت خواهر سلطان محمود غزنوی بوده و سالار ساهو پدر سالار مسعود غازی را سلطان محمود برای جهاد و تسخیر ولایت هندوستان فرستاده بود تا که محمود در حیات بود کسی از هندوان سر بر نیاورد لیکن بعد از وفات او غلبه کرده چند بار جنگ نمودند سالار ساهو بتاریخ بست پنجم ماه شوال سال چهار صد و بست و سه هجری از بیماری در سر در بهرایچ فوت کرده و قول دیگر سالار مسعود غازی که بتاریخ بست یکم ماه شعبان روز یکشنبه سال چهار صد و پنج هجری در بلده اجمیر متولد شده بود بعد از وفات پدر قریب سه ماه در قید حیات بود و به جنگ عظیم با هندوان نموده چون بطرف بهرایچ متوجه گردید بسبب آنکه هوا گرم بود ساعتی در زیر درخت کلچکان که قریب بتکده سورج کنڈ بود نشست و سورج کنڈ معبدگاه اهل هند بود و صورت آفتاب را بر سنگ تراشیده آنجا گذاشته بودند از این سبب سورج کنڈ می گفتند و تمام هندوان بغرض پرستش او خصوص بروز یکشنبه می آمدند و آن را بالارک نیز می گفتند و شهر بهرایچ را بنام او آباد ساخته بودند مختصر چون سالار مسعود غازی ساعتی زیر آن درخت نشست گفت که سایه این درخت مرا بسیار خوش آمده مناسب است که در اینجا باغی تیار شود لیس فرمود درختهای کهنه

زیاده میشود

تاریخ

آن حکیمی که بو علی سینا است — در همه علم واقف و دانا است

مثل او کس نبود در دوران — هم ریاضی و هم الهی دان

ذات والاش حجة الحق بود — گمان زبان آمد از عدم بوجود

سال مولود او دل سینا — گفت قائل ابو علی سینا ۳۷۳

سال نقلش خرد عیان و نهفت — رحمة الواحد العزیز گفت ۴۲۸

شیخ ابوالفتح البستی در تذکره دولتشاهی مرقوم است که او از اکابر فضلای روزگار است در زمان سلطان محمود غزنوی بوده دولتمند است و اشعار فارسی زالفاظ متین و موضوع میگفت اکثر سخنان او در معارف و توحید است و این قطعه تاریخ حیات مستفاد میگردد که وفاتش در ماه شوال سال چهار صد و سه هجری واقع شده

تاریخ

شیخ عالیقدر مجد الدین ابوالفتح آنکه بود — مقتدای اهل فضل و سرور اهل کلام

چار صد با سی چوار تاریخ احمد در گذشت — در مه شوال رحلت کرد تا دار السلام ۴۰۳

حکیم ابوالقاسم عنصری سر آمد شعرای و اکابر حکمای روزگار سلطان محمود غزنوی بوده و بشاگرد ابوالفرج سجزی و استاد عسجدی و فرخی بود دیوان عنصری قریب سی هزار بیت است مولد او ولایت بلخ است و مسکن دار الملک غزنین وفات او در مشهور سنه احدی و ثلاثین واربعمائة در زمان دولت سلطان مسعود بن محمود غزنوی واقع شده و مولف در الفاظ یا عنصری تاریخ وفات او یافته و این چنین گفته

تاریخ از مولف ۴۳۱

بحس وفاتش زجور دهر — ندائی بر آمد که یا عنصری ۴۳۱

میر مرتضی المدعو بعلم الهدی بتاریخ سلخ صفر سنه چهار صد و سی و شش هجری وفات یافت

تاریخ

آنکه او میر مرتضی بوده — لقبش علم الهدی بوده

لیلة الجمعه بود و سلخ صفر — که گذشت از جهان بفضل و هنر

سال ترحیل مرتضی بی شک — قطب عدل العجم گفت ملک ۴۳۶

ذکر لوح مزاری که در دار العجایب کلکته موجود است

در ولایت افریقه بر کنار دریای قلزم زنگباری است که در تحت [illegible] یکی از شهرهای قدیم مسلمانان که در ایام پیشین فوت کرده بودند تا امروز موجود اند و بر چندی از آن کتابهای خوش قلم بخط عربی و کوفی مرقوم است چند سال است که یکی از صاحبان انگریز در ان ولایت رفته بود و لوح مزار شخصی را که محمد بن اسحق نام داشت و در روز سه شنبه سیزدهم ماه جمادی الآخر سنه چهار صد و سی و هفت هجری مطابق سی ام ماه دسمبر یکهزار و چهل و پنج عیسوی فوت کرده بود برداشته آورد و حالا لوح در دار العجایب کلکته موجود است و این چند کلمه بخط کوفی بران سنگ منقوش

بسم الله الرحمن الرحیم الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تاخذه سنة ولا نوم له ما فی السموات و
ما فی الارض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم ولا یحیطون بشیء
من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات والارض ولا یؤده حفظهما وهو العلی العظیم
هذا قبر محمد بن اسحق ولد حیدر توفی یوم الثلثاء ثمان عشر خلون من جمادی الآخر سنه سبع
و ثلثین و اربعمائة رحمة الله و الجنة شفیعه محمد صلی الله علیه فقط ۴۳۷

شیخ ابو اسمعیل عرف خواجه عبد الله انصاری هروی

بن ابو منصور محمد انصاری هروی که از فرزندان ابو منصور مت انصاری است و مت انصاری پسر ابو ایوب انصاری بود که صاحب رحل رسول بوده و مت انصاری در زمان خلافت عثمان همراه احنف بن قیس بخراسان آمده بود و در هرات توطن اختیار کرده و خواجه عبد الله انصاری مرید و خلیفه ابو الحسن خرقانی بوده و مبدأ سلسله انصاریه از خواجه موصوف است و اشتهار سلسله انصاریه در خراسان خصوص در دیار هرات بسیار است و خواجه مذکور صاحب ولایت آن دیار است ولادت او در ماه شعبان سال سه صد و نود و شش بود و عبارت «جان انصار» از ان خبر میدهد و در سنه چهار صد و هشتاد و یک بتاریخ نهم ربیع الآخر بعمر هشتاد و پنج سالگی در هرات فوت کرده و در موضعی که انرا گازرگاه می گویند مدفون است و بر مزارش گنبدی عالی است و آن تعمیر کرده شاهرخ میرزا است و بر لوح مزارش که بمانند منار ساخته اند این تاریخ در باب وفات او منقوش است

تاریخ

آن خواجه که در صورت و معنی شاه است — وز سر حقیقت دو کون آگاه است

ذکر سلاطین سلجوقیه که بر خراسان و ماوراء النهر سلطنت نموده اند

چون بعد سلطان محمود غزنوی پسرش سلطان مسعود شاه برادر خود سلطان محمد را مقید و مکحول ساخته بر سریر سلطنت نشست مدت نه سال و چند ماه بر ولایت عراق و خراسان سلطنت نمود آخر روز آدینه نهم ماه رمضان سنه تسع و عشرین واربعمایه از طغرل بیک سلجوقی هزیمت یافته بیت لشکر یان خود مقید گردید و طغرل بیک بر ملک خراسان و ماوراء النهر از ان سال مستولی گشته در نیشاپور بر تخت مسعود نشست او معاصر خلیفه قایم بالله بود و خلیفه بر و نوازشها عطا فرموده و خواهر او را در عقد ازدواج خود آورده و طغرل بیک در سنه خمس و خمسین واربعمایه در گذشت و چون وارثی نداشت بعد از وی برادر زاده او سلطان الب ارسلان بر سریر حکومت نشست و لعراق روم رفت و قیصر روم را اسیر کرده بعد چندی رها ی بخشید و بعد حکومت ده و نیم سال در سنه چهار صد و شصت و پنج سلخ ربیع الاول از دست یوسف خوارزمی کشته شد بعد از و پسرش

سلطان جلال الدین ملک شاه که ولی عهد الب ارسلان بود بسعی خواجه نظام الملک در همه بر خراسان و ماوراء النهر پادشاه شد گویند که در هیچ زمان آن قدر رفاهیت که در زمان سلطان ملک شاه بخلق رسیده از زمان آدم الی یومنا کس نشان نداده اند تا که در مدینه خطبه نام او خوانده اند والمقتدی خلیفه بغداد دختر خود باو داده و از عنایات الهی در حق سلطان ملک شاه یکی آن بود که وزیری هیچو خواجه نظام الملک بدوار زانی داشت که بعلم و عمل و خیرات مثل او وزیری نشان نداده اند و سلطان در آخر دولت بخواجه متغیر شد و خواجه مصادر نامبداد و کمل میکرد تا در وقت یورش بغداد در حدود نهاوند ابو طاهر الوانی که از فدائیان حسن صباح بود در شب جمعه دوازدهم رمضان سنه خمس و ثمانین واربعمایه کارد زده خواجه را بدرجه شهادت رسانند و خواجه در وقت وفات این قطعه بسلطان فرستاد

ابیات

سی سال باقبال تو ای شاه جوان بخت … گرد ستم از چهره ایام فشردم
طغرای نکونامی و منشور سعادت … پیش ملک العرش بتوفیق تو بردم

باب ششم از ابتداي سال پانصد و یک لغایت سنه شش صد هجري

ذکر خلفاي عباسیه که در باب ششم در بغداد خلافت نموده اند

در افتتاح باب ششم از هجرت المستظهر بالله بن المقتدی که بست هشتم خلیفه از خلفای عباسیه است در بغداد بر مسند خلافت جا داشت و بعد خلافت بست پنج سال و شش ماه شاه که در سال پانصد و دوازده از هجرت فوت کرد و بعد ازوی پسرش المسترشد بالله بن مستظهر هفده سال و چند ماه خلافت نمود بعد ازوی الراشد بن مسترشد مدت دو سال خلافت نموده درگذشت بعد ازو المقتفی بالله بن مستظهر بست و پنج سال خلافت کرد و بعد ازوی پسرش المستنجد بن مقتفی یازده سال خلافت کرد بعد ازوی پسرش المستضیء بن مستنجد بر سریر خلافت نشست بعد خلافت هفت سال در سنه پانصد و هفتاد و پنج درگذشت بعد ازو پسرش الناصر بالله بن مستضیء بر سریر خلافت نشست و قریب چهل و شش سال خلافت کرد و نماند

تتمه کیفیت آل ناصر یعنی سلاطین غزنویه که در باب ششم در غزنی و لاهور سلطنت نموده اند

در ابتدای باب ششم سلطان مسعود ابن سلطان ابراهیم غزنوی رونق بخش اورنگ شاهی بود و بر ممالک غزنی و لاهور سلطنت می نمود خواهر سلطان سنجر ابن ملک شاه سلجوقی بعقد نکاح خود داشت در آخر سنه پانصد و هشت هجری بعد از الت شانزده سال فوت کرد بعد از وی پسرش سلطان شیرزاد بالفعل تخت و تاج گردید و بعد از یک سال در سنه پانصد و نه برادرش سلطان ارسلان شاه اورا کشته بر تخت سلطنت نشست و چون بر حکومت استقرار یافت جمیع برادران خود را مقید ساخت مگر بهرام شاه گریخته نزد سلطان سنجر رفت و سلطان مدد وی نموده آمده و ارسلان شاه هزیمت یافته بهندوستان رفت و باز گرفتار شده در سنه پانصد و دوازده بقتل رسید بعد ازوی برادرش بهرام شاه ابن سلطان مسعود بر تخت نشست و روز جلوس وی سید حسن قصیده گفته که مطلعش اینست ؎ ندای برآمد ز هفت آسمان ٭ که بهرام شاه است شاه جهان

شیخ سنائی حدیقه را بنام او نوشته و کلیله و دمنه نثر مترجم بنام او کرده در سنه پانصد و چهل
و هفت هجری از علاءالدین حسن غوری هزیمت یافته بهندوستان رفت و در انجا مرد مدت سلطنت
او سی و پنج سال است و علاءالدین غوری بعد فتح تمامی ممالک غزنین را غارت و تاراج نموده
مقبرهای سلاطین سبکتگین را سوای مقبره سلطان محمود از بیخ و بنیاد برکنده و بران دیار
مستولی گشت بالجمله بعد وفات بهرامشاه پسرش خسروشاه در لاهور حکومت می نمود و طرف
قلیلی از ملک هند متصرف خود داشت در سنه پانصد و پنجاه و پنج فوت کرد بعد ازو پسرش
خسرو ملک در لاهور حکومت میکرد تا آنکه بعد از بیست و هفت سال در سنه پانصد و هشتاد و
دو هجری شهاب الدین محمد غوری که از طرف برادر خود غیاث الدین محمد غوری حاکم
غزنین بود بر هند آمده او را هزیمت داده گرفتار ساخته همراه برادر خود بفیروزکوه فرستاد
و در انجا محبوس ماند تا آنکه بعد از چند سال درگذشت بادشاهی آل ناصر دو صد و یازده
سال ماند و بعد از خسرو ملک نسل سلطان سبکتگین منقطع گردید فقط

امام محمد غزالی

غزال قریه‌ایست از اعمال طوس که نام آن قریه غزال بوده و غزالی در آن قریه در سال چهارصد و
پنجاه هجری متولد شده و میگویند که غزال ریسمان فروش را گویند و او درسته با در خود در بازار
می فروخت از آن جهت غزالی اشتهار یافته گویند که او چندان علم خوانده که کسی کمتر خوانده باشد
از هیچ نوع علم او را تسلی نشد رجوع بتصوف نمود بعد مجاهدات احیاء را کتب شریعت را با حسن
صوفیه مخلوط گفتی بعمر پنجاه و چهار سالگی چهاردهم جمادی الاخر سال پانصد و پنج هجری فوت
کرد تاریخ فوت او ازین مصرع معلوم شود

تاریخ

لقب حجه الاسلام ازین آیت تاریخ   حیات پنجه و چهار و ممات پانصد و پنج

امام احمد غزالی

قس

برادر محمد غزالی بود و در پانصد و هفده هجری ازین جهان فانی رحلت نموده تاریخ وفات
از مصرع او اصلین نوشته شد

تاریخ

احمد آنکس که ماه غزالی است   در دو عالم بدرجه عالی است

نوشته شد

تاریخ

آنکه او بوده یوسف مصر دوران / کس نبودست مثل او جهان را
وصف او در اشعار نتوان کرد / بلکه یک از هزار نتوان کرد
سال رحلت او منت دان / بادشاه نهال قدس گو را

سلطان سنجر بن سلطان جلال الدین ملک شاه

هشتم بادشاه از آل سلجوق نیست بعد از برادر خود سلطان محمد بادشاهی خراسان و ماوراء النهر رسیده صاحب دولت و مبارک پی و درویش دوست و عادل سیرت بوده بهفتاد و شش سال عمر یافت از شعرای بزرگ که در زمان او بوده اند و مدح سلطان گفته در خدمت با همه اداقت و حمامی رشید وطواط و عبد الواسع جبلی و رید کاتب و انوری خاوری الی و ملک عماد زوزنی و سید حسن غزنوی و مهستی محبوبه سلطان بوده در عهد برادر خود برگسارق و محمد قریب بیست سال امارت خراسان داشت بعد از آن مدت چهل سال و چهار ماه سلطنت نمود آخر حال با حشم غزان بعد کورخان والی ترکستان مصاف نموده در دست او اسیر شد و قریب چهار سال دیگر بحبک آن گروه مخول ماند بعد و در سنه احدی و خمسین و خمسمایه بسعی احمد نامی که حاکم ترمذ بود رهایی یافت و بمرو شتافت و آن بلده را در خراب و ویرانی در غیبت را در غایب پریشانی دیده غم و اندوه بر او مستولی گشت تا در بست ششم ربیع الاول سنه اثنی و خمسین و خمسمایه از مرض قولنج درگذشت در تاریخ فوتش یکی از فضلاء عصر این قطعه گفته

تاریخ

جهاندار سنجر که در باغ ملک / سرفراز بودی بکردار سرو
چو در مرو بود سپس و آنجا بمرد / بجو سال فوت وی از شاه مرو

شیخ عبد القادر گیلانی

یکی از اوتاد دان عراق است و اکرامات و کمالات او دفترها نوشته اند سلسله نسب او بعلی ابن ابی طالب میرسد و کنیت نامه او در رساله تحفة القادریه تصنیف شیخ ابو المعالی الآبادی نوشته است و او را غوث الاعظم و غوث الثقلین و پیر دستگیر می گویند تولد وی در سال چهار صد و هفتاد و یک واقع شده در سن هجده سالگی از جیلان

باب سیوم

در زمان سلطان طغرل شاه ابن ارسلان سلجوقی واقع شده چنانکه ظهیر فاریابی ایمای بدین کرده

قطعه

اقتران اختران دانی که در میزان چرا / حکم دانی کاین حدیث چه منکر کرده اند

از برای فهمی که شد خاک پای تو / بعد حسب اقلیم عالم زیر و زبر کرده اند

و اکثر در بعضی تواریخ چنین در تذکره دولتشاه مرقوم است که قران کواکب در عهد سلطان سنجر وقوع یافته سراسر غلط است زیرا که باتفاق جمهور وفات سلطان سنجر در سال پانصد و پنجاه و دو واقع شده و قران کواکب سی سال بعد از وفات او اتفاق افتاده و صاحب ترجمه یمینی که همزمان عهد بود میگوید که این اقتران در شهر رجب سنه اثنی و ثمانین و خمسمائه واقع شده و بعضی از اهالی خراسان روایت کرده که از رسول سوال کردند که متی القیامه فرمودند القیامه القیامه چون علما دران تامل کردند بحساب جمل این را موافق عدد پانصد و هشتاد و دو یافتند والقیامه [582] تاریخ این واقعه است و این تاریخ درست است زیرا که مولف سیر از کتب تواریخ انگریزی دریافته که این قران مطابق تاریخ سی دهم سپتمبر ماه انگریزی سال یکهزار یکصد و هشتاد و شش عیسوی هرگاه که شمس در بیست ام درجه سنبله و دیگر سیارات در برج میزان بودند واقع شده و آن مطابق است با تاریخ بست نهم ماه جمادی الثانی یا غره ماه رجب سال پانصد و هشتاد و دو هجری بالجمله منجمان ایران گفته که درین سال بادی پیدا شود که تمام عمارات را خراب و پست گرداند و انوری شاعر از سر اراده نجوم بیشتر مبالغه نمود مرتبه که چون در ایام حضرت نوح قران کواکب سبعه سیاره در برج آبی شد طوفان آب حادث گردید همچنین الحال درین سال قران کواکب ... درین گردش که جمیع سیاره در برج بادی جمع آید باید که درین سال بادی در اسرار آید که عمارات بنیاد دو جهان را خاک برابر کند مردم از بیم جان و حفظ مال و جان سردابها ساختند و اموال خود در آن نقل کردند اما ساز شب حضرت در آن ایام چندان باد نوزید که چراغی را خاموش سازد ازین سبب انوری در نظر سلطان خفیف هم رسانید و بدگویان دران روز این دو بیت نظم نموده

قطعه

گفت انوری که از سبب بادهای سخت / ویران شود عمارت و کهسار نیز هم

دیدیم حکم او و نوزید هیچ باد / یا مرسل الریاح تو دانی و انوری

وصاحب مرآت جهان نما نگاشته که ارباب تحقیق گفته اند که اگرچه در صورت کوکب منحوس هویدا گردید
لیکن همدران سال چنگیزخان از بلاد توران صاحب اقتدار شده متوجه ملک ایران گردید
وخرمن حیات بسیاری را بباد فنا داد وصاحب نگارستان میگوید که درهمین سال چنگیزخان
بر بعضی قبایل مغول وصحرا نشین تسلط واقتدار پیدا کرد واین سبب آن شد که در ایام حکومت
او واولادش تاراج وقتل وخرابی اکثر ممالک امصار واقطار فرو نشست وچندین هزار هزار
مومن ومشرک در ایران وتوران بل اکثر جهان برباد رفت فقط امّا مولف را اعتبار برین
همه گفتار نیست زیراکه استیلاء چنگیزخان در دیار ایران وتوران بیست سال بعد از اوان
کواکب رو نموده واین عرصه بعید است ع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا • وخسرو
سپهر باید دانست • قول کسی نیست بلکه استواری شاعر وقرعه زنان واختر شمار •

مسجد اقصی

این مسجد در شهر اورسلیم است که ورانئی بیت المقدس در ایام سلف ایستاده بود چون ملک از
قیاصره روم که اصنام پرست بودند [illegible] وهشت سال بعد معراج عیسی مسیح یعنی در سنه هفتاد
عیسوی وپانصد سال پیش از تولد محمد مصطفی بیت المقدس را از بیخ وبنیاد برکنده مسمار ساخت
سه صد سال بعد از ان قسطنطین قیصر روم که مذهب عیسوی قبول کرده بسبب آنکه آنمکان مولدگاه
حضرت عیسی است مسجد اقصی را در انجا تعمیر ساخته بود عمر بن خطاب در ایام خلافت خود در
سنه شش صد وسی وهفت عیسوی آن شهر را مسخر نمود اما نصارا را اجازت داد تا بی مزاحمت
برای عبادت آمد ورفت می نموده باشند چون بعد از چند مدت ترکان بران مکان دست
یافتند جور وتعدی بر زایران نمودن آغاز نهادند تا آنکه فرنگیان از دست ایشان بجان آمده
لشکر عظیم از دور ونزدیک فراهم آورده در سنه یکهزار ونود ونه عیسوی آنمکان را از دست
مسلمانان وترکان بدر آورده هشتاد وهشت سال تمام بران دیار تسلط داشتند چون بعد از
فوت سلطان نورالدین بن عماد الملک زنگی پادشاه مصر وشام که بتاریخ یازدهم شوال سنه
پانصد وشصت ونه هجری بوقوع آمده سلطان صلاح الدین بن یوسف بن ایوب بر مصر وشام
مستولی گردیده واز مستضی بالله خلیفه بغداد خطاب سلطانی یافت او با فرنگیان آغاز محاربه نموده
وبتاریخ بیست وهفتم از اکتوبر سنه یکهزار ویکصد وهشتاد وهفت عیسوی بر ایشان غالب آمده باز آن
ملک را بدست آورد واگرچه بعد از ان پادشاهان فرنگستان خصوصا انگلستان متفق شده جنگها نموده اند

ااماسوی تحمید خانه در نسخه هفت اقلیم مرقوم است که در عهد اسلام خلیفه اول مرات مسمی
اقصی را رسمت کعبه است ساختند در چهار صد و هفتاد و سه در مکان هزار شهر موصلی مسدود
مرات بنی اهل اسلام را مرات ساختند و بود در پنج سال میرحامد لقریب داشتند تا در پالسمد
وهشتاد و پنج هجری آل ایوب آنرا بگوزه اسلام آوردند و شعار سلاطین اسکا را کردند وازان
زمان تا حال در تصرف سلاطین اسلام است

حکیم ازرقی

شاید فاضل بوده است از مرو است و ظهوراو در روزگار دولت سلطان طغرل شاه سلجوقی بوده
که در خاندان سلجوقی ازو پادشاهی مستعد تر لسان نمیدهد پادشاهی نیکو صورت و پاک
سیرت بوده مهر سلطنت او نیشابور است و قصری در نیشابور ساخته موسوم بکارستان
سلطان در اوان جوانی با ابراهیم ینال مصاف داشت بعد از گرفتار شد و آن میرچشم
درچشم اومیل کشید و طول نکشید که خال او بود بدین انتقام ابراهیم میل را کشت وازرقی چند
تصنیفات بنام طغرل شاه پرداخته روزی سلطان نرد باخت چنانکه شش میخواست
سه یک می آمد ازین صورت متغیر شد حکیم ازرقی این رباعی را انشا کرد

رباعی

گر شاه شش خواست سه یک زخم افتاد   تا ظن نبری که کعبتین داد نداد
شش خواست بکرد خدمت حضرت شاه   از هیبت شاه روی بر خاک نهاد

٥٨٥ وازرقی در سنه خمس و ثمانین و خمسمایه درگذشت

شهاب الدین فضل الله

در سنه ثمانین و هشتاد و شش هجری ... و هشت سالگی فوت کرده

تاریخ

انکه او بود بی فضل الله   زانفاق جهان فضل اله
هست ما بسد مهر و ماه مبین   اسم سامی او شهاب الدین
٥٨٦ سال شمار آن جلا دین   شد رقم شاه جهان علیین

طغرل شاه ثانی سلجوقی

چون سلطان الپ ارسلان ... بنصف ماه جمادی الاخر سنه احدی و سبعین و خمسمائه

وگذشت ملک صدق او سلطان طغرل شاه ثانی که آخرین سلاطین سلاجقه است که در ممالک ایران
سلطنت نمود، صاحب تخت با شعر گزیده و شیخ نظامی در مدح آنحضرت گفته

ابیات

سریر افروز اقلیم معانی ؛ ولایت گیر ملک زندگانی
پناه ملک شاهنشاه طغرل ؛ خداوند جهان سلطان عادل
بسلطانی تاج و تخت پیوست ؛ بجای ارسلان بر تخت بنشست

وسلطان طغرل شاه نه سال بطفلی باستظهار عم خود جهان پهلوان یعنی اتابک محمد
بن ایلدگز که در پرورش عم او بود بکمال بهجت و اقتدار زندگانی نمود چون عمش در سنه اثنی
احدی وثمانین وخمسمایه که سال اقتران سبعه سیاره بود فوت کرد در هر گوشه نایره فتنه وفساد
اشتعال یافت و باد فنا خاک ادبار بر سر روزگار سلاجقه ریخت یعنی چون بعد فوت جهان پهلوان
برادرش قزل ارسلان عمدة الملک شده بر احکام مهام امور سلطنت قیام نمود مفسدان میان سلطان
وقزل ارسلان نایره فساد افروختند و قصد استیصال سلطان طغرل نمود و آخر سلطان در دست
قزل ارسلان گرفتار شده محبوس ماند تا آنکه قزل ارسلان در سنه سبع وثمانین و
خمسمایه بسعی امرای عراق بقتل رسید و سلطان طغرل بامداد بعضی امرا از حبس بیرون خرامیده
بار دیگر رایت سلطنت برافراخت در سنه تسعین وخمسمایه علاء الدین تکش خوارزمشاه
در حوالی ری با او محاربه نمود و سلطان طغرل از خانه زین بر زمین افتاده بقتل رسید و تکش
سرش را بریده ببغداد پیش ناصر خلیفه فرستاد و جسدش را بر دار کشید تکش روز پنجشنبه
نوزدهم رمضان در سنه [illegible] بود و تکش فوت کرد و پسرش سلطان علاء الدین محمد خوارزم
شاه بجای او نشست

فرید کاتب

از دستگردان ابیوردست شاعری فاضل بوده گویند که چون سلطان سنجر را در عزیمت
ماوراء النهر شکست افتاد بغایت ملول و محزون بر لب جیحون فرود آمد فرید کاتب پیش او
بر پای استاده بود گفت ای خداوند هیچ دیدی که ما را چگونه چشمی رسید درین حال
که پیش آمده چیزی بگوی تا باری دلم سبک گردد فرید فی الحال این رباعی گفت
وسلطان را موجب تسلی شد و فرید را بانعامات لایق بنواخت

رباعی

سالها رسیان لو شاهی مشد راست — هیچ تو چهل سال راه اکسیر حوامت

گر حسم بری رسیده ایم رصا ست — تا کس که بیک حال نماید ست صدا

اوحد الدین انوری

تذکره دولت شاهی مسطور ست که لعد صاف سحوری و فضلت انوری اظهر من الشمس ست ارسرای

کم کسے در دانشمندی بانواع فضائل همتای او بود اصل او از ولایت ابیورد داشت ار دهی کاو را

بده گویند در دشت بهنه ار نواع خراسان واقع صحرا را دشت خاوران میگویند وارس اس که

انوری دراول حال خاوران تخلص میکرد استاد او عماره الناس بود که انوری تخلص کند در عنفوان

در مدرسه منصوریه طوس تحصیل علوم مشغول می بود و در عین فلاکت وافلاس بسر می برد روزی بر در مدرسه

نشسته بود دید که مردی محتشم با لباس فاخره دراسپ و سلام می کرد بپرسید که این کیست

گفتند از سرای سلطان سنجر ست گفت سبحان الله با یه علم بدین بلندی و من چنین مفلوک بودا زینجا

به شعر خود را ان عری مشهور خواهم ساخت همان شب بنام سلطان سنجر قصیده گفت

و علی الصباح امرا سطر سلطان گذرانید چند ابیات از ان قصیده است

ابیات

گر دل و دست بحر و کان باشد — دل و دست خدایگان باشد

شاه سنجر که کمترین خدمش — در جهان پادشاهان باشد

چون سلطان در عایت سخن شناسی بود انعام واکرام کشید و ملازم رکاب خود ساخت مدتی همراه

بود در علم نجوم سرآمد روزگار خود بود و دیدکان گفتار انوری ست خوش گوی و لطیف

طبع بود و همواره ملازم درگاه سلطان سنجر بود چنین گویند که از خاک خاوران چهار سر بر سر گی

خاص خاسته اند که نجم الیاس بوده چنانکه گفته اند

ابیات

باشهر جمعیت گردان سد رخاک خاوران — تاسا یکاه آمدس چهار آفتاب خاوری

خواجه چون بو علی شادان در بازار — شاعری قادر چو مشهوری گراسال انوری

صوفی صافی چو سلطان طریقت بوسعید — عالمی چون احمد شیبه رهبر سرّی بری

در تذکره دولت شاهی ست که انوری درسال پانصد و چهل و هفت فوت کرده . این غلط می نماید

زیرا که مشهور است که انوری تا قران کردن هفت سیاره که در سنه پانصد هشتاد و دو در زمان
سلطان طغرل شاه سلجوقی واقع شده زنده بود و مبالغه تمام گفته که روز قران سبع سیاره
بادی صعب خواهد وزید چنانکه اشجار قدیم و بناهای مستحکم را از بیخ برکند اما چون این واقعه بوقوع
نپیوست سلطان با انوری خطاب و عتاب عظیم نمود و انوری از آنجا گریخته به بلخ رفت و باقی
عمر در آنجا بسر برد و مولف در کتابی دیده که او در سنه پانصد و نود و هفت در زمان سلطان
علاء الدین تکش رحلت نموده و این قرین الصدق است و در بعضی رسائل مرقوم است که انوری
آخر عمر از خدمت سلاطین احتراز نموده با کنج عزلت نشسته و قبروی در بلخ در جنب مرقد شیخ
احمد خضرویه واقع است و تاریخ فوت او را بعضی یافته اند که عدد شمس پانصد نود و دو می شود

۵۹۲

سلطان الشعرا خاقانی شیروانی

در نسخه هفت اقلیم مسطور است که خاقانی از اکمل شعرا است و نام وی افضل الدین ابراهیم ابن علی
النجار والی است مولد و منشاش شروان است خاقان ولایت شروان او را خاقانی لقب داشت
مستغنی کلمات حسان بود و لهذا وی را حسان العجم نام یافت چنانچه در تحفة العراقین ذکر پدر خود کرده
برابر آن میگوید

بیت

چون دید که در هنر تمامم حسان عجم نهاد نامم

و در جای دیگر میگوید

بیت

بدل آدم اندر جهان سنائی را از آن سبب پدرم نام من بدل نهاد

و خاقانی در حضرت خاقان کبیر ملک منوچهر که بکثرت فضیلت و هنرمندی از جمیع پادشاهان
شروان ممتاز در اوائل داشته نسبتی قوی بهم رسانیده و مداح وی بوده هر قصیده که بحضرت
پادشاهی فرستادی هزار دینار صله آن بودی و تشریف انعام فراخور آن یافتی و خاقانی را شیوه
سخن بست و طرز کلام وی خاص است چنانچه خود گوید

بیت

شاعری مبدع منم خوان معانی مراست ریزه چین خوان من رودکی و عنصری

در نفحات آمده که خاقانی شاگرد فلکی شاعر است در زمان خلافت المستضیء بالله ظهور نموده در قصیده
عربیه که در مدح بغداد گفته ذکر وی کرده و توفی المستضیء سنه خمس و سبعین و خمسمایه و خاقانی
نیز قصیده زائیه حکیم سنائی را جواب گفته است عدد ابیات آن از صد و هشتاد گذشته

ناصر الدین معاصر خاقانی نیز میان ایشان معارضات بسیار شده و ناصر الدین مداح سلطان طغرل
سلجوقی بن ارسلان بود و قصیده در حق او گفته مطلعش اینست

بیت

ای راحت رایت حق و آیت ثابت باطل   الپ ارسلان ثانی شاه ارسلان طغرل

و خاقانی در شروان مدفون است و قبر افضل الزمان ظهیر الدین فاریابی و شاهفور نیشاپوری پهلوی
خاقانی نیز و وفات خاقانی بموجب کتاب مجمع العلم در شهر تبریز بوده در سال پانصد و هشتاد
و دو اما ازین تاریخ که از مجمع الواصلین نوشته شد سال پانصد و نود و پنج میشود

تاریخ

افضل الدین امام خاقانی   خلف بوعلی سینا ولی
عمدهٔ اولیای معرا بود   زبدهٔ اصفیای مصفا بود
سال تاریخ نقل او رضوان   گفت طوطی جنت حق حوال   ۵۹۵

شاه سبحان

در سنه پانصد و نود و شش ازین جهان فانی بملک جاودانی سفر نموده

تاریخ

شاه سبحان که عارف حق بود   هم معتقد ذات مطلق بود
سال سفر آن شه والا   گفت شهسوار مسکن اعلی   ۵۹۶

شیخ نظامی گنجوی

وی از علوم ظاهری و باطنی و مصطلحات رسمی بهره تمام بوده عمر را از اول تا آخر بقناعت
و تقوی و عزلت بسر آورده است و هرگز چون شاعران دیگر از غلبه حرص و هوا ملازمت ارباب
دنیا نکرده بلکه سلاطین روزگار بوی تبرک می جستند و شیخ اکثر منظومات را بالتماس و در
خواست پادشاهان عصر نظم نموده مخزن اسرار بنام بهرام شاه والی روم منظوم کرده و لیلی مجنون
باسم خاقان کبیر منوچهر و شاه شیروان و خسرو شیرین و هفت پیکر بنام اتابک
قزل ارسلان و سکندر نامه که آخرین کتاب وی است بنام طغرل شاه سلجوقی ختم نموده
و بعمر هشتاد و چهار سالگی فوت کرده و مرقدش در شهر گنجه واقع است تاریخ از مجمع الواصلین

تاریخ

شیخ دریا دُر بن نظامی بود ۔ قدوهٔ اولیای نامی بود ۵۹۳
سال نقلش بهر عبرت و حکمت ۔ شد رقم گنج نیک گل حجت ۵۹۵

از مصرعهٔ آخر سنه پانصد و نود و دو حاصل میشود اما بیابی که نظامی در تاریخ سکندر نامه گفته پانصد و نود و هفت است

تاریخ

نگفتم من این نامه را در جهان ۔ که تا دور آخر بود در جهان
تاریخ پانصد نود هفت سال ۔ چهارم محرم بوقت زوال ۵۹۷
سر سال چارم محرم بدست ۔ ز ساعت گذشته چهارم بدست

شیخ ابو الفرج ابن جوزی

در نسخهٔ هفت اقلیم مرقوم است که نام وی شیخ عبد الرحمان بن حسن است مصنفاتش از حد و عد بیرون است چنانچه همه مصنفات او را جمع کردند و بر مدت عمر او تقسیم نمودند هر روز نه کراس که نه جزو باشد در حساب آمد و این چیزیست که عقل آن را اصلا قبول نمیکند گویند تراشهٔ قلم خود را که بدان احادیث نوشته بود جمع کرده وصیت نموده بود که بعد از فوت آب غسلش را از ان تراشه گرم کنند چنان کردند هنوز چیزی باقی آمد او استاد شیخ سعدی شیرازی است و شیخ او را در کتاب گلستان شیخ اجل شمس الدین ابو الفرج ابن جوزی مینویسد و وفاتش در پانصد و نود و هفت بوده ۵۹۷

ظهیر الدین فاریابی

شاگرد رشید سمرقندی است نهایت فاضل بوده و در شعر عربی مرتبه عالی داشته اصل او از فاریاب است اما در روزگار اتابک قزل ارسلان بن اتابک ایلدگز بعراق آمده و مداح قزل ارسلان بوده در اول حال ظهیر از فاریاب به نیشاپور آمد در ان حین سلطان طغرل شاه ثانی حاکم نیشاپور بود که بعد از سلطان سنجر بر تخت سلطنت قرار گرفت و پنج نوبت زد اما خوارزم شاهیان او را امان ندادند و طغرل شاه قدیم ممدوح ازرقی است بالجمله ظهیر از نیشاپور بطریق سیاحت باصفهان افتاد و از اصفهان با در بایجان رفت و اتابک محمد بن ایلدگز که وزیر و عم طغرل شاه بود او را تربیت بکلی کرد و مدت ده سال در ملازمت اتابک بود بعد از وفات او برادرش اتابک قزل ارسلان بن ایلدگز متصدی حکومت عراق و اذربایجان شد و اتابک ابو بکر بن محمد ایلدگز را میل آن بود که ظهیر ملازم او باشد و ظهیر هم جانب ابو بکر میل تمام داشت و در آخر از قزل ارسلان

اتابک ابوبکر بوده است وفات طغرل در تبریز بوده در مشهور سنه پانصد و نود و هشت هجری و در سنه ...
بدون سبب در حبس خاقانی

باب هفتم از ابتدای سال ششصد و یک لغایت سنه هفتصد هجری

بقیه احوال خلفای عباسیه که در باب هفتم در بغداد خلافت نموده اند

در عنوان باب ششم الناصر بالله بن مستضیء که سی و چهارم خلیفه از خلفای بنی عباس است در بغداد بر سریر
خلافت متمکن بود و بعد حکومت چهل و شش سال و یازده ماه در سال ششصد و بیست و دو هجری
درگذشت و در زمان او چنگیز خان تاتار سر برآورده بر ولایت ایران مستولی گشته و اولادش
تا مدت دراز در آن ولایات سلطنت نموده اند بعد وفات ناصر بالله پسرش الظاهر بالله بن ناصر نه ماه و چند روز
خلافت نمود بعد از وی پسرش المستنصر بالله بن ظاهر قریب هفده سال سلطنت راند و بعد
از وی پسرش المستعصم بالله بن مستنصر که آخرین خلیفه از خلفای عباسیه است در سنه
ششصد و چهل از هجرت بر مسند خلافت نشست و هلاکو خان در سنه ششصد و پنجاه و شش بقتل
او در آمده تخم عباسیه را از بیخ و بن برکند

سلطان معز الدین محمد سام مشهور بشهاب الدین محمد غوری

او برادر غیاث الدین محمد پادشاه غور و غزنی است و برادرزاده علاء الدین حسن غوری در سنه پانصد
چهل و هفت هجری از دست اولاد سلطان محمود غزنوی برآورده و بهرام شاه ابن مسعود شاه ابن سلطان
ابراهیم غزنوی که در آن ایام پادشاه غزنی بود از علاء الدین حسن هزیمت یافته بطرف هند رفت و در اینکه
در سنه پانصد و هفتاد هجری غیاث الدین غوری برادر خود شهاب الدین محمد غوری را حکومت غزنی
را داد و در سال پانصد و هشتاد و دو در هند در سال آمده بسیاری از ملک هند را در تصرف آورد
و لاهور را نیز از دست خسرو ملک بن خسرو شاه بن بهرام شاه غزنوی برآورده او را محبوس ساخت از آن پس سلطنت
هند نیز از خاندان سبکتگین برخاست و در خاندان پادشاهان غور قرار گرفت در سنه پانصد هشتاد و هفت محمد غوری
بار دیگر بهند آمده در حدود تهانیسر با رای پتهورا که راجه اجمیر بود مصاف کرده مغلوب شد اما سال دیگر که در ایام ... الدین

بجنگ در اجمیر استقامت داشت بار اسپ مذکور می راند نموده نصرت یافت و رای مذکور را دستگیر
کرده معه برادرش کنڈ راے که دہلی بود و کهاندی راے نام از جانب او حاکم گشت و غیاث الدین
غوری در سنه پانصد نود و نه ہجری وفات یافت و برادرش شہاب الدین محمد غوری پادشاه
غور و غزنی و ہندوستان گردید تا آنکه گکهران در نواح لاہور عصیان ظاہر کردند و سلطان بنابر تنبیه ایشان
ہندوستان آمد و طوائف متمردان را سزا داده ہنگام معاودت در اثنای راه تاریخ غره ماه شعبان
روز شنبه سال ششصد و دو ہجری در دمیک که دیهی ست از توابع غزنی بر کنار نیلاب از دست
یکی از فدائیان گکهر بقتل رسید تاریخ شہادت او از الفاظ صاحب السیر الاسراج می یابد و عزیزی
در نظم آورده

تاریخ

شہادت ملک بحر و بر شہاب الدین ‌ ‌ کز ابتدای جہان مثل او نیاید یک
سیوم و غره شعبان بسال ششصد و دو ‌ ‌ فتاد در ره غزنی بمنزل دمیک ‌ ۶۰۲

شیخ روزبہان

در نصف ماه محرم سنه ششصد و شش ہجری فوت نموده تاریخ وفات از فخر الواصلین

تاریخ

محو فیض و منبع عرفان ‌ ‌ قطب آفاق شیخ روزبہان
منتصف بود از مه عاشور ‌ ‌ که گذشت از جہان بعیش و سرور
سال تاریخ رحلتش میشک ‌ ‌ نور فردوس کنف حور و ملک ‌ ۶۰۶

امام فخر الدین محمد رازی

نیستانی الاصل بود در شہر رمضان سنه اربع و اربعین و خمسمایة در ولایت ری متولد شده
نزد پدر خود تحصیل علوم مشغولی فرموده تا وقتیکه والد او فوت شد آنگاه بسمنان شتافته پیش کمال
سمنانی در کسب کمالات نفسانی اہتمام کرده معاصر سلطان شہاب الدین غوری بوده و در
تاریخ یافعی مسطور ست که فخر الدین رازی بملاحت حسن و با وقار و محتشم بود و ہرگاه که سوار می شد
قریب سه صد کس از طلبه علوم در رکاب او پیاده می رفتند و او در اختلاف علوم و انواع فنون
تصانیف بسیار دارد از انجمله حدائق الانوار ست که بنام سلطان علاء الدین تکش بن ایل ارسلان
نوشته وفاتش در ہرات روز دوشنبه عید الفطر غره شوال سال ششصد و شش ہجری واقع

شد   سروی در حیا ماند هزار بیت عمر برود تاریخ وفات او گوید

تاریخ

امام عالم و عامل محمد رازی   که کس ندید به میه درالقطیه و مماثل
بسال ششصد و شش گذشته بهرا   بماه دیگر اینش غره شوال   ۶۰۶

سلطان قطب الدین ایبک

وفات قطب الدین

چون سلطان شهاب الدین محمد غوری در سنه پانصد و هشتاد و هشت بر راجه های هند نصرت یافت قطب الدین را که غلام و سپه سالار او بود به نیابت خود به هند گذاشته بغزنی رفت قطب الدین در همون سال قلعه میرته و دهلی را فتح کرده تا سرحد ملک بنگاله متصرف خود در آورد بعد وفات محمد غوری چون برادر زاده او غیاث الدین محمود بادشاه غور شد قطب الدین را تاج و تخت و چتر فرستاد و خطاب سلطان داد چنانکه قطب الدین در لاهور تاریخ هجدهم ذی القعده سال ششصد و دو هجری بر تخت سلطنت نشسته بادشاه هند گردید و دهلی را دار السلطنت خود ساخت و در سنه ششصد و هفت در مقام لاهور در حالت چوگان بازی از اسب افتاده بمرد لفظ سلطنت پناه ازین واقعه خبر میدهد و چون انگشت خنصر او شکسته بود لهذا او را ایبک گفتندی و بسخاوتی که داشت او را لکه بخش میگفتندی بعد ازو پسر خوانده او سلطان آرام شاه بادشاه هندوستان شد   ۶۰۷

شیخ مجد الدین بغدادی

در نسخه هفت اقلیم مسطور است که شیخ مجد الدین بغدادی که یگانه روزگار و برگزیده درگاه حضرت پروردگار بود از تربیت یافتگان شیخ نجم الدین کبری است اصل از بغداد است خوارزم شاه از خلیفه بغداد الناصر بالله التماس طبیبی کرد بدرس وی را فرستاد از مقربان سلطان گردید هر روز جمعه مجلس بهای و وعظ گفتی و مادر سلطان قطب الدین محمد خوارزم شاه که عورتی بود جمیله بوعظ رغبت تمام میداشت گاه گاهی بزیارت وی آمدی و دشمنان و مدعیان سعی در عرض سلطان رسانیدند که او بر مذهب ابو حنیفه در نکاح شیخ در آمده و دشمنان سلطان را منهاب ساخته سلطان را بر کشتن فرمود تا شیخ را در دجله انداختند تا مرد شهادت او بقولی در سنه سبع و ستمائه واقع شده و در نفحات آمده که چون شیخ مجد الدین را در سنه ست و ستمائه و قیل سنه ست عشر و ستمائه شهید کردند خالوی که از مسافر بود بعد از چند سال   ۶۱۶

در سنه ثلث و ثلثین و ستمائه او را نیشاپور نقل کرد

شیخ نجم الدین کبری

در خلاصة التواریخ مسطور است که چون بایمای سلطان محمد خوارزم شاه شیخ مجد الدین بغدادی را در دجله انداختند و خبر بشیخ نجم الدین کبری رسید متغیر شد و گفت انا لله و انا الیه راجعون فرزندم مجد الدین را در آب انداختند و سر در سجده نهاد و زمانی یک در سجده بود بعد از آن سر از سجده برداشت و گفت از ایزد تعالی خواستم که بخشست خون بهای فرزندم ملک از سلطان باز ستاند سلطان این ماجرا شنیده بغایت پشیمان شد و با طشتی پر از زر و شمشیر و کفن بیامد و بملازمت شیخ آمد و سر برهنه کرد و در صف نعال بایستاد و گفت اگر دیت باید اینک زر اگر قصاص می کنند اینک شمشیر شیخ گفت و کان ذالک فی الکتاب مسطورا دیت وی از سلطان ملک جمله بملک و سر تو بود و سر ما و بسیاری از خلایق درین قضیه بباد فنا برود و لاجرم سلطان محمد نومید مراجعت نمود و عنقریب چنگیز خان که از فرقه کفار تاتار و بادشاهی قهار و جبار بود چون بلای عظیم متوجه عجم گشت سلطان را با وجود کمال مردانگی و همت جهان و هم و هراس در دل نشست که بی جنگ فرار نمود مغلان او را تعقب نموده شهر بشهر میدوانیدند بهر شهر که می رسید قتل عام می نمودند تا آنکه قریب صد هزار کس در ذی الحجه سنه سبع و عشر و ستمائة فوت کرد و در نسخه هفت اقلیم مرقوم است که در هنگامی که کفار تاتار یعنی لشکریان چنگیز خان خوارزم را تسخیر نمودند شیخ نجم الدین بدست ایشان بشهادت یافت و این واقعه در ثمان و عشر و ستمائة بوقوع پیوست قبر شیخ در خوارزم است تاریخ نظم در وفات او از مجمع الواصلین نوشته شد

تاریخ

آفتاب سپهر صدق و یقین	قطب کونین شیخ نجم الدین
آنکه خورشید پیش او صغری ست	الملقب نجم دین کبری است
نهم ماه صوم و شنبه بود	که زدنیا بخلد عزم نمود
سال ترحیل آن هدایت فن	شد ز نجم آفتاب اوج عدن

٦١٨

ذکر آن والا چنگیز خان

از فرقه کفار تاتار است نام پدرش لیسوکی بود در سنه پانصد و چهل و نه متولد شده در سنه ششصد و دو هجری بپادشاهی سر برآورده و در سنه ششصد و پانزده بر ملک چین و تاتار مستولی گشته

وبعد از ان رخ لشکر ایران نمود و بر سر محمد خوارزم شاه ابن علاء الدین تکش که سلطان غزنه و خوارزم
بود رفت و بعد محاربه متواتر در سنه شش صد و هفده او را استیصال ساخت بعدی با پسر سلطان
جلال الدین جنگ پیوست تا آنکه او را هم شکست داد نامی ملک اشرف چهار زم بخارا و سمرقند و غیرها در عرصه
قلیل بدست آورد و بعد از ان در بلاد ایران اظهار مذهب خود آغاز نهاد و بس از سلطنت بیست و
دو سال بعمر هفتاد و سه ساله روز یکشنبه بار دهم ماه رمضان سنه ستمائه و بیست و چهار هجری ۶۲۴
درگذشت چهار پسر داشت اوکتائی و جغتای و جوجی و تولی لیکن جوجی بسماه پیش از
پدر فوت کرده بود دیگران به پادشاهی رسیدند اوکتای که ولی عهد بود پادشاه تاتار شده در سنه
ششصد و سی و نه درگذشت جغتای بعد از پدر پادشاه ماوراء النهر و ترکستان و بلخ و بدخشان شد
و تولی خان که پدر بیش او را همه اوقات با خود نگاه داشته بود بعد پدر تابع برادران خود می بود چنین
گویند که این قوم مقید به هیچ دین و ملت نبودند و از حلال و حرام فرق نمیکردند و گوشت خنزیر و خوک
از درندگان و چرندگان تناول می نمودند چنانکه صاحب نگارستان در مقامی می نویسد که
روزی سلطان اباقا خان که از نسل چنگیز خان بود طعام می خورد و خواجه شمس الدین صاحب
دیوان در برابر و دران مجلس حاضر بود سلطان پاره از کباب گوشت خوک بر نوک کارد برداشته
بدو داد خواجه از ترس سطوت سلطانی با گردن مواسلت فی الفور کباب را در دهن انداخته فرو برد

شیخ فرید الدین عطار

در هفت اقلیم مرقوم است که در نفحات الانس آمده شیخ فرید الدین اسعد الله روحه عطار بود روزگار
میگذرانید روزی درویشی به در دکان رسیده طلب چیزی کرد عطار از عافیت مشغول شده و التفات نکرد
درویش گفت ای خواجه تو با این همه خواهش و تعلق چگونه خواهی مرد گفت چنانکه تو میمیری
درویش گفت تو همچو من توانی مرد درویش کاسه چوبین که در دست داشت زیر سر گذاشت
و الله گفته جان داد حال عطار از ان حالت متغیر شد از سر دکان برخاست و هر چه دست
بهمش رسید ایثار فرمود و ملازمت شیخ رکن الدین کاف را ملازم گرفته چند
سال با ولی بر درویش از ان بر ریاضت بیت الله الحرام رفته بسیاری از مشایخ را دریافت
و بعد از معاودت بخدمت قدوة السعداء شیخ مجد الدین بغدادی رفته از دست او خرقه پوشید
آورده اند که او را چهل ساله لطیف است از مثنوی و در لعجاب از مولوی رومی نقل کرده
که او در کلام خود فرموده که نور منصور بعد از صد و پنجاه سال بر روح فرید الدین عطار تجلی کرده

مربی اوگشت و ورتد کرد دولت ہی آمدہ کا اصل شیخ از قریہ کدکن من اعمال نیشاپور است و
شیخ عمری دراز یافت گویند صد و چہاردہ سال عمر داشت ولادت او در دور کار سلطان
سنجر بود در ماہ شعبان سنہ ثلاث وعشر وخمسمایۃ یعنی بسال پانصد و سیزدہ ہجری ولست و
سہ سال در نیشاپور بودہ و در شہرستان شادیاخ مبتلا و پنج سال وفوت شیخ در قتل عام نیشاپور
بودہ ہنگام استیلاء چنگیز خان یعنی چون در محاصرہ نیشاپور از جانب نیشاپوریان داماد چنگیز خان
کشتہ شد و چنگیز خان بنا بران حکم قتل عام فرمود شیخ بدست مغلے افتادہ شہادت یافت و آن
چنان است کہ مغولی شیخ را میخواست بقتل رساند شخصے پیدا شدہ گفت این پیر را مکش کہ خونبہا
وی ہزار دینار میدہم شیخ گفت مفروشش کہ بہتر از سیم خواہند خرید چون آن شخص از وی
بگذشت دیگری گفت کہ این مرد را مکش کہ خونبہا او یک توبرہ کاہ میدہم شیخ گفت بفروش
کہ بیش ازین نمی ارزم مغل بقہر رفتہ شیخ را شربت شہادت چشانید وکان ذالک فی عاشر
جمادی الثانی سنہ سبع وعشرین وستمایۃ تاریخ وفاتش کہ در مخبر الواصلین نوشتہ شدہ
است

تاریخ

شیخ عطار حی فرید الدین — آفتاب سپہر دانش و دین
عمر او یکصد و چہاردہ سال — بود از لطف ایزد متعال
سال ترحیل آن مہ دوران — قبلہ اہل جنت ست بدان
عقل تاریخ نقل آن مسعود — بلبل خلد و جان فرمود

مولف گوید کہ در تاریخ فوتش اختلاف بسیار ست بعضی ششصد ولست و ہفت و برخی ششصد
و نوزدہ گفتہ اند واز حالات مولانا بہاؤ الدین ولد ولیسرش مولانا جلال الدین رومی چنان
مستفاد میگردد کہ شیخ فرید الدین تا چند سال بعد از ولادت مولوی رومی کہ در سنہ ششصد
و چہار بوقوع پیوستہ در حیات بود بلکہ او را در کودکی دیدہ پس ہر دو تاریخہای وفات
شیخ فرید الدین کہ بالا مذکور شد یکی ازان درست خواہد بود و در طبقات اکبری مسطور ست
کہ شیخ عطار شصت و چہار سال پیش از شیخ سعدی فوت کردہ باین حساب نیز وفات او
بسال ششصد ولست و ہفت میرسد اما این قطعہ کہ در تاریخ وفات او در کتاب ہفت اقلیم
مسطور است محض غلط می نماید زیرا کہ قتل عام چنگیز خانی در حدود سنہ ششصد و شانزدہ
شروع شدہ و مآل فوت شیخ کم ازان سال نمی تواند بود و نہ زیادہ از ششصد ولست و چہار

که چنگیز خان دران سال توجه کرده و سه سال کار این قلعه می آید صرف نامیده شتاب و بس مسود قطعه امید

قطعه تاریخ

شیخ عطار آن وید دور کار — مرشد شاهان و ساهبان بعذر
شد شهید راه عرآن رهما — سال تاریخش ازان شد راه فقر

در تذکره دولت شاهی آمده که قبر شیخ در بیرون شهر شادیاخ است بجائے که موسوم است بشهر بازرگان و بعد از قتل شیخ لله سال شادیاخ خراب شده حاشیه مرتبی در باب زلزله که در نیشاپور کرات واقع شده می گوید

قطعه

اندر شهور زمان سه زلزله نازل شد — در پانصد و سی و آنکه شد بتر خود نیست
وان زلزله ثانی دیم شصت و سی — وان زلزله بار سوم هفصد و است

و امیر علی شیر در زمان سلطان حسین مرزا عمارتی عالی بر سر قبر شیخ عطار ساخته

مولانا بهاء الدین ولد

در تذکره دولت شاهی آمده که او سرخیل علمای بلخ بود در روزگار سلطان محمد خوارزم شاه حشمت و عظمتی تمام یافته و با وجود علم ظاهر در تصوف سخن گفت بعضے گفته اند که از خلفای شیخ نجم الدین کبری است و مادر وی دختر پادشاه خراسان علاء الدین محمد بن خوارزم شاه بود و اهل بلخ را عظیم معتقد بودند چون هر گاه که وعظ گفتی در پای منبر او از خواص و عوام مجلس عظیم منعقد شدی سلطان محمد بر وحسد برد و معادات مولانا مشغول گشت مولانا رنجیده از بلخ بیرون رفت و عزیمت حج کرد چون به نیشاپور رسید شیخ فرید الدین عطار بدید او آمد و کتاب اسرار نامه را بهدیه پیش مولانا جلال الدین که در الوقت کودک بود داد و مولانا بهاء الدین را گفت زود باشد که این پسر آتش در سوختگان عالم زند الی ان بعد از سفر حجاز عزیمت دیار شام در بارت انبیا علیهم السلام نمود و بعد از سیاحت چند سال مولانا با اصحاب در روزگار دولت سلطان علاء الدین کیقباد بروم رسید و اهل روم بغایت معتقد و مرید ایشان شدند و سلطان علاء الدین با امرا و فرزندان ارادت ظاهر ساختند و از جمله بلاد روم مولانا شهر قونیه را اختیار کرده بوعظ و افاده مشغول بود مع تا بعد از چند سال در

۶۲۱ ستم بود در سنه ششصد و بیست و یک در قونیه ششصد و بیست و هشت بجوار رحمت ایزدی انتقال کرد و بطریق ارث و وصیت پسرش مولانا جلال الدین پیشوای اصحاب و جانشین پدر گشته

شیخ شهاب الدین سهروردی

اصل از سهرورد و دست بصحبت شیخ عبد القادر جیلانی رسیده و او برادرزادهٔ ابو النجیب سهروردی است در عصر خود شیخ الشیوخ بغداد بود ولادتش در رجب پانصد سی و نه و فوتش در ششصد و سی و دو در زمان مستنصر بالله خلیفه بغداد بوقوع آمده و در بغداد جدید مدفون گشته.

تاریخ از خزینة الاصفیا

آنکه شیخ الشیوخ عالم بود	عمدهٔ اولیای اعظم بود
عمدهٔ واصلین شهاب الدین	قدوهٔ کاملین شهاب الدین
سال مولود او بدان صفین	اکمل اولیا شهاب الدین
سال نقلش بگفت ارض و سما	ساکن اوج جنت والا ۶۳۲

۶۳۳

سلطان شمس الدین التمش

زر خرید و هم داماد سلطان قطب الدین ایبک بود نام او التمش است انکه او بشب خسوف تولد شده بود در سنه ششصد و هفت هجری سلطان آرام شاه را که بعد پدر خود قطب الدین بر تخت دهلی نشسته بود گرفتار ساخته بر سریر سلطنت قرار گرفت و تاج الدین یلدوز پادشاه غزنی را که باراده تسخیر لاهور آمده بود بدست آورده بقتل رسانید این واقعه در سنه عشر و ستمایه بوقوع آمده و غیاث الدین خلجی حاکم بنگاله را منهزم ساخته آن ملک را بتصرف خود آورده در سنه تسع و عشرین و ستمایه عازم گوالیار گردیده تا مدت یکسال آن قلعه را محاصره کرده کار بر درون نشینان تنگ ساخت چنانچه دیو مل که والی قلعه بود عاجز گشته در شب بگریخت و قلعه بتصرف سلطان در آمده خلقی کثیر اسیر گشتند ملک تاج الدین ریزه که دبیر الملک بود در فتح قلعه که در سنه ثلثین و ستمایه بوقوع آمده بود این رباعی گفت و سلطان فرمود تا بر دروازه قلعه نقش کردند

تاریخ فتح گوالیار

هر قلعه که سلطان سلاطین بگرفت	از عون خدا و نصرت دین بگرفت
آن قلعه گوالیار و آن حصن حصین	در ستمایه و سنه ثلاثین بگرفت

۶۳۰ و در سنه احدی و ثلثین و ستمایه اوجین را گرفته بتخانه مهاکال را که از مدت سه صد سال تعمیر یافته

ودر آنجا یافت و در هاروون که از نواحی نیشاپور است ادراک صحبت شیخ عثمان چشتی هارونی نمود و دست
ارادت باو داده و بیست سال در صحبت شیخ ریاضت شاقه کشید و سفرها و خدمت بسیار کرد
و بسیاری از بزرگان وقت مثل شیخ نجم الدین کبری دریافت با جمله اکابر از سلسلهٔ چشتیه است
به دو واسطه بخواجه مودود چشتی میرسد و به هشت واسطه بابراهیم ادهم می پیوندد و پیشتر از آنکه
سلطان معزالدین سام از غزنی بهندوستان رخصت سیر خود بهند آمده بود و در اجمیر که
رای پتهورا در فرمانروایی هندوستان آنجا اقامت داشت منزل گرفت صحبت با او خوب برنیاید
تا آنکه در سال پانصد و هشتاد و هشت سلطان معزالدین سام مشهور بشهاب الدین غوری به
هندوستان آمده در حدود تهانیسر با رای مذکور جنگ کرده فتح یافت و خواجه در اجمیر عزلت
گزیده اختیار نمود خواجه قطب الدین رحمه الله او شیخ یکی از خلفای اوست و شیخ فرید گنج شکر که در پتن پنجاب
آسوده اند مرید خواجه قطب الدین است و شیخ نظام الدین اولیا دست ارادت بشیخ فرید داده
الحاصل بسیاری از صاحب کمالان از زیر دامن تربیت خواجه برخاسته اند و اکبر شاه
پادشاه در زمان دولت خود ذکر جلایل کمالات او شنیده چند مرتبه پیاده بزیارت مرقد خواجه
که در اجمیر است از آگره رفته بود و عمارات عالی در آنجا بنا نموده تاریخ وفات خواجه بقولی ششم
ماه رجب روز شنبه سال ششصد و سی و شش و بقول دیگر ششصد و سی و دوم در کجا است مرقد او
اکنون زیارتگاه خورد و بزرگ است و در الفاظ آفتاب ملک هند (۶۳۳) سال وفات او ظاهر می شود و در
این تاریخ منظومه در وفات او از کتاب بحر الواصلین نوشته شد

تاریخ

خسرو ششم رجب بود | کز جهان خواجه نقل فرموده
نود و هفت سال عمر شریف بود | که برفت آن نقل از جهان فرمود
سال نقلش نوشت و گفت بدین | گو سراج تمثال معین الدین (۶۳۳)
روضهٔ پاک اوست در اجمیر | راه حق جو و نیز در وی شبر

سید حسین عرف خنگ سوار

در اکبرنامه مرقوم است که قلعهٔ اجمیر که بر فراز کوهی واقع است در آن عالی مقام مرقد سید حسین مشهدی
خنگ سوار موجود است که بزبان عوام از اولاد زین العابدین ابن امام حسین است و تحقیق آنست
که سید از ملازمان شهاب الدین غوری است هنگامیکه فتح هندوستان کرده مراجعت نمود او را

تاریخ بر دروازه متصل مجلس خانه

در زمان آفتاب چرخ دولت شیرشاه ‏ ‏ شاه دارا در کاسب کوکب موکب گردون غلام

این عظیم القدر درگاهی که اندر باب او ‏ ‏ صادق آمد قول هذا الباب من دار السلام

نود و بست و چار و نهصد سال از هجرت گذشت ‏ ‏ زاهتمام شیخ دین پرور خلیل الحق تمام

تاریخ بر دروازه سمت احاطه علاء الدین

در زمان شه جهان اسلام ‏ ‏ شد بلند در سپهر جناب

گرچه صد هست باب جنت را ‏ ‏ لیس باب بمثل هذا الباب

گرد شخصی بناکرد در بانش ‏ ‏ یوسف ثانی از جوست خطاب

چون ز تاریخ نام کردم عرض ‏ ‏ گفت درگاه خواجه اقطاب

۹۵۸

تاریخ بر دروازه عربی

حلقه که درین گنج سعادت میرفت ‏ ‏ آخر گهر تمار شاکر خان سفت

۱۹ ۱۱

گفتم چه نویسیم رقم تاریخش ‏ ‏ رضوان بدل اسرار در جنت گفت

ازین تاریخ چنان مستفاد میگردد که دروازه غربی را نواب شاکر خان که در عهد دولت عالمگیر بادشاه بحکومت شاهجهان آباد سرفرازی داشته در سنه یکهزار نوزده هجری تعمیر نموده بود تاریخ مذکور را مرزا بیدل نظم فرموده که در رقعات او موجود است بعد ازان محمد فرخ سیر در زمان دولت خود سمت شرقی مجری دروازه از سنگ مرمر تعمیر ساخته این تاریخ و اشعار بران کنده

تاریخ بر دروازه اندرون

از سعی کمترین غلامان شهریار ‏ ‏ با اعتقاد معتقد کامل العیاد

رفتند قدسیان ز پی بهشت عدن ‏ ‏ تاریخ یافتند حصار بهشت عدل

۱۱۳۱

اشعار بر دروازه بیرون

از حکم بادشاه جهان خسرو انام ‏ ‏ فرخ سیر شهنشه ز اسمان غلام

گرد مزار خواجه دین قطب ز فلک ‏ ‏ گردد بگرد روضه او آدم و ملک

تعمیر شد مجری زیبا و منتظم ‏ ‏ مانند بیت اشرف و چون کعبه محترم

متصل این درگاه سه درجه بود مشتمل یک درجه که آنرا خواجه همراه رفقا بدست خود بنا انداخته بود بعد ازان اسلام شاه در عهد خود درجه دیگر بران افزوده و محمد فرخ سیر درجه سیوم بران تعمیر نموده این تاریخ

زان منقوش ساخت

تاریخ

مورد لطف و عنایات شه والا جناب — خسرو جم جاه سپهر بار گاه مالک رقاب
ساخت از روی ارادت و شروع انتعاش — مسجدی زیبا سواد سجده گاه شیخ و شاب
ما ستروش غیب ہاتف گفت در گوش خرد — سال تاریخ مالس بیت ربی مستجاب

شیخ محی الدین بن عربی

در سنه پانصد و شصت و یک تولد شده و در ششصد و سی و هشت از جهان رفته و در دمشق مدفون گردیده

تاریخ

شیخ والا جناب بن عربی — مقتدای ره خدا مطلی
لقب خاص او محی الدین — مرشد کافهٔ زمان و زمین
چو شد او سالی محی الدین — سال مولود او به ثانی بین
شد رقم سال نقل آن سالی — قدس الله سره السامی — 638

حضرت علی لالا

تاریخ سیوم ربیع الاول سنه ششصد و چهل و سه از جهان سفر نموده

تاریخ

عمدهٔ اولیا علی لالا — شد ز دنیا بحسرت والا
از ربیع نحست بود سیوم — که گذشت از تعلق مردم
سال نقلش بگو بعالم قدس — شاه پاک هوای عالم قدس — 643

مولانا شمس الدین محمد تبریزی

در تذکره دولت شاهی مرقوم است که او پسر خاوند جلال الدین بوده که از نژاد کیا بزرگ امید است و خاوند جلال الدین که والی قلعه الموت بود از کیش آبا و اجداد دست بر آمده دفترها و رسایل ملاحده را سوخت و آثار اسلام در قلاع ملاحده ظاهر ساخت و شمس الدین را بتحصیل علم و ادب پنهانی به تبریز فرستاد و از آن سال تبریزی زر دوزی آموخته بود و از آن سبب به زر دوزی مشهور است و بعضی گفته اند که او پسر بزاز است و در تبریز متولد شده بالجمله چون شمس در علم ظاهر ماهر شد مرید رکن الدین سجاسی گردید و در معرفت و سلوک مقامی عالی یافت روزی شیخ رکن الدین سجاسی شمس تبریزی را گفت ترا می باید بروم رفت و سوخته ایست آنجا در دل می باید زد او با شارت پیر بروم نهاد و در شهر قونیه رسیده دید که مولانا جلال الدین بر اشتری

نشسته جمیع موالی در رکاب او دوان از مدرسه که انمی رود در محلهٔ مولانا نشان شد بعد از آن مولانا همیشه
او را الملک کردی و با او صحبت داشتی و تنها با او بصواب رفتی شوز و فوقا از موالی و اصحاب حواله که سر دیار
مرید مبتدعی آمده و پیشوای مسلمانان را از راه می برد و همواره این تشنیع کردندی تا آنکه شمس تبریز
پنهان از مولانا بجانب تبریز گریخت و مولانا را طاقت شده بطرف تبریز رفت و شمس الدین را
باز بروم آورد و روزگاری در صحبت او گذرانید باز مریدان و اصحاب مولانا بتعادات او مشغول شدند
بضرورت شمس الدین این مرتبه عزیمت شام نمود بعد از آنکه از شام بروم آمد شبی شمس الدین
با مولانا رومی در خلوت نشسته بود شخصی از بیرون در دروازه شیخ را اشارت کرد تا بیرون آید
می خواست و با مولانا گفت که بکشتنم میخوانند در آن وقت هفت کس مشورت نموده در کمین استاده
کاردی بر وی راندند شیخ نعره زد چنانکه آن جماعت بیهوش افتادند یکی از ایشان علاء الدین محمود
ولد مولانا بود که بداغ ابلیس من اهلک السام داشت چون آن جماعت بهوش باز آمدند غیر از چند قطره
خون هیچ ندیدند از آن روز باز از این عالم نشانی از آن سلطان حقیقی پیدا نیست و کان ذلک فی
شهور سنه خمس و اربعین و ستمائة و آن ناکسان در اندک زمانی به بلایی مبتلا شده هلاک گشتند
و علاء الدین محمود را علتی پیدا شد در آن ایام وفات کرد و مولانا بجنازهٔ او حاضر نشد بعضی
گفته اند که شیخ شمس تبریزی در جنب مولانا بهاء الدین ولد مدفون است و قولی آنکه بدنش را
در چاهی انداخته بودند شبی سلطان ولد پسر مولانا در خواب دید که شیخ شمس الدین اشارت
کرده که در فلان چاه خفته ام نیم شب یاران محرم را جمع کرده او را از آن چاه برآورده در جای
مناسبی دفن نمودند تاریخ از مرآت جهان نوشته شد

تاریخ

زهی ماه شمس الدین و الحق (۶۴۶) : ذکر تاریخ شد بود از تبریز (۶۴۵)

از الفاظ ماه شمس الدین و الحق و دیگر الف ط بود و از تبریز تاریخ بر می آید و این تاریخ از مخزن الواصلین است

تاریخ

واصل ذات حق بصدق و یقین : عارف بی نظیر شمس الدین
سال تاریخ نقل او رضوان : شد ... قمر شمس اوج عدن وجنان

در تذکرهٔ دولت شاهی آمده که وفات مولانا شمس الدین بعد از رحلت مولانا جلال الدین بوده و قبر وی
در قونیه است

بسال ششصد و پنجاه و یک بحضرت پیوست   شب دوشنبه در بدر چهارم شوال

مستعصم بالله ابن مستنصر بالله

سی و هفتم و آخرین خلیفه از خلفای عباسیه است در سنه ششصد و چهل هجری در بغداد بر سریر خلافت
نشست و مدت پانزده سال و هفت ماه در بغداد حکومت نموده در سنه ششصد و پنجاه و شش
هلاکو خان از اولاد چنگیز خان که پادشاه ایران بود با لشکری زیاده از شمار بر سر بغداد رسیده
بغداد را محاصره نمود مدت دو ماه مستعصم متحصن بود و لشکر مغول کمال جلادت ظاهر نموده بالاخر خلیفه
باستصواب وزیر خود ابن علقمی از شهر بیرون خرامیده بارگاه هلاکو شتافت هلاکو او را با چهار
پسرانش و شانزده کس که از بازماندگان آن دیار با تیغ بیدریغ بدار الفنا فرستاد و بغداد را آتش
زد و بروایت صاحب مرآت الجهان هزار هزار و هشتصد هزار آدمی درین فتنه هلاک شدند و چنانچه این
منجم را که محلها داده بود که اگر خلیفه را خواهند کشت عالم متغیر خواهد شد نیز بتاریخ محرم سنه احدی و ستین
و ستمائه بقتل رسانید و در مرآت جهان تمام مرقوم است که هلاکو خان مستعصم را بایما خواجه نصیر الدین طوسی
در جوال کرده مالش استخوانهای او را درهم شکستند و تاریخ این واقعه چنین نوشته اند

تاریخ

۶۵۶ سال هجرت ششصد و پنجاه و شش شد   روز یکشنبه چهارم از صفر شد
شد خلیفه پیش هلاکو خان دوان   دولت عباسیان آمد بسر

بعد از شهادت مستعصم اولاد عباسیه که پانصد و بست و چهار سال در بغداد خلافت کرده بودند
منقطع گردید و بغداد در تصرف مغلیه در آمد و شیخ سعدی شیرازی که معاصر مستعصم بود در باب شهادت او
مرثیه گفته بیتی چند از آن جمله نوشته می شود

مرثیه در شهادت مستعصم بالله

آسمان را حق بود گر خون بگرید بر زمین   بر زوال ملک مستعصم امیر المومنین
ای محمد گر قیامت می برآری سر ز خاک   سر برآور وین قیامت در میان خلق بین
خون فرزندان عم مصطفی شد ریخته   هم بدان خاکی که سلطانان نهادندی جبین

هلاکو خان

پسر تولی خان ابن چنگیز خان است در سنه ششصد و پنجاه هجری بپادشاهی ایران رسیده و ملاحده
اسمعیلیه را در سنه اربع و خمسین و ستمائه بستاصل نابود ساخته قلعه الموت را از دست آنان بدر آورد و حاکم

شیخ بهاء الدین زکریا از مخبر الواصلین نوشته شد سنه ششصد و شصت و هفت استخراج می یابد

تاریخ

قدوه خاندان اهل یقین — شیخ ارض و سما بهاء الدین
پانصد و شصت و شش ز هجرت بود — کانجم ذات او طلوع نمود
او بیوم الخمیس کرد سفر — سوی فردوس ساطع از صفر
لیک شد سال نقل او بیقین — شاه ابرار مقام علیین

٦٦٧

فرید الاولیا شیخ فرید شکر گنج

ابن شیخ جلال الدین سلیمان است از مرتاضان روزگار و ممتازان شکستن نفس اماره بود گویند
از اولاد فرخ شاه کابلی است که او را شاه کابل گفتندی در زمان چنگیز خان اجداد ایشان
قاضی شعیب نامی بلاهور آمده بود و در قصبه قصور اقامت کرد و سلطان پتن مقدم ایشان را گرامی داشته
احترام نمود و شیخ فرید که نبیره قاضی شعیب است بملتان شتافته و در اجودهن که آنرا پاک پتن نیز گویند
سکونت اختیار کرد و بعلوم متعارفه دیار هند اشتغال داشت تا آنکه خواجه قطب الدین اوشی را
گذر بر و افتاد و دلشان ازجهد در کوشش علوم رسمی دنبالش معارف حقیقی فرموده بدو راه ساختند
دست از همه بازداشته دل در ملازمت خواجه بست و از دوام خدمت مظهر شرایف کرامات و
مورد خوارق عادات شد و بعد رحلت خواجه قطب الدین خرقه و عصا بدو رسید و در تسمیه او بگنج
شکر اقوال است بعضی گویند که سوداگری شکر بار کرده میرفت خواجه از وی شکر طلبید او گفت
درین شکر نیست نمک است خواجه گفت که نمک باشد سوداگر چون جوالها را باز کرد نمک برآمد از گفته
خود پشیمان گشته پیش خواجه رفت خواجه فرمود که غم مخور اگر شکر بود شکر گردد چون دیدند شکر شده
بود از آن باز او را گنج شکر خواندند و بعضی گویند که از تاثیر نگاهش توده خاک شکر شده بود والله اعلم
بالصواب و خانخانان محمد بیرم خان مضمون این قصه را نظم نموده و این بیت از آنجمله است

بیت

کان نمک جهان شکر شیخ بحر و بر — آن کز شکر نمک کند و از نمک شکر

در کتاب سیر العارفین مرقوم است که شیخ الشیوخ سعد الدین حمویه و سیف الدین باخرزی و شیخ بهاء الدین
زکریا و شیخ فرید الدین احمد دهنی در یک عهد بودند اول سعد الدین حمویه وفات یافت و سه سال بعد از
ایشان شیخ سیف الدین باخرزی رحلت نمود و بعد از ایشان سه سال شیخ بهاء الدین فوت شد و بعد از و

ششم ربیع الاول سنه ششصد و چهار بوده وقت غروب آفتاب پنجم جمادی الآخر سنه ششصد و هفتاد و دو در زمان اباقاخان فوت کرده و در مرات الخیال نوشته است که نور الله مرقده تاریخ وفات اوست سن مولانا شصت و هشت سال بود مرقد او در روم بشهر قونیه است بعد از وفات او خلف الصدق او سلطان ولد بر جای پدر نشسته او نیز عارف و عالم بوده کتاب ولدنامه باو مشهور است تاریخ وفات مولوی رومی از کتاب خیر الواصلین نوشته شد

تاریخ

آنکه مولای روم نامش بود | دل فروز جهان کلامش بود
از ربیع نخست بود ششم | که طلوعش نمود چون انجم
سال مولود آن خدا آگاه | شد رقم آفتاب عالی جاه
شده تاریخ نقل او تخمین | بی شک و ریب از پی هفتاد و دوم
سال نقلش ز اوج هفت طبق | تا قلم گفت قطب جنت حق
سال نقلش باشتهار زمان | نور الله مرقده برخوان

۶۷۲
۶۷۲

خواجه نصیر الدین طوسی

در نسخه هفت اقلیم مرقوم است که اصلش از جهرود ساوه است اما در طوس متولد گشته و کسب کمال در آن دیار نموده بطوسی اشتهار یافته وی اعلم فضلای زمان و افضل علمای دوران بوده ولادتش در وقت طلوع آفتاب روز شنبه یازدهم جمادی الاول سنه سبع و تسعین و خمسمایه دست داده وقتیکه پدرش امام فخر الدین محمد رازی از عالم گذشته عمر خواجه نصیر نه سال و پنجاه بود و در قلعه الموت وزارت اسمعیلیه چند روز بکفایت آن خطه ناصر الدین محتشم ابواب لطف و کرم بر روی روزگار او گشوده و خواجه اخلاق ناصری را بنام او تالیف نموده و در خلال احوال قصیده عربیه در مدح خلیفه مستعصم در سلک نظم کشیده سوی او فرستاد چون ابن علقمی که وزیر خلیفه بود این صورت مواقف مزاج نیفتاد بر پشت همان قصیده بناصر الدین محتشم نوشت که مولانا نصیر الدین بخلیفه آغاز مکاتبات و مراسلا نموده ازین اندیشه غافل نباید بود و این امر بزرگ را جور دنباید شمرد چون نوشته بنظر ناصر الدین رسید خواجه را حبس فرمود و مدتی محبوس ماند تا در ماه ذی القعده سنه اربع و خمسین و ستمایه که هلاکو خان از فتح بلاد و قلع قلاع ملاحده بتخصیص قلعه الموت فارغ گشت

بولایت قهستان رفته خواجه را خلاص ساخت چون خواجه بدرگاه ایلخان یعنی هلاکو خان شتافت
بحسن عنایت حکم شد که لوازم ارزو باشد و اندک وقت در حضرت ایلخان بمحل رفیع و مقام
بلند یافت ظن اکثر از اهل تاریخ این است که قتل خلیفه بغدادی یعنی مستعصم عباسی بتحریک خواجه
نصیر الدین بود و خواجه در مراغه حسب الحکم ایلخانی رصد بنا کرده حکما و فلاسفه و متکلمین و غیر ذالک
را در آنجا جمع آورده اما هنوز باتمام نرسیده بود که مدت عمر ایلخان به انقضا پیوست و خواجه در
زمان سلطان اباقاخان پسر هلاکو خان آن رصد را باتمام رسانید و در سنه اثنی و سبعین
و ستمائة فوت کرد و در بغداد قدیم در روضه امام موسی کاظم بن جعفر صادق که آن را کاظمیه
متبرکه گویند مدفون گشته مدت عمرش هفتاد و پنج سال هفت ماه و هفت روز بوده در جامع
رشیدی مسطور است که خواجه نصیر وصیت فرمود که او را در جوار مزار امام موسی الکاظم دفن کنند
لاجرم در پایان آن مرقد جهت او آغاز قبر کندن نمودند ناگاه سردابه کاشی کاری ظاهر
شد و بعد از تفحص بلوازم تحقیق و تفتیش بوضوح پیوست که آن مضجع را ناصر خلیفه برای خود ساخته بود
و پسرش بخلاف وصیت پدر او را در رصافه دفن نمود از غرایب حالات آنکه سردابه در روز
شنبه یازدهم جمادی الاول وقت طلوع آفتاب بطالع جوزا سنه پانصد نود و هفت تمام شده
بود و در همان روز خواجه نصیر تولد نموده بود مریری در تاریخ وفاتش این قطعه نظم فرموده

تاریخ

نصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل | یگانه که چو او مادر زمانه نزاد
بسال ششصد و هفتاد و دو بذی الحجه | بروز هیجدهم او درگذشت در بغداد

۶۷۲

ملک شمس الدین کرت

ملوک کرت چند گاه ملوک بوده اند و ایشان مردم دلاور و با مروت بوده اصل ایشان ترک است
و سلطنت از خاندان سبکتگین بدیشان منتقل شده سلطنت بلخ و هرات و غزنی و کابل سالها
بایشان متعلق بوده و هشت تن از ایشان بپادشاهی رسیده اند اول ایشان ملک شمس الدین
محمد بن ابابکر کرت است و آخر ایشان ملک غیاث الدین است که زوال ملک او بر دست امیر
تیمور گورکان بوده و ملک شمس الدین دختر زاده ملک رکن الدین غوری است که معاصر
چنگیز خان بود بعد ایالت ده سال در سنه ششصد و هفتاد و شش در تبریز فوت شد
مولانا وحید الدین نسفی در تاریخ او گفته

۶۶۳

تاریخ

بسال ششصد و شصت و سه تسعین شعبان — قضا بصحف دوران چو نکرشت اقبال
بنام صفدر ایران محمد آیت — بر آمد آیت والشمس کورت درحال

بعد از وی پسرش ملک شمس الدین کهین بپادشاهی رسید و احوال او بمقام خود نوشته خواهد شد

سلطان اباقاآن

عرف اباقاخان ولد ارشد هلاکو خان است بعد وفات پدر بروز جمعه سیوم رمضان سنه ثلاث وستین وستمائه بر سریر سلطنت ایران جلوس فرموده بادشاهی مردانه باراى و تدبیر بود وزارت بخواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان داده و لشکر بروم فرستاده بقیه از دیار روم را مسخر ساخته و در تبریز رصد مراغه را که خواجه نصیر الدین طوسی بروزگار هلاکو خان بنیاد کرده بود مشتمل بر تماثیل اشکال افلاک و دوایر موهومه و صور بروج دوازده کانه در عهد اباقاخان باتمام رسانید و اباقاخان عیسی [illegible] قوبان را کاحرج [illegible] هفده سال و چند ماه در اکثر ملک ایران بادشاهی نمود شبی در سراپرده چاق از حوالی تبریز نشسته بود ناگاه وحشی در نظر او ظاهر شد گفت مرغی عظیم قصد من دارد و تیر و کمان طلب کرد چون تیر و کمان بدو دادند فی الحال افتاد و جان داد و مظنه بعضی کسان آن بود که خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان که در سرای او بود او را مسموم ساخت [illegible] وقعه تاریخ بستم ماه ذی الحجه سنه ششصد و هشتاد هجری بوقوع آمده عزیزی این قطعه در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

چو بیست روز برآمد ز ماه ذی الحجه — زدور چرخ که بر کس نمی کند ابقا
چهارشنبه و هنگام صبح در همدان — بسال ششصد و هشتاد در گذشت ابقا

۶۸۰

سلطان تکودار ملقب بسلطان احمد خان

پسر هلاکو خان است بعد وفات اباقاخان که برادر او بود بر سریر سلطنت ایران نشست اول او ست از اولاد چنگیز خان که دین اسلام را اختیار نمود و امارات مصلحت ظاهر میکرد چون دو سال و دو ماه و شش یوم از سلطنت گذشت دیگر شاهزادگان و امرا بهواداری ارغون خان پسر اباقاخان سلطان احمد را گرفته در شب پنجشنبه بیست و ششم جمادی الاول سنه ثلاث وثمانین وستمائه بقصاص شاهزاده قنقرتای بکشتند و او را بکشند و ارغون خان را

کای بادر تکت لشا سد چنانچه تاریخ آن گفته

تاریخ

سپهر عدل کمو دار مشتری دیدار | گزیده سه ورخاقان خطهٔ ایران
روشت مرد ملک لیت اوشکست ولی | نمود سال شکستش ظهور ارتحال — ۶۶۳

تاریخ

تاریخ چون بششصد و هشتاد و سه رسید | تا سر حادثات فلک سر دوام کرد — ۶۸۳
ارغون ممالک گیری چون تیغ بر کشید | احمد برت رتیغ ستمی در نیام کرد

خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان

در زمان هلاکو خان و سلطان اباقا خان بود ا مجد الملک برد ی آزار بسیاری بخاطر داشت همواره
همت بر دفع آن ناحق شناس می گماشت تا در زمان سلطان احمد خان بسعی متهم گشت و
بدین حیله بتاریخ بستم جمادی الاول سال ششصد و هشتاد و یک هجری سراو را که دفتر شر و فتن
بود از بدنش جدا گردانید امابعد از دو سال و دو ماه و دو هفته در زمان ارغون خان خواجه
نیز بقتل رسید چنانکه گفته اند ابیات

چو مجد الملک از تقدیر ایزد | شهادت یافت در صحرای توشهر
بقصد صاحب دیوان محمد | که دستور ممالک بود در دهر
پس از دو سال و دو ماه و دو هفته | چشید او هم زدوران شربت قهر
بود در بامشو مرا مقابل | که دارد در تبار و توس بار بهر

توضیح این مقدمه آنکه صاحب دیوان در دو فرار احمد خان باصفهان افتاد و بعد دو تش خواست
که بهندوستان رود تا از پاس سطوت ارغون خان محفوظ ماند ارغون خاطر دار بس نمود
نامه طلب تمام او فرستاد چون صاحب دیوان بملازمت رسید مسطور لطف اعتبار گردید لوقا قا
که دشمن او بود در خدمت ارغون خان او را بسم پدرش متهم گردانید و بحکم ارغون خان
بتاریخ چهارم ماه شعبان سنه ششصد و هشتاد و سه هجری بقتل رسید چنانکه این تاریخ مسطور گردد

تاریخ

نظام عرصهٔ آفاق صاحب دیوان | محمد آنکه عدیمی نبود یگانه دهر
بسال ششصد و هشتاد و سه ز شعبان چهار | بوقت عصر دوشنبه برادر چاه ناهر — ۶۸۳

زروی [gap] برپردهٔ اختیار بحر [gap] زجام تیغ لبالب کشید شربت قهر

خواجه بهاء الدین محمد که ولد ارشد صاحب دیوان بود در زمان اباقای وزارت بلکه فرماندهی و ایالت اصفهان بدو مفوض بود

احوال اتابکان شیراز

اتابک خطاب پادشاهان شیراز بود و معنی این لفظ نگاه دارنده و ادب آموزنده است و ملوک شیراز را ازان جهت اتابک گویند که یکی از ایشان که مظفر الدین سنقر نام داشت اتابک سلطان سنجر بود و سلطان اورا حاکم فارس کرده بود و بعد از فوت سنجر خطاب اتابکی بخود قرار داد گویند که این لغت ترکی است اتا بیک است یعنی پدر بزرگ چه اتا پدر و بیک بزرگ و اتابکان شیراز حاکمان عادل و خیر زاده اند اول ایشان که مظفر الدین سنقر بود در زمان دولت سلطان سنجر بحکومت فارس سربلندی حاصل نموده و در پانصد و پنجاه و شش فوت کرده بعد از وی برادر او اتابک زنگی چهارده سال دگر بحکومت نمود و بعد از و پسرش تکله بسلطنت رسید و بیست سال حکومت کرد بعد از وی اتابک سعد بن زنگی بیست و هشت سال ملک ماند و در سال ششصد و بیست و هشت فوت کرد بعد از و پسرش اتابک ابو النصر بن سعد زنگی بسلطنت رسید و اورا اتابک ابوبکر میگویند سعد مردی بس نیکو سیرت و عادل بوده در زمان او یعنی در سنه ششصد و پنجاه و شش هلاکو خان مستعصم خلیفه بغداد را شهید نموده و شیخ سعدی شیرازی که در باب آن مرثیه گفته در آخر آن مرثیه این چند بیت آورده

ابیات

یا رب این ملک مسلمانی بامن آباد دار ‌ ‌ در پناه شاه عالم پادشاه ملک و دین
خسرو صاحب قران عون زمان بوبکر سعد ‌ ‌ آنکه اخلاقش پسندیدست و اوصافش گزین
روزگارت باسعادت باد و سعی مدح گوی ‌ ‌ رایت منصور و بختت یار و اقبالت قرین

همدران ایام شیخ سعدی کتاب گلستان بنام او نوشته و در تاریخ آن این بیت گفته

تاریخ

دران مدت که مارا وقت خوش بود ‌ ‌ ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود

و اورا پسری بود مسمی باسم جدش یعنی سعد بن ابوبکر که در دیباچه کتاب مذکور ذکر نموده و گفته

علی الخصوص که دیباچه همایونش ‌ ‌ بنام سعد ابوبکر سعد بن زنگی است

وفات ابوبکر سعد در شهور سنه ششصد و پنجاه و هفت بوقوع پیوسته بعد از وی اتابک محمد بن ابوبکر بجای پدر نشست و بعد دوازده روز که خطبه و سکه بالقاب او مزین شده بجوار رحمت انتقال کرد بعد ازو سلجوق شاه و سلغرشاه بسلطنت رسیدند و سعدی در این باب قصیده گفته یکی چند از آنجمله اینست

ابیات

خدای را نتوان کرد شکر فضل و کرم — بدین نظر که دگر باره کرد در عالم
بدور دولت سلجوقشاه و سلغرشاه — خدایگان معظم اتابک اعظم
سر ملوک جهان پادشاه روی زمین — خلیفه پدر و عم بالاتفاق امم

بعد از ایشان اتابک محمد شاه بن مظفر سلغرشاه بن ابوبکر سعد بن زنگی بر سریر حکومت نشست و در زمان او سعدی بسنه احد و تسعین و ستمائه فوت کرد و مدت سلطنت محمد شاه هشت سال بود سال وفات او معلوم نیست

شیخ فخر الدین عراقی

خواهرزاده شیخ شهاب الدین و خلیفه شیخ بهاء الدین زکریا است در سال ششصد و هشتاد و هشت بتاریخ هشتم ذی قعده فوت کرده مرقد او در دمشق است تاریخ رحلت او از مخزن الواصلین نوشته شد

تاریخ

عارفی پیر طریق فخر الدین — واقف راز آسمان و زمین
جمعه و هشتم ز ذی قعده — بود کان شیخ سوی خلد شده
۶۸۸ سال نقل از زبان ساقی عدل — گو بر دیگر عراقی عدل
۶۸۸ سال تاریخ نقل آن مرحوم — از خرد خواه خلاصه مرقوم
قبر او در دمشق مشهور است — زایر او ملایک و حور است

سلطان ارغون خان

ابن اباقاخان ولد هلاکوخان است بروزگار دولت پدر خود پادشاه خراسان بود چون اباقاخان فوت کرد در خطه تبریز شهزادگان و امرا برادر او احمد خان بن هلاکوخان اتفاق کرده او را بر تخت جهانبانی بنشاندند بعد از پنج ماه که احمد خان بر سریر خاقانی جلوس کرد عزیمت خراسان نمود ارغون خان از او منهزم شده احمد خان را شفقت عموی در کار آمد و ملک خراسان را بخشید ارغون خان بعد از واقعه احمد خان در ماه جمادی الاول سنه ششصد و هشتاد و سه هجری بر تخت پادشاهی نشست و بعد از دو ماه و چند روز خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان

را که بیست و نه سال در امارت پدر و جدش کرده بود بتهمت آنکه الغا جان را مسموم ساخته بقتل در آورد و بعد حکومت قریب هفت سال در پنجم ماه ربیع الاول سنه ششصد و نود وفات کرد در تاریخ او گفته اند

تاریخ

۶۹۰ شنبه در هجرت نودی ششصد و نود — در پنجم ربیع بخستن سو بهار :

بعده باب ارغون خان برادرش سلطان کیخو ابن اباقا خان پادشاه ایران شد و چون قریب چهار سال سلطنت نمود امراء از کردار شنیع او بستوه آمده در ماه صفر سنه ششصد و نود و چهار او را از میان برداشتند و بایدو خان را که ولد طراغای خان ابن هلاکو خان بود پادشاه ساخته بود سلطنت هشت ماه در شهر ذی الحجه سنه مذکور بقتل رسید و غازان خان پسر ارغون خان پادشاه ایران شد

ناصر الدین قاضی بیضاوی صاحب تفسیر

او قاضی شیراز بود و در تبریز رحلت در آنجا بسال ششصد و هشتاد و پنج هجری فوت کرده اما این ابیات که در تاریخ رحلت او از کتاب مخزن الواصلین نوشته شد سنه ششصد و نود و یک استخراج می یابد

تاریخ

انکه او بود قاضی بیضا — نور الله سره ابدا
ذات عالی او منیر بود — عالمی را العلم راه نمود
ناصر الدین قاضی بیضا — بره شافعی است راه نما
۶۹۱ لیک تاریخ آن اخص ودود — مظهر الحق اخص رقم فرمود (۶۹۱)

شیخ العارف الملح الفصحا شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی

در تذکره دولت شاهیه و نسخه هفت اقلیم مرقوم است که نام آن والا مقام مصلح الدین است از اولیاء صاحب دل و معارف کامل بوده چون سلطان زمانش اتابک سعد بن زنگی لقب داشت بدان سبب سعدی تخلص نموده در فضل و کمال او صاحبان فضل معتقد پدرش که نام عبد الله داشت ملازم اتابک بود و برادرش بر در خانه اتابک دوکان بقالی داشت در اوایل حال بمدرسه نظامیه بغداد در حلقه درس شیخ الشیوخ ابو الفرج ابن جوزی تحصیل علوم بکمال اشتغال داشته سی سال تحصیل علوم پرداخته و سی سال بسیاحت مشغول بوده و ربع مسکون را القدم سیاحت سپر نموده و باقی عمر بسجاده عبادت و طاعت نشسته و گفته

اندکی به بیت المقدس و بلاد شام مدتی بسقائی مشغول بود و آب بمردم میداد تا بحضرت خضر رسید و بزلال
زلال انعام اتصال خود سیراب گردانید چهارده سال بوستان گذرانیده که اکثر آن پیاده بوده و با شیخ
شهاب الدین سهروردی در یک کشتی سفر دریا کرده و جهت عمر و حیات تا مردم دهد دفعه و
اقصای عالم را دیده و مردم بر مردم را مثل اسماعیل رسیده چنانچه خود گفته است

ابیات

در اقصای عالم بگشتم بسی — بسر بردم ایام با هر کسی
تمتع بهر گوشه یافتم — ز هر خرمنی خوشه یافتم
چو پاکان شیراز پاکی نهاد — ندیدم که رحمت بر آن خاک باد

ابتدای ظهور شیخ در دور کار اتابک سعد بن زنگی بوده و چون بحد کمال رسید اتابک ابوبکر بن سعد
بن زنگی بر مسند سلطنت شیراز تکیه زده چنانکه گفته است

ابیات

که سعدی که گوی بلاغت ربود — در ایام بوبکر بن سعد بود
سزد گر بدورش بنازم چنان — که سید بدوران نوشیروان

و کتاب گلستان و بوستان بنام او نوشته و تاریخ اختتام آن هر دو کتاب چنین گفته

تاریخ کتاب بوستان

بروز همایون و سال سعید — بتاریخ فرخ میان دو عید
که پر در شد این نامبردار گنج — ز ششصد فزون بود پنجاه و پنج

تاریخ کتاب گلستان

در آن مدت که ما را وقت خوش بود — ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود

و کلیات کلامش مشتمل اقسام اشعار و قواعد بسیار فریب لب هر رست است و معنی آرایان
بدایع نگار دیوان و صاحب سالیس را همکنان نظامی نامند و بیح گرانان مرات حسن گفتار اورا
همسر سخنی نمی دانند چنانکه ملا جامی میفرماید

ابیات

در شعر سه کس پیمبرانند — قولیست که جملگی برآنند
فردوسی و انوری و سعدی — هر چند که لا نبی بعدی

وعقلا بکار آید و نیا و عقبی کتابی در نظم و نثر بهتر از گلستان و بوستان نشان نداده اند در تاریخ
شهادت دیگر مشهور است که سلطان محمد قاآنی حاکم ملتان که پسر بزرگ سلطان غیاث الدین
بلبن پادشاه دهلی بوده و پیش از پادشاهی در سنه ششصد و هشتاد و چهار شهید شده در
زمان حکومت خود دو کرت از ملتان خرج و قاصد بشیراز فرستاده التماس قدوم شیخ نموده
خواست که بجهت او در ملتان خانقاه سازد و در آن خانقاه دیه با وقف کند لیکن شیخ از جهت
ضعف پیری نتوانست آمد و هر دو مرتبه کیال سفینه غزل بخط خود بسلطان محمد فرستاده و معذرت
خواسته کما هو مسطور در رسائل امیر خسرو دهلوی نگاشته و اشعار خسرو را ابیات حسن مکرر و وفات
سعدی در ماه شوال لیلة جمعه سال ششصد و نود و یک هجری بروزگار اتابک محمد شاه بن مظفر
شاه بن ابونصر سعد بن زنگی در شیراز بوقوع پیوسته و در آن بلده مدفون گشته مزارش بسعدیه
اشتهار دارد و بعضی نوشته اند که در سال ششصد و نود ارتحال نموده ولی قول اول صحیح تر می نماید
و شیخ بقولی صد و دو و بقولی یکصد و بست سال عمر یافته مولف را قول آخر قرین بصدق می نماید
زیرا که شیخ در کتاب گلستان آورده که چندانکه مرا شیخ اجل شمس الدین ابوالفرج ابن جوزی ترک
سماع فرمودی و بعزلت و خلوت اشارت کردی در سمع قبول من نیامدی و عنفوان شباب
غالب آمدی و هوا و هوس طالب ازین کلام شیخ چنان مستفاد میگردد که او پیش از وفات
شیخ ابوالفرج که در سنه پانصد و نود و هفت بوقوع آمده بحد بلوغت رسیده بود و در حین وفات
او عمر سعدی کمتر از بست هفت سال نبوده باشد پس باین حساب سال ولادت سعدی بسال پانصد
و هفتاد و یک میرسد و مدت عمرش یکصد و بست سال و آنکه در نسخه هفت اقلیم و تذکره دولتشاه
سطر آمده که شیخ سعدی مرید شیخ عبد القادر جیلانی بوده و در صحبت او عزیمت حج نموده محض غلط است
زیرا که اگر فرض کرده شود که سعدی چنانکه مذکور شد یکصد و بست سال عمر داشت تاهم سال ولادت
او بسال پانصد و هفتاد و یک میرسد و این ده سال بعد از وفات شیخ عبد القادر جیلانی است
پس این را هرگز عقل قبول نماید بلکه از کلام شیخ چنان مستفاد میگردد که او مرید شیخ شهاب الدین
سهروردی است چنانکه خود در باب دوم از کتاب بوستان میگوید ابیات

مرا شیخ دانای مرشد شهاب — دو اندرز فرمود بر روی آب
یکی آنکه در نفس خود بین مباش — دگر آنکه در جمع بد بین مباش

و آنکه در بعضی کتب دیباچه گلستان نوشته اند که عبد القادر گیلانی را دیدم که در حرم کعبه روی بر حصا

سوء عمر ثواب و عقاب اکنون تو مستحق باشی اباقا آن بر مود کا نسخه را الشعر تقریر فرمائی شیخ در عرب
این قطعه را گفت

قطعه

شهی که حفظ رعیت نگاه میدارد ・ حلال باد خراجش که مزد چوپانیست
وگرنه راعی خلق است زهر مارش باد ・ که هرچه میخورد او جزیهٔ مسلمانیست

سلطان اباقاآن گریست و چند نوبت گفت کسی راعی ام یا نه و هر نوبت شیخ جواب داد
که اگر راعی هستی اول تراکفایت است و الا نیست آخر تمام سلطان را تعلیم نمیشد نیز افتاد و دو
شاد می فرماید که انصاف آنست که درین عهد که همه علما و مشایخ روزگار چنین نصیحتی با اقبال با
قصاب نتوانند گفت خیانچه سعدی گفته بیت ・ هرکس حق نتواند گفت گستاخ این سخن ملکیست
سعدی را مسلم ・ منقول است که در زمان حکومت ملک عادل شمس الدین نازی کوهی
سپه سالاران شیراز فرنامی چیدار زمان دیوان که قدر اندک داشت بهای گران بقالان
و اهل بازار الطرح میداد در ملک این ظلم یکسان بود القصه باران جرما با چند قطعه برادر شیخ سعدی
فرستادند و برادر شیخ سر در خانه اتابک دوکان بقالی داشت چون حال بدان پایه دید بر حاجت
وبه باطل شیخ رفت و بخدمت برادر خود عرض کرد شیخ این حال کوفته خاطر گشت و با خود اندیشید که
که خود برود و این بلا از سر درویشان شیراز تخصیص برادر خود باز کند اما اندیشه کرد که اول کاغذی
باید نوشت پس این قطعه را رقم کرد و فرستاد

قطعه

زاحوال برادرم به تحقیق ・ دانم که ترا خبر نباشد
خرمای الطرح میدهندش ・ بخت بد از این بتر نباشد
اطفال برند و مرد و درویش ・ خرما بخورند و زر نباشد
اگر تو محصلی فرستی ・ ترکی که از آن بتر نباشد
چندان بزنندش ای خداوند ・ کز خانه رهش بدر نباشد
ای صاحب من بعون اورس ・ لطفی به از این دگر نباشد

ملک شمس الدین چون رقعه را خواند بخندید و در گشت القرمود تا منادی کردند که هر کس را که خرما
الطرح داده اند پیش من آید تا با ایشان سخنی بگویم آن کسان که خرما الطرح ستده بودند همه پیش
ملک جمع شدند پس بقالان را پیش خود خواند و صورت حال از ایشان پرسید هرکه زر نداده بود

آباد است و آن ملک را تصرف شده بیرون از اطاعت ملک مجده بود لهذا فیروز شاه بارادهٔ تنبیه آن
لشکر و سپاه همراه گرفته بسمت کره متوجه گردید چون نزدیک رسید علاء الدین از مکر و حیله گفته فرستاد
که سلطان با این همه لشکر و سپاه آمدن چه ضرور بود که من بهر صورت تابع دارم در آخر الحال
فیروز شاه با چند کسان از طرف مانکپور که آن سوی دریای گنگ است و علاء الدین از طرف کره گذشته
سوار شده درمیان دریا ملاقی شدند در عین ملاقات یکی از ملازمان علاء الدین بموجب اشاره
او شمشیری بر فیروز شاه انداخت و سر آن از بدن جدا ساخته نزد علاء الدین برد او و بود
باز سر آن بادشاه مظلوم را بر سر نیزه کرده در کره و مانکپور گردانیدند و جمله مخصوصان سلطان
که در کشتی بودند بقتل رسانیدند این مقدمه بتاریخ هفدهم رمضان سال ستصد و نود و پنج هجری ۶۹۵
در عین بیماری بوقوع آمده بعد شهادت سلطان فیروز شاه سلطان علاء الدین بادشاه شد

قاضی حمید الدین ناگوری

در زمان دولت سلطان غیاث الدین بلبن و سلطان معز الدین کیقباد بوده مزارش در دهلی
در پائین مرقد خواجه قطب الدین بختیار کاکی واقع است و از کتبه که بر لوح مزارش مرقوم
است چنان مستفاد میگردد که او در سنه ستصد و نود و پنج هجری در ایام سلطنت سلطان جلال الدین
فیروز خلجی ازین جهان فانی رحلت نموده و این لوح که حالا بر سر مرقد اوست هفتاد و نه سال
بعد از وفات او یعنی در سنه هفتصد و هفتاد و چهار در عهد سلطان فیروز شاه باربک
بر تربت او نصب کرده اند و عبارت که بران لوح منقوش است اینست هذا مرقد المنور
قطب الاولیاء فی الآفاق وغوث الاتقیاء بالاستحقاق الامام العالم العامل الولی الفاضل الکامل
شیخ حمید الدین نور الله مرقده المنوره عمره الروحة خادم الفقراء سلیمان بن شیخ سکینه فی سنه
اربع وسبعین وسبعمائة وفات حضرت شیخ المحققین وقطب العارفین شاکر بارگاه قدس
و طالب کعبه انس دُرّ دریای حقیقت جوهر کان طریقت حضرت محمد محبوب حمید مدنی شیخ
محمد حمید نور الله مرقده در شب دوشنبه یازدهم ماه رمضان فی العهد الملک الملک جار الشمس ۶۹۵
سنه ۶۹۵ فقط اما تاریخی که در نسخه ثمر الواصلین مرقوم است از آن سال ستصد و هفتاد و دو
استخراج می یابد تاریخ اینست

تاریخ

۶۷۲

سال نقلش خرد نشان دهد عمدهٔ اهل دین حسب کعب

شاه کرک

شاه کرک از مهیمین و رستگاب است از رسمها هرکه باز رستی و پیوسته در خرابات نشسته
ساکستی بلده کرا نمود است منقول است که خواجه قطب الدین برای او خرقه فرستاد او خرقه را
گرفته در آتش انداخت برنده پیش خواجه آمده احوال بگفت و فرمود که برو وابرا باز خواد تا
حقیقت کار بر تو پیدا گردد او چون بازآمده درخواست خرقه نمود خواجه ترک لطف برد از ان
آتشگاه برگیر لیکن از ان خود چون او در کریست آن خرقه را با چند دلق دیگر دریافت و
بسیار مسافر دیده میگویند که چون سلطان فیروز شاه بادشاه دهلی برای جنگ سلطان
علاء الدین که سر از اطاعت پیچیده بود نزدیک کرا رسید علاء الدین مخوف شده خدمت شاه
کرک دریافت و بسیار فروتنی نمود جنگ و بسر بر داشته گفت

بیت

هرکه باید بر سر جنگ ٭ سر در کشتی تن در کنک

و سلطان فیروز شاه بهوان و ضبع کشته شد والله اعلم درگاه شاه کرک در بلده کرا
که هیژده کروه غربی از بلده اله آباد فاصله دارد و طواف عالمیان است وفاتش در زمان
سلطان علاء الدین خلجی بوقوع آمده

مآثر هشتم از آغاز سال هفتصد و یک لغایت سنه هشتصد از هجرت

سلطان غازان خان ملقب بسلطان محمود

سلطنت ایران

ابن ارغون خان ابن اباقاخان از اولاد چنگیز خان است او برادرزاده خود را دفعا
ساخته و کشته در سنه ششصد و نود و چهار هجری بادشاه ایران شده دین اسلام را
اختیار نمود و بدعوت او هزاران هزار از اهل و اتباع و خود او دین اسلام قبول نمودند و او
خود را سلطان محمود نام نهاد مدت حکومت هشت سال و نه ماه روز گذشته از دهم ماه شوال
سنه هفتصد و سه هجری در قزوین درگذشت لاش او را بتبریز برده در گنبدی که در ایام حیات
تعمیر نموده بود دفن کردند بعد از و برادرش الجایتو ملقب به محمد خدا بنده بادشاه ایران شد

غیاث الدین پادشاه هند در سنه هفتصد و بیست و پنج فوت کرد.

مولانا قطب الدین علامه

در هفت اقلیم مسطور است که مولانا قطب الدین علامه فرید عالم و علامه علمای بنی آدم بود در خدمت خواجه نصیر الدین طوسی کسب کمال نموده و از زمان هلاکو خان تا ایام سلطنت سلطان محمد خدابنده ابن ارغون خان شمع حیاتش صاحب ضیا بود مصنفاتش یکی تحفه شاهی است در هیأت و دیگری شرح کلیات قانون است و شرح مفتاح العلوم گویند میان وی و کسی بر مفتاح شرح مودت میان او و شیخ سعدی همیشه ابواب مطایبه مفتوح می بود روزی مولانا با شیخ تماشای مسجدی که یکی از اتابکان فارس عمارت میکرد رفته بود قضارا در الوقت اندک گلی بر رخسار پادشاه که هنوز بعقده کسوف خط مبتلا نشده بود رسید مولانا خواند که یا لیتنی کنت ترابا یعنی ای کاش که من گل می بودم پادشاه پرسید که چه خوانده شد سعدی جواب داد که ویقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا وفات مولانا در هفدهم ماه رمضان سال هفتصد و ده هجری بوقوع آمده و عزیزی در تاریخ او گفته

تاریخ

قطب فلک وجود آن جان جهان ‌ ‌ ‌ چون قطب فلک ز چشمها گشته نهان
در هفتصد و ده هجرت اندر تبریز ‌ ‌ ‌ یکشنبه هفدهم ز ماه رمضان

تاریخ دیگر

بازی کرد چرخ کجرفتار ‌ ‌ ‌ در مه روزه آه از آن بازی
شد ذال و یا رقمش از سنه هجرت ‌ ‌ ‌ رفت در پرده قطب شیرازی

ایضاً از مجمع الواصلین

بود علامهٔ مکان و مکین ‌ ‌ ‌ مولوی رهنما قطب الدین
صاحب منطق و معانی بود ‌ ‌ ‌ فاضل بی نظیر و ثانی بود
شرح شمسیه زو طلوع شده ‌ ‌ ‌ قطبیه نام او وقوع شده
سال نقلش که زو گهر سفت ‌ ‌ ‌ عقل با مه قطب جنت گفت

خواجه همام الدین تبریزی

دانشمندی فاضل خوش طبع و صاحب جاه و از جمله شاگردان خواجه نصیر الدین طوسی بوده از اقران مولانا قطب الدین علامه و شیخ سعدی شیرازی است نقل است که روزی شیخ سعدی

بجای رفت خواجه نیز با عظمت تمام در حمام بود شیخ طاسی آب بر سر خواجه ریخت خواجه پرسید
که ولی از کجائی گفت از خاک پاک شیراز هم خواجه بقصد مطایبه و شوخی بیت از بر کل شدن اگر
شیرازیان طاسیه را که در دست داشت و از کون بوده حوالهٔ شیخ کرده تعریضاً گفت از جهه
سبب است که سر شیرازیان بهر طاس میماند شیخ در حال طاسی بهتی را که پیشش بود سر بالا
نموده پیش نهاد در جلوه سبیل المعارضه گفت بکوار حیث که سر تبریزیان بهر میماند خواجه
بگوانش منزاجته بعد از ساعتی گفت عجب حالی است که شیرازیان در شهر ما از سگ بیشتر
اند شیخ تبسمی کرد و گفت این حال خلاف شهر ماست که تبریزی در شیراز از سگ کمتر اند
خواجه هم برآمد و شیخ بگوشه نشست و حوالی صاحب حال چنانکه رسم است خواجه را
یاد کردن گرفت و بهمام میان ایشان حایل بود درین حالت خواجه پرسید که سخنان
همام در شیراز می خوانند سعدی گفت بلی شهرتی تمام دارد گفت تو هیچ یاد داری گفت یک
بیت و این مقطع می خوانند

بیت

در میان من و دلدار حجاب است همام   وقت آنست که آن هم ز میان برخیزد

خواجه را اشتباه نماند در اینکه این شخص سعدی است سوگند میداد که تو سعدی هستی گفت
بلی پس خواجه در قدم شیخ افتاده عذر خواست و شیخ را بخانه برد و ضیافت کرد و کمال
تکلف بجا آورد و صحبتها داشتند فقط خواجه همام در شهور سنه هفتصد و سیزده هجری در
زمان سلطان الجایتو ابن ارغون خان وفات یافته و در تبریز مدفون است

سلطان الجایتو ملقب به محمد خدابنده

ابن ارغون خان است والی سوم بود بعد از وفات برادر خود یعنی سلطان
غازان خان در سنه هفتصد و سه هجری در ایران بر سریر سلطنت نشست و بعد سلطنت
سیزده سال در عید ماه رمضان سنه هفتصد و شانزده هجری درگذشت و خواجه
حمدالله مستوفی در تاریخ فوت او گفته

تاریخ

از هفتصد و شانزده چو مه ماه گذشت   ناگاه ز کلاه خسروی شاه گذشت
بگذشت ز جهان بو بار الگدرست   آگاه ز حال خویش ناگاه گذشت

بعد از وی پسرش سلطان ابوسعید بهادر خان در عمر دوازده سالگی بر سریر سلطنت نشست

سلطان علاء الدین خلجی سکندر ثانی

برادرزاده سلطان جلال الدین فیروز خلجی است و هم داماد او بود بتاریخ هفدهم رمضان سنه ششصد و نود و پنج هجری فیروز شاه را در کرا کشته بادشاه هندوستان گردید و تخم جلالی را از بیخ برانداخت امیر خسرو
این غزل در وصف او گفته

غزل

بارم رخ زیبای کسی در نظر آمد | عشقی بدل افتاد و هوای بسر آمد
زین پس نخورم هیچ غمی خاصه که از هیچ | هر شاه جهان نزده فتح و ظفر آمد
آن شاه علاء الدین اسکندر ثانی | کز لشکر او زلزله در بحر و بر آمد
سلطان جهانگیر محمد شه اعظم | کز داد و دهش همچو علی و عمر آمد
از زلزله جیشش تو دهلی رصد خویش | جنبد زمین بوسه زنان پیشتر آمد

و سلطان علاء الدین قلعه چتور را بعد محاصره شش ماه و هفت روز بتاریخ سیوم محرم سال هفتصد و سه هجری مفتوح ساخته رتن راجه آن دیار را که شوهر پدماوت رانی بود مقید ساخته بدهلی آورد و در حضرش او را از قید بدغا و حیله خلاص نموده و قصه پدماوت رانی ملک محمد جائسی بزبان هندی الهم نموده معروف و مشهور است و سلطان علاء الدین مرید شیخ شرف الدین بو علی قلندر پانی پتی بود و از نظام الدین اولیا نیز اخلاصی و ارادت داشت اول کسی که از بادشاهان دهلی بر ولایت دکن مستولی گردید سلطان علاء الدین بود و فاتش بتاریخ ششم ماه شوال سنه هفتصد و شانزده هجری بوضوح پیوسته مدت سلطنت او بیست یک سال کسری زیاده بعد رحلت او پسرش قطب الدین مبارک شاه خلجی بر سریر بادشاهی

سید حسین

اصلش از ترمذ است و مولد او خطه غزنی لطیف و هفتده سال عمر یافت در هرات فوت کرده در سنه هفتصد و هفده هجری تاریخ وفاتش از مخزن الواصلین

تاریخ

بحر عرفان و علم میر حسین | فخر کونین و مفخر الثقلین
صاحب علم و معرفت بوده | منبع فیض و مکرمت بوده
هفتدهم بود از مه شوال | که گذشت از جهان بسوی نوال
بسال ترحیل آن خجسته صفات | هاتف غیب گفت قطب هرات

۷۱۷

خسرو شاه گردید مدت سلطنت مبارک شاه چهار سال و دو ماه بود و خسرو شاه نیز بعد حکومت
پنج ماه مقید گشته از حکم غازی ملک که عبارت از تغلق شاه است بتاریخ سنه [illegible] بحال
مذکور گشته شد و تغلق شاه پادشاه دهلی گردید

شرف الاولیا شیخ ابو علی قلندر مشهور به شیخ شرف الدین پانی پتی

از فحول مشایخ وقت بوده و کرامات و خوارق عادات معروف اگر چه اصل وی از عراق است
اما چون نشو و نمای وی در پانی پت شده و همدران شهر وفات یافته به پانی پتی اشتهار یافته
در یکی از مصنفات خود آورده که اصل من از ولایت عراق است و با شمس تبریز و ملای روم
مرا صحبت دست داده و گویند که مدام مجذوب بود و گرد شهر و بازار می گشت و در آخر کارش بجایی رسید
که همه مستغرق بودی و سخن نگفتی منقول است که سلطان علاء الدین خلجی پادشاه دهلی که
مرید شیخ بود خواست که کسی را بخدمت شیخ بفرستد هیچ کس را قابل آن نمی یافت و از جذبه شیخ
ملاحظه می نمودند تا آنکه قرعه اتفاق بر امیر خسرو زدند خسرو از شیخ نظام الدین اولیا که مرشد وی
بود دستوری خواست شیخ بعد از تامل قبول کرده وقت رخصت بخسرو فرمود که هرچه از شرف الاولیا
شنوی بجان و دل مسلم دار و قبول کن و زنهار بزبان و با دل اعتراض مکن چون خسرو به پانی پت
رسید خادمان آمدن او خبر کردند فرمود که بگو بیاید چون بحضور آمد شیخ بزبان هندی گفت که
خسرو هری گو نرائی گو سه خسرو کلاه بر زمین نهاده گفت من بنده را باین لقب می خوانند
شیخ فرمود که از بیتهای خود چیزی بگو خسرو این غزل خواند

غزل

ای که گوئی هیچ مشکل چون فراق یار نیست — گر امید وصل باشد همچنان دشوار نیست
چند گوئیدم برو زنار بند ای بت پرست — بر تن خسرو کدامی رگ که آن زنار نیست

شیخ بعد از استماع این ابیات فرمود خسرو خوش می گوئی و خوش خواهی بود و خواهش خواهی رفت
از من درویش نیز بشنو و این ابیات از گفتار خود خواند

غزل

دیهیم خسروان بر ما لعل استر است — خسرو کسی که حلقه تجرید بر سر است
گفتم ز علم و عقل بکلی دگر شوم — گفتم ز علم و عقل چو دیدم فزون تر است
سیمرغ وار بودی نهفتم بقاف عشق — کو عارفی که منظر او فرش اکبر است

مثنوی با یصد نسب وی بدوازده نسبت به امام همام حضرت امام موسی رضا علی بود و در شیخ نظام
مصر بود که پدرش گواهی داینال ام از شهر ارسهر رفته دیوا اوده ساکن گشت شیخ فرید گنج شکر
در دلستان پیدا شده اگر چه او از متاخرین فرزندان شیخ فرید بود اما از همه اعلم و اجلی بود در تجدید
مرتبه ولایت از جمیع اولیا شهرت تمام دارد منقول است که سلطان علاء الدین خلجی از
نهایت اخلاصی که با شیخ بهمرسانیده بود خواست مقبره برای او بنا کند گر در موقف قبول نیفتاد بالاخر
خضر خان و شادیخان پسران سلطان که مرید شیخ بودند در میان آمده الحاح کردند و مقبره را در نهایت
تکلف و ترفع برآوردند یک گنبد بزرگ و چند گنبد دیگر گرد آن تعمیر نمودند لیکن چون شیخ وقت وفات
وصیت کرد که مرا در آن گنبد تا جای بجهت نگهداشت خاطر سلطان وصیت شیخ بر در آن نهادند
و آن عمارت بجای مسجد شد و الیوم مسجد جامع است منقول است که چون در سنه هفتصد و نوزده
سلطان علاء الدین فوت کرد و پسر سلطان قطب الدین مبارک شاه بر سریر سلطنت
نشست بسبب آنکه هجوم خاص و عام بر در شیخ می شد با شیخ گرانی خاطر بهم رسانیده فرمود که شیخ
از قلمروی ما بیرون رود و شیخ بجهت استماع یارمبادرت برسبیل شاکاه و در حکم لوالی عهد تجدید
هرچند علاج کردند زیاده شد دانستند که سبب گستاخی است که با شیخ نموده اکابر و مشایخ در میان
انداختند و شفیع ساختند و التماس برگشتن و دعای عافیت درخواست کردند شیخ گفت درد
دوا از کارخانه الهی است مرا درین کار چه دخل باشد چون نا بدید برشفاعت شفیعان مبالغه
نمودند و سلطان اندوه شکسته و زاری بسیار کرد شیخ گفت بشرط علاج کنم که سلطنت دهلی
بمهر خاصه خواتیم ارباب مناسب من رسید و قاروره بیمار را در شیشه انداخته همراه آرند چون
امید صحت انقطاع یافته بود تمسک و قاروره آوردند شیخ آن قباله را پیچیده در شیشه انداخت
و گفت پادشاهی دهلی نزد این درویش بقول بیماری برابر است ازین رو خاطر جمع دارند
پس دعا کرد همان لحظه صحت شد والله اعلم منقول است که شخصی برای که مبالغ کثیر در انجا
نوشته بود و گم کرده پیش شیخ نظام الدین آمد و حال ظاهر کرد شیخ یکدرم بوی داد که این را حلوا
بخر و بروح شیخ فرید الدین نذر و نیاز بده چون آن شخص درم را بحلوایی داد حلوایی حلوا در
کاغذی پیچیده بوی داد آن شخص چون نیک نگاه کرد آن کاغذ همان گم شده او بود والله اعلم
بالصواب شیخ نصیر الدین که او را چراغ دهلی میگویند خلیفه دوم شیخ نظام بوده و سید محمد
گیسو دراز که یکی از بزرگان آن وقت بود و در دکن سکونت داشته و در آن دیار مدفون است

از خلفای شیخ نصیر الدین است و شیخ برهان الدین غریب که در روضه نیز ساحت سوق دو دوبا
دوم هم یکی از مریدان شیخ نظام است در دولتگیر که حالا دولت آباد مشهور است فوت کرده و در انجا
مدفون است، زبان زد عام او آباد آن شده و آن شهر نیز مشهور بر ساحل دریای سابرمتی

بتاریخ فرشته مرقوم است که شیخ نظام در ماه صفر سال ششصد و سی و چهار هجری در غزنین
متولد شده و نام پدرش احمد بن دانیال بود و سلسله بیعت او بشیخ عبد القادر جیلانی میرسد
وفات شیخ بتاریخ هجدهم ربیع الاول روز چهارشنبه سال هفتصد و بیست و پنج هجری بوقوع
پیوسته مقبره او در موضع غیاث پور است در دهلی و امیر خسرو دهلوی که یکی از مریدان او بود
شش ماه بعد از وفات او رخت هستی ازین عالم بیرون کشیده و این تاریخ وفات
شیخ نظام الدین بر دیوار مسجد مذکور که بانموده سلطان علاء الدین خلجی است مرقوم است

تاریخ

نظام دو گیتی شده باو طن   سراج دو عالم شده بالیقین
چو تاریخ فوتش بجستم ز غیب   ندا داد هاتف شهنشاه دین

۷۲۵

و این تاریخ از خزینة الاصفیا نوشته شد

تاریخ

انتظام زمان و اهل زمین   شیخ عالی نسب نظام الدین
بود و چار سال عمرش بود   کامران شد بحضرت معبود
چارشنبه بخلد نقل نمود   هجدهم از ربیع الاول بود
سال ترحیل آن ستوده شیم   زد خرد زنده گفت رقم

۷۲۵

تاریخ از شخصی دیگر

چو سلطان ناشته کشت قرین   بتاریخش آمد شهنشاه دین

۷۲۵

مقبره شیخ بعد از وفات او تا دو صد سال ملکه زیاده بخربی بود در عهد اکبرشاه بادشاه سید
فریدون خان در سنه نهصد و هفتاد هجری گرد مزار سنگ بنا استاده کرده گنبدی ازان
تعمیر نموده بر لوح سنگی کلمه طیبه و این چند اشعار تا تاریخ تعمیر آن کنده بر بالین او نصب
کرده

تاریخ

سنگ که در روضه حضرت غوث الانام   از پی تعمیر شد تا ملک احتشام

شعری حد زبان اردو گفته و هر سلک مروارید اند رونی که تعلق باین چیا یبده لفظ

سلطان غیاث الدین تغلق شاه

پیش از سلطنت غازی ملک نام داشت پدرش سام تغلق غلام غیاث الدین بلبن بود بعد
فتح یافتن و کشتن خسرو شاه باتفاق امرا در تاریخ غره ماه شعبان سنه عشرین و
سبع مائه در دهلی بر تخت سلطنت نشست و مخاطب بسلطان غیاث الدین تغلق
شد قلعه تغلق آباد که سه کروه بسمت جنوب از شاهجهان آباد واقع است ساخته اوست
و در ماه ربیع الاول سنه خمس و عشرین و سبع مائه چون از سفر لکهنوتی که دار الملک بنگاله بود
مراجعت نموده بخانه چوبی که پسرش محمد تغلق شاه برای ضیافت او ترتیب داده بود نشسته بود
داد لفظ حلقه تاریخ وفات اوست مدت حکومت او سه سال و چهار ماه بعد وفاتش پسرش
محمد تغلق شاه بر سریر سلطنت نشست مقبره او در صحرای قلعه تغلق آباد موجود است

خسرو شاعران امیر خسرو دهلوی

از اکابر شعراست پدرش امیر سیف الدین از امرای قبیله لاچین که از اتراک قومی بلخ بوده است
از آشوب روزگار بهندوستان وارد شده در پتیالی متاهل گردید و امیر خسرو با دو پسران
دیگر برای بوجود آمده چون چهار ساله شد پدرش بعزم ملازمت سلطان ناصر الدین محمود
بن سلطان شمس الدین التمش از پتیالی بدهلی آمده رخت هستی بسال انقضا کشید حال وی که عم
امارت داشت در صدد تربیت او گردید خسرو در یکی از مصنفات خود گفته که پدرم سیف شمشیر بود
سیاهی تیغ آفتاب بود و نصف شبی اسپار یافته

بیت

جهان بقدرت او مگرفت التمش که بر کشید خدایش بقبضه قدرت

و در وفات پدر گفته

بیت

سیف از سرم برفت و دلم شد دو نیم از آن دریای گوهرین ز وال شد دُر یتیم ماند

من شده در آن ایام هفت ساله بودم حاتم مرا در سلک خدمت خود منسلک گردانید بخت من بود
که خدمتم بر سر من بود در دیده کار بخت همه او شکر دشمند سیزده سال عمر یافت هشتاد سال
عرض ممالک بود من یتیم را آن کریم در کنف پرورش پرورد تا مردم شدم بالحکم چون
خسرو از حد طفولیت چند مرحله گذار نمود اراده صحبت سلطان المشایخ شیخ نظام الدین اولیا

نموده مرید وی گردید و شیخ این رباعی در حق امیر خسرو گفته

رباعی

خسرو که بنظم و نثر مثلش کم خاست ... ملکیت ملک سخن آن خسرو راست

این خسرو ماست ناصر خسرو نیست ... زیرا که خدای ناصر خسرو ماست

و گویند که شیخ این رباعی گفته ناصر الدین خسرو پادشاه دهلی بود که اشاره باو کرده منقول
است که خسرو باشاره شیخ صحبت خواجه خضر را دریافته است و از وی التماس آب دهن نمود
خضر فرمود این را سعدی برده است پابوس شده بخدمت شیخ آمده صورت حال باز نمود شیخ
گفت اگر خضر آب دهن خود در دهن تو نه انداخت بیا تا من آب دهن خود در دهن تو کنم چنانچه
شیخ آب دهن خود در دهن وی انداخت و برکات آن ظاهر شد چنانکه بود و نود کتاب تصنیف
کرد و امیر خسرو در ابتدای رفیق شاهزاده محمد سلطان بود بعد از شهادت او ندیم پدرا
یعنی سلطان غیاث الدین بلبن گشت و تا آغاز سلطنت سلطان محمد تغلق در حیات
بوده و از آغاز عمر تا انجام با سلاطین دهلی بسر برده و هفت پادشاه را دیده و خدمت
کرده یکی سلطان ناصر الدین محمود بن التمش دوم سلطان غیاث الدین بلبن سوم سلطان
معز الدین کیقباد چهارم سلطان جلال الدین فیروز خلجی پنجم سلطان علاء الدین خلجی ششم
سلطان قطب الدین مبارک شاه و بعد از و سلطان ناصر الدین خسرو چند روز هفتم
سلطان غیاث الدین تغلق شاه که امیر خسرو را بتکلیف تمام همراه خود بجانب لکهنوتی
که دار الملک بنگاله بود برده چون از آن سفر باز آمد شنید که شیخ نظام الدین بهشتی نوا
انتقال شد ازین واقعه جامه از پیرهن چاک زده بر مزار شیخ رفته در پیش حظیره وی بر خاک
می غلطید و گریه و زاری میکرد تا بعد از شش ماه برحمت حق پیوست و در پایان شیخ مدفون
گشت و این معامله در سال هفتصد و بست و پنج هجری هجده اده عرس او هر سال تاریخ
هفدهم شوال میشود و این بیت که خسرو در قصیده آورده

بیت

نود رفت و شش و ششصد چهل پنج رمز مرم ... شنیت یوم الحساب اندکرم کار شش

حساب مستفاد میگردد که خسرو در سال ششصد و نود و شش هجری چهل و پنج ساله بود و
سال ششصد و پنجاه و یک هجری در زمان ناصر الدین محمود متولد شده و بیست و چهار سال
فوات یافته گویند خسرو در علم موسیقی مهارت کمال داشته و در دولت شاه در تذکره

ای خسرو دینی نظیر عالم ؛ یاد و غنیه تو درا یاد است
تعمیر نمود هم آن را ؛ فیض ازلی همیشه یار است
تاریخ بنا ببین عقل گفتا ؛ یاد و غنیه نکو که جای آر است

قایل این کلام و بانی این مقام طاهر محمد عماد الدین حسن ابن سلطان علی سبزواری می سکنه عفی و لوب
وسترعیوبه الکاتب عبد النبی ابن ایوب

ابیات

ای شربت عاشقی کامت ؛ وز دوست زمان زمان پیامت
شد سلک فرید از تو منظوم ؛ زان ست که شد لقب نظامت
جاوید لقاست بنده خسرو ؛ چون شد بهزار جان غلامت

ابیات

مرا نام ملک آب و خواجه عظیم ؛ دو شین و دو لام و دو قاف و دو جیم
اگر نام یابی درین حرفها ؛ بدانم که هستی تو مردی فهیم

کاتب مذکور نبیره شیخ فرید شکر گنج و این تاریخ در وفات امیر خسرو در کتاب بحر الوار هلس دوم است

تاریخ تعمیه

خسرو دهلوی بحکم خدا ؛ بست جمعه شد ز دار فنا
عمر هفتاد و پنج سالش بود ؛ که زیان شد بدرگه معبود
پنجشنبه بود از مه شوال ؛ که گذشته ازین جهان بلال
سال ترحیل او ز من بشنو ؛ لفظ ۱۳۱ عالی برآر از خسرو ۶۲۴

۷۲۵ ه

و خواجه حسن دهلوی که نجم الدین لقب داشت و هم در سلسله مریدان شیخ نظام الدین اولیا بود در سنه
سبع و سبعمایه فوت کرده و قبرش در دولتآباد دکن است

ملک شمس الدین کرت

نهم پادشاه از آل کرت است که بر ممالک هرات و غزنین و کابل پادشاهی نموده چون پدرش ملک
غیاث الدین محمد کرت در سنه هفتصد و بیست و نه هجری فوت کرد ملک شمس الدین قایم مقام
او شد و مولانا محمد ابن حسام الهروی این قطعه در تاریخ جلوس او در رعوی گفته وار الفاظ خلد ملکه
تاریخ برآورده

تاریخ

رضا بشمس الدین کرت رمانا　　داوری فی الحق الرادا ست ... ملکه
ومن عجب تاریخ مدار حکمه　　لو افق قول الناس جمله ملکه

۴۲۹

وشمس الدین صرف ده ماه حکومت کرده در سنه هفتصد وسی درگذشت و بعد از وی برادرش
ملک حافظ پادشاه هرات گردید بود در سال هفتصد وسی دو کشته شد بعد از شهادت او برادرش
ملک معز الدین حسین قائم مقام او شد

شیخ صفی الدین اردبیلی ابن سید جبرئیل

از اجداد ملوک صفویه است سلسله نسبش بامام هفتم موسی الکاظم میرسد وچون نسبت میرسد او مرید
شیخ زاهد گیلانی شهره دوری بود وشیخ زاهد صبیه خود را در حباله نکاح او درآورده و تقرر موده شیخ
زاهد در اردبیل که قصبه ایست از آذربایجان بر سجاده هدایت نشسته تلقین سالکان طریق
معرفت میپرداخت تا آنکه بتاریخ هشتم ذی الحجه سنه هفتصد وسی و پنج بجری العالم جاودانی
سفر نمود ولیعهدش شیخ صدر الدین موسی اردبیلی که پسر شیخ زاهد بود سجاده را زیب بخشید و
بمرتبه بلند رسید وسلاطین زمان مثل خانی ملکان ولیکن شش ترددی ملکی ان للقدم نیاز مندی
بخدمت او رسیده میشد و میرک محمد شاه قاسم انوار یکی از مریدان اوست و بعد از او ان دارای
ارتحال نمود شیخ خواجه علی که ولد ارشد شیخ بود قائم مقام او شد در اواخر زندگانی عارمه گرارم
حج اسلام شده پسر خود شیخ ابراهیم را بر مسند شرع پروری مقیم گردانیده با طایفه از صوفیه
عزم دراه نهاد و بعد از ادای مناسک حج دیار اماره مرکبین شده سفر آخرت اختیار نمود و چون
شیخ ابراهیم فوت کرد منصب خلافت را به پسر خویش سلطان جنید مسلم داشت و ذکرش در زیر
احوال شاه اسمعیل صفوی ثبت گردیده وتاریخ وفات شیخ صفی الدین اردبیلی که در کتاب
مجالس الواصلین نوشته است اینست　　تاریخ

آنکه سلطان اولیا بوده　　درة التاج اصفیا بوده
وانکه دریای فیض و عرفان است　　جد شاهان ملک ایران است
صاحب اردبیل شیخ صفی است　　کاشف نکته جلی وخفی است
ماه عاشوره بود از دهم　　بود کان قطب شد بخرج ماهم
روز تکشین بود دوشنبه　　که صاحب علم سال رحلت او

۴۳۰

شیخ علاء الدوله سمنانی

رسوم صوفیه را احیا داده و بعد از شیخ جنید بغدادی ایچ کس چون او درین طریقت قدم ننهاده
در ایام شباب ملازمت ارغون خان مشغول بودی و عم او شیخ شرف الدین سمنانی از
مقربان سلطان ارغون خان بود و شیخ بعد ازین در حق عبادت مشغول بوده و تواضع و انصاف
شیخ دران مرتبه بود که مولانا نظام الدین هروی شیخ را تکفیر کرده بود و نوشت که تو کافری شیخ رقعه
مولانا نخوانده و زار زار بگریست و گفت ای نفس هفتاد سال تو گفتم که تو کافری و رضی کرده
اکنون هیچ شبهه نماند که امام مسلمانان و مفتی شرق و غرب بگفت تو حکم کرده بعد ازین کردن منه
در امر نجات و این رباعی بخواند

رباعی

نفسی را اگر عذر شیطانی نیست	ور فعل دیش هیچ پریشانی نیست
ایمانش هزار بار تلقین کردم	این کافر را مسلمانی نیست

عمر شیخ هفتاد و هفت سال بود و بتاریخ بست و سیوم ماه رجب سال هفتصد و بیست و شش فوت
کرد چنانکه ازین تاریخ مستفاد میگردد

تاریخ

تاریخ وفات شیخ اعظم	سلطان محققان عالم
رکن دین حق علاء دولت	در مسند خود نشسته خرم
بست و سیوم مه رجب بود	اندر شب جمعه ۷۳۶ اکرم
از هجرت خاتم النبیین	هفتصد بگذشت و سی و شش هم

سلطان ابوسعید خان

هشتم پادشاه از اولاد هلاکو خان است که در ایران پادشاهی کرده نام پدرش الجایتو مشهور بسلطان
محمد خدابنده بود بعد وفات پدر در سنه هفتصد و شانزده هجری بسلطنت ایران رسیده اما
چون دوازده ساله بود بنام کلی اختیار بقبضه اقتدار امیر چوپان سلدوز نهاده و امیر رشید الدین صاحب
جامع التواریخ که از مخادیم غازان خان بوزارت سرافرازی داشت او را پادشاه از گفته حاسدان
و امیر چوپان بتاریخ هفدهم جمادی الاول سنه هفتصد و هجده هجری معه پسرش ابراهیم بقتل رسید
گویند که سلطان ابوسعید پادشاهی نیکو سیرت و صاحب دولت بوده و از روم تا کنار جیحون
خطبه و سکه بنام او بوده مریض شده و وفاتش بتاریخ سیزدهم ماه ربیع الثانی سال هفتصد و
سی و شش هجری اتفاق افتاده در همان سال امیر تیمور گورکان ولادت یافته بود بوقوع آمده خلایق از موت

قزوینی در مزرعه تدبیر است تاریخ وی که آنرا بسه کتاب تذییل و تصحیح نامه نوشته اند و تاریخ وفات
او که در کتاب مجمع الواصلین ثبت است تاریخ

اکراد بی بطیر نالی بود اوحد الدین اصفهانی بود
سال نقلش بگوی ای سست اوحد الدین سانی حست

٧٣٨

شیخ حسن کوچک

که او را امیر حسن چوپانی تبریزی گفتندی پسر امیر تیمورتاش ابن امیر چوپان بود بعد از سلطان ابوسعید خان
داربا خان بر بعضی از بلاد روم و عراق و عجم استیلا گرفته بکرات شیخ حسن بزرگ را هزیمت داد تا
آنکه بسعی زوجه اش خصیتین او را بحکم گرفته او را هلاک ساخت خواجه سلمان ساوجی درین باب تاریخ

تاریخ

ز هجرت نبوی رفته هفتصد و چهل و چار ٧٤٤ در آخر رجب افتاد اتفاق حسن
زنی چگونه زنی خیر خیرات النسا بزور بازوی خود خصیتین شیخ حسن
گرفت محکم و میداشت تا بمرد و برفت زهی مخنثه زنی خانه دار مرد افگن

٧٤٤

بعد از فوت او برادرش اشرف خان بر ملک ایران استیلا یافت چون مردم از جور او بجان آمدند
جانی بیک خان از احفاد چنگیز خان از دشت قبچاق مقابل او شتافته و او را بدست آورده هلاک
ساخت حکومتش سیزده سال بود

بدر چاچی ملقب بفخر زمان

شاعری شیرین کلام سحر شیخ بلند طبیعت بوده و در عهد سلطنت محمد تغلق شاه بادشاه هند ظهور نموده
از بادشاه لقب فخر زمان یافته چنانکه خود گفته است بیت

مرا که فخر زمان خواند شاه اسلام لقب بگوی بسحر طوطی شکر گفتار

سال وفاتش معلوم نیست اما تاریخی که بعد اتمام کتاب بدر چاچ در سنه هفتصد و چهل و پنج گفته
از الفاظ دولت سنه تاریخ بر آورده است تاریخ

سال تاریخ عرب از دولت سنه بود بجو ٧٤٥ کاسمان عقد شمسهای مراد دل نظام

٧٤٥

سلطان محمد تغلق شاه ابن سلطان غیاث الدین تغلق

بعد از وفات پدر خود در ماه ربیع الاول سال هفتصد و بست و پنج هجری در دهلی بر تخت فرمانروائی
نشست در سنه هفتصد و سی و هفت قلعه نگرکوت را فتح ساخته بدر چاچی در این

یافت این تاریخ گفته

تاریخ

چو بادشاه جهانگیر عالی بالا — افزود مایه سر و در میان تنها
گشاد حصن نگرکوت را که سنگین بود — شه زمانه شد تاریخ ادخلو فیها
بهی حصار که بر بعی ز حلقه دور آید — محیط شد ربعی سیف قلعه مینا

و عمارت هزار ستون را در سنه هفتصد و چهل و چهار تعمیر ساخته حالا بالکل خراب شده و بر ان است اما نشانی از ان تا امروز باقی است و هم در ان سال عمارت قلعه خرم آباد دهلی باهتمام ظهیر الدین معمار تمام نموده و فخر زمان بدر چاچی این تاریخ یافته

تاریخ

خرم آباد نام کردش شاه — چون ظهیر الجیوش شد معمار
شد تمام این عمارت خرم — در محرم هفتصد و چهل و چار

تاریخ

زهی عمارت خرم زهی خجسته سرای — هزار دیده گشاده است چرخ آینه‌دار
شده تمام خلیفه نامور خسرو عهد — زهی عمارت خرم ظهیر دین معمار
تمام گشت چو تاریخ وا ادخلوا فیها — گشاده باز بگویم که هفتصد و چهل و چار

اما اساس عمارت عالی متصل قلعه تغلق آباد واقع است و بسبب آنکه این مکان هزار ستون داشت بعمارت هزار ستون مشهور است و بعضی کسان این مکان را محمد آباد و عادل آباد میر گویند و بدر چاچ می‌گوید

ابیات

اگر نه خلد برین است این هزار ستون — چرا فضای درش عرض گاه روز جزا است
محل حیات خرم آباد انجمن شاهی است — که او متابع امر خلیفه دنیا است

در میان او فتنه‌ها هر طرف متولد شده و هر کس هر جا که بود دم استقلال زده از ان جمله حسن کانگوه در دیوگیر دکن در سنه هفتصد و چهل و هشت علم شاهی برافراشته ملک دکن را متصرف خود آورد و اولاد وی تا مدت دراز در ان دیار فرمانفرمایی نموده اند و سلطان محمد تغلق بعد حکومت قریب بیست و هفت سال در بیست و یکم ماه محرم سنه هفتصد و پنجاه و دو هجری بر کنار دریای سند در گذشت و در تذکره دولت شاهی مسطور است که سالیکه سلطان محمد تغلق فوت کرد هم در ان سال ملک محمد کرت که یکی از ملوک کرت است وفات نموده چنانچه مولانا مظفر هروی در تاریخ فوت آن هر دو پادشاهان می‌گوید

تاریخ

سرور رزم جو کاؤس کی محمد کرت ۔ نہاد بر دل سپہر کی محمد کرت
خدیو کشور اول چو بد محمد تغلق ۔ ہرفت و در عقبش رفت شاہ محمد کرت

مدفن اندرون روضہ سلطان غیاث الدین تغلق شاہ واقع دہلی تا امروز موجود است

شیخ نصیر الدین چراغ دہلی

خلیفہ دوم شیخ نظام الدین اولیا است و سند محمد گیسو دراز کہ در دکن سکونت اختیار نمودہ دوران دیار مدفون است از اعظم خلفای شیخ نصیر الدین است در اکثر تواریخ سطر آمدہ کہ شیخ نصیر الدین بتاریخ ہژدہم ماہ رمضان یک جمعہ سال ہفتصد و پنجاہ ہفت فوت کردہ اما تاریخ رحلت او کہ در کتاب بحر الواصلین مرقوم ست ازان سال ہفتصد و پنجاہ و دو استخراج می ماند تاریخ اینست

تاریخ

آنکہ دانش چراغ راہ نقش است ۔ نام نامی او نصیر الدین است
ذات او را چراغ دہلی دان ۔ ملکہ حور سید ہر دو عالم حوال
عمر او شصت و پنج سالہ شمار ۔ لی کم و بیش ای ستودہ شعار
بشب جمعہ داد حق را جان ۔ ہژدہم بود از مہ رمضان
سد رو بیا چو آن نصیر زمان ۔ سال نقلش مہ بہشت مدان

درگاہش متصل روضہ سلطان بہلول لودی پس کردہ از شاہجہان آباد بسمت جنوب واقع است و سلطان فیروز شاہ کہ مرد اعتقاد تمام داشت این عمارت را پیش از وفات او تعمیر ساختہ بود

ملک ابراہیم بیو

در میان بفاصلہ یک کروہ مغرب از شہر کوہی است خورد کہ او را پیر پہاڑی می گویند بالای آن کوہچہ مزار ملک ابراہیم بیو کہ در زمان سلطان فیروز شاہ دہلوی فوت کردہ موجود است و وفاتش در سنہ ہفتصد و پنجاہ و سہ بوقوع آمدہ و این تاریخ بر تربت او مرقوم است

تاریخ

بعہد دولت شاہ جہان گیر ۔ کہ داد در جہان ملک نور و زر
شہنشاہ جہان فیروز سلطان ۔ کہ بر شاہان گیتی گشت فیروز
ملک سیرت ملک بیو براہیم ۔ کہ بد در دین چو ابراہیم کیش سور

تمام ذی الحجہ کہ سنہ از روز

۷۵۳ هجرت هفتصد و پنجه و سه تاریخ | مسافر شد ملک در جنت این روز
خداوندا ز فضل خویش هروی | کنی آسان حساب آخرین روز

خواجه قوام الدین حسن

در ریاست شیخ ابو اسحاق شیرازی بود در هنگامیکه مبارز الدین محمد مظفر بقصد استیصال نهال اقبال شاه ابو اسحق کمر بسته بشیراز آمد عنقریب همان ایام مریض شده درگذشت و این واقعه بروز جمعه ششم ماه ربیع الاول یا که ربیع الثانی بسال هفتصد و پنجاه و چار هجری واقع شده و خواجه حافظ شیرازی تاریخش چنین یافته

تاریخ

سرور اهل عمائم شمع جمع انجمن | صاحب صاحبقران حاجی قوام الدین حسن
۷۵۴ هفتصد و پنجاه و چار از هجرت خیر البشر | مهر را جوزا مکان و ماه را خوشه وطن
سادس ماه ربیع الاول اندر نیم شب | روز آدینه بحکم کردگار ذو المنن
مرغ روحش کو همای آشیان قدس بود | شد سوی باغ بهشت از دام این دار المحن

طغان تیمور خان

والی جرجان از نژاد سلاطین مغول بوده بعد از وفات سلطان ابو سعید خان دار یا خان اکثر ولایت خراسان را مسخر ساخته و سربداران خراسان که بعد فوت سلطان ابو سعید خان سر بر آورده بوده بودند مطیع و منقاد گشتند آخر الامر بدست خواجه یحیی کرائی که از جمله سربداران سبزوار بود بتاریخ شانزدهم ماه ذی القعده سنه هفتصد و پنجاه و چهار هجری بقتل رسید بعد از قتل او سلطنت از قوم چنگیز خان برافتاده و سربداران خروج کردند و خیره گشتند بعد وفاتش شیخ حسن بزرگ جهان تمر خان را که از نسل کنجاتو خان بود سلطنت برداشته خود لوای رفعت و بعداد دولت بکرر تصرف خود در آورد و عزیزی در تاریخ قتل طغان تیمور خان گفته

تاریخ

۷۵۴ تاریخ مقتل شه عالم طغان تمور | از هجر بود هفتصد و پنجاه و چار سال
در روز شنبه از مه ذی قعده شانزدهم | گشت حال کشت واقع از حکم ذو الجلال

امام یافعی قطب مکه

از اولیای وقت بوده و شاه نعمت الله یکے از مریدان اوست بتاریخ سال هفتصد و پنجاه و پنج فوت کرد

در سنهٔ هفتصد و شصت و هفت نوشته اند چنانچه از تاریخی که در ظهر الواصلین مرقوم است مستفاد میگردد

تاریخ

آن امامی که ماهی بوده — تابع راه شافعی بوده
مقتدای خداشناسان است — صاحب فیض و جود و احسان است
از مریدان او که دل خواه است — نور دین شاه نعمت الله است
سال ترحیل آن ستوده سرشت — گردم قطب اوج خلد نوشت
بار اردوی اختلاف زمان — گفت سالش بخلد سرو جوان
هست در مکه مصر آن معمور — زایرش روز و شب ملایک حور

قاضی شیخ مجد الدین اسمعیل شیرازی

در زمان سلطنت شاه ابواسحاق بوده چنانچه خواجه حافظ شیرازی میفرماید

ابیات

به عهد سلطنت شاه شیخ ابو اسحاق — به پنج شخص عجب ملک فارس بود آباد
نخست پادشهی همچو او ولایت بخش — که جان خویش بپرورد و داد عیش بداد
دگر مربی اسلام شیخ مجد الدین — که قاضیی به از او آسمان ندارد یاد
دگر بقیهٔ ابدال شیخ امین الدین — که یمن همت او کارهای بسته گشاد
دگر شهنشه دانش عضد که در تصنیف — بنای کار مواقف بنام شاه نهاد
دگر کریم چو حاجی قوام دریا دل — که نام نیک ببرد از جهان به بخشش و داد
نظیر خویش بنگذاشتند و بگذشتند — خدای عز و جل جمله را بیامرزاد

وفات شیخ مجد الدین بروز چهارشنبه هجدهم ماه رجب سال هفتصد و پنجاه و شش هجری بوقوع پیوسته وخواجه حافظ شیرازی در تاریخ وفاتش گفته و از الفاظ رحمت حق تاریخ برآورده

تاریخ

مجد دین سرور و سلطان قضات اسمعیل — که زدی کلک زبان آورش از شرع نطق
ناف هفته بد و از ماه رجب سیزده روز — که برون رفت ازین منزل بی نظم و نسق
کنف رحمت حق منزل او دان وانگه — سال تاریخ وفاتش طلب از رحمت حق
۷۵۶

باب هشتم

احوال ایلکانیه یعنی سلاطین بغداد

اول ایشان امیر نویان شیخ حسن جلایر است داد را امیر حسن ایلکانی و شیخ امیر حسن بزرگ میگفتند نام پدرش امیر حسین قاشی ابن امیر ایلکان جلایر است و شیخ حسن دختر زاده ارغون خان یعنی پسر عمه ابوسعید خان بود و با دامیر چوپان و امیر ایلکان در زمان سلطنت کنجاتو خان منصب امیر الامرای داشت و شیخ حسن در ایام سلطان ابوسعید خان بن الجایتو در خراسان امیر الوس بود و بغداد خاتون دختر امیر چوپان سلدوز را که از امرای کبار ابوسعید بود در حبالهٔ نکاح خود داشت چون سلطان ابوسعید خان با دختر مذکور عشق ورزیده خواست کا او را متصرف شود قبول نکرد و پدرش باغی شده داعیه سلطنت پیدا کرد و لشکر فراهم آورد تا آنکه در محرم سنه هفتصد و بیست و هشت ملک غیاث الدین کرت بفرمان ابوسعید خان او را از سر گذرانید چون سلطان از دفع چوپانیان فارغ شد قاضی مبارک شاه را نزد شیخ حسن فرستاد و استدعای بغداد خاتون نمود شیخ حسن خواهی نخواهی او را طلاق داده بحرم سلطان فرستاد و آن دختر در حبالهٔ نکاح سلطان در آمد بعد وفات ابوسعید خان امیر حسن دلشاد خاتون را که محبوبه ابوسعید بود در نکاح خود در آورد و خیال بغداد خاتون را که ابوسعید خان باکراه ازو گرفته بود بوصال او بدل کرد و دلشاد خاتون دختر امیر دمشق بن امیر چوپان بود بالجمله چون بعد وفات ابوسعید خان انقلاب دست داد بغداد و آذربایجان بر امیر حسن قرار گرفت لیکن او را در سلطنت جز نامی نبود کفیل مهام سلطنت دلشاد خاتون بود و دلشاد خاتون بانوی بلقیس منش بوده چنانکه خواجه جمال الدین محمد سلمان ساوجی گوید شعر هزار بار بروز شکسته اند سر تمکین ٭ شکوه مقنعهٔ او کلاه گوشهٔ سنجر وسبب ملازمت سلمان ساوجی پیش امیر حسن نویان و دلشاد خاتون آن بود که روزی امیر شیخ حسن تیری انداخت و سعادت نامی از غلامان او تیری آورد و خواجه سلمان بدیهه این داستان گفت و امیر حسن در مسند تربیت او شد

اشعار

چو در یایچ کمان رفت شاه ٭ تو گفتی که در برج قوس است ماه
دو تیر کمان با عقاب سپهر ٭ بدیدم یک گوشه آورد سر
هما میدسر خویش بر دوش شاه ٭ ندانم چه گفتند در گوش شاه
چو از شست یکتا دخسرو گره ٭ بر آمد زهر گوشه آواز زه

میان عرصهٔ میدان بتیغ قهر مدد   نهاده در دل احباب چون لاله داغ فراق

ایضاً

خسروی که روی زمین غوث زمان ابو اسحاق   که بران روی چو گلزار بگریه بلبل

جمعه بست و دو بماه جمادی الاول   دالبس بود که پیوسته عذار خرد بگل

سنبل و سرو و سمن یاسمن و لاله و گل   هست تاریخ وفات شه سنبل کاکل

۵۰

در مفتاح ابو اسحاقی که کتابی است در فن علم عروض و قوافی قصیدهٔ الست موشح الطرفین در مدح شاه ابو اسحاق که چون حروف اول مصارع اول و بعد از ان حروف اول مصرعهای ثانی را جدا کانه نگیرند بیتی از ان برخیزد وار توشیح میان قصیده قطعه برخیزد موشح الطرفین که از ان نام شیخ ابو اسحق بن محمود شاه حاصل شود وار توشیح میان قطعه رباعی برخیزد که از حروف شیخ ابو اسحق هر کس که حرفی در ضمیر گیرد اگر بر اسرار آن صنعت واقف باشد تواند گفت که کدام حرف در ضمیر گرفته است چون ایراد تمام آن قصیده موجب تطویل کلام است بنابر آن بر تحریر رباعی توشیح که از میان قطعه برخیزد اختصار میرود

حاتم گه جود بندهٔ احسانت   رستم گه رزم خسته و سنانت

زاوش زجاه کمترین منشی است   بهرام ز قدر کمترین دربانت

بدانکه درین رباعی الف در مجموع مصارع آمده است و ش مخصوص است بمصرعه سیوم و ی مخصوص است بمصراع سیوم و چهارم و ح مخصوص بمصراع دوم و ب مخصوص است بمصراع اول و چهارم و و مخصوص است بمصراع اول و سیوم و س مخصوص است بمصراع اول و دوم و ح بمصراع اول و ق بمصراع چهارم هرگاه که در حافظه ضبط این حروف بکند هر کس که حرفی از حروف شیخ ابو اسحاق در ضمیر گیرد تواند گفت که کدام حرف گرفته است و مصنف در تاریخ خاتمهٔ کتاب مذکور که بنام شاه ابو اسحق نوشته این چند بیت گفته

بفرمان دارای خورشید جاه   ابیات   بنام شهنشاه گیتی پناه

ز هجرت شده هفتصد و چهل و پنج   ربیع دوم اول و مهر و ماه

شد این درج پر در و گوهر تمام   که از فاضلان را بود آب و جاه

بسی رنج بردم درین چار فن   بامید احسان ظل اله

بسی کردم اندر بحار و بحور   بگو بر مدح خسرو شاه

ندیده است کس از سلاطین چو بد   به هر جهان تا به عهد گاه

تا گشت شنود بدر عارد دگر کس ؛ آمد حروف سال دو کس امید جود

از آن ناداید مجموع تاریخ ذوی آید بشرط آنکه حروف دال را که در لفظ جود است ذال منقوطه برانند تا عدد سال هفتصد و بیست و چهار شود و تفرقه میان دال و ذال از این رباعی که خواجه نصیر فرموده اند میتوان نمود

رباعی

آنانکه بپارسی سخن می رانند ؛ در معرض دال ذال را ننشانند
ماقبل وی ار ساکن جز وای بود ؛ دال است وگرنه ذال معجم خوانند

واین بیت چنین گفته که ؎ در زبان فارسی فرق میان دال و ذال ؛ با تو گویم زانکه نزد افاضل معظم است ؛ پیش از وی در لفظ مفرد گر صحیح و ساکن است ؛ دال خوانند اهل و باقی جمله ذال معجم است ؛ یعنی در کلمه که واقع شود اگر پیش آن ساکنی از حروف علت باشد که واو والف و یای حطی است و آن حرف ساکن تا ذال نقطه دار است والا دال چنانچه انوری گفته است

رباعی

دست تو بسخا چون ید بیضا بنمود ؛ از جود تو بر جهان جهانی افزود
کس چون تو سخی نیست و نمی خواهد بود ؛ گو قافیه ذال شو ز بی عالم جود

پس در شیوه حرف آخر کلمه نمود و افزود و بود که فارسی است ذال نقطه دار باشد و همچنین حروف آخر کلمه داد و شاد و دید و شنید و نیز اگر در ماقبل آن حرفی دیگر باشد و اگر حرف متحرک بود هم ذال نقطه دار است مانند ایزد و آمد و امثال آن فقط واین تاریخ نیز از خواجه حافظ است

تاریخ

صباح جمعه بُد سادس ربیع نخست ؛ که از دلم عمم آن ماه روی شد زایل
بسال هفتصد و شصت و چهار از هجرت ؛ چو آب گشت بمن حل حکایت مشکل
دریغ و درد و تاسف کجا بسود ؛ کنون که عمر بسا یکه رفت بی حاصل

تاریخ فتح در زمان سلطان اویس جلایر

چون بعد وفات محمد مظفر شاه در میان شاه شجاع و برادرش شاه محمود حسب مملکت نزاع افتاد شاه محمود بامداد سلطان اویس جلایر در سنه خمس و ستین و سبع مایه لشکری سید بشیراز کشیده برادر را جدا نمود اکثر ممالک فارس را متصرف خود ساخت چون این مژده بدرگاه سلطان اویس رسید خواجه سلمان بتهنیت این فتح قصیده و تاریخ گفته بسلطان گذرانید و آن تاریخ این است

و مولانا مظفر هروی که معاصر او بود مید مدح ملوک کرت قصاید ابداع او ورت سلطان معزالدین کرد در بای فصل وجود : بیت آفتاب وحبابی است آسمان ؛ و ملک معزالدین بود حکومت سی وسه سال در سیوم ذی القعده سال هفتصد و هفتاد و یک باد و درگذشت در کتاب نگارستان مدت ایالت او دوازده سال مرقوم ست و مولانا لطف رائی در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

چون سرخوانی ز ثالث ذی القعده معلوم شود رطیب الله ثراه

ار الله ثراه تاریخ بر می آید بعد از وفات ملک معزالدین حسین نبیره او ملک غیاث الدین بن علی در هرات و غور و سرخس و نشاپور سلطنت یافته و طوس و جام را مستخر ساخته و همواره میان او و سرداران سبزوار در امرای جانی قربانی جهت حکومت ولایات منازعت بوده مسروری مدمنع و مشهور بود و ظلم کردی در عاما از و نباش دلبودند تا آنکه امیر تیمور لشکر بهرات کشید و در سنه هفتصد هشتاد و سه اورا با برادر و پسرش بعد از حکومت دوازده سال بقتل رسانید و استیصال آل کرت نمود مدت ملک شان هفتصد ولیند ده سال و دو ماه بود و هشت تن از ایشان بادشاهی نمودند

"تاریخ وفات بزرگی

که در سال هفتصد و هفتاد و پنج هجری فوت کرده و خواجه حافظ در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

برادر خواجه عادل طاب مثواه پس از پنجاه و نه سال از حیاتش
بسوی روضه رضوان سفر کرد خدا راضی ز افعال و صفاتش ؛
خلیل عادل ار ارا خوان تو دایم وز آنجا فهم کن سال وفاتش ؛

سلطان اویس جلایر

بعد از پدر خود یعنی شیخ حسن جلایر در بغداد در سنه هفتصد و پنجاه و هفت بر مسند خلافت قرار گرفت بادشاهی لطیف طبع و هنرمند و نیکو نظر و صاحب کرم بوده و صاحب حسنی او مرتبه بود که روز سواری مردم بعد او بسر راه او آمدی و حیران حسن او ماندی و بزبان حال گفتندی بیت بوی پیراهن یوسف زجهان گم شده بود ؛ عاقبت سر زگریبان تو بیرون آورد ؛ و سلمان ساوجی در تهنیت جلوس و مساعی عاطفت جود او قصیده بنظم آورده این چند بیت از آن است

تاریخ

مبشران سعادت برین بلند رواق همیکنند ندا در ممالک آفاق

ز سال هفتصد و شصت و هشت و ماه رجب باتفاق طلاق بیاری سه طلاق
نشست خسرو روی زمین باستحقاق قرار تخت سلاطین مدار ملک عراق
خدایگان سلاطین عهد شیخ اویس پناه و پشت ملوک جهان علی الاطلاق

منقول است که شبی خواجه سلمان در مجلس سلطان بشرب مشغول بود چون شب دراز شد سلطان فراشی را فرمود تا شمع با لگن بهمراه او بیرون برد و در خانه رساند چون صباح فراش لگن طلب داشت خواجه سلمان این بیت بسلطان فرستاده بیت شمع خود سوخت بشب دوش برای ار دل گر لگن مطلبد از من سیه روزم سلطان چون این بیت خواند خندان شده گفت از جای شاعر طامع چیزی بیرون آوردن مشکل است و او را انعام بخشید گویند که سلطان اویس بعد فوت خواجه مرجان حکومت بغداد را بخواجه سرور داد و در ایام حکومت او در اواخر سنه خمس وسبعین وسبعمائه آب دجله طغیان کرده جمله عمارات را بغیر از مدارس و جوامع و ابنیه عالیه در آب مستغرق ساخت و در این واقعه چهل هزار آدمی غرق طوفان فنا گشتند و خواجه جمال الدین سلمان در این واقعه این تاریخ گفته تاریخ

بسال هفتصد و هفتاد و پنج گشت خراب ز آب شهر معظم که خاک بر سر آب ۷۷۵
دریغ روضه بغداد آن بهشت آباد که کرده است خرابش جهان خانه خراب

و خواجه سرور از این غصه رنجور شده متوجه سرای سرور گردید و سلطان حکومت بغداد را بامیر اسمعیل ولد امیر زکریای وزیر داد و خواجه سلمان این قطعه در حق او گفته قطعه
وجیه دین محمد امیر اسمعیل که رزق خلق خدا را کف تو گشت کفیل
گشاده است رود تو دجلهٔ احسان خجالتی شده زمزم ز رای اسمعیل
و امیر اسمعیل چهار سال باستقلال حکومت کرده و در زمان ایالت وی در آنجا عماراتی ساخت و مسجد و بعد از آن عمارت بیرون آمده بود خواستند که از انشا مانع شد و گفت شاید کسی مأوی بنا آخر چون در شهور سنه تسع وسبعین وسبعمائه نایبان شاهزاده شیخ علی ولد سلطان اویس بر دولت ملازمان خود بقتل آمده سر آنجا آورده گفته اند سلطان اویس طاب ثراه در بیماری تا بود مستحق زمان او کس [illegible] از این جهان فانی بریاض جاودانی رسید و این واقعه صحیح بیست و دوم جمادی الاول سنه هفتصد و هفتاد و شش هجری وقوع شده مدت حکومت او بیست سال بود و بعد از آن
سلطان حسین جلایر
پسر سلطان اویس بر سریر سلطنت نشست و لیکن حکومت هشت سال در سنه

بعد هفتصد و هشتاد و چهار از دست برادر خود سلطان احمد شهید شد

تاریخ عمارت در دهلی

قریب بادلی شیخ نظام الدین اولیا سنگیست که بران سنگ این تاریخ عمارت فارسی و خط عربی منقوش است

تاریخ

بعهد دولت شاه معظم　　خجسته خسروی اولاد آدم
مدار دین احمد شاه فیروز　　ست صاحب قران سلطان اعظم
موفق گشت از حق شده معروف　　اساس این عمارت کرد محکم
جوار روضهٔ شیخ المشایخ　　نظام الحق والدین قطب عالم
وحید الدین محمد مجتبی والدین　　که با اهل ارادت بود همدم
بحسن اعتقاد و صدق اخلاص　　درین سرا جز ولی الله محمد لم
مراجون برد پیش شیخ عالم　　بدست خود گرفت و کرد نامم
بلفظ خود مرا معروف خوانده　　درین عالم چو شیخ عیسوی دم
رجا دارم که انفاس مبارک　　دران عالم بود معروف بی‌رحم
بخوان تاریخ اتمام عمارت　　درین جا چون ثنای خیر مقدم
بهجرت هفتصد و هشتاد و یک بود　　مرتب شد بنا والله اعلم

۷۸۱

قاضی بهاء الدین شیرازی

در سنه هفتصد و هشتاد و دو هجری فوت کرده و خواجه حافظ شیرازی این تاریخ در وفاتش گفته

تاریخ

بها الدین الحق طاب مثواه　　امام سنت و شیخ جماعت
چو می‌رفت از جهان این بیت میخواند　　بر اهل فضل و ارباب بلاغت
بطاعت قرب ایزد میتوان یافت　　قدم در نه گرت هست استطاعت
بدین دستور تاریخ وفاتش　　بر آور از حروف قرب طاعت

۷۹۲

خواجه عماد فقیه کرمانی

در زمان سلاطین آل مظفر نهایت معزز و محترم بود بنسبت خصوص شاه شجاع که همیشه غزل بحر احسانش را بشسته الود به انفاق بر و جهات روزگارش مالی گشود و خواجه عماد با وجود علم و تقوی و جاه در شاعری کامل بود

بعد از محاربه و دیگران همه گویند فوت ظرافت او بگشت ؛ قرة العین گردد چشمش کور ؛

ابوالفوارس شاه شجاع ابن محمد مظفر

در فضایل یگانه بود بعد از محمد مظفر در عراق عجم و فارس و کرمان سلطنت باستقلال یافت اما میان او و
برادرش قطب الدین شاه محمود که قبل ازو در حکومت اصفهان یافته بود جهت ملک تنازع بود
بعد از جنگ صلح نمودند شاه محمود دختر سلطان اویس بغدادی را بعقد نکاح خود آورده بمدد و
معاونت او بر شیراز مستولی شد و پس از حکومت شانزده سال در حین حیات برادر در اصفهان
فوت کرد شاه شجاع این رباعی مناسب آن واقعه گفته رباعی محمود برادرم شه شیر کین
میکرد خصومت از پی تاج و نگین ؛ کردیم دو بخش تا بیاساید خلق ؛ او زیر زمین گرفت و من
روی زمین ؛ و سلطان اویس جلایر در جواب گفته ؛ ای شاه شجاع ملک و دولت و
دین ؛ محمود را که جهان وارث محمود مبین ؛ در روی زمین اگر چه هستی دو سه روز ؛ بالله که هم رسید
در زیر زمین ؛ و شاه شجاع را با سلطان اویس دیگر باره مکاتبات است این قطعه شاه
شجاع بسلطان اویس فرستاده قطعه ابوالفوارس دوران منم امان زمان ؛ که نعل مرکب
من تاج قیصر است و قباد ؛ برو تو جان پدر تخیل بمردی کوش ؛ که خواجگی ات نیاید ز باد و بود نژاد
سلطان اویس بجواب گفته ؛ آیا شهی که اوصاف تو بر روی صوفی ؛ شنیدنی چو
از ما ورزمانه نزاده ز فاضلان و بزرگان دهر داد دین ؛ کسی بمدح سریکه خود زبان نگشاد
نخوانده ایم که دوان درین مختصر عمر کتاب نظم و تواریخ و نثر را استاد ؛ بخوانده ام
التسعة ام عدید ه ام هرگز ؛ کسی که چشم پدر کور کرد و مادر گاد ؛ شاه شجاع در آخر عمر با سلطان
حسین جلایر ابن سلطان اویس جنگ داشت و اعراض هم ساخته بعد ازان به تبریز رفته
زان ناحیه استیلا یافت و بهنگام مراجعت ازین جهان درگذشت در ربیع الاول
سنه هفتصد و هشتاد و شش بوقوع پیوست وحیف از شاه شجاع تاریخ وفات اوست
مدت حکومت او بیست و شش سال بود و این تاریخ نیز که خواجه حافظ شیرازی گفته شاید
که در وفات اوست

تاریخ

رحمن لا یموت چو آن پادشاه را ؛ دید آنچنان کزو عمل الخیر لا یفوت
جوارش قرین رحمت خود کرد تا بود ؛ تاریخ این معامله رحمان لا یموت

بعد وفات شاه شجاع پسرش زین العابدین بر بساط حکومت قدم نهاد و چون امیر تیمور عزیمت

تسخیر فارس نمود و سررشتهٔ تمکن از دست داده رو به ششتر نهاد و لیکن جمعی پادشاه منصور گردران کشور
فرمانبر او بود او را در قلعه حبس نمود بعد از آن خلاصی یافته و باز دستگیر شده مکحول شد و در قید ماند
و شاه منصور بن شاه مظفر بر فارس و عراق مستولی گشت

خواجه جلال الدین توران شاه

وزیر شاه شجاع بود و خواجه حافظ شیرازی قصیده در شان او گفته این بیت از آن است

خواجه توران شاه عادل جلال ملک و دین
صدر آفاق علی عدل الوری غوث الامم

در روز شنبه بیست یکم ماه صفر سنه هفتصد و هشتاد و هفت هجری فوت کرده و خواجه عماد شیرازی
در تاریخ وفاتش گفته

تاریخ

آصف دوران زمان جان جهان توران شاه
که درین مزرعه جز دانهٔ خیرات نکشت

آخر هفته قدر ماه صفر کاف و الف
که گلش شد داس گلشن فیروزه بهشت

آنکه میلش سوی حق می‌دهد کوی بود
سال تاریخ وفاتش طلب از میل بهشت

416

احوال سربداران سبزوار

سربداران سردار طایفه مردانه و شجاع بودند و بعد از وفات سلطان ابوسعید خان قریب پنجاه سال
در اکثر بلاد خراسان حکومت و سلطنت کرده اند اول ایشان عبدالرزاق است پسر خواجه فضل الله
باشتینی و باشتین قریه ایست از قرای سبزوار و خواجه فضل الله مردی محتشم و بزرگ بوده و
در املاک و اسباب دنیاوی کلیه بهره داشت او را پنج پسر بودند یعنی عبدالرزاق دیگر وجیه الدین
مسعود و دیگری شمس الدین و عبدالرزاق بملازمت سلطان ابوسعید خان آذربایجان رفته و سلطان
او را تربیت کرده و پیاول ساخته بعد وفات سلطان ابوسعید خان در سنه هفتصد و سی و هفت و
حاکم خراسان گشت و بعد از یکسال و دو ماه در سنه ثمان و ثلاثین و سبعمایه از دست برادر خود
خواجه وجیه الدین مسعود کشته شد و خواجه مسعود کردی اوست و بعد حکومت هفت سال
برادرش خواجه شمس الدین برادرزاده را جانشین کرد تا آنکه بعد از چهار سال و ده ماه حیدر قصاب در سربداران
کارش تمام ساخت و امیر یحیی کراتی حاکم خراسان گردید و سپه سالاری به پهلوان حیدر قصاب
داد و در سنه هفتصد و پنجاه و چهار هجری امیر یحیی کراتی طغان تیمور خان را که از نژاد سلاطین مغول
بود قتل نمود و بعد از چندی از نیز از دست مقربان خود شهید شد مدت حکومت او چهار سال و
هشت ماه بود و بعد از وی پادشاه پهلوان حسن دامغانی حیدر قصاب که بعد فوت یحیی کراتی

مستعدی ریاست گردیده بود امیرزاده خواجه لطف الله را که پسر خواجه مسعود بود بر مسند حکومت نشانده در آخر پهلوان حسن دامغانی او را کشته نقاره بنام خود زد و بعد از چهار سال و چهار ماه خواجه علی مؤید حسن دامغانی را دستگیر ساخته گردن زد و خود بر سریر حکومت قرار گرفت خلایق در دورانش آسوده گشتند هیجده سال بادشاهی کرد در ولایت و توان دقائق و هفتاد و سه سال عمر یافت در سنه هفتصد و هشتاد و دو چون امیر تیمور صاحبقران بخراسان عبور کرد او تحفه رسیده مملکت را بامتیان دولت صاحبقران واگذاشت و در هنگامه که افواج امیر تیمور بر سرکردان رفت خواجه علی مؤید دران شورش مقتول گردید و این واقعه در سنه هفتصد و هشتاد و هشت دست داده چنانچه از تاریخ فوتش مستفاد میگردد

تاریخ

بر دال محمد چو نهی یک نقطه تاریخ وفات نجم دین خواجه علی است

۷۸۸

یعنی اگر بر حرف دال که در لفظ محمد است یک نقطه بنهی تاریخ برآید بعد از خواجه علی مؤید سلطنت از سربداران منتقل گردید و خراسان بممالک صاحبقرانی منضم شد

کالی مسجد

این مسجد عالی در شاهجهان آباد در جوار مسجد جامع شاهجهان بادشاه سمت ترکمان دروازه واقع است مشهور بکالی مسجد جونان شاه المخاطب بخانجهان وزیر فیروز شاه این مسجد را در سنه هفتصد و هشتاد و نه هجری تعمیر ساخته در صحن این مسجد قبر جونانشاه و قبر پدرش خانجهان تا امروز موجود است و بر پیشانی دروازه اش این کتبه مرقوم

بسم الله الرحمن الرحیم

بفضل و عنایت ایزد کار در عهد دولت بادشاه دیندار الواثق بتائید الرحمن ابو المظفر فیروز شاه السلطان خلد ملکه این مسجد مبارک را بنده زاده درگاه جونانشاه مقبول المخاطب بخانجهان بن خانجهان بنا کرد هر که درین مسجد بیاید بدعای خیر بادشاه مسلمانان و این بنده را بفاتحه و اخلاص یاد کند حق تعالی این بنده را بیامرزد بحرمة النبی و آله مسجد مرتب شد بتاریخ دهم ماه جمادی الآخر سنه تسع و ثمانین و سبعمایه هجری

۷۸۹

سلطان فیروز شاه باربک

برادرزاده محمد تغلق شاه بود و نام پدرش سالار رجب بعد وفات محمد تغلق بعمر چهل و هفت ساله بتاریخ بست و چهارم محرم سنه هفتصد و پنجاه و دو هجری در دهلی بر تخت سلطنت نشست و «خدیو اسلام» تاریخ جلوس
۷۵۲

اوست و در ایام حکومت خود عمارات بسیار و نهرهای بی شمار نامزد و شهر جونپور را در سنه هفتصد
و هفتاد و دو هجری بنام فخر الدین محمد جونان که عمو او بود آباد نموده و تاریخش شهر جونپور است
و سن نود سالگی بود حکومت سی و هشت سال و نه ماه در سال هفتصد و نود تاریخ هیزدهم رمضان
۷۹۰ فوت کرد و الفاظ وفات فیروز تاریخ وفات اوست بعد رحلت او نبیره اش غیاث الدین بن فتح خان
پنجماه بر مسند شاهی نشسته کشته شد بعد از وی سلطان ابوبکر بن ظفر خان بن فیروز شاه را بر
تخت سلطنت نشاندند اما محمد شاه بن فیروز شاه متواتر با او محاربات نموده و بر وی غالب آمده
در ماه رمضان سنه هفتصد و نود و دو بر تخت سلطنت نشست و سلطان ابوبکر را تاریخ بستم ذی الحجه
شکست داد سلطنت ابوبکر یک سال و شش ماه بود بعد از وی ناصر الدین محمد شاه بن فیروز شاه
بر تخت سلطنت نشست بعد سلطنت شش سال و هفت ماه تاریخ هفدهم ربیع الثانی سنه هفتصد
و نود و شش وفات یافت بعد از وی پسرش سلطان علاء الدین سکندر ثانی چهل و پنج روز حکومت کرده
فوت کرد بعد از وی برادرش سلطان ناصر الدین محمود شاه بن محمد شاه که خواجه جهان نام داشت بر تخت
سلطنت نشست

مولانا زین الدین ابوبکر

در علوم ظاهر شاگرد مولانا نظام الدین هروی است و نسبت ارادت بشیخ الاسلام احمد جام با وی
و ملازم تربت او بسیار می کرده است وفاتش در نصف النهار روز پنجشنبه سلخ محرم سنه احدی و تسعین
و سبعمایه رو داده و ملک عماد الدین زوزنی در تاریخ وفات وی گفته

تاریخ

۷۹۱

سنه احدی و تسعین بود تاریخ — گذشته هفتصد از سلخ محرم
شده نصف النهار از پنجشنبه — که روح پاک مولانای اعظم
سوی خلد برین رفت و ملایک — همه گفتند از جان خیر مقدم

خواجه بهاء الدین نقشبند

تاریخ دوم ماه ربیع الاول سال هفتصد و نود و یک هجری فوت کرده مرقد او در بخارا است و این
تاریخ در وفات او از کتاب مجمع الواصلین نوشته شد

تاریخ

بینوای طریق صدق و یقین — نقشبند جهان بهاء الدین

خواجه ساقی بزم بود و آن معنی پیداست او عمری همبود شاه داروغه جهان میشد چون آن پیر ساغر
درکشید شاه این مصرعه برخواند مصرعه حافظ قرابه کش شد و مفتی پیاله نوش ، حافظ آواز شاه را
شناخته بدیهه گفت بیت در دور پادشاه خطا بخش جرم پوش . مشغول است و یک امیر تیمور
مرتبه اول شیراز را مفتوح ساخته حواله شاه یحیی بن مظفر نمود خواجه حافظ در حیات بود از گفته اشعار
حافظ را طلب داشته پرسید که من تمام ملک فارس را الله اول جد و جهد تسخیر نموده خواستم که سمرقند
و بخارا که وطن مالوف من است آباد کنم تو آن را بر یک خال هندوی می‌بخشی چنانکه گفته بیت اگر آن ترک
شیرازی بدست آرد دل ما را به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را . حافظ جواب داد که از همین
اسرافات باین درجه رسیده‌ام که محتاج و مفلس شده‌ام امیر بخندید و برای او وظیفه لایق مقرر گرداند منقول است
که چون سلطان غیاث الدین پادشاه بنگاله که در سال هفتصد و شصت و نه لغایت سنه هفتصد و هشتاد و
هیچ در آن دیار سلطنت نموده وقتی بیمار شد و از غایت یاس امید وصیت کرد که بعد وفات من سه زن که
سرو و گل و لاله نام دارند مرا غسل دهند چون صحت یافت زنان دیگر که در محل شهزاده بودند حسد برده آن سه زن را
غساله نام نهادند ایشان پادشاه را بر همین مطلع ساختند پادشاه بخندید و بعد از آن این بیت را از طبع خود
بر زبان آورد بیت ساقی حدیث سرو و گل و لاله میرود . وین بحث با ثلاثه غساله میرود . بعد از آن چون
که غزل باین قافیه کرد نتوانست شخصی را بالخصوص نزد حافظ شیراز فرستاد و چون او بشیراز رسید خواجه از آن شاه را
ظاهر ساخت و حافظ فی الحال این غزل را که در دیوانش موجود است گفت

غزل

ساقی حدیث سرو و گل و لاله میرود　　وین بحث با ثلاثه غساله میرود

می ده که نوعروس چمن حد حسن یافت　　کار این زمان ز صنعت دلاله میرود

خو کرده میخرامد و بر عارض سمن　　از شرم روی او عرق از ژاله میرود

شکرشکن شوند همه طوطیان هند　　زین قند پارسی که به بنگاله میرود

طی زمان ببین و مکان در سلوک شعر　　کین طفل یکشبه ره یکساله میرود

از ره مرو به عشوه دنیا که این عجوز　　مکاره می‌نشیند و محتاله میرود

چون سامری مباش که زر دید و از خری　　موسی بهشت و از پی گوساله میرود

این چشم جادوانه عابد فریب بین　　کش کاروان سحر ز دنباله میرود

باد بهار میوزد از گلستان شاه　　وز ژاله باده در قدح لاله میرود

حافظ ز شوق مجلس سلطان غیاث دین ؛ خامش مشو که کار تو از ناله می‌رود

وفات حافظ در ایام سلطنت امیر تیمور در شیراز واقع شده و در آنجا بر کنار چشمه رکناباد در باغ مصلی مدفون است که ذکر آن موضع در غزلیات خود آورده ؛ بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت ؛ کنار آب رکناباد و گلگشت مصلی را ؛ نمی‌دهند اجازت مرا به سیر سفر ؛ نسیم باد مصلی و آب رکناباد ؛ منقول است که محمد قاسم ابن عقیل عم‌زاده حجاج شهر شیراز را در سنه هفتاد و چهار هجری بنا نهاده و چون بتصرف آل لیث درآمد مسجدی در آنجا ساخت و موسوم بعتیق گردانید اما در زمان عضدالدوله دیلمی معموری موفور بهم رسانید و بهترین آب که شیراز است کاریز رکن الدوله ابن بویه دیلمی است که آب رکناباد گفته اشتهار پذیرفته و بهترین جای شیراز مصلی زمین است که اکثر سیرگاهات درین ضلع واقع شده چنانکه حافظ گفته ؛ میان جعفرآباد و مصلی ؛ عبیرآمیز می‌آید شمالش ؛ بشیراز آی و فیض روح قدسی ؛ بجوی از مردم صاحب کمالش ؛ وفات حافظ در سنه هفتصد و نود و یک بوقوع آمده و چون مدفنش خاک مصلی است تاریخ را هم خاک مصلی یافته‌اند چنانچه ازین رباعی که بر لوح مزارش کنده‌اند مستفاد میگردد

تاریخ

چراغ اهل معنی خواجه حافظ ؛ که شمعی بود از نور تجلی
چو در خاک مصلی ساخت منزل ؛ بجو تاریخش از خاک مصلی

791

ایضاً

بهفتصد و نود و یک بحکم لم یزلی ؛ جهان فضل و هنر در جوار رحمت رفت
یگانه سعدی ثانی محمد حافظ ؛ ازین سراچه فانی بباغ جنت رفت

791

و بقولی وفاتش در سال هفتصد و نود و دو واقع شده چنانچه ازین ابیات دریافت میشود

تاریخ

بسال باد و صاد و ذال ابجد ؛ ز روز هجرت میمون احمد
بسوی جنت اعلی روان شد ؛ فرید عهد شمس الدین محمد
بخاک پای او چون درگذشتم ؛ نگه کردم صفای نور مرقد

و مولف این بیت در تاریخ وفاتش گفته

سن موت حافظ چو خواهی طلب کن ؛ ز ساقی و مستی و صهبا و باده

791

و چون لشکر سلطان بهادر ابن مرزا با لشکر شیراز را مسخر ساخت مولانا محمد معمائی که صدر سلطان بابر بود

که در هشتصد و هشت تسعین ز هجرت / دهم شب ز ماه رجب چون غنودند
۷۹۵

باب نهم از سال هشتصد و یک لغایت سنه نهصد از هجری

ناصر الدین سلطان محمود شاه

پسر محمد شاه لودی است و نام اصل او خواجه جهان است بعد برادر خود سلطان همایون سکندر ثانی که
چهل و پنج روز حکومت نموده فوت کرد بپادشاهی دهلی رسید عمرش درانوقت ده ساله بود چنانچه
یکی از شعرای عصر در باب پادشاهی او گفته بیت ملکی گرفت کودکی ده ساله این عجب شد محمود بن
محمد فیروز بن رجب شد دولت خان که پسر فتح خان بن فیروز شاه بود جهت ملک مدام با او
جنگ داشت تا آنکه امیر تیمور صاحبقران از ولایت ایران متوجه هندوستان شده و بتاریخ دوازدهم ماه
محرم سنه هشتصد و یک از دریای سنده گذشته ولاهور و دیگر ممالک را فتح کرده بتاریخ پنجم ماه
جمادی الاول در فیروزآباد که قریب دهلی است رسید هفتم ماه مذکور جنگ عظیم با محمود شاه رو نمود
و محمود شاه منهزم گشته بجانب گجرات فرار نمود چون امیر تیمور بعد فتح در دهلی رسید همگی امرا و وزرا
آمده خدمت نمودند و مروز جمعه خطبه بنام او خواندند بعد از پانزده روز بجانب ولایت خود معاودت
نمودند اما بعد مراجعت صاحبقران بطرف ایران در ممالک هندوستان هر طرف طوایف الملوک
پیدا شدند و نصرت شاه دهلی را متصرف شد و در جونپور سلطان ابراهیم پادشاه گردید چنانچه
محمود شاه تا مدت چند با ایشان جنگها داشت و بعد نصرت شاه و اقبال خان لودی باز بحکومت
دهلی رسیده تا چند سال فرمانروایی نمود

نصرت شاه لودی ابن فتح خان بن فیروز شاه

چون امیر تیمور صاحبقران گورگان بعد فتح هندوستان در سنه هشتصد و یک هجری بطرف ایران مراجعت
نمود تا یک دو ماه تخت دهلی بی پادشاه خالی ماند نصرت شاه که پیش از ورود صاحبقران با سلطان
محمود تنازع داشت وقت را غنیمت شمرده دهلی را متصرف شد و در همان سال که هشتصد و یک هجری بود
بر تخت شاهی نشست تاریخ جلوس او بطور تعمیه اینست

تاریخ

زر چو نصرت شاه برادر یک سلطانی قدم / زاد عقل و فهم را اخروی فرهنگ داد

۷۹۵ فکر بار بحثش همی کردم که بازوی جلالش   ناتفی گشا نگوارا لیس او بر تک داد
بعد سلطنت یازده ماه از اقبال جهان بین لطف جان همدم گشته طرف میوات کرکیت و در آن دیار
شنید که در سنه هشتصد و دو فوت کرد تاریخ وفات او اینست

تاریخ

بصریست سپهر طادم جو سد بحاد   در سر شک ما سر ترکان لسعت عقل
بود لقلکم سال وفاتش که ناگهان   پای وفات گیر بکر باعقت عقل

۸۰۲ پای وفات حروف الف و تا باشد که عدد آن چهار صد و یک شد اگر از دوباره گیرد مقصود
دو شود و در کتابی دیده شد که او بتاریخ بست هفتم ذی القعده ششه هجری فوت کرده

شیخ کمال خجندی

صاحب فضل و کمال و جد او به وجد و حال بود در زاویه که در سر سر داسته خلوتی بوده است که بدان اسم
می برد کسی دیگر در آن امیر فت چون بعد از وفات وی آنرا دیده اند غیر از بوریای که بر آن می نشست
با مصحف و سنگی که زیر سر می نهاد چیزی دیگر نیافته اند وفات وی در سنه ثلث و ثمانمائه بوده است
وقتی وی در تبریز بر سر لوح قبر وی این بیت نوشته اند بیت کمال از کعبه رفتی بر در یار
۸۰۳ هزارت آفرین مردانه رفتی. تاریخ وفاتش در الفاظ کمال خجندی ولی یافته اند اما یک عدد
زیاده میشود و این تاریخ که در کتاب مجمع الواصلین مرقوم است از سال وفات او یک عدد کم است

تاریخ

آن خجندی که نام اوست کمال   کمال سخن بداست مثال
بود در مجلس سخن گویا   بفصاحت چو بلبل گویا
سال انتقال آن فصیح عجم   زد رقم عندلیب خلد قلم
قبر پر نور اوست در تبریز   رحمت ایزدی فیض حق انگیز

امیر تیمور گورکان ملقب بصاحب قران

نسب صاحبقران و جهانگیر خان بتومنا خان که جد چهارم چنگیز خان و هم اوست میرسد و تومنا خان
بادشاه ترکستان بود و دو پسر داشت قبل خان و قاچولی بهادر از نسل قبل خان چنگیز خان
بود و امیر تیمور از اولاد قاچولی بهادر نام پدرش امیر طراغای بود و ولادت صاحبقران
در سنه بست هفتم شعبان سال هفتصد و سی و شش هجری موافق تاریخ نهم اپریل ماه

انگریزی سنه یکهزار سه صد و سی عیسوی در خطه دلکش شهر کش که بشهر سبز مشهور است از بلاد
ایران در زمان بادشاه ماوراءالنهر ترمه شیرین خان که از اولاد و خلفای چنگیز خان بود از بطن تکنه
خاتون از مطلع اقبال طالع گشته و تاریخ آن از روی حساب ابجد مولد تیمور یافته اند در زمان ولادت
او چهار ماه از وفات سلطان ابوسعید خان گذشته بود و مناسب برج مریخ تمام در سرزمین
ایران بظهور آمده چون امیر تیمور بسن بیست و پنج سالگی رسید خواهر امیر حسین ابن امیر مسلای ابن
امیر قزغن را خواستگاری نمود و امیر قزغن بعد از قتل غازان سلطان بسرداری رسیده بود و
بعد از قتل وی پسرش امیر عبدالله قایم مقام شد و بعد از روی خللی تمام در مملکت بهم رسیده هر کس
جای را متصرف شده اطاعت دیگری نمیکرد چون امیر تیمور و امیر حسین بر دیگر دشمنان غالب
آمدند و تمامی ماوراءالنهر را متصرف شدند در آخر میانه او و امیر تیمور کدورت گشته امرا نیز از بد خلقی
امیر حسین تنگ آمده بودند که در آن اثنا خواهر حسین که حرم امیر تیمور بود وفات یافت یکبارگی
علاقه خویشی و دوستی از هم گسسته شد امیر تیمور با اتفاق امرا لشکر به بلخ کشیده امیر حسین را
از حصاری که آنجا متحصن شده بود بدست آورده روز چهارشنبه دوازدهم ماه رمضان سال هفتصد و هفتاد
و یک که مطابق دهم اپریل ماه انگریزی سنه یکهزار و سه صد و هفتاد عیسوی بود بقتل رسانیده
تاج سلطانی بر سر نهاد این بیت در تاریخ جلوس اوست

تاریخ

سال جلوس تیمور سلطان را : یک نقطه نهی گر سر دال دعا ۷۷۱

امیر تیمور بعد از قتل امیر حسین بلخ را یکی از هوا خواهان خود سپرده بکش مراجعت نمود و از آنجا روی بجانب
سمرقند نهاد و آنرا مرکز رایت سلطنت و پای تخت خود گردانیده به بنای قلعه و عمارات فرمان
داد چنانچه در اندک مدت از برکت مکرمت او سمرقند بجای رسید که فوق آن متصور نباشد بعد از آن
در سال هفتصد و هفتاد و هفت قمرالدین خان حاکم ترکستان را مستاصل گردانیده در سال هفتصد
و هشتاد و یک خوارزم باو مسخر شد و پس از دو سال هرات و توابع آن در تحت تصرف او در آمد
و در سنه هفتصد و هشتاد و هفت با سلطانیه رفته انجا را مسخر نمود و در همین سال آذربایجان را
تسخیر نموده گرجستان را فتح کرد و در روز دوشنبه سال هفتصد و هشتاد و نه بواسطه فتنه و فسادی
که از مردم اصفهان واقع شده بود آن شهر را قتل عام فرمود و شیراز را مسخر ساخته در شروع
سنه هفتصد و نود و پنج شاه منصور را که کلاه گردن کشی کج می نهاد در شیراز بقتل در آورد

و آن مظفر را منصور ساحه فارس را در تصرف خود آورد و بعد از آن سمرقند رفت و داخل اندیار را بقتل آورد
و سلطان احمد جلایر این سلطان اویس فرار نموده بطرف روم رفت و بعد از آن در سنه هشتصد و دو
هشتصد بود در عقب او سر تعقیب شد که حقوق امیر را فراموش کرده بود رفته او را مغلوب و
مستاصل گردانید و تمامی ملک دستمال او چون ارس و مسکا و چرکس و قمص و قپچاق تاخت نموده تا
بالحال معاودت نمود و تمامی آذربایجان و عراق را به میرزا میران شاه پسر بزرگ خود داد و خراسان
را میرزا شاهرخ سپرده بسمرقند بازگشت و در سنه هشتصد عزیمت هندوستان کرده تاریخ
دوازدهم ماه محرم سنه هشتصد و یک از دریای سند گذشته و با محمود شاه لودی که در آن
ایام در دهلی پادشاهی میکرد کارزار نموده فتح هندوستان کرد و در دهلی خطبه بنام خود خوانده بود قتل و غارت
بسیار در دهلی مانده متوجه ایران گردید و بسمرقند معاودت نمود در سنه هشتصد و سه بجهت
سیواس و ملاحظه و العبان را تاخت نموده لشکر تمام کشید و تمامی آن ولایت را مسخر ساخته حاکم آنجا را
بقتل رسانید و در همان سال دمشق را گرفته آتش زد و تاخت و تاراج نمود چنانچه اهل آن بدین تاریخ
این معاملات در لفظ خراب آمده است و تاریخ نوزدهم ذی الحجه روز جمعه سال هشتصد و چهار هجری که
آفتاب در ششم درجه اسد بود در حوالی انگوریه با ایلدرم بایزید که پادشاه روم بود مصاف کرده
غالب شد و چون که چند روز بعد از فتح سال هشتصد و پنج شروع گردید تاریخ این فتح را غلبت الروم
فی ادنی الارض یافتند یعنی لفظ ارض که سه حرف است اعلی آن الف است و اوسط رای و حرف ادنی
ضاد است پس حرف ضاد که ادنی است تاریخ فتح شد منقول است که چون شاهجهان پادشاه
در ایام سلطنت خود این تاریخ را شنید بسیار خوش گردید فرمود که از کتب تواریخ تحقیق نمایند
چون ظاهر شد که در شروع سنه هشتصد و پنج فتح روم شده فرموده که حرف ضاد را عدد هشتصد
باشد این تاریخ درست نمیشد زیرا که تفاوت پنج سال افضل خان دیوان اعلی به عرض رسانید که ضاد
ملفوظی بگیرند که ض تعریف مطابقه بلا روی المکتوب فتح روم بایزید را اسیر و دستگیر ساخته بپایه سریر
آورده بدید چه اورا در قفص آهنی کرده همراه خود میداشت و خواست که او را مطلع العبان سازد که
از رحمت خالق و ضیق القفس تاریخ سیزدهم شهر شعبان در سنه هشتصد و پنج درگذشت فوت
ایلدرم بایزید تاریخ وفات اوست بالجمله امیر تیمور تمام روم را تا کنار دریای فرنگ تاخت کرد و چون
خاطرش از قضایای روم فارغ شد بواسطه بدعهدی گرگین گورجی در شروع سال هشتصد
و پنج بولایت گرج رفته تمام گرجستان را زیر و زبر نمود و کلیسیا های ایشان را مساجد گردانید و تمام

مردان قلعه گورکین را گرفته بر تیغ بیدریغ درگذرانیدند و در سنه هشتصد و هفت هجری در ختن تسخیر
ممالک خطا نموده و از آنجا کوچ کرده در موضع اترار از اعمال ترکستان که از سمرقند تا آنجا هفتاد و
شش فرسخ است قشلاق نموده بودند و دران اثنا مریض شده شب چهارشنبه هفدهم ماه شعبان
سنه هشتصد و هفت که مطابق هجدهم فروری ماه انگریزی سنه یکهزار چهار صد و پنج عیسوی بود رو
بجانب دار الملک بقا آوردند و بموجب وصیت نعش او را در خطه سمرقند آورده در گنبد سید برکه شیخ
شمس الدین کلال که صاحبقران را با ایشان اخلاص و اعتقاد تمام بود مدفون ساختند و بعد وفات
لقب او علیین مکانی مقرر نمودند و لقب گورکان که شامل اسم او می نویسند سبب این است
که در سلسله چغتا خان بقرابت دامادی مشرف می شد و خطاب گورکان نوازش می یافت چون حضرت
از آن نسل بود و هم با صبیه پادشاه وقت کتخدا گردیده بود بنابران بالقاب گورکان اشتهار یافت
و گورکان بزبان ترکی داماد را گویند تاریخ وفات در الفاظ تیمور خان یافته اند و ازین رباعی
ولادت و جلوس و وفات او معلوم می شود

تاریخ

سلطان تیمور که مثل او شاه نبود — در هفتصد و سی و شش آمد بوجود
در هفتصد و هفتاد و یکی کرد جلوس — در هشتصد و هفت کرد عالم پدرود

۸۰۷

ایضاً

بسال هشتصد و هفت و هفده از شعبان — نماز شام سه شنبه بخطه اترار

تاریخ تعمیه

سلطان تمر آنکه چرخ را دلخون کرد — وز خون عدو روی زمین گلگون کرد
در هفده شعبان سوی علیین تاخت — فی الحال ز رضوان سر و پا بیرون کرد

۸۰۷

یعنی اگر سر و پای لفظ رضوان را که حرف ری و نون باشد دور کنی آنچه باقی حروف از روی حساب
جمل سال وفاتش دریافت کرده اند چنین تاریخ را تعمیه بالتخرجه گویند

تاریخ دیگر

شهنشاهی که ما و الیتین بهشت جاودان آمد — وداع شهریار کرد و تاریخش بیان آمد

۸۰۷

و مولانا محمد زاهد که از فضلای عصر بوده تاریخ وفاتش را چنین تعمیه گفته
تیمور گورکان بوعقل شاهی بهر داد — تاریخ در آخر عمر جان بحشم تر داد و ش

۸۰۷ رابدین تاریخ وفاتش آمد نگرفت سرو های قصار اسر داد
سرو های قصار اگر حت یعنی اسقاط کرده در اینجا سرخود را که حرف ری ست را تاریخ حاصل شود دیگری چنین گفته
۸۰۷ مصرع سر یلک آورد و مریخ بهاد ۱ این را مرثیه اداکرده که ظاهرست مدت
عمر صاحبقران هفتاد سال و یازده ماه و بیست روز و مدت سلطنت سی و یک سال یازده ماه و پنج روز
و درین مدت قلیل در اکثر ربع مسکون از ایران و توران و ترکستان و کردستان و چین و حبش
و فارس و کاشغر و بدخشان و خراسان و خوارزم و مازندران و طبرستان و گیلان و آذربایجان
و عراق عرب و عجم و کرمان و کیچ و مکران و روم و شام و مکه و مدینه و هندوستان خطبه و سکه بنام
او بود و صاحبقران را چهار پسر بودند یکی جهانگیر میرزا دوم عمر شیخ میرزا سیوم امیران شاه
گورکان چهارم شاهرخ بهادر که هر یکی از ایشان آنحضرت جیدین و زیدان شده مفصلا در
بیان حالات او تحلات و مضافات نوشته اند از انجمله ظفر نامه که آنرا تاریخ تیموری گویند از مولانا
شرف الدین یزدیست و دیگر تیمورنامه مولانا عبدالله هاتفی ست ذکر مزار صاحبقران خواجه
عبدالکریم که همراه نادرشاه در سنه هزار و یکصد و پنجاه و دو هجری از دهلی بایران رفته بود
در کتاب بیان واقع تصنیف خود می گوید که چون نادر السلطان بعد فتح هندوستان مراجعت
خود بطرف ایران در ایامی که در بخارا اقامت داشت ملطف علیخان افشار حکم کرد که سبز
سنگ قبر امیر تیمور از تحفه های روزگار است و بعضی میگویند که تا در هر معدن است می باید که سنگ
مذکور را معه دروازه های مدرسه انجا که بغایت خوب ست بمشهد برساند حال مذکور سمرقند
رفته آن تخته سنگ سبز رنگ را از بالای قبر صاحبقران برداشته معه دروازه مدرسه لحرام
توپ گشتنی که در هند چهکره گویند بار نموده به مشهد آورد لیکن در اثنای کندن از ضرب تیشه ستم پیشه
آن گورکنان سخت جان چهار پاره گردید چون آورده در دار بنده آن لوح مذکور این حقیر یعنی
عبدالکریم را بلا تکلفی ذات ریزه از آن سنگ از وگرفته برای نمودن یاران هندوستان آورد
سبحان الله ملک دوار حکم قادر قهار چه نیرنگیها از برای عبرت اولی الابصار از پرده خفا بمنصه ظهور جلوه
میدهد وقتی بود که امیر تیمور در کمال استقلال سند جاه و جلال مغرور نشسته برای سلطان روم بطرز لوح تهدید
و تخدیدی نوشتند سبب تاراج ترکان و دیهم روم را توران بزم خاک این لوم را چنانچه بعد
تسخیر روم خاک قسطنطنیه که پای تخت والی آنجاست برچپش سپاه بار نموده بسمرقند آورده بود چون از
گذر ماجاره حکم قادر جبار دست از ملک و مال و درم و دینار باز کشته انتقام گرفته و بود از ایم این سنگ

بهار منور ساخت

شیخ نور قطب عالم

پسر شیخ علاء الحق است اصلی نام او شیخ نور الدین احمد زادگاه او لاهور است شیخ حسام الدین مانکپوری
۸۰۸ خلیفهٔ اوست در هشتصد و هشت رحلت بسرای عالم علوی شد و در پنڈوه مدفون است در مرأت
جهان نما مرقوم است که او در هشتصد و چهل و هشت فوت کرده والله اعلم

اقبال خان لودی پسر ظفر خان

بعد فتح یافتن بر نصرت شاه زمام دولت دهلی در سنه هشتصد و دو هجری در ماه صفر بر تخت شاهی نشست تاریخ جلوس
اوست

تاریخ

شاه اقبال خان نصرت مسند　　جالش تخت شد بعد عزم شهی
سال تاریخ گفت هاتف غیب　　محفل آرا عز بزم شهی

و اقبال خان ملک میان دوآب را ضبط نمود اما اقطاعات بزرگ در قبض امرای دیگر ماند گجرات در قبض
اعظم خان عرف ظفر خان و پسرش تاتارخان و ملتان و دیپالپور در دست مسند عالی خضر خان و کرا
و اوده و قنوج و بهار و بهرایچ و جونپور در تصرف خواجه جهان المخاطب بملک الشرق ماند و ملک
الشرق خواجه جهان در سنه هشتصد و دو هجری در جونپور فوت کرد و ملک قرنفل که پسرخوانده
او بود بجای او قابض شده خود را مبارک شاه خطاب کرد و چون مبارک شاه در سنه اربع
ثمانمایه وفات یافت برادرش سلطان ابراهیم پادشاه جونپور و غیره گردید و اقبال خان در سنه
هشتصد و هشت بر خضر خان حاکم ملتان لشکرکشی نموده بست و هم جمادی الاول سنه مذکور بقتل رسید
تاریخ وفات تعمیه

تاریخ

چون شهی اقبال خان در ماده کشورستان　　داد اقلیم کرو در هر وش و پای خلق
۸۰۸ یافت جا در سایهٔ طوبی و قصر حور عین　　سالش از روی بکا شد آه و واویلای خلق

میرزا میران شاه

فرزند میرزا امیر تیمور گورکان بود ولادت او در سنه هفتصد و شصت و نهم هجری واقع شده در زمان
پدر خود حکومت عراق و عرب و عجم و آذربایجان و دیاربکر و شام بایشان متعلق بود روزی در
شکار اسپ رم خورده از سر زین بر زمین افتاد و ضربهٔ عظیم در سر در روی او رسید اگرچه اطبا علاج
بسیار کردند مزاج او بصحت میل کرد لیکن اثری از آن ماند تا گران امور مملکت بمیرزا ابوبکر که پسر
کلان او بود سپرد و خود دخل نمیکرد و چون پدرش امیر تیمور رخت هستی بعقبی بربست ابوبکر میرزا که

خاتم شد خود کرده بمهات سلطنت را سرانجام میداد تا آنکه بعد از سه سال قرا یوسف ترکمان کار را از
حکام امیر تیمور هوس سلطنت در سر پیچیده ملک حیدر فرسته با امیر جنگ نموده بود و بعد وفات او آذربایجان
را سیر متصرف شده بود میرانشاه حتم برداشته و سپاهی عظیم جمع نموده در حوالی تبریز آمد میرزا ابوبکر برادر
همراه گرفته محاربه پیوست و بتاریخ بست چهارم ذی قعده سنه هشتصد و ده بحرب میرزا میرانشاه
کشته شد و میرزا ابوبکر ابرام یافته بگریخت مدت عمر میرانشاه چهل سال و هفت ماه و ده روز
و مدت سلطنت سه سال و شش ماه و هفت روز و را هفت پسران بود عمر میرزا و علی میرزا و
محمد میرزا و میرزا خلیل و سلطان محمد و میرزا ابابکر و میرزا سیورغتمش

سلطان احمد جلایر بغدادی

خلف الصدق سلطان اویس جلایر است بعد قتل نمودن برادر خود سلطان حسین جلایر را در
هفتصد و هشتاد و چهار در بغداد بر مسند خلافت نشست حکم او تا سرحد روم رفتی پادشاهی
هنرمند و هنرپرور بود و اشعار عربی و فارسی میگفتی و در انواع هنر مثل تصویر و تذهیب و قواسی
و شهالی و خاتم بندی و غیر ذالک استاد بود و نقش قلم خط نوشتی او اعتقادی عظیم در حق
خواجه حافظ بودی و چند آنکه حافظ را بغداد طلب داشتی و رعایت کردی حافظ از فارس جانب
بغداد میل ننمودی و بخاک پاره در وطن مالوف قناعت کردی در مدح سلطان این غزل گفته
ببغداد فرستاده

غزل

احمد الله علی معدلت السلطانی	احمد شیخ اویس حسن ایلکانی
خان بن خان شهنشاه شهنشاه نژاد	آنکه میزید اگر جان جهانش خوانی
ماه گر بی تو برآید بدو نیمش بزنند	معجزه احمدی و عاطفت سبحانی
برشکن کاکل ترکانه که در طالع تست	دولت کسری و منصب چنگیز خانی

سال دوازدهم از جلوس در هفتصد و نود و پنج امیر تیمور صاحبقران بطمع سلطان احمد لشکر بر
بغداد کشید و سلطان احمد بغداد را وداع کرده بروم رفت و چون چند سال بعد از وفات صاحبقران
در سنه هشتصد و سیزده سلطان احمد قصد تبریز کرده میرزا یوسف ترکمان که از جمله کلانان
میرزا و لود لشکر کشیده و کار بسیر رسید قرا یوسف بر سلطان احمد غالب آمد و او را گرفته بقتل در آورد
و رسم سلطنت از خاندان جلایر بر افتاد و ترکمان مسلط شدند و چون خبر قتل سلطان بمیرزا شاهرخ
ابن صاحبقران رسید از خواجه عبد القادر که مرید دیرینه ره عصر بود و سلطان احمد او را بسیار پایه

گرد آمده بود پرسید که هیچ چیز بواسطه یار عزیز بسته نخواهد این رباعی در تاریخ سلطان گفته اند ابیه

تاریخ

عبدالقادر ز دیده هر دم خون ریز یا دور سپهر تست جای ستیز
کان مهر سپهر خسروی را ناگاه تاریخ وفات گشت عقرب تبریز

۸۱۳

قرایوسف ترکمان

ولد قرا محمد است و اصل ایشان از جبال عارف است من اقصار ترکمان و بعهد قدیم باذربایجان و مدتیست افتاده اند و مردم صحرانشین بودند سلطان اویس جلایر ایشان را کله بانی و چوپانی فرمود و قرا محمد پدر او سلطان محمد بغدادی خروج کرد و تبریز را گرفت و باز از سلطان احمد مختار منهزم شد و سلطان احمد از سرهای ترکمه در صحرای خوی مناره ساخت و قرایوسف آن مناره را در زمان خود خراب کرد و سرهای اقربا را دفن نمود و بر جای آن لشکری انما فرمود و صاحبقران قرا محمد و قرایوسف را بارها از آذربایجان و مضافات آن راند و ایشان گریخته اند و تا تیغ ابدار صاحبقرانی در میان بود آتش فتنه آن مخاذیل مشتعل نمیشد و همواره منکوب و گریزان بجانب شام و روم بودند اما بعد از وفات صاحبقران باز قرایوسف استیلا یافت و فتنه ظاهر کرد بنوعی که دگر رفت امیران شاه را در سنه هشتصد و ده و سلطان احمد جلایر را در سنه هشتصد و سیزده بقتل رسانید و چون در سنه هشتصد و چهار ده میرزا شاهرخ لشکری عظیم بجنگ قرایوسف کشید بدفع او مشغول گشت و هر دو لشکر قریب یکدیگر شدند قرایوسف هیضه کرد و از درد شکم درگذشت و ملک وسیع بتصرف میرزا شاهرخ درآمد یکی از شاعران دران باب گفته ابیات

بساط حکومت بگسترده بود ولی هیچ فرصت ندادش حباب
چنین طرفه منصوبه کس ندید رخ سوی شاهرخ زیکسوی مات شد

احمدآباد گجرات

احمدآباد دار الملک گجرات است سلطان احمد بن سلطان محمد بن سلطان مظفرشاه گجراتی همت بر بنای آن گماشته در طبقات اکبری آمده که چون سلطان احمد آب و هوای قصبه اساول را که بر سر راه یقین واقع است موافق مزاج خود یافت باستصواب جناب شیخ احمد کهتو که از کبار مشائخ آن روزگار بود اراده شهر ساختن نموده در ذی القعده سنه ثلاث و عشر و ثمانمایه در کنار آب سابرمتی خشت تعمیر شهر احمدآباد را بر زمین نهاد و قلعه و بازارها و مساجد متعدد طرح انداخت و در سیزده ...

سنه هشتصد و بیست بود منشکر بابا روی سید و دولو ار سد آباد آن ساخت و تاریخ بنای آن شهر لک ما
ماجرا یافته اند چنانچه حلوای شاه مسوی تاریخ درین باب گفته و آن مسوی در هرات اشتهار یافته
قوم است از آنجا این چند بیت ترقیم یافت ابیات

چنین گفت حلوای شکر سخن — که آراست بر صد درج دُر در سخن
که چون چند گه شاه گردون غلام — شدش سر بلند و شاه بر مقام
زمینی لطافت ز خاک دید — ز گردش خاک او پاک دید
بالهام غیبی و حکم اله — چنین آمد اندر دل پادشاه
که در ساحت آن زمین هوا — کند تازه شهری سمی معظم نما
طلوع شاهنشه تخت یار — نگردند ساعات سعد اختیار
سه دی قعده رفته از هجرت — ثلث عشر ثمان مائة
چو ترتیب آن شهر عالی مقام — شد از ناصر الدین احمد تمام
ورا نام هم احمد آباد شد — در آن ملت احمد آباد شد

و در سنه عشرین و ثمانمائه حصار احمد آباد صورت اتمام یافت و چون نوبت سلطنت بسلطان محمود (؟)
رسید در جوار آن دو کروهی احمد آباد شهری ساخته محمود آباد نام و در ولایت صورت قلعه سر لعایت
استواری در سنه هشتصد و چهل و هفت تعمیر ساخت و سلطان احمد مذکور بعد وفات والد ماجد خود
مظفر شاه در سنه ثلث و عشر و ثمانمائه هجری بسلطنت گجرات رسیده بود و سی و دو سال و شش ماه
و هفت روز سلطنت نموده در چهارم ماه ربیع الثانی سنه هشتصد و چهل و شش در گذشت و بعد از او
سلطان محمد پادشاه شد و بعد از او سلطان قطب الدین بجای او نشست

سلطان خلیل الله

ولد میرانشاه بن امیر تیمور است بعد از وفات امیر تیمور بر تخت سمرقند جلوس کرده پادشاهی صاحب
حسن و بخشنده و ظریف طبع بوده چهار سال در دیار ماوراء النهر سلطنت کرد آخر الامر خداداد حسینی
و خداداد و خته و بردی بیک و باقی امرا سر خروج کردند و شاهزاده را مقید کرده بقلعه شاهرخیه
فرستادند چون آوازه استیلای امرای حرام نمک و قید میرزاده بسمع شاهرخ میرزا رسید
سپاهی گران جمع کرده از هرات عزم سمرقند نمود آن نمک حرامان منهزم شده راه گذاشته بطرف ترکستان
گریختند و شاهرخ سلطان بقاره بنام خود درده (؟) بر تخت سمرقند جلوس کرد فی الجمله چون ممالک ماوراء النهر

بتصرف شاہرخی افتاد سلطان خلیل را از بند خلاص ساخت و از آب آمو عبور نمود و حکومت تخت
بخلف الصدق خود الغ بیگ گورگان مقرر داشت وکان ذالک فی سنہ ہشتصد و یازده و بعد
ازانکہ سلطان خلیل با شاہرخ سلطان بہرات آورد سلطنت و ایالت ری و قم وہمدان بدو داد و
۸۱۴ دو سال و نیم دران دیار بنیابت عم سلطنت کرد و در شہر رجب سنہ ہشتصد و چہارده ہجری در ری
بجوار رحمت حق واصل گشت بیست و ہشت سال عمر یافت

مسجد گجرات

درگجرات موضعی است موسوم بمانک چوک قریب آن مقام یکے از ارکین دولت سلطان احمد گجراتی
کہ ابو بکر حسینی نام داشت در سنہ خمس و عشر و ثمانمایہ مسجد عالی تعمیر نمودہ این ابیات در تاریخ
بنای آن در مرات اسکندری مرقوم است

تاریخ

فرخ این بقعہ کہ چون کعبہ بنای بحسب است کعبہ اسلام دولت و دین عرب است
در جہانداری سلطان زمان احمد شاہ شہریاری کہ شہنشاہ جہانش لقب است
منبع حلم و ادب ہست یکی بانی آن کہ وفا و کرم و مکنتش اندر حسب است
زبدہ آل نبی مفخر اولاد علی سید عالم ابو بکر حسینی نسب است
۸۱۵ بحمد اللہ مرتب شدہ تاریخ اساس ہشتصد و پانزده و غرۂ ماہ رجب است

ناصر الدین سلطان محمود شاہ

پسر محمد شاہ لودی است چون اقبال خان در جنگ با خضر خان حاکم ملتان کشتہ شد دولت خان
و اختیار خان پسران محمود خان لودی باہم متفق شدہ ملک را در قبضہ اختیار خود ہا داشتہ سلطان
محمود را کہ از خوف امیر تیمور دہلی را گذاشتہ بطرف گجرات گریختہ بود و بعد ازان در قنوج آمدہ آن
ملک را متصرف خود داشت طلب داشتند و تاریخ بیست و دوم جمادی الثانی سال ہشتصد و
ہشت ہجری بار دیگر اورا بتخت دہلی رسانیدند تاریخ جلوس اوست

تاریخ

شد چو بر تخت شہی غازی سلطان محمود دولتش ہمنشین و غلامانہ اشرف و اقبال اندر پس
ہاتف از منظر قدس آمدہ آوازکنان قدرت عدل بود سال جلوس اقدس ۸۰۸

سلطان محمود در سنہ ہشتصد و پانزده ہجری بطرف کیتل برای شکار رفت و بعد مراجعت مریض گشتہ

تاریخ بست و نهم ذی قعده بعد از انقضای هفت سال و پنج ماه و هفت یوم درگذشت مدت حکومت و حکو
او هر دو مرتبه تا روز وفات نوزده سال و پنج ماه بود تاریخ وفات اوست

تاریخ

زد کوس فنا از لشکر سلطان محمود — آمد علم ازین حادثه از غم و ملول
تالف غم و الم شد و گفت از حیف — سازد الم و درد همین روز افزون

دولت خان لودی

پسر محمود خان لودی است بعد وفات سلطان محمود امرا دولت خان را در سنه هشتصد و چهارده در دهلی بر تخت سلطنت نشانیدند تاریخ جلوس اوست

تاریخ تعمیه

گرد دولت خان نشاند جای دو الملس — روی عالم را کسی چون روی عروس
گفت هاتف هاتف اقبال ناصر حوری — روز کار عیش آمد سال تاریخ جلوس

۸۱۵

تاریخ نوزدهم ربیع الاول سنه هشتصد و هفده در جنگ بدست خضر خان افتاده در قلعه فیروزآباد مقید ماند تا آنکه در ماه جمادی الاول سال هشتصد و هفده هجری درگذشت مدت سلطنت او یکسال و سه ماه و تاریخ وفات اوست

بیت تاریخ

رفت چو دولت خان بسوی جنت الماوا — عالمی از درد غم سینه ناله از جرم برد
سر بجیب فکر بردم تا که تاریخی شد — گفت هاتف سال او یکی صاحب دولت مرد

۸۱۷

امیر قوام الدین سنجانی

در بدایت حال از سرکاری زیستان حواب بوده و بسبب جمع و خرج و توجیه و تحقیق القریه بعهده وی بوده تا گاه وی را جذبه رسید از هر چه در آن بود سر و ل آمد بسلوک راه آخرت مشغول شد دیر اشعار بسیار است بعضی غزلیات مولانا جلال الدین را جواب گفته کتابی تصنیف کرده حول المحاسن نام آن نهاده و در ان سخنان عریب درج کرده است وفاتش نهم محرم سال هشتصد و بست واقع شده چنانچه از تاریخی که مولانا شیخی نسائی در تاریخ ولادت و وفات او گفته مستفادی گردد

تاریخ

امیر تارک سالک قوام ملت و دین — که در طریق طلب مثل شاه ادهم بود
سال هشتصد و سی و چهار میلادش — بلیح روزه و آغاز عید عالم بود
سن مفارقتش بر شهور هشتصد و بست — مراتسای عقایق بیح مست متقدم بود

۹۳

سلطان خضر خان

این خضر خان پسر ملک سلیمان حاکم ملتان از اولاد سادات است بعد وفات پدر خود در زمان فیروز شاه پادشاه بحکومت ملتان رسیده و صاحبقران امیر تیمور حین مراجعت از هندوستان آن ولایت را بدو تسلیم نموده بود بتاریخ پانزدهم ماه ربیع الاول سنه هشتصد و هفده با دولت خان لودی محاربه نموده و او را اسیر و محبوس کرده بر تخت دهلی نشست تاریخ جلوس اوست

تاریخ

چون خضر خان بتخت کرد جلوس — مه مهر سنه های رایش آمد

بهر تاریخ این جلوس سروش — گفت جشن قباد ویش آمد

و خضر خان با وجود استقلال سلطنت سکه بنام امیر تیمور و بعد فوت او بنام پسرش شاهرخ میرزا جاری داشته در رفاهیت عدالت و فقراپروری روزگار میگذرانید بعد سلطنت هفت سال و دو ماه و دو یوم بتاریخ هفدهم جمادی الاول سنه هشتصد و بست و چهار هجری بمرض مبتلا گردیده درگذشت و پسرش مبارک شاه پادشاه دهلی شد تاریخ وفات

تاریخ

چون رفت ازین جهان خضر خان بربست — نخل طرب جهان بغیاد از بیخ

هاتف ز جیب فکر سر برزده گفت — دردا ز ران روز ازون تاریخ ۸۲۴

مخدوم شاه تقی

فرزند مخدوم شیخ شعبان بیابانی است درویشی با کمال بود و در موضع جهوسی خاص که مقابل قلعه الهآباد واقع است مدفون است و مرقد او زیارتگاه عالمیان است شاید که در سنه هشتصد و بست و چهار فوت کرده و تاریخ او درین الفاظ یافته اند بحر فلک آفتاب ۸۲۴ و بعضی کسان از اسم او که شاه تقی است و عددش هشتصد و شانزده می شود تاریخ برآورده چنانچه ازین بیت مستفاد میگردد

تاریخ

چون شاه تقی ۸۱۶ موصل حق شد — ز اسمش کنند تاریخ وفاتش

شیخ محمد گیسو دراز

خلیفه شیخ نصیر الدین چراغ دهلی است فرموده پیر از دهلی بدکن رفت و در سال هشتصد و بست و پنج در آن دیار فوت کرده در گلبرگه مدفون گردید تاریخ وفات او از مخزن الواصلین نوشته آنکه سید محمد حسینی نام است : تاریخ — میکمان پیر اهل اسلام است

بسخن خود عمل نمیکند سید گفت آن سخن کدام است شاہزاده این بیت خواند بیت

تا سخن کوتاه کنی برخیز و عزم راه کن ** شکر پر طوطی فکن مردار پیش کرکسان

سید دعا و تحسین کرده فی الحال رو براه نهاد و در سنه هشتصد و سی و هفت ازین جهان رحلت

فرموده در مرات الخیال مرقوم است که او در سنه خمس و ثلاثین و ثمانمائه فوت شده مرقدش در شهر

جام است تاریخ وفات او از کتاب فخر الواصلین نوشته شد

تاریخ

شاه کونین قاسم انوار ** زبدهٔ آل حیدر کرار

بود او مست سر لم یزلی ** واقف حالتی خفی و جلی

۸۳۵ سال ترحیل آن ملازم خلد ** گفت قاسم بخلد قاسم خلد

مرقد او بشهر جام نگر ** بسرش نور صبح و شام نگر

سلطان مبارک شاه

پسر خضر خان است بعد پدر بتاریخ نوزدهم ماه جمادی الاول سنه هشتصد و بست و چهار هجری بر تخت

دهلی نشست تاریخ جلوس اوست

تاریخ

گشت چون پادشه مبارک شاه ** شادی آمد و گشت دهر با جشن

سال تاریخ این خجسته جلوس ** شد نگهبان عالم آرا جشن

چون سیزده سال و سه ماه و شانزده یوم سلطنت نمود سرور الملک و قاضی عبد الصمد و سدهاران

کهتری اتفاق کرده او را بتاریخ نهم ماه رمضان سال هشتصد و سی و هفت هجری در مسجدی که

آنجا برای نماز رفته بود شهید کردند و برادرزاده او را که محمد شاه نام داشت بپادشاهی برداشتند

شاه هوشنگ پادشاه مالوه معاصر سلطان مبارک شاه بوده است تاریخ وفات مبارک شاه

تاریخ

آه ده چو شد پی سفر از دنیا ** سلطان مبارک شه دولت مهوش

۸۳۷ آواز آمد برای تاریخ وفات ** شد سفر روح مجسم ز سروش

میرزا بایسنغر

ابن میرزا شاهرخ است ولادت او در شهور سنه هشتصد و دو هجری رو داده و وفاتش از بدن

از تاریخی که در تحفة الواصلین در وفات او مرقوم است چنان مفهوم میگردد که عمرش یکصد و بیست و چهار سال بود و سال وفات هشتصد و چهل و آن تاریخ اینست

تاریخ

آنکه قطب مدار عالم بود ٭ پادشاه ممالک دین بود
شاه هایه رواق ملتین ٭ نام دار جهان بدیع الدین
یعنی است و شاه و جلی مجلی ٭ میشود هی زره خدا طلبی
آن شهنشه که مطلع نور است ٭ از مریدان شاه طیفور است
عمر آن شاه مطلع الانوار ٭ یکصد و بیست و چار سال شمار
شده سال طلوع او بیقین ٭ شمس دنیا و دین بدیع الدین
شب جمعه شاه نقل نمود ٭ هیجدهم از جمادی اول بود
سال ترحیل او عیان و نهفت ٭ عقل قطب المدار جنت گفت
باز تاریخ نقل آن اعظم ٭ زد خرد سال کی بهشت رقم

سکندر ترکمان

ولد قرا یوسف ترکمان است بعد وفات پدر جلادت و مردانگی تا حدی بجا آورد که در دو هم نکشید و با شاهرخ میرزا مصاف داد و آخر مخذول و شکسته شد و بجانب روم گریخت و کان ذلک فی یوم الاربع تاسع عشرین شهر رجب سنه اربع و عشرین و ثمانمایه و شاهرخ هرچند مملکت آذربایجان را باولاد قرا یوسف ترکمان عرض کرد اما از ترس اسکندر همگنان قبول کردند بالضرورة آن ملک را باز بایشان گذاشته بدار الملک اصلی معاودت نمود چنانچه گفته اند سکندر لشکر بار از دو جنت سه با مملکت بگرفت و بگریخت ٭ بالجمله میان شاهرخ و اولاد قرا یوسف ترکمان سالها خصومت باقی ماند تا آنکه در شهور سنه تسع و ثلثین و ثمانمایه سکندر بکلی منکوب و ضعیف شد و از دست پسر خود که قباد نام داشت در سنه هشتصد و چهل و یک کشته شد و شاهرخ میرزا برادرش جهانشاه ابن قرا یوسف را بر آذربایجان امیر ساخت حکومت سکندر شانزده سال بود.

سلطان محمد ابن میرانشاه

بس امیر تیمور بدین و اهل دین بازگشت تمام داشته همواره با برادر خود میرزا خلیل الله در سمرقند میبود و از سلطنت و ملک داری رغبتی نداشت چون در سنه هشتصد و یازده شاهرخ میرزا سمرقند را

گرفته بود السر خود میرزا الغ بیگ نمود سلطان محمد همراه او اقامت ایشان نموده و میرزا الغ بیگ همواره در
اعزاز و احترام او کوشیده آداب برادری سلوک می نمود و سلطان محمد دو پسر داشت یکی سلطان
ابوسعید میرزا و دیگر منوچهر میرزا چون بیمار شده قریب مرگ رسید سلطان ابوسعید را به میرزا الغ بیگ
سفارش نمود او هم پیوسته سلطان ابوسعید در سایه عاطفت او بوده کامیابی عیش و طرب
می بود تا آنکه پدر سلطان محمد از جهان بهاری تا به کرد در سنه هشتصد و چهل و پنج رخت هستی از این
عالم بیرون برد

شیخ وجیه الدین احمد مغربی

المشهور شیخ احمد کهتو گنج بخش یکی از مشایخ کبار روزگار خود بود پدرش ملک اختیار الدین محمد با
سلطان فیروز بادشاه دهلی قرابتی داشت و از امرای کبار بود چون او را واگذاشت وفات یافت شیخ
او را در آن شهر شیخ از غلط حالی و حسنی که داشت مردمان دهلی او را یوسف ثانی می گفتند بعد
از وفات پدر در فسق و فجور مستغرق می بود تا آنکه مرید بابا اسحاق مغربی گشت و در اندک روزگار
به مقام قطبیت رسید چنانچه سلاطین هند مرید او شدند چون به گجرات رفت سلطان مظفر گجراتی
که بادشاهی دانشمند بود مرید او شد و شیخ یکصد و یازده سال عمر یافت وفات او تاریخ پنجم
ماه شوال سنه هشتصد و چهل و نه در زمان سلطان محمد گجراتی در گجرات واقع شده مشهور است
مرد یکی از همراهان او در مقصد شیخ ست مرات اسکندری مرقوم است که روزی نام احمد شاه شحنه
را سلطان محمد گجراتی به عیادت شیخ فرستاده بود آن شخص را در بازار راه مرده یافت شیخ اطلاع
یافته بگریست و پس سلطان آمد سلطان احوال پرسید گفت مصرعه تیره شد عالم محمد را ۸۴۹
فقد باد اتفاقاً حروف این مصرعه مطابق تاریخ وفات برآمد و لفظ آخر او کتاب سیر مایل
تاریخ بر می آید و فاضل شاعر تاریخ و سال او را این نظم آورده

تاریخ

طاد میم علی سما نمایه ؛ کان والک و مامن التوال ۸۴۹
عمره دل باد مطلبه ؛ مات یوم الخمیس قبل زوال

و این تاریخ در وفات او در کتاب محسن الواصلین مرقوم است

تاریخ

شیخ احمد که مغربی بوده ؛ صاحب علم موهبی بوده
قطب حق بود عمر او از حق ؛ صد و یک سال در مکتب سبق

باب ...

چرب بیش که چهار خرد محصول حاصل آب بود چهار دانگ فلوس مال و خراج میگرفته اند که بسیار
در احکام نجوم مهارت داشت بعد از وفات پدر از ماوراء النهر لشکر بخراسان کشید و ملک موروثی طلب
امیرزاده علاء الدوله ابن میرزا بایسنغر ابن شاهرخ با او مخالفت کرد و در حدود ترنابیب میان ایشان
حرب اتفاق افتاد و الغ بیگ ظفر یافت و تمامی خراسان را مسخر ساخت بود هر در لشکری همراه داشت
و در آن هجوم خراسان خراب شد در شهر رمضان سنه اثنی و خمسین و ثمانمائه تا وقتی که الغ بیگ بتسخیر
خراسان مشغول بود ابوالخیر خان سمرقند را محاصره کرد و در آن حال پسرش میرزا عبد اللطیف را که بلخ
بمنافات آنجا بار داده بود شیطان تحریص داد تا با پدر عاصی و باغی شد مدت سه ماه الغ بیگ را
در کنار جیحون با عبد اللطیف محاربه بود بعد از آن در شهر شعبان سنه هشتصد و پنجاه و سه در نواحی
سمرقند میان پدر و پسر مصاف دست داد و عبد اللطیف ظفر یافت و الغ بیگ بطرف ترکستان
گریخت و عبد اللطیف بر تخت سمرقند جلوس نمود بعد چندی میرزا الغ بیگ از راه ... بسمرقند رسیده
در شهر رمضان سنه مذکور پیش فرزند بی محابا در آمد آن بدبخت در اول ... اعراض و الزام
نمود فاما شیطان برو غالب شد و دل او را بقتل پدر حریص گردانید و بر لب آب کوهک که بر
سمرقند است آن پادشاه را بدست عباس نامی داد و عباس او را بقصاص چون پدر خود بدرجه
شهادت رسانید در آن وقت الغ بیگ این بیت را می خواند بیت پدرکش پادشاهی را
نشاید اگر شاید بجز شش مه نپاید عمر میرزا الغ بیگ پنجاه و هشت سال بوده از لفظ صبح
تاریخ او بر می آید و این رباعی و قطعه در تاریخ وفات اوست

تاریخ

الغ بیگ آن شاه جم اقتدار ⁂ که دین نبی را از او بود پشت
چو عباس کشتش بتیغ خطا ⁂ شدش حرف تاریخ عباس کشت

۸۵۳

از الفاظ عباس کشت تاریخ وفات او بر می آید و این قطعه که بطور تعمیه است نیز از آن حال خبر می دهد

تاریخ

شاه سعید الغ بیگ علیه الرحمة ⁂ آنکه خود را بسوی کعبه فخر رسانید
راست در عاشر ماه رمضان گشت شهید ⁂ خلق را ماتم او بر سر آتش بنشاند
اگر ای دل ز تو تاریخ وفاتش پرسد ⁂ گوی ای سیمبر از دور الغ بیگ نماند
اگر از عدد الفاظ الغ بیگ عدد لفظ دور منها کرده شود تاریخ بر آید

۸۵۳

باب ہشتم
میرزا عبد اللطیف
این میرزا الغ بیگ است امید ما بی بندہ ملک از و گرفت و لوا را ان اسارہ او و رسن از دست عباس
نامی کشتہ شد چون ہفت ماہ و کسری برین گذشت سپاہ اہل انتقام چون میرزا الغ بیگ کسبہ معین
بدست یکی از ملازم خود کہ بابا حسین نام داشت در بست و ششم ربیع الاول سنہ ہشتصد و پنجاہ و
چہار بقتل رسید و سر اس را بر دہ در پیشگاہ طاق مدرسہ الغ بیگ کہ در ہرات است اویخید حکما
در تاریخ او گفتہ اند
تاریخ
بابا حسین کشت سپہ ماہ اش رسید تاریخ قتل اوست کہ بابا حسین کشت
۸۵۴
سلطان علاء الدین
پسر محمد شاہ بن فرید خان بن خضر خان است بعد وفات پدر خود در سنہ ہشتصد و چہل و ہفت
ہجری بر تخت دہلی نشست و بہلول لودی و دیگر امرا آمدہ بیعت کردند این سلطان خود را سہ
ہم سب تر خان بر و ما و تر لود این مثل کہ زبان زد عوام الناس است این یادگارِ کہ دولت
شاہ عالم از دہلی تا پالم در باب اوست و حسام خان نام وزیر او بود تاریخ جلوس اوست
تاریخ
سلطان علاؤ الدین خود وقت عید بر سرنہاد تاج از روز جشن م
گفتم کہ بسال او حکیم ہاتف گفت
ز مود کہ تاج باد شاہ اسلام
۸۴۹
در سنہ ہشتصد پنجاہ و پنج ہجری بہلول لودی لشکر حمید خان لشکری بر کشیدہ و دہلی را متصرف
گردید و سلطان علاء الدین بطرف بداؤں رفتہ بر آن ملک قانع ماند و در سنہ ہشتصد و ہشتاد
و سہ در بدایوں درگذشت در زمان او تمام ہندوستان طوائف الملوک بود در دکن و گجرات
و مالوہ و جونپور و بنگالہ بادشاہان صاحب سکہ بودند مدت سلطنت او در دہلی ہفت سال دو ماہ
و سہ یوم نام مادرش جہان آرا بیگم بود
مولانا اسحاق
از اہالی اوچ است و خلیفہ و ہمشیرزادہ سید صدر الدین راجو قتال است در سنہ ہشتصد و
در گذشت و در سہار پور در صحن خانہ خود مدفون گشت تاریخ وفاتش مخدوم اسحاق یافتہ اند
۸۶۰
سلطان بابر بہادر
این میرزا بایسنقر ابن میرزا شاہرخ است سلطنت ہرات در تعلق داشت و بعد قتل کردن برادر خود

سلطان محمد را در سنه هشتصد و پنجاه و پنج پادشاه عراق و خراسان شد در اوایل سنه ستین و ثمانمائه
در آخر دولت بابر میرزا در دو ذوابه در غایت مهابت در حوالی برج ثور که خانه هشتم طالع بابر میرزا بود
ساطع میگشت و اولیای دولت او ازین معنی بغایت هراسان شدند تا آنکه در صباح شنبه
بیست و پنجم ربیع الثانی سنه احدی و ستین و ثمانمائه سلطان بابر در مشهد فوت کرد ایام حکومت
او هفت سال بود عزیزی در تاریخ وفاتش این قطعه گفته

تاریخ

شاه بابر شهی که از عدلش   عدل نوشیروان شده منسوخ
بود راسخ چو در سخا و کرم   گشت تاریخ فوت او راسخ ٨٦١

مولانا شرف الدین عبد القادر برادر صاحب مطلع السعدین در تاریخ او گفته

آفتاب ملک بابر خان نماند تاریخ کی جهان خورشید جهان در خور است
در ربیع الثانی و فصل ربیع   لاله را ساغر ز خون دل پر است
چرخ را گفتم جگر تا چاک شد   دیده ها از اشک دامن پر در است
این چه حالست و چه تاریخ است گفت   موت سلطان مؤید بابر است

این غزل نمونه از واردات طبع فیاض آن پادشاه است   غزل

در دور ما ز کهنه سواران یکی حی است   نی است
این سلطنت که ما ز گدایش یافتیم   دارا نداشت هرگز کاوس را کی است
دائم کمان ابروی دلدار سپر جراحت است   کز گوشه های دود دلی صلیب در پی است
دارد بزلف او دل زنار بند ما   سودای کفر و کافری و هرچه در وی است
بابر رسیده ناله زارت بگوش یار   محمول وقت یافت که لیلی درون وی است

خواجه شمس الدین محمد کوسوی جامی

از اولاد کبار و احفاد بزرگوار شیخ الاسلام احمد الجامی است و خرقه شیخ که میگویند همان خرقه است
که از شیخ ابوسعید ابوالخیر بوی رسیده بود و در زمان او وصله از پیراهن رسول موجود است از
میان همه اولاد بخانواده ایشان رسیده توفی یوم السبت السادس والعشرین من جمادی الاولی
سنه ثلث و ستین و ثمانمائه و قبر وی در حوالی مسجد جامع هرات است نزدیک بمزار فقیه ابو یزید
مرغزی و در تاریخ وفات وی گفته اند

تاریخ

همایون شاه مرد و دور خوش گشت ... تعالی الله زهی مرگ همایون
جهان پر ذوق شد تاریخ مرگش ... هم از ذوق جهان آمد برون ۸۶۵

شیخ آذری

عارفی مرد منقّقی عالی همت بود بکار دنیا کم التفات نموده و علی الدوام طالب صحبت اهل الله بود چهل سال بر سجاده طاعت بفقر و قناعت روزگار گذرانیده معاصر سلطان محمد بایسنغر بود و در زمان سلطان احمد شاه بهمنی که نهم پادشاه از سلاطین بهمنیان است از ایران بسیر هند آمده بود و در دکن با سلطان ملازمت حاصل نموده اتفاقاً سلطان دران ایام شهر بیدر را بنیاد میکرد و دار الاماره در کمال شکوه طرح انداخت که آن در سنه هشتصد و سی و شش هجری باتمام رسیده شراب پای تخت کتابه عمارت بنظم آورده شیخ آذری هم چند بیت موزون ساخت از آن جمله است این دو بیت

ابیات

حبذا قصر مشید که ز فرط عظمت ... آسمان پایهٔ از سدهٔ این درگاه است
آسمان هم نتوان گفت که ترک ادب است ... قصر سلطان جهان احمد بهمن شاه است

بعد از آن آذری از هند مراجعت نموده و در سنه هشتصد و شصت و شش در عمر هشتاد و دو سالگی در اسفراین از توابع خراسان وفات کرد او را تصانیف بسیار است از آن جمله کتاب جواهر الاسرار است مشتمل چندین علوم در تاریخ فوتش خواجه احمد مستوفی می فرماید

تاریخ

دریغا آذری شیخ زمانه ... که مصباح جهانش گشت بی ضو
چو او ثانی خسرو بود در شعر ... از آن تاریخ فوتش گشت خسرو ۸۶۶

و سلطان احمد شاه مذکور بعد از سلطان فیروز شاه بهمنی که برادر او بود بسلطنت دکن رسیده بود و بعد حکومت دوازده سال و نه ماه و بیست و چهار روز در تاریخ سیوم ماه رجب سال هشتصد و سی و هشت هجری فوت کرد و سلطان احمد شاه گجراتی معاصر او بود

مولانا طوطی

در زمان دولت ابو القاسم بابر سلطان از جمع خوش طبعان و نکته پردازان هیچکس در جستجوی دروغ این جهان بر نمی آید بر زبان ... خود مرثیه گفته این بیت آن از آن جمله است :

از شیراز گذشته در بغداد بر رفت جهانشاه بر قصد دفع او متوجه بغداد گردید و یک و نیم سال بغداد را محاصره
نمود تا آنکه بسبب امتداد محاصره در شهر بغداد قحط خاست و بالکلیه و ذخایر اهل شهر و قلعه
تمام شده بر پیر بوداغ عار شده بصلح راضی شد درامانی صلح محمدی که والده جهانشاه بود از خلاصی پیربوداغ
دلشاد او دیگر باره اندیشه مند شده و پدر را بر آن آورد تا بر قتل پیربوداغ راضی شد چنانچه نماد پیش از
روز شنبه چهاردهم ذی القعده سنه احدی وسبعین وثمانمائة آن مدبخت را بحکم یکی از امرای جهانشاه
در بغداد درآمده برادر خود را شهید کرد بعد از آن جهانشاه از غایت حرص و طمع دیار بکر که مستقر آباء
و اجداد امیر کبیر ابو النصر حسن بیگ بود نموده لشکر بدان دیار کشید و در حدود دیار بکر با امیر حسن بیگ
مصاف کرده با اکثری از فرزندان را مرا القتل رسید و از دودمان قرا یوسف دود نکبت برآمد
زمان دولت ترکمان بسر آمد این واقعه تاریخ دوازدهم شهر ربیع الثانی سنه اثنی وسبعین
وثمانمائة دست داده چنانچه یکی از شعرای زمان در تاریخ آن واقعه این قطعه در سلک نظم کشید

تاریخ

اردوی همایون جهانشه تویال — با آنهمه اسباب زبردستی ولشت
ثانی عشر از شهر ربیع الثانی — ویران شده تاریخ حسن بیگ گشت

٨٧٢

وجهانشاه هفتاد سال عمر یافت سیزده سال بنیابت شاهرخ بادربایجان سلطنت نمود و بعد از بیست
و دو سال در عراقین و فارس تا هرمز باستقلال پادشاهی راند

احوال پادشاهان مالوه

ولایت مالوه از هنگام سلطان غیاث الدین بلبن تا زمان سلطان محمد ابن فیروز شاه در تصرف
پادشاهان دهلی بود بعد از آن چون مملکت دهلی تجزیه وتقسیم یافته حکام آن دیار حکم ملوک طوایف
پیدا کردند دلاور خان غوری که از قبل سلطان محمد بحکومت آن ولایت رفته دم استقلال زده
از آن وقت حکام مالوه از اطاعت پادشاهان دهلی بیرون رفته چنانچه یازده تن تا زمان دولت اکبرشاه
حکومت کرده اند آورده که سلطان محمد بن فیروزشاه جمعی را که در ایام تفرقه دهلی الی بودند هم تک و همعنان
بودند و آمین وفادار جمعیت در دیده بعد از آنکه سلطنت وی تمکین و قرار یافت امید هر یک را از سابقه کارگذاری
مملکتی بخشید از آن جمله دلاور خان غوری را در سنه ست وثمانمائة حکومت مالوه ارزانی داشت و وی به
نیروی بازوی آن ولایت را چنان در ضبط آورد که متعلقه از هر حد طرف دست تصرف در استیلا کشیدند
وسکنه آن ولایت بفراغت آرام گیر شدند چون سلطان محمد وفات یافت سلسله انتظام و التیام مملکت هند

انقلاب برطرف و ملوک طوایف بهم رسیدند و شوکت پادشاهی گرفتند دلاور خان نیز از اطاعت وا
دهلی سر تابید و دم استقلال زده سالها بکام گذرانید و در سنه تسع و ثمانمائه ودیعت حیات سپرد
ایام حکومت او بیست سال بود بعد از وی پسرش الپ خان خود را سلطان هوشنگ ملقب ساخته خطبه و سکه
بنام خود کرده بر امر سلطنت و اساس دولت استقلال پذیرفته بود که سلطان مظفر گجراتی بنای لشکر نمود
و به تسخیر آن ولایت نهاد و سلطان هوشنگ در اوایل سنه عشر و ثمانمائه بهر جنگ از
قلعه دهار برآمده با لشکر در آویخت آخر سلطان هوشنگ تاب مقاومت در خود ندیده بپای حسته
پس سلطان مظفر آمده وی را با امرای وی بند کرده بگجرات آورد و برادر خود نصرت خان را با لشکر انبوه
در قلعه دهار گذاشته بفتح دیگر بری مراجعت نمود بعد از آنکه سلطان مظفر بگجرات رسید لشکر مالوه یکجا
شده نصرت خان را از دهار بدر کردند و در قلعه ماندو موسی خان را که ابن عم سلطان هوشنگ بود
سردار برداشتند بعد وصول این خبر بگجرات مظفر شاه بعد از یک سال هوشنگ شاه را از حبس
برآورده عهد گرفته در سنه احدی و عشر و ثمانمائه شاهزاده احمد شاه را بکومک او رخصت فرمود
احمد شاه دهار و نواحی از از دست اعدا برآورده تفویض او نموده باز آن سلطان هوشنگ
ماندو را نیز از دست موسی خان برآورده ملک مغیث را که ابن عم او بود ملک الشرقی خطاب داده امور
ملکی مفوض فرمود و چون سلطان مظفر فوت کرد و نبیره‌اش سلطان احمد شاه بپادشاهی رسید
چند بار سلطان هوشنگ باراده تسخیر گجرات رفته و پشیمان برگشته بازآمده در سنه اثنی و عشرین
و ثمانمائه سلطان هوشنگ از مهمات و کاروبار کاردانی بر حسب ملک محمود پسر ملک مغیث واضح و لایح
دیده وی را محمود خان خطاب داد و بامور در مهمات ملکی شریک ساخت بعد از این سلطان احمد
گجراتی چند مرتبه بر مالوه تاخت آورده با سلطان هوشنگ جنگ نموده و سلطان هوشنگ
شاه در سنه ثمان و ثلثین و ثمانمائه فوت کرد و تاریخ رحلت او از عبارت آه هوشنگ شاه نماند
استخراج می یابد مدت سلطنت او سی سال بود بعد از وی پسرش غزنی خان خود را محمد شاه ملقب
ساخته در عیش و طرب می گذرانید و مآل کار او آن شد که چون برادر محمود خان را ناحق رعیت و
بعضی را میل در چشم کشید دلهای مردم از و نفرت گرفت و محمود خان نیز از او برگشت و هوای
سلطنت که در سر داشت قوی تر ساخته جوی وقت فرصت شد با اگر او را در شراب زهر داده
مدت سلطنت او یک ماه و چند روز بود و محمود خان بپادشاهی مالوه رسید —

سلطان محمود شاه خلجی بادشاه مالوه

پسر خانجهان خلجی است پیش از آنکه بپایه بلند سلطنت صعود نماید در سلسله امرای اعظم سلطان هوشنگ شاه
بادشاه مالوه بود و بعد وفات هوشنگ شاه که در سنه هشتصد و سی و هشت بوقوع پیوسته پسر غزنی خان
سه ماه و چند روز حکومت نموده مسموم شد بعد از او سلطنت بمحمود خان رسید او بیست و نهم
شوال سنه تسع و ثلثین و ثمانمایه باستصواب خانجهان و صلاح دید جمهور انام بر تخت سلطنت مالوه جلوس
نمود و خود را سلطان محمود خلجی ملقب ساخته پدر خود را خطاب اعظم همایون ارزانی داشت گویند که در
زمان سلطنت هوشنگ شاه شیخ الاسلام جاکیده خلیفه شاه راجو قتال که همیشه در ویرانه و بیابان
بسر بردی بقصد زیارت حرمین بر منده که دار السلطنت مالوه است گذر کرد محمود خان که همیشه آرزوی
سلطنت در دل داشت بملازمت شیخ رفت و بسیار نیاز مندی و درویشی کرد از اتفاقات چون
ساعت طعام در میان آمد شیخ از روی کرم چهار لقمه نان یابس در دهن محمود خان انداخت و گفت
بادشاهی مالوه تا سه فرزند دیگر تراست و عاقبت چنان شد که آن بزرگ فرموده بود والله اعلم بالصواب
بالجمله چون سلطان محمود شاه بادشاه مالوه شد تمامی ولایت مالوه و اکثری از بلاد دکن مسخر ساخت
و از المستنجد بالله که از خلفای بنی عباس است منشور سلطنت و خلعت خلافت از مصر فرستاد و سلطان
در سنه ثلث و اربعین و ثمانمایه در اتمام عمارت مقبره سلطان هوشنگ و مسجد جامع هوشنگ شاهی که
قریب دروازه راهوری واقع است و دو صد و سی گنبد و سه صد و هشتاد استوانه دارد و در
اندک مدت باتمام رسانید و در آخر سنه تسع و اربعین و ثمانمایه بر سلطان محمود شرقی والی
جونپور رفته جنگ کرد و اکثر بلاد و اطراف جونپور بغارت داد آخر بصلح قرار داده مراجعت نمود در
سنه خمس و خمسین و ثمانمایه متوجه تسخیر گجرات شد و در اثنای راه خبر آمد که سلطان احمد گجراتی
فوت کرد و سلطان قطب الدین پسر او بر تخت نشست بکوچ متواتر تا حوالی احمدآباد گجرات رسید سلطان
قطب الدین صفوف آراسته رو بمیدان رزم آورد و لشکر مالوه را پریشان ساخت و سلطان
محمود بطرف مالوه معاودت نمود در سنه احدی و سبعین و ثمانمایه با والی دکن یعنی سلطان
محمد شاه بهمنی صلح نمود و در همین سال حکم کرد که مدار محاسبات دفتر تاریخ قمری هند که تاریخ
شمسی قمری نویسند و سلطان محمود بعد از سلطنت سی و چهار سال بسن شصت و هشت سالگی
بتاریخ نوزدهم ذی القعده سنه هشتصد و هفتاد و دو فوت کرد عمر بزرگی ور تاریخ وفاتش گفته

مرزا یادگار محمد

بن مرزا محمد بن مرزا بایسنغر بن مرزا شاهرخ بن امیر تیمور صاحبقران بعد از وفات جد خود یعنی مرزا بایسنغر حاکم خراسان گردید و با مرزا سلطان حسین بایقرا محاربه داشت تا آنکه مرزا سلطان حسین شب چهارشنبه بیست و هفتم صفر سنه هشتصد و هفتاد و پنج بر سر وی شبخون آورد و او را بقتل رسانیده متصرف خراسان شد و ملک خراسان منضبط گردید و مولانا کمال الدین عبدالواسع در تاریخ شهادتش گفته تاریخ

۸۷۵

شد شهید صفر به بیست و هفتم صفر   از سال شهادتش دهد یاد خبر

ذکر شهر قنوج

این شهر از شهرهای قدیم هندوستان است آباد نموده راجه سورج که معاصر رستم دستان بود و در زمان دولت راجه مالدیو که بعد از دهم پشت راجه سورج میرسد شهر قنوج بآن عظمت رسیده بود که سی هزار دوکان تنبول فروشان در قلعه بزرگ محیط داشت اما درین زمان که سنه هزار و دو صد و پنجاه و چهار هجری است ویران افتاده است و مردمان کمتر اند و قلعه آن بالکل مسمار شده اما بعضی عمارات و مقبره های سنگین و مساجد استاده اند ذکر عمارت و تاریخ آن در مقام خود کرده خواهد شد

ذکر گنبد شهر قنوج و تاریخ آن

بسمت مشرق شهر قنوج قریب قلعه کهنه درگاهیست سربلندی احاطه دارد که اندرون آن دو روضه هاست از سنگهای سرخ و سفید تعمیر شده یکی از آن روضه تاریخی ندارد شرقی [illegible] چون راقم این اوراق در سنه هزار و دو صد و پنجاه و سه از اله آباد بطرف آگره میرفت در آن مقام رفته دید که همه حروف تاریخ بسبب کهنه سالگی زایل شده بود مگر دو سه حروف باقی مانده بودند که معلوم نشد که آن مقبره کیست مگر ساکنان آنجا گفتند که این روضه اولاد مخدوم جهانیان است و در شرق آن روضه مقبره دیگر است گنبدی عالی دارد و چهار مینار بر چهار گوشه آن و اندرون آن مکان چهار قبر است که هیچ تاریخ ندارد مگر سنگی بزرگ در یک سو نهاده بود که در ایام سابق بر بالای دروازه بیرون نصب کرده بودند تاریخی که بر آن سنگ منقوش است چنان مستفاد میگردد که شخصی بنام شاه بری در ایام دولت حسین شاه شرقی ابن محمود شاه بن سلطان ابراهیم شرقی در سنه هشتصد و هشتاد و [illegible] گنبدی عالی بر آن روضه تعمیر نموده بود تاریخ اینست تاریخ

این گنبدی رفیع که از چرخ برتر است   وین طاق عالی نظیر که هست در روایت

است تا آنکه در ماه شوال سنه ثمانمائه و بیست و پنج هجری بجوار رحمت ایزدی پیوست بعد از او برادرش
سلطان احمد شاه بهمنی ابن سلطان علاء الدین بر سر بساط احمد آباد بیدر تا مدت ... به حکومت دوازده
سال و سه ماه و نیم روز در تاریخ هشتم رجب سنه ثمانمائه و سی و هشت هجری فوت کرد بعد از او
پسرش سلطان علاء الدین بهمنی در احمد آباد بیدر بر تخت سلطانی نشست و بعد سلطنت بیست
و سه سال ده ماه و پانزده روز در ماه جمادی الاول سنه ثمانمائه و شصت و دو هجری رحلت
نموده بود از او پسرش سلطان همایون شاه ظالم بر تخت فرمانروائی نشست و تاریخ بیست و ششم
ذیقعده سنه ثمانمائه و شصت و پنج فوت کرد و تاریخ وفات او سال ازین مرقوم شد بعد از او پسرش
سلطان نظام شاه بهمنی که هشت ساله بود بر تخت نشست و بعد سلطنت دو سال فوت کرد که سیزدهم
ذیقعده سنه ثمانمائه و شصت و هفت وفات یافته بود بعد از او برادرش سلطان محمد شاه بهمنی بر
سریر فرمانروائی نشست و ذکرش بعد ازین خواهد آمد

خواجه محمود گاوان گیلانی

وزیر سلطان محمد شاه بهمنی بود و خواجه محمود ملقب بود به ملک التجار خواجه جهان و سلطان محمد شاه
بهمنی والی دکن از گفته حاسدان بی تحقیقات قصوری او را در کبر سن که عمرش هفتاد و هشت رسیده
و تاریخ پنجم ماه صفر سنه ثمانمائه و هشتاد و شش بقتل رسانید ملا عبد الکریم صاحب تاریخ محمود شاهی
شاگردان شیخ مریدان او بود در تاریخ شهادت او گفته

تاریخ

شهیدی بی سبب محمود مطلق ٭ که عالم را ز جودش بود رونق
اگر خواهی تو تاریخ وفاتش ٭ فرو خوان قصه قتل بنا حق

تاریخ

سال فوتش گر کسی پرسد بگو ٭ بیگنه محمود گاوان شد شهید

سلطان محمد شاه بهمنی

از سلاطین دکن است چون پدرش سلطان همایون شاه ظالم فوت کرد سلطان نظام
شاه که کلانتر بود بر تخت فرمانروائی نشست و بعد فوت او که تاریخ سیزدهم ماه ذی القعده
سنه ثمانمائه و شصت و هفت هجری روداده برادرش سلطان محمد شاه بر تخت سلطنت
جلوس نموده و سلطان احمد ... ملقب گشته وزارتش متعلق بخواجه محمود گیلانی مشهور

گریخت و درا ورنه کس بسیاری برسر او جمع آمده تحاشی سلیمان در حرکت آمد و درو دقیقه که سلطان
در حمام بود غافل بدان شهر درآمد سلیمان چی الغو از حمام برآمده راه فرار پیش گرفت فشار را
گذر پس برد پهی ابنا و مردم آنموضع وی را قتل آورده سر پس برد موسی آوردند مدت سیال
کامرانی بود موسی چلپی میس حسب الاستعداد با نام مقام بدر آمده اقتدا آنموضع را که در قتل
برادرش جرات نموده بود بقتل رسانیده بود چند گاه از سلطان محمد بوسته بدفع او کوشیدند
ودر سال هشتصد و چهارده موسی بدست او افتاده محبوس ملکه عدل گردید چون سلطان محمد
برادر خود موسی را بر همان که سعت مکان کشتن گویند در نمان مرد است و پادشاه شد در کرم
سه سال و عمر و ماه نماند دلش از سلطنت مستور گردید لیکن خود سلطان مراد را بجای خود قائم
عزلت اختیار نمود و بار هوای سلطنت کرد لیکن ملک اقرا اصلا مضایقه در آن ننمود چون در سنه
هشتصد و بیست و پنج سلطان محمد فوت کرد ایش سلطان مراد و بار دیگر مدد در اربع و خمسین
و ثمانمائه با حال طبع درگذشت در مقامی نظر آمد که در بر تحویل و سه سالگی فوت کرده و مدت سلطنت
اوسی سال و سه ماه و سه روز بود بعد از پسر سلطان محمد در محرم سال مذکور دو ملک و خمسه
عدی بر تخت سلطنت جلوس نمود مرتبه اس از آباء و اجداد در گذشت از جمله تا مندالست یکی
تسخیر استنبول است که دست تسلط هیچ پادشاهی بدان نرسیده بود و او آن بلده را در سال
هشتصد و نه ماه و هفت جبرا و قهرا گرفت و یکی از فضلا تاریخ را بلدة طیبة یافته و این فتح
تاریخ بیستم جمادی الاول روز سه شنبه سال هشتصد و نه ماه و هفت که مطابق بیست و نهم ماه انگریزی
سنه یکهزار و چهارصد و نه ماه و سه عیسوی بود واقع شده باید دانست که اصل نام این شهر
قسطنطنیه است که یکی از ساحره روم که قسطنطین نام داشت قریب سه صد سال قمری پیش از هجرت
یعنی تا تاریخ بیست و سیم ماه نوبر سال سه صد و بیست و پنج عیسوی بنیاد این بلده معظمه انداخته
بنام خود قسطنطین نبول نهاده اما چون این کلمه از زبان ترکان که مخص بی علم بودند جاری نمیشد
استنبول میگفتند و حالا نیز بدین نام مشهور است و بعضی قسطنطنیه می نویسند الحمول بعد چندی میان
سلطان محمد و حسن پادشاه کردوری محاربت شده هزیمت قال و بعد از آن سید اگر چه اعزاز او محمد لیکن حسن پادشاه
اسامی از معتقدای ودرا مبهرم ساخته خاص مراد را که امیر الامرا میرسیت بقتل رسانید اما در تاریخ سنه
ثمان و سبعین و ثمانمائه در حدود دار بیجان بلای رسیدن دست داده شکست بر حسن پادشاه افتاد
از سیل پیک لیکن بقتل آمد عزیزی بشعر کمالاته دفع آ عزیز را تاریخ

این حج یافته و مولانا عبدالرحمان جامی چند قصیده در مدح سلطان محمد گفته که مطلع یکی از آن قصاید
اینست کم کسی پذیرد جاه و جلال چون تو کرد اکتساب فضل و کمال . و سلطان
محمد بیگه و یکسانی روزگار میگذرانید تا در آخر یوم الخمیس سوم ربیع الاول سنه ست و ثمانین و
ثمانمائه در حوالی [illegible] فوت گشت و تاریخ واقعه را فی یوم الخمیس یافته اند پس از وی پسر
سلطان بایزید قائم مقام او شد ذکرش بعد ازین خواهد آمد

سلطان جنید اردبیلی

از اولاد شیخ صفی الدین اردبیلی است که ذکرش در باب هشتم مرقوم شده بعد وفات پدر خود که شیخ
ابراهیم نام داشت در اردبیل بر مسند هدایت نشسته بتلقین سالکان طریق معرفت مشغول شد و در
اندک روزی از دیار خاص و عام سده علیه سلطان جنید بجائی رسید که میرزا جهان شاه که والی ممالک
عراقین و آذربایجان بود از زوال ملک خود متوهم گردیده حکم نمود که در اردبیل توطن ننماید ناچار
سلطان جنید بجانب دیار بکر نهضت نمود و امیر ابو النصر حسن بیک که حاکم دیار بکر بود خواهر خود را
که خدیجه نام داشت در سلک ازدواج او انتظام داده در رعایت عزت و تعظیم وی سلوک نمود و
شیخ جنید بعد از چند وقت طائفه از صوفیه را بخود متفق ساخته جهت امر غزا در سنه ثمانین و ثمانمائه
بجانب گرجستان در حرکت آمد چون در ولایت شروان درآمد امیر خلیل الله والی شروان
سر راه بر وی گرفته بهم بر آمد و جدال انجامید چون در مبدأ صبح سلطنت خاندان صفویه را هنوز
هلالی مقدر بود هزیمت بسپاه شروان شاه افتاده بقتل رسید و بعد از آن صوفیه دست متابعت بدامن
سلطان حیدر که ارشد اولاد سلطان جنید و خواهرزاده امیر حسن بیک بود زده او را بر مسند خلافت
نشاندند و سلطان حیدر تاجی از سقرلاط قرمزی که مشتمل بر دوازده ترک بود ساخته بر تارک مبارک نهاد
و هر که بدست ارادت او درمی پیوست از جهت تشخص قرمزی تاج ممتاز میساخت و چند هزار کس را از قبائل اتراک
چیده کلاه سرخ بایشان عطا نمود و همه او را [illegible] ملقب ساخت قزلباش یعنی سر سرخ و ناس [illegible]
چون امیر حسن بیک بر میرزا جهان شاه و میرزا سلطان ابوسعید ظفر یافت بوسیله عقیدت و
اخلاصی که نسبت بدان دودمان داشت صبیه صلبیه خود حلیمه بیگی آغا را در سلک ازدواج سلطان
حیدر کشید از وی پسران حاصل شد که یکی از آن جمله شاه اسمعیل صفوی است که ذکرش بعد ازین مرقوم
خواهد گردید و بسبب مواصلت امیر حسن بیک مواد سلطان حیدر روی در ازدیاد نهاد و همواره بر سنت والد
خود دو نوبت ارباب غزا و جهاد را مطمح نظر میداشت تا در آخر اوقات حیات رایت همت

بقتل رسید و چون فرخ یسار نسب بخاندان شیخ صفی غدری و قصدی اندیشیده بود مکافات آن
در نهصد و شش بدست شاه اسمعیل صفوی کشته شد بود ازوی پسرش بهرام بیگ قایم مقام پدر
گردیده در نهصد و هفت فوت کرد و پس ازوی برادرش غازی بیک که به قاضی بیگی مشهور است
والی شد و در سنه خان رشماتن درگذشت بود ازوی شیخ ابراهیم مشهور شیخ شاه بن فرخ یسار بود
ازوی پسرش سلطان خلیل ولد ازوی شاهرخ بن سلطان فرخ بن شیخ شاه شنای حکومت کرد
بعد دیگری ایوسعید ندود در وقتیکه طهماسپ صفوی فاتح شروان را بقبض نهاد و همت ساخت شاهرخ
مخالفت پیش آمده در سنه نهصد و چهل و پنج بدست او افتاد و آن سلسله منتهی گردید فقط

سلطان بهلول لودی

ابن کالا ابن ابراهیم خان حاکم ملتان بود در وقتیکه بهلول در شکم مادر بود خانه بر مادرش افتاد و جان داد
پدرش نزد وی شکم زن چاک زده پسر را برآورده و بهلول نام نهاده بهلول در سنه هشتصد و
پنجاه و پنج عایاره سلطان علاالدین ابن سلطان محمد شاه بادشاه دهلی که در بدایون استقامت
داشت بر حسام خان در بیر او که حراست دهلی میکرد مستولی گشته دهلی را متصرف شد و در سنه هشتصد
پنجاه و شش خطبه و سکه بنام خود کرده بتاریخ پنجم ذی الحجه بر تخت جلوس نمود تاریخ جلوس اینست

تاریخ

شاه بهلول چون تخت نشست ؛ عدل و مسار زیب ملک است
کفت دل سال جلوس هاتف گفت ؛ که بهار جلوس سلطنت است

اودرا اکثر با سلطان محمود شاه و پسرش محمد شاه شرقی مقاتله و محاربه دست داده و چون نوبت
سلطان حسین شرقی پسر محمود شاه رسید تا چند سال با او صلح قرار گرفت باز میان ایشان نزاع
قایم گردیده در مدتی بیست و الی سی محاربه بود اما هر مرتبه سلطان حسین هزیمت یافته و سلطان
بهلول بود سلطنت سی و هشت سال و هشت ماه و هشت روز در سنه هشتصد و نود و چهار هجری
بتاریخ دوم ماه شعبان وفات یافت و پسرش سکندر شاه بر جای او نشست مقبره او در دهلی متصل درگاه
شیخ نصیرالدین محمود چراغ دهلی واقع است تاریخ وفات سلطان بهلول اینست

تاریخ

بهشتصد نود و چار رفت از عالم ؛ خدیو ملک ستان و جهان گشا بهلول
ز تیغ ملک ستان بود لیک تیغ اجل ؛ بود محال شمشیر و خنجر مصقول

تاریخ

خسرو پهلوان هفت کشور ۔ که در دور عشق خود از اقران ممتاز
سرو سر حلقهٔ اهل طریقت ۔ که رفت از عرصهٔ گیتی بارتحال
زبدهٔ قطب عالم عارف جام ۔ که او مخدوم دوران بود بی قال
پس از سالی سوی جنت خرامید ۔ از این دیرینه دور مختلف حال ۸۹۸
اگر پرسد کسی تاریخ فوتش ۔ بگویش بعد مخدومی یک سال

۸۹۹ از این تاریخ صاف ظاهر است که سال وفات مولوی عبدالرحمان جامی سنه هشتصد و نود و نه است
پس بعضی کسان که یکعدد زیاده نوشته اند شاید که درست نباشد

ذکر سلاطین گجرات

ولایت گجرات از زمان دولت سلطان علاء الدین خلجی تا هنگام غلبهٔ امیر تیمور گورکان تصرف
پادشاهان دهلی بوده بعد از آن حکام آنجا بسبب ضعف سلطنت سر از اطاعت پیچیده خودسر
شدند و اول ایشان ظفرخان بن وجیه الملک است که در زمان ناصرالدین محمود بن محمد شاه بن فیروز
شاه باربک پادشاه دهلی بحکومت گجرات امتیاز حاصل نموده و در سنه هشتصد و شش هجری
پسرش تاتارخان پدر خود را اختیار کرده حاکم گجرات بشد و خطبه بنام خویش کرده خود را
محمد شاه نامید و بعد از چند سال مسموم گردید بعد فوتش پدرش ظفرخان در سنه هشتصد و ده هجری
علم شاهی افراشته سکه و خطبه بنام خود کرد و لقب خود مظفر شاه نهاده بر تخت شاهی نشست
الغرض ابتدای سلطنت گجرات از همین وقت باشد در ماه رمضان سنه هشتصد و سیزده سلطان
احمد شاه نبیرهٔ مظفر شاه جد خود را مسموم ساخته بر سریر فرماندهی نشست و در همین سال بنیاد شهر احمد آباد
گجرات نهاد چنانچه تاریخ بنای آن که باخیر است ۸۱۳ سابق از این مرقوم گردیده و سلطان مظفر شاه و
احمد شاه هر دو معاصر سلطان هوشنگ پادشاه مالوه بوده اند و با او جنگ داشتند و سلطان احمد شاه سی
و دو سال و شش ماه و بیست و دو روز حکومت نموده چهارم ربیع الثانی سنه هشتصد و چهل و شش
هجری درگذشت بعد از وی پسرش محمد شاه مسند شاهی را رونق بخشید در ایام او شیخ احمد کهتو که یکی
از اولیای روزگار بود فوت کرد و سلطان محمد روضهٔ عالی بر تربتش تعمیر ساختن فرمود و محمد شاه
بعد حکومت هشت سال نه ماه و چند روز بتاریخ بیستم محرم سنه هشتصد و پنجاه و پنج از جهان فانی را
بدرود نمود بعد از وی پسرش جلال خان خود را ملقب بسلطان قطب الدین ساخته قدم بر سریر شاهی

بهادر را نام او شیخ برہان الدین قطب عالم غرہ ذی الحجہ سنہ ہشتصد و پنجاہ و شش وفات کرد و سلطان قطب الدین بعد از حکومت هفت سال و شش ماه و شانزده روز تاریخ بست و دوم سنہ ہشتصد و شصت و سه درگذشت پس او ری عم وی سلطان داود کیاه سلطنت نموده معزول شد و امرا سلطان محمود بیگره را تاریخ دوازدهم شعبان سنہ مذکور بر تخت شاہی نشانیدند در زمان او حضرت شاه عالم که یکی از اولیای وقت بود در سنہ ہشتصد و هفتاد و وفات کرد مقبره او در رسول آباد گجرات است و محمود شاه دروازه کرد ہی احمدآباد شهری ساخته محمود آباد نام کرد و بعد سلطنت پنجاه و چهار سال تاریخ سیوم رمضان سنہ ہشتصد و هفتده ہجری درگذشت و در سرکهیج گجرات مدفون گردید فقط

باب دہم از سال ہشتصد و یک لغایت سنہ یکہزار از ہجری

در ابتدای باب دہم سلطان بایزید یلدرم در روم و میرزا سلطان حسین در خراسان و سلطان شاه المشهور بلعل بنگاله در بنگاله و سلطان سکندر شاه بن سلطان بهلول در ہند و سلطان محمود شاه بهمنی در دکن و سلطان غیاث الدین خلجی در مالوه و سلطان محمود بیگره در گجرات فرمانروائی مینمودند صاحب خطبه و سکه بودند

شیخ یحیی منیری

از اعلم مشایخ ہند بود و مرید شیخ عبد القادر بغدادی که ملوک شاه نام داشت یکی از مریدان اوست این تاریخ که تتمیه است در وفات اوست

تاریخ

کمال الحق و الدین شیخ یحیی ۹۱ ۹ | که آمد جنت فردوس جایش
زدی تتمه تاریخ تو بس | شود حاصل ز نام دلکشایش

۹۱

اگرچه مولف را از سال فوت بست اما این تاریخ چنان مستفاد میگردد که او در سنہ ہشتصد و یک ہجری فوت کرده یعنی اگر از عدد حروف شیخ عدد حروف جو دور کرده شود تاریخ برآید

شمس الدین محمد روحی

روز سه شنبه ششم رمضان سال ہشتصد و چهار ہجری فوت کرده امیر سلطان ابراہیم امینی تاریخ

تاریخ

افسوس از آن سپہر دانش : گشت بودجوار سیوہ التعاق

تاریخ وفات او خرد گفت : علامۂ بی مثال آفاق

۹۱۱

سلطان محمود مرزا ابن یونس خان

بعد از رحلت پدر در سنہ ہشتصد و نود والی مغلستان شد و آخر بدست شاہی بیگ خان گرفتار گشت

۹۱۴ مرلب دریای جمد لقتل رسید اوزبک تاریخ این واقعہ ست قتلش سنانہ کہ در سنہ نہصد و چہارده

وقوع یافتہ

ذکر مسجد موٹھ

در خلاصۃ التواریخ مرقوم ست کہ این مسجد تعمیر کردہ میان بہوہ است و میان بہوہ از سادات عظام و وزرای کرام سکندر شاہ لودی بود گویند کہ میان بہوہ لوئی دانش و فراست داشت کہ وزری سلطان سکندر دانہ موٹھ کہ در مسجد جامع دہلی سلطنش در آمده بود بر داشتہ بدست میان بہوہ داد او کورات بکار برد مقتضای فکر ست بلند بجا طرآورد کہ چون این دانہ سعادت ادست بوس بشاه یافتہ فکری باید کرد کہ حیات ابدی پیدا را در باغیچہ لتمس خود کاشتہ مراسم حزم واحتیاط در پرورش آن بکار برد از وچند حوشہ بر آمد چون بختہ شد زیاده ازده و صد دانہ سم رسید ہمچنین چند سال علی التوا تر کاشتہ حاصلات آن سال بسال بہم رسانیده مبلغ زرا وان پیدا کرده از ان مبلغہا در شہر دہلی مسجدی بعمارت متین احداث نموده حقیقت آن دانہ و احداث مسجد بعرض بادشاه رسانید سلطان العقل و دانش او آفرین کرده بعنایات بادشاہانہ و از انواع مواجب سرفراز گردانید و آن مسجد باسم مسجد موٹھ موسوم گشت و تا حال در دہلی قایم ست و ہمان نام مشہور ست ارداب از مینداران آن نواحی اندرون مسجد بکورخانہ خود ہا ساختہ اند و در انکار این مسجد شاید کہ چند سال بعد از سال ہشتصد ا حداث یافتہ بود گویند کہ چون سلطان سکندر لودھی لود و کاری کہ پسندیده حجر دوران و لایق پادشاہان باشد بی مشورت وزرا می نمود چنانچہ آنچنین وزیر صاحب تدبیر را در وقوع ہیچ تقصیر مقید ساخت و عبد الرحمی کہ از و قتل لازم آید آن بیگناه را بقتل رسانید اما در تاریخ درستہ مرقوم ست کہ پسر بادشاه یعنی سلطان ابراہیم حسین در زمان خود میان بہوہ را ہمراه دیگر حریفان کہ در قید بودند مقتول ساخت ،

ابو الغازی سلطان حسین مرزا

ابن مرزا منصور بن مرزا بایقرا ابن مرزا عمر شیخ بن امیر تیمور صاحب قران است چون سلطان

ابوسعید میرزا در سنه هشتصد و هفتاد و سه هجری بدست حسن بیک افتاده بقتل رسید هرات و تمام
بدست سلطان حسین افتاد و در دهم ماه رمضان سنه ثلاث وسبعین وثمانمائه در دار السلطنت
هرات بر تخت پادشاهی نشست و بعد کشتن میرزا یادگار محمد بر تمامی ملک خراسان مستولی گشت
و امیر نظام الدین علیشیر وزیر او بود و سلطان حسین میرزا در هرات مکانی تعمیر نموده که آنرا تخت سفر
گویند و حالا هم موجود است هنگام احداث آن مکان میرزا حکم کرده بود که هر که شراب خورد سزا
او همین باشد که او را به تعمیر تخت سفر بکار آرند و به سنگ و خشت مشغول سازند چنانکه ازین بیت مستفاد
میگردد بیت هر که بالا زجان باده گلرنگ کند — حکم میرزاست که بر تخت سفر سنگ کشد
و مولانا عبدالرحمن جامی که در زمان او بود نسخه یوسف زلیخا را بنام او نظم نموده چنانکه
گفته است بیت در عین اینکه حول السال عیش است جهان پر دمی سلطان حسین است
وفات سلطان حسین میرزا در ماه محرم سنه نهصد و دوازده هجری بوقوع آمده و در طبقات ٩١٢
اکبری مرقوم است که در سنه نهصد و یازده تاریخ بر دهم ذی الحجه فوت افتاده مدت عمر او
هفتاد سال و مدت حکومت سی و هشت سال و چهار ماه بود و در هرات مدفون است بعد
از وی فرزندان او بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا باتفاق بر تخت نشستند مولوی
جامی در صفت مظفر حسین در کتاب مسطور این بیت در معما گفته بیت درین میدان که باد
حالی آورد فلک طاس تهی را بر رخ کرد تا آنکه شاه بیک ماورالنهر را مسخر ساخته
عزم تسخیر ممالک خراسان نمود در سنه نهصد و سیزده بهرات آمد و این هر دو میرزایان
که شب و روز بشراب خوردن کاری دیگر نداشتند از خواب غفلت بیدار شده صف آرائی
نمودند کار صعب روی نمود و شکست بر لشکر میرزایان افتاد مظفر حسین گریخته بطرف قندهار رفت
و در آنجا گذشته شد و بدیع الزمان میرزا بطرف روم فرار نمود در مرات جهان نما مرقوم است که چون
شاه اسمعیل دست یافته میرزای گرگ که خواهرزاده سلطان حسین بود از سفر حجاز مراجعت نمود
از جمله تسوقات که بر سبیل پیشکش گذرانید بیضه شترمرغی بود چون بعد انقضای دو سال
خواست که از آن بیضه کاسه ترتیب نماید هر گاه انداز دو باره نمود از میان آن بیضه
بچه زنده بیرون خرامید

سلطان سکندر شاه لودی عرف نظام خان

در ماه جمادی الاول سنه هشتصد و بیست و نه هجری از شکم بیا دختر زرگر که مشهور به بی بی [illegible] بود

تولد پذیرفته بود وفات پدر خود یعنی سلطان بهلول لودی در ماه شعبان سنه هشتصد و نود و چهار هجری در دهلی بر تخت سلطنت نشست نام اصلی او نظام خان بود به علاء الدین سکندر شاه ملقب ساخت و بر طریق پدر رعایت دین و ملت بر جمیع امور مقدم میداشت در عهد او خلق آسوده و نام ظلم و تعدی نمانده و در ممالک وی رواج اسلام بغایتی رسید که رسم کافری مضمحل گشت و معبدهای هندوان خراب شد و در شهرستان کفر نماند چنانچه در آن دیار کارها سرای ساخته حمام و قصاب و طباخ تعیین نمود اگر هندوی آنجا غسل کردی و موی سر و ریش تراشیدی از وی کنا بچارانه میگرفتند روزی هندوی در باب غسل و موی سر تراشیدن مددخواست مسلمان گفت صریحاً دشوار است اگر خواهی حکمتی کنم هندو قبول نمود پس آن مسلمان او را برهنه ساخت و دستهای وی پس پشت بربست و چابک زبان او را بر در پا آورد و حجام را طلبداشته گفت سر و ریش این بدبخت را بتراش حجام موی سر و ریش او را تراشید و بعد ازان طوق لعنت در سر کردن انداخته در دریا غوطه دهانید بدین روش غسل میسر شد اول اوست که بلده آگره را که در تحت مایه بود و در زمان اسلام گاهی تخت نشین نشده بود در سنه تسع و تسعمائة پایه تخت ساخته حصاری را که بدهلی شهرت یافته بود ترک داد او نیز مانند پدر با سلطان حسین شرقی و سلطان علاء الدین بادشاه بنگاله جنگها داشت در عهد او در سنه احدی و عشر و تسعمائة روز یکشنبه سیوم ماه صفر در اکثر بلاد هندوستان خصوص در بلده آگره زلزله عظیم شد چنانکه کوهها بلرزه درآمد و عمارات عالی محکم از هم ریخت زنده ها قیامت پیدا داشتند و مرده ها حشر انگاشتند چنانچه ازین تاریخ مستفاد میگردد

تاریخ

در نهصد و احدی عشر از زلزله آن ٭ گردید سوا و آگره چون مرحله ها
با آنکه بناهاش همه محکم بود ٭ از زلزله شد عالیها سافلها

در آیین اکبری مرقوم است که کیر حوله که مشهور در هندوان است در زمان او بود و تعبیرش در ریختن بوده است و سلطان سکندر در بلده آگره بتاریخ هفتم ماه ذوالقعده روز یکشنبه سال نهصد و پانزده هجری فوت کرده مدت سلطنت او بیست و یک سال و چند ماه بود و تاریخ وفاتش این ست

تاریخ

چو کرد رحلت ز عالم نظام خان سلطان ٭ ز جان به تنگ جهانی ز آه و زاری شد

همین لیس ازان عمارتی دیگر کرد   اسکندر رومی آتش همه داد بباد

بیت

گر کسی پرسد ز تو از شهرها بهتر کدام   گر جوابی راست خواهی گفت او را گو هری

خواجه آصفی ولد خواجه نعمت الله

چون پدرش چندگاه بوزارت سلطان ابوسعید قیام نموده و چندی در باب تربیت نظام الدین علیشیر بسر برده بکاهی همت بر ملازمت بدیع الزمان میرزا می گماشت بنابران آصفی تخلص کرده در شاعری مرتبه اعلی و در فضیلت درجه اولی داشت دیوان غزلیات او امروز متداول است بتاریخ شانزدهم شعبان شاید که در سنه نهصد و بیست و شش هجری ازین عالم رحلت کرد مزارش در هرات است امیر سلطان ابراهیم امینی تاریخ فوت او را چنین گفته

تاریخ

چون آصفی آن چشم خرد را مردم   در ابر اجل گشت نهان چون انجم
پرسید دل از من که چه آمد تاریخ   گفتم ز هرات آمده روز دوم

سلطان سلیم بن سلطان بایزید پادشاه روم

ولادتش در سنه هشتصد و هشتاد و هفت هجری بوده و بعد مغلوب و مسموم ساختن پدر خود را در بیست هشتم صفر سنه نهصد و هیجده در روم بر اورنگ قیصر بالقرابتی برآمد بعد از جلوس متوجه برادران گردید و هشت نفر از برادرزادهای خود را که در آنجا بودند بدست آورده بقتل رسانید و از آنجا متوجه قونیه گردید برادرش قورقوت از وصول او خبردار شده در یکی از جبال گریخت و آخر ظاهر گشته بقتل رسید و سلطان احمد نیز که برادر خورد او بود بعد چندی مقتول گردید چون از دفع اقربا باز پرداخت لشکری باذربایجان کشید چون خسرو ایران شاه اسمعیل ماضی که اول پادشاه از سلاطین صفویه است در همدان از آمدن او آگاه شد با دوازده هزار سوار عنان بجانب او کشید و در اوایل رجب سنه عشرین و تسعمایه در بیست فرسخی تبریز بموضع چالدران تقارب فریقین دست داده قتال صعب رو نمود و کس بسیاری از سپاه ایران بزخم تفنگ دشمنان نیز جنگ کشته گردید و سلطان سلیم به تبریز آمده هشت روز در آن شهر توقف نمود و در ماه محرم طبل کوچ زده بصوب روم در حرکت آمد و در سنه احدی و عشرین و تسعمایه قلعه کماخ را از تصرف گماشتگان شاه اسمعیل برآورد

٩٢٠ گفتم که حساب سال آن واقعه چیست ✱ دل گفت که قتل بنه گان حیدر ک ✱

مولانا امیدی

بجودت طبع و استقامت ذهن قدوه شعرای زمان بود مولدش قصبه طهران است من اعمال ری وا د
با نجم ثانی و میر عبد الباقی و خواجه حبیب الله که از امرا و ارکان دولت شاه اسمعیل صفوی بودند
اتحاد تمام داشت میان او و شاه قوام الدین نوربخشی عداوت جانی بود تا آنکه قوام الدین در سنه
ثلثین و تسعمایة شخصی بر وی گماشت تا رشته نخل حیاتش را از پا در آورد و این قطعه در تاریخ وفات او
از تاریخ عدد کم میشود شاید که در سنه نهصد و بیست و پنج وفات کرده باشد والله اعلم

تاریخ

نادر العصر امیدی مظلوم ✱ که بناحق شهید شد ناگاه ✱
شب بخواب من آمد و فرمود ✱ کای ز سر درون من آگاه ✱
بهر تاریخ قتل من بنویس ✱ آه از خون ناحق من آه ✱ ٩٢٥

شاه اسمعیل صفوی

اول دوست از سلاطین صفویه که بر تخت ایران نشسته پدرش سلطان حیدر از اولاد شیخ صفی الدین
اردبیلی است که احوالش پیش ازین مرقوم گشته ولادت شاه اسمعیل در بست و پنجم ماه رجب
سنه هشتصد و نود و دو بوقوع آمده و طلوع نیر شاه اسمعیل و ظهور دولت قزلباش
تاریخ میلاد اوست چون پدرش سلطان حیدر در محاربه که با شروان شاه رو داده بود در
سنه هشتصد و نود و سه هجری کشته شد پسرش شاه اسمعیل که یکساله بود بدست شروان شاه
افتاد و بعد از چند سال از خوف سلطان یعقوب گریخته خفیه در گیلان بسر می برد و در آنجا مریدان
پدرش از هر جانب جمع شدند تا آنکه در حدود سنه نهصد و شش بعزم انتقام خون پدر و جد خود که
از دست فرخ یسار بن سلطان خلیل الله والی شروان بقتل رسیده بود لشکری جمع ساخته
بر سر او رفت و در معرکه او را بدست آورده بهلاک رسانید و در سنه سبع و تسعمایة در حوالی
شروان بر الوند بیک آق قوینلو غالب آمد و در اندک روزگار بسیاری از ممالک ایران را
فتح کرده بر تخت سلطنت نشست و ملقب بشاه اسمعیل صفوی شد مذهب اثنا عشریه در ایران از وی
رواج و رونق پذیرفته چنانچه اهل توران تاریخ جلوس او را که در سنه نهصد و شش دست داده
مذهب ناحق یافته اند و صاحب طبعی در ایران این را شنیده بعبارت عربی درست کرده مذهبنا حق

یافت وهم

گفت که در جنت والای پاک ۹۴۴ یافته سلطان براهیم جای

شیخ حاجی عبد الوهاب بخاری

در زمان سلطان مقبول بوده و در روز جمعه یازدهم رجب سنه ستین و دو بحری در دریایی که بادشاه
بادشاه سلطان ابراهیم فتح یافت مریض شده فوت کرد و شیخ حاجی تاریخ وفات اوست ۹۴۴

مولانا هلالی استرابادی

از طایفه جغتای بود و در غره ایام جوانی بصوب خراسان رو کرده بشهر هرات رفت و امیر علیشیر
بر وی عنایت فرمود دیوان غزلش بلطافت مصاحب است چون در سنه ست و ثلثین و تسعمائة
عبید الله خان اوزبک بر بلاد خراسان استیلا یافت هلالی مورد عاطفت خانی شده محسود
ازان گردید و معاندان کمر عداوت بسته و پیش خان متفق شده تا آنکه او در میان اهل
تشیع بتشیع مشهور بود بر قصد سهم ساختند و خان بر حقیقت کار واقف شده او را بقتل
رسانید چون نام قاتل او سیف الله بود شعرای معاصرش سیف الله کشت تاریخ شهادت
یافتند که عدد آن نهصد و سی و شش میشود اما در رساله تحفه شاهی مرقوم است که شهادتش
در سنه تسع و ثلثین و تسعمائة واقع شده والله اعلم

ظهیر الدین محمد بابر شاه بادشاه غازی

ولد سلطان عمر شیخ مرزا ابن سلطان ابو سعید مرزا ابن سلطان محمد مرزا ابن مرزا
میرانشاه ابن امیر تیمور گورکان صاحبقران ولادت او تاریخ ششم محرم سال هشتصد و
هشتاد و هشت هجری که مطابق چهاردهم فروری ماه انگریزی سال یکهزار چهار صد و هشتاد و
سه عیسوی بود از بطن قتلق نگار خانم دختر یونس خان بادشاه مغلستان و خواهر بزرگ
سلطان محمود که خاقان الوس مغل بعد از یونس خان باو تعلق داشت رو بعالم شهود نهاد
و خواجه عبید الله احرار که خلیفه وقت بود بر زبان فیض اثر اسم ایشان را ظهیر الدین محمد
نهادند چون این لقب بر زبان ترکان جاری نمی شد بابر می گفتند و تاریخ ولادت
او شش محرم یافته اند چنانچه از بیت مفهوم گردد

تاریخ ولادت

۸۸۸

چون در شش محرم زاد آن شه مکرم — تاریخ مولدش هم آمد شش محرم

نقل است که بابر شاه روزی در مجلس فرمودند که تاریخ تولد ما شش محرم است شیخ زین الدین خوافی

که در جانشینی آن مجالس نشسته بود بیست سبیل به بیهگ گفت که الفاظ شش محرم شش حرف واو در
الفاظ شش حرف که نزد اهل حساب عدد چیزیست نیز از تاریخ خبر میدهد و لفظ شش حرف و
نقش عدد چیز بود و تاریخ سنه جلوس بود و حالات بدلیلی مرزا عمر شیخ در اوایل ده سالگی تاریخ
پنجم ماه رمضان روز سه شنبه سنه هشتصد و نود و نه هجری که مطابق تاریخ دهم ماه جون انگریزی
سال یکهزار چهار صد نود و چهار عیسوی بود باتفاق اعیان مملکت در خطه اندجان که یکی از شهرهای
فرغانه و پایه تخت آنجاست بر سریر سلطنت نشست و آن قدر مشقت و تردد در مهام تسخیر ممالک
ایشان را پیش آمده که کم پادشاهی را رو نموده باشد مدت یازده سال در ماوراء النهر با سلاطین
چغتایی و اوزبک جنگهای عظیم داشته نوبت بر سر سلطان احمد مرزا عموی خود غالب آمده فتح
سمرقند فرموده و در آخر چون سلاطین اوزبک بجبال تسخیر ماوراء النهر لشکر عظیم بسمت بخارا
کشیدند طاقت مقاومت در خود ندیده فرار بر قرار اختیار نمودند و چون مشیت ایزدی آن بود
که مالک ممالک هندوستان گردد ناگزیر متوجه بدخشان و کابل شد و بدخشان را متصرف شده
در اواخر ربیع الاول سال نهصد و ده هجری کابل را هم بتصرف در آورد و در سال نهصد و شانزده
قندهار را تسخیر نمود و چون تا این زمان اولاد صاحبقران را مرزا می گفتند فرمود تا که مرا بعد
ازین پادشاه گویند و در اواخر این سال شاهزاده محمد همایون در کابل تولد یافت و چون در
سال نهصد و بیست و شش خان مرزا حاکم بدخشان فوت کرد بابر شاه پسر خود شاهزاده
محمد همایون را که سیزده ساله بود بحکومت آن ولایت نامزد ساخت چون شاهزاده آن ولایت
را از دست دشمنان بیرون آورد جنونی بدخشانی که در فن معما همتا نداشت و از مجلسیان
شاهزاده بود قصیده مصنوعه بنام او در سلک نظم کشید و بعضی صنایع مثل معما و تاریخ و غیر آن که
در قصیده امیر سید ذو الفقار شروانی که بنام خواجه رشید وزیر منظوم ساخته و در قصیده مصنوع
سلمان ساوجی که در مدح غیاث الدین وزیر پرداخته مندرج نبود او در قصیده خود درج کرده و
فی الواقع این قصیده در علم سخن کارنامه ایست که سخن طرازان از اتیان مثل آن عجز و قصور معترف
اند از آن قصیده است این چند بیت

ابیات

شهنشها ز رخ لاله و نسرین خط تو ریحان — همی بنظم لب از غنچه رنگین شده خندان
کشیدا نجم خط و سبزه در یکان قد تو گل — شود ظاهر قد تو خسته بستان دم بالا

وا نشود این دو بیت که بسی سخن میشود بسیار این مطلع که بسه سحر او ان خوانده بر می آید

بود از فتح شاهزاده محمد همایون را باگره فرستاده بود تا خزاین آنجا را ضبط نماید در آنجا بکرماجیت نام راجه
از اولاد حکام گوالیار الماسی بدان شاهزاده پیشکش نمود که هشت مثقال وزن داشت و بیست و هشت رتی
را یک مثقال میگویند و جوهریان قیمت آن الماس را نصف خرج روزمره تمام ربع مسکون گفته
بودند و چون آگره محل نزول بادشاه گردید روز جمعه بود و روز که نهم ماه جمادی الثانی بود سنه نهصد و سی
و سه بر محمود پسر سکندر شاه و رانا سانکا که مالکه سوار و یک [illegible] آورده بود به غالب آمده فتح یافت
شیخ زین صدر که از افاضل گرامی قدر بود تاریخ این فتح عالی را فتح بادشاه اسلام یافت ۹۳۳
و میر گیسو بیرا از کابل همین تاریخ نوشته فرستاده و بابر شاه در کتاب واقعات بابری که خود
تصنیف نموده می فرماید که در فتوحات سابق بنزایس تواریخ در فتح دیالپور که در وسط ربیع الاول
رو داده بود تاریخ آن دو کس وسط شهر ربیع الاول یافته بودند و چون در سنه نهصد و
سی و چهار در ارک کابل بر قلعه چندیری فتح یافت تاریخ آن فتح دار الحرب یافته بند ۹۳۴
گویند که اد رآنک بادشاه درین غایب بود که شیخ زین صدر و فقیکه ملازمت رسید پرسیدند که
عمرت چند است شیخ گفت پیش ازین بهفت سال چهل ساله بودم و قبل ازین بدو سال چهل
سال داشتم و اکنون سر چهل دارم بادشاه بی تامل مقصود شیخ دریافت و تحسین فرمود این
بیت از بابر شاه است بیت باز آیی ای همای که بی طوطی خطت ٭ نزدیک شد که زاغ
برد استخوان من ٭ وفات روز دوشنبه تاریخ ششم جمادی الاول سال نهصد و سی و هفت
هجری که مطابق بست و ششم ماه دسمبر انگریزی سنه یکهزار و پانصد و سی عیسوی بود در بلده آگره از عالم فا
نب برحمت ایزدی پیوست اولا در باغ نورافشان واقع سواد اکبرآباد که حالا برام باغ مشهور است
نعش بادشاه امانت داشتند بعده لاش را بکابل برده دفن نمودند مولانا شهاب الدین
معمائی در تاریخ وفات او این مصرعه یافته که از آن بدو نوع تاریخ برمی آید و این چنین
تاریخ را تاریخ صوری و معنوی گویند مع در نهصد و سی و هفت بود او ۹۳۷ و این ابیات
که هم تاریخ جلوس همایون بادشاه است نیز از مولانا مذکور است

تاریخ وفات

شه خسروان شاه بابر که داشت ٭ دو صد بنده مانند جمشید و کی
محمد همایون بجایش نشست ٭ چو طوطی عمرش اجل کرد طی
چو پرسند تاریخ آن ازمن بگو ٭ همایون بود وارث ملک وی ۹۳۷

غازی بعد فتح بلخ و بدخشان دوازده محمد خان از بلخ دست برداشت و تعاقب و یلغار از کار سلطان بیرون
او در آن سرزمین پانزده گروه پیروزی هزیمت او و ظفر سپاه رزم خواه در آن میدان که محض کرم کارساز
حقیقی نصیب این نیازمند دولت خواهان این بنده شرمنده احسان حضرت یزدان گشته آخر
سال نوزدهم جلوس میمنت مانوس موافق یکهزار و پنجاه و شش در عرصه دو سال چهل هزار روپیه انجام
یافت فقط و مزارش که اندرون روضه مذکور است این ابیات در تاریخ وفات او نوشته اند

تاریخ

پادشاه کز جبینش تافتی نور اله — آن ظهیر الدین محمد بود بابر پادشاه
با شکوه و دولت و اقبال و عدل و داد و دین — اوست از توفیق و فیض و فتح فیروزی سپاه
عالم اجسام را اگر چه روشن شد روان — بهر فتح عالم ارواح چون نور نگاه
شد چو در فردوس مکان رضوان بتاریخ حیف — گفتمش فردوس دایم جای بابر پادشاه

۹۳۷

مدت سلطنت بابر شاه از روز وفات پدرش تا روز وفات خود در اندجان و هندوستان سی و شش سال و
دو روز از آنجمله از تاریخ فتح هندوستان مدت حکومت او در هند چهار سال و ده ماه و مدت عمر چهل
و نه سال چهار ماه و یک روز لقب او بعد وفات حضرت فردوس مکانی مقرر یافته بوقت رحلت از
ایشان چهار پسران ماندند محمد همایون مرزا و کامران مرزا و عسکری مرزا و هندال مرزا

تاریخ احداث نهر مکه معظمه

چون در سنه نهصد و چهل هجری سلطان سلیمان ابن سلطان سلیم بادشاه روم نهری بمکه معظمه احداث نمود تاریخ آن گفته

تاریخ

در عهد سلیمان شه فرخنده صفات — آمد بحرم مکه نهری چو فرات
پرسید خرد زمان تاریخش را — گفتم سوی مکه آمد آب عرفات

۹۴۰

تاریخ حوض لطیف

شخصی بنام لطیف در سنه نهصد و چهل هجری حوضی احداث نمود تاریخ آن عزیزی تعمیه گفته
که اگر از اعداد حوض لطیف عدد لفظ آب که سه باشد دور کنی تاریخ بر آید

از حوض لطیف آب بردار

۹۴۰

امیر انوشیروان مشهور بشاه عادل

بن امیر ابوسعید مظفر الملک بعد از عم خود یعنی امیر یار روح در سنه نهصد و بیست و هفت در ولایت لار که در ایران

است بر مسند حکومت تکیه زده بعدل و داد کوشید تا آنکه شاه عادل مشهور گشت و در سنه نهصد و
چهل بدست مهولی بقتل رسید و این بیت در تاریخ قتل اوست

تاریخ

۹۴
چون سلیم شه گشته گردید شاه عادل   از قتل شه عادل تاریخ شده حاصل

مولانا شهاب الدین معمائی

در فن معما بیشتر کمال درست همراه بابر شاه بهند آمده در سلک ندمای و مقربان او انتظام داشت
منقول است که مولانا مذکور رساله رنگین در توضیح علم معما نظم کرده بهمایون بادشاه فرستاد و ایشان بعد
از مطالعه این رباعی گفته باصلاح او پیوی وا رسانیدند بیت نامه ز عجم رفته بملک عرب است
در نامهٔ تو در دل محزون طرب است   هر کس بدر آرد ز معما نامی   نام از تو برآورده معمائیست
بالجمله مولانا در سنه نهصد و چهل و دو هجری در زمان دولت همایون بادشاه فوت کرد و اخوند
۹۴۲
میر مولف تاریخ حبیب السیر تاریخ وفات او شهاب الثاقب یافته

مولانا اهلی شیرازی

از شعرای کرام و فضلای عظام بود و در سلک ملازمان شاه اسمعیل ماضی انتظام داشت و با امر
علیشیر اکمال تمام قصیدهٔ مصنوع خواجه سلمان را باسم آن امیر تتبع نموده و حق مصنف برو را مادح
کرده و امیر علیشیر انصاف داده که بهتر از سلمان گفته وفات او در سنه نهصد و چهل و دو
۹۴۲
واقع شده مرقد او در شیراز است و بادشاه شعر بود اهلی تاریخ وفات اوست

شیخ جمالی دهلوی

بسیار فاضل و ماهر بود و بامر بوده در خوردی نام او جلال خان بود و تخلص جلالی داشت چون جوان
شد باشارهٔ پیر خود شیخ سماء الدین جمال خان نام و جمالی تخلص کرد سیر العارفین از تصنیفات اوست
در زمان ابو الغازی سلطان حسین میرزا بخراسان رفته و تا آخر عمر میرزا بدان دیار گذرانیده در صحبت ...
نمود در مصاحب سلطان سکندر لودی بابر شاه بادشاه احترام او کماهی کامی آورد و همایون بادشاه را بصحبت
او میلی موفور بوده همواره با او بکالست می نمود از اشعار اوست بیت ما را ز خاک کویت پیراهنیست برتن
وآن هم ز آب دیده صد چاک تا بدامن   در سنه نهصد و چهل و دو هجری فوت نمود و در ارض
در دهلی کبیر واقع است والفاظ خسرو هند بودی تاریخ فوت اوست و این ابیات در تاریخ
رحلت او از فخر الواصلین است

تاریخ

محمود است خدا جانی بود — عاشق ونسب لاابالی بود

شعر رنگین و تازه اش بجهان — است مشهور فراغی پیر و جوان

لقبش را ندان زردی لقبش — بود بی اشتباه فخر الدین

سال نقلش بعزت و تمکین — خردم گفت ماه خلد برین ۹۴۲

۹۴۲

اندرون روضه او که بسیار خوب و مرغوب ساخته اند دو غزل از غزلهای او و چند ابیات از چند مرقوم نموده اند مطلع اش اینست سه اگر بگذر کشد سر سیاه کاری ما بود لعفو تو جمعه امیدواری ما

شیخ عبد القدوس گنگوهی

از مشاهیر مشایخ هندست واز اولاد امام اعظم ابو حنیفه کوفی است ۲۳ بیست وسیوم جمادی الثانی سنه نهصد وچهل دو فوت کرده وتاریخ وفات او را شیخ اجل ۹۴۲ یافته اند

۹۴۲

سلطان بهادر شاه گجراتی

ولد مظفر شاه ثانی است ومظفر شاه بعد فوت پدر خود که سلطان محمود بیگره نام داشت در ماه رمضان سنه نهصد وهفده بسلطنت گجرات رسیده بود و بعد حکومت چهارده سال ونه ماه بتاریخ دوم جمادی الثانی سنه نهصد وسی ودو فوت کرده ودر گنبد پدر خود مدفون گردید وبعد از مظفر شاه پسرش سلطان سکندر شاه دو ماه وشانزده روز حکومت نموده بتاریخ نوزدهم شعبان سنه مذکور کشته شد بعد از ان عماد الملک سلطان محمود برادر سکندر شاه را که کودکی بچه ساله بود بر تخت نشاند اما بهادر شاه پسر بزرگ مظفر شاه که بطرف جونپور رفته بود از انجا بزودی باز آمده روز عید رمضان سنه مذکور قایم مقام اباو اجداد خود گردید وعماد الملک را بدست آورده از حال بکشت ودر سنه نهصد وسی وهفت تسخیر مالوه نمود و بعد از حکومت یازده سال از همایون بادشاه شکست یافته بسمت سندر دیپ رفت ودر انجا بتاریخ سیوم رمضان سال نهصد وچهل وسه از دست فرنگیان مقتول شده غرق دریا فنا گردید تاریخ این واقعه را فرنگیان بهادر کش ۹۴۳ وسلطان البر شهید البحر ۹۴۳ وقتل سلطان بهادر ۹۴۳ یافته اند بعد از وفاتش امرا سلطان محمود ثانی را که برادر زاده او بود بر سریر سلطنت نشاندند

۹۴۳

حسین شهید

تربتش در اکبرآباد قریب نائی کی منڈی تا امروز موجود است وفاتش در سنه نهصد وچهل وچهار

هجری بوقوع آمده از جمله اشعار وغیره که بر تربت او مرقوم است این تاریخ که در بعض مقام از آنها سالکی
ذایل گشته مسطور است

تاریخ

جوان سروقدی گلعذار رعنایی | فتاد در کف اهل ظلوم ظلم دو دل
ز اصل جمل کهن بود از رسول خدا | شهید گشت درین موا ای دنیا داد
گذشته بود چو ده روز ماه ذی الحجه | بسال نهصد و چهل و چهار بعد از دول
امیر سید حسین شهید شهدا اند | که این سید قریش اهل حرا ال

۹۴۴

بیت

هر سر تربت ما چون گذری همت خواه | که زیارتگه رندان جهان خواهد بود

مابقی احوال پادشاهان شیروان

چون فرخ یسار ملقب بشیروان شاه در نهصد و شش هجری بدست شاه اسمعیل صفوی کشته
شد پسرش بهرام ملک قایم مقام والد خود گردیده بعد از یک سال فوت کرد برادرش
غازی بیک که بغازی بیک مشهور است والی شیروان شده در سنه تمام کماه
دیگر بدست برادرش شیخ ابراهیم مشهور بشیخ شاه بن فرخ یسار فنای حکومت نوشته
در نهصد و بیست و هفت بملازمت شاه طهماسب صفوی بن شاه اسمعیل صفوی آمده بعنایات
خسروانه ممتاز گردید در نهصد و سی فوت کرد پسرش سلطان خلیل چون در سلک اولاد
بود بعزت مصاهرت شاه طهماسب ممتاز گشته یعنی دختر شاه اسمعیل را که خواهر شاه طهماسب
صفوی بود بحباله نکاح خود آورده من حیث الاستقلال امور ملک و مال می پرداخت تا در نهصد
و چهل و دو برگ بعالم مخلد تاخت شاهرخ بن سلطان فرخ بن شیخ شاه بعد از فوت عم
بحکومت نشسته دو در وقتیکه شاه طهماسب فتح شیروان را پیش نهاد همت ساخت بقدم
مخالفت پیش آمد معرکه صعب روی نمود و شاهرخ هزیمت یافته رو بفرار نهاد و الولایت متصرف
شاه طهماسب درآمد این واقع در سنه نهصد و چهل و چهار روداد و بعد از یکسال شاهرخ
بدست شاه طهماسب افتاد و آن سلسله منتهی گردید

۹۴۴

تاریخ فتح شیروان از طهماسب شاه صفوی

چون در سنه نهصد و چهل و چهار شاه طهماسب صفوی عزیمت تسخیر ولایت شیروان نموده
بر سر شاهرخ والی آن دیار رفت و فتح یافت و بعد از یکسال شاهرخ بدست او افتاد مولانا

خلیل کہ مدتہا در تبریز بطبابت اشتغال داشت و در مراتب سخنوری وحید زمان بوده در مدح و نسبت قصیدۂ غرا گفت کہ از ہر مصرعہ اش تاریخ فتح بظہور میرسد و بعضے نوشتہ اند کہ این قصیدہ گفتہ مولانا صبح الله است مطلع اش اینست

۹۴۵ آمد از باد صبا مژدۂ رحمت بہ ہلال ٭ کی زلی خبری عدی بود و پریشان احوال

خواجہ محمد شریف ہجری

برادرزادہ مولانا امیدی است در زمان سلطان شاہ طہماسب صفوی بوزارت ہفت سال یزد و ابرقوہ و سامانک ممتاز و سرفراز بودہ و بعد از آن بوزارت اصفہان مقرر گردیدہ در کمال جاہ و جلال روزگار میگذرانید تا آنکہ در سنہ نہصد و چہل و پنج طایر روحش بعالم علوی پرواز نمود

۹۴۵ و مولانا ضمیری تاریخ فوت او ازین مصرعہ کہ بتعمیہ برآوردہ مصرعہ گردید یکی کم ز ملاذ وزرا یعنی اگر از الفاظ ملاذ وزرا عدد لفظ یکے را کہ چہل میشود کم کردہ آید تاریخ برآید

ذکر تربت بیگم سلطان

کہ در سنہ نہصد و چہل و پنج ہجری در اکبرآباد وفات کردہ و اگرچہ عرصہ سہ صد و بست سال گذشت تربتش بفاصلہ چند قدم بیرون از احاطہ روضہ نواب اعتماد الدولہ الی الآن موجود است و بر لعوبزان آیات قرآنی مرقوم و بطرف پائین احمد کلمہ منقوش ٭ وفات مرحومہ مغفورہ بیگم

۹۴۵ سلطان بنت مولانا کمال در سنہ نہصد و چہل و پنج از ہجرت فقط

نصیر الدین محمد ہمایون بادشاہ غازی ابن ظہیر الدین محمد بابر شاہ

بشب سہ شنبہ چہارم ماہ ذی القعدہ سال نہصد و سیزدہ ہجری در ارک کابل از بطن ماہم بیگم کہ از نسل اعیان و اشراف خراسان بودہ و نسب عالی الشان بشیخ احمد جام میرسد تولد پذیرفت و مولانا مروی تاریخ آن سلطان ہمایون خان یافتہ و عنبری شاہ فیروز قدر گفتہ و نیز بادشاہ صف شکن و خوش باد نیز تاریخ تولد اوست و خواجہ کلال سامانی این تاریخ بتعمیہ یافتہ

تاریخ تولد

سال مولود ہمایونش ہست ٭ زادک الله تعالی قدرا

بردہ ام تک از تاریخش ٭ تا کشتم مثل دو چشمم بدرا

از مصرعہ ثانی بعد از دور کردن تکرار تاریخ برمی آید بشرط آنکہ دو لام در لفظ الله گرفتہ شود چون حضرت فردوس مکانی یعنی پدرش بابر شاہ این عالم فانی را بدرود نمود بحکم وصیت و

تا هند از سنبهل بآگره تشریف آورده در تحت چهارم رجب کی تاریخ نهم جمادی الاول
سنه نهصد و سی و هفت هجری در دار الخلافت آگره که پایه تخت سلاطین هندوستان بوده
است سریر آرای سلطنت گردید و هریکی از منسوبان درگاه را مواجب و مناصب بحال قدیم
مقرر نموده بر ملک برادران خود را جاگیر دادند میرزا کامران کابل و قندهار و غزنی و پنجاب
مقرر کرده سرکار سنبهل بمیرزا عسکری داد و سرکار الور بمیرزا هندال مرحمت نموده و بدخشان
بمیرزا سلیمان ابن خان میرزا ابن سلطان محمود بن سلطان ابوسعید مرحمت فرموده بعدی
بعد از روز جلوس شهر در تا خمس موسوم بسنده از سعادت جلی پاکستی از زر پر کرده بمردم
بخشیدند ازین جهت برای تاریخ جلوس کشتی زر یافته اند و بعضی از فضلا تاریخ جلوس در خیر الملوک
یافته اند چنانکه ازین رباعی مفهوم گردد

تاریخ جلوس

محمد همایون شه ملک بخش ... که خیر الملوک ست اندر سلوک
چو بر مسند پادشاهی نشست ... شده سال تاریخ خیر الملوک ۹۳۷

بعد شش ماه از جلوس به تسخیر قلعه کالنجر متوجه شده حاکم آنجا دوازده من طلا پیشکش
کرده عاقبت اطاعت بر دوش گرفت و اکثر ممالک دیگر نیز در تحت تصرف پادشاه
درآمد در نهصد و چهل هجری قریب دار الملک دهلی بر کنار دریای جون شهری اساس فرموده
نام آن دین پناه نهادند و یکی از فضلا تاریخ آن را شهر پادشاه دین پناه یافته چون در
نهصد و چهل و دو هجری سام میرزا برادر شاه طهماسپ صفوی خواجه کلان بیگ را در قندهار محاصره
نموده میرزا کامران برادر پادشاه از لاهور بآنملک رفته سام میرزا را شکست داد و این مصرع
تاریخ شکست زده پادشه کامران سام را ۹۴۲ و مولانا مکی این تاریخ بطریق تتمه گفته

تاریخ صحیح

آنهم که تاج و کاکل زر در نظر نمود ... در رزم بزم شکل صراحی و نقش جام
پرسیدم از خرد که چرا تاج زر فشان ... افکنده همچو لاله چرا درین مقام
گفتا شنو ز من تاریخ این مقال ... افکنده تاج زر شکست سپاه سام ۹۴۲

چون محمد زمان میرزا ابن بدیع الزمان ابن سلطان حسین میرزا سر بشورش برآورده سکه بنام خود
زده بود در آخر فرار نموده بسلطان بهادر گجراتی پیوست پادشاه در سنه نهصد و چهل و دو

هجری در سنه سلطان بهادر لشکر کشیده او منهزم شده در مندو گریخت تاریخ این واقعه قول بهادر یافتند و بادشاه تمام گجرات را متصرف شده قلعه چانپانیر را نیز فتح نمود و یکی از فضلا تاریخ آن اول هفته صفر یافته بعد ازان سلطان بهادر گریخته بسمت بندر دیب رفت و درانجا از دست فرنگیان کشته شد و همایون بادشاه در اندک فرصت از قندهار تا صوبه بهار در حیطه ضبط آورده و استقلالی تمام پیدا کرده بعشرت میگذرانیدند تا آنکه از نحوست ایام بسال دهم از سلطنت در سیوم ماه صفر سنه نهصد و چهل و شش هجری پرگنه جوسا که یک از مضافات صوبه بهار عرف عظیم آباد و مرتبه ثانی بتاریخ دهم محرم سنه نهصد و چهل و هفت در قنوج از شیرشاه افغان از قوم سور شکست یافته و از بیوفائی برادران که ایشان هم مخالف شده بودند تنگ آمده رو بجانب خراسان و عراق نهادند باقی احوال او بجای دیگر ثبت خواهد گردید

۹۴۷

شیرشاه بادشاه

از طایفه افغانان قوم سور است و نامش فریدخان بود و چون شیری را کشت ازان سبب او را بشیرخان می گفتند و بعد ازانکه مسلط بر ممالک هندوستان گردید ملقب بشیرشاه شد جد وی ابراهیم خان در زمان سلطان بهلول از روه که مسکن افاغنه است بهندوستان آمده در خدمت امرا روزگار میگذرانید و پدرش نیز در کمکی جمال خان که در زمان سلطان سکندر اقطاع جونپور داشت بسر می برد و سسرام و خواص پور بجاگیر پدرش که حسن نام داشت مقرر بود و شیرشاه نیز از بادشاه در مشرق جاگیر یافته بود و در سنه نهصد و چهل و شش بر همایون بادشاه غالب آمده و بار دیگر در ماه محرم سنه نهصد و چهل و هفت در قنوج با وی محاربه نموده هزیمت داده ملک هندوستان را بتصرف خود آورد و بتاریخ بست و هفتم شوال سنه نهصد و چهل و هشت هجری بر تخت سلطنت جلوس نمود و تاریخ جلوس اینست

تاریخ جلوس

شاهنشه شیرشاه گردون رفعت ، کش همت شب رفیع و عالی بوده
بنشست به بست و هفت شوال بتخت ، شاهان جهان بپای او سر سوده
تاریخ جلوس گفت هاتف از غیب ، زیب او رنگ سلطنت افزوده

۹۴۸

و شیرشاه بعد از فتح یافتن بر همایون بادشاه در سنه نهصد و چهل و هشت بنا صلح نعمت کرده تخمینا از شهر لاهور سر لب دریای جهلم قلعه سنگین در کمال رفعت و استواری تعمیر ساخته که تا امروز

موجود است و نام آن قلعہ رہتاس خورد نہادہ و این قلعہ باہتمام حلال خان کہ پسر خورد شیر شاہ بود اتمام یافتہ چنانچہ این تاریخ بر دروازہ آن قلعہ مرقوم است

تاریخ

بہجرت گذشتہ بتاریخ سال ۔ نہصد چہل ہشت آمد ۹۴۸ حلال

بنا کردہ این قلعہ سنگین حصار سپہ شاہ شیر پست عالم سوار

نقل است کہ چون ملو خان حاکم مالوہ در بعضی از سفر شاہ مہرم شدہ بدست او افتاد و بعد از چندی از و بگریخت شیر شاہ این مصرعہ خواند ع ما با چہ کرد دیدی ملو جی خان گدے شیخ عبد الحی کہ حاضر بود فی الفور این مصرعہ بدیہہ گفت ع تولی ست مصطفی لا خیر فی العبید ی درا بامکہ شیر شاہ قلعہ کالنجر را محاصرہ نمودہ می جنگید اتفاقاً در باروت آتش گرفت و شیر شاہ با اکثری از امرا سوختہ شد با ہمدران روز فتح بر کالنجر یافتہ در راجہ را کہ کرت سنگہ نام داشت اسیر کردہ پیش شیر شاہ آوردند چون مردہ فتح بشیر شاہ رسید گفت الحمد للہ و جان بحق تسلیم نمود این واقعہ بتاریخ دوازدہم ربیع الاول سنہ نہصد پنجاہ و دو ہجری بوقوع آمدہ و تاریخ این بمقالہ عزیزی در الفاظ ز آتش مرد یافتہ چنانکہ ازین رباعی مفہوم گردد

تاریخ وفات

شیر شاہی کہ از مہابت او شیر و بر آب را بہم می خورد

۹۵۲ چون برفت از جہان بدار بقا گشت تاریخ او ز آتش مرد ۹۵۲

و شیر شاہ از بنگالہ و بسیار کادل تا آن بسیدہ کہ مسافت ہزار و پانصد کروہ ست در ہر کروہ سرای ساختہ و چاہ و مسجد از سنگ و خشت پختہ بنا کردہ و بستی سہر با نام خود مبل شیر گڈہ کہ در چار کروہی قنوج ست و شیر کوٹ آباد ان نمودہ گویند کہ چون وی آشتہ دیدی گفتی کہ حیف در وقت پیری بمار تام سلطنت می رسید و گرنہ اہل عالم سد ند کہ چہ جای کردم و مدت سلطنت او از زمان بر ہمیت ہمایون بادشاہ در قنوج پنج سال و دو ماہ ست مقبرہ او در سہسرام است بعد از فوت اسلام شاہ پسر بر سلطنت نشستہ در بعضی تواریخ مرقوم ست کہ شیر شاہ در سال نہصد و پنجاہ و سہ فوت کردہ اما از تاریخ مذکورۃ الصدر و از تاریخی کہ بر کہاری باولی واقع دہلی منقوش ست صاف ظاہر ست کہ او در سنہ نہصد و پنجاہ و دو فوت کردہ فقط

کهاری باؤلی

این باؤلی در عقب جامع مسجد متصل لال کنوان در شهر جهان آباد واقع ست آمرا عماد الملک عرف خواجه عبدالله لاذر قریشی در اول سال جلوس اسلام شاه یعنی سلیم شاه ابن شیر شاه بنا نهاده بود و در سنه نهصد و پنجاه و هشت باتمام رسانیده آثارش الی الآن موجود ست و عبارتی حسب تحظیر بر سر دروازه و دیوار آن منقوش ست آنچه که بر سر دروازه کنده ست اینست

بسم الله الرحمن الرحیم در عهد و زمان سلطان السلاطین ذوالظفر اسلام شاه بن شیر شاه سلطان خلد الله ملکه و سلطانه بنا کرده این چاه بتوفیق الله و مروج رسول الله ملک عماد الملک عرف خواجه عبدالله لاذر قریشی بار الملک جهنیت ده هشتمی سنه اثنی و خمسین و تسعمائة ⁂

شاه طاهر دکهنی

برادر خورد شاه جعفر ست از ایران بهندوستان آمده مورد الطاف و اعطاف همایون بادشاه گردیده بعد از آن بتقریبی بملک دکن رفته بصحبت نظام شاه بحری والی گولگنده پیوسته وفاتش در اندیار در سنه نهصد و پنجاه و دو واقع شده و تاریخ آن تابع اهل بیت یافته اند

۹۵۲

۹۵۲

بخشا سلطان

جوانی بود از سلاطین مغول و در حسن صورت و سیرت یگانه روزگار و منظور خاص همایون بادشاه ملحوظ و بحسن التفات منظور از جمله و قائی که در ایام اقامت همایون بادشاه در کابل حادث شده یکی فوت بخشا سلطان ست پدر و دوستان او این جهان را بخاطر بادشاه بغایت گران آمده فاتش در نهصد و پنجاه و سه بوقوع آمده و میر امانی در فوت او این تاریخ یافته گفته که از عدد لفظ بافی چون عدد لفظ کل دور کرده شود تاریخ برآید

تاریخ

سلطان بخشا که چو گل گلبن خوبی ... یک اطلس سوی جهان راه کمون شد
در موسم گل عزم سفر کرد ازین باغ ... دلها ز غمش غنچه صفت غرق بخون شد
تاریخ وی از بلبل ماتم زده جستم ... در گریه شد و گفت گل از باغ برون شد

۹۵۳

شاه علاء الدین مجذوب

عرف شاه علاول علاول ابن سید سلیمان گویند که در درویشی صاحب کشف و کرامت معاصر همایون بادشاه بود درگاه او در بلده اکبرآباد در محله نای کی منڈی تا امروز موجود ست مشهور بدرگاه شاه [illegible]

و مسجدی خورد متصل مزار است گویند که شاه جی این مسجد را بدست خود تعمیر ساخته بود و از دو جانب
او همه مسجد زمین فرش ریگ درده و گنبدی که بر مزارش نمایان ست اندرون آن آیات و ای مردم
است و تاریخ وفات او که بر ستونهای روضهٔ او نوشته بودند بسبب کهنه سالگی جابجا زایل گشته
مگر از رسالهٔ او که نزد متولیان درگاه موجود است چنان مستفاد میگردد که او با آغاز سلطنت سلیم
شاه زنده بود و از تاریخی که دران کتاب مسطور است دریافت شده که او در سنه
نهصد و پنجاه و سه هجری فوت کرده تاریخ این است

تاریخ

علاء الدین مجذوب خجسته دم | که کس روا مطلوب مرغوب
چو آن شه شد نهان از چشم مردم | چو نوری کو شود از دیده محجوب
چو گفتم چیست تاریخ وفاتش | خرد گفتا علاء الدین مجذوب ۹۵۳

و این تاریخ از کتاب ثمر الواصلین نوشته شد

تاریخ

عارف راه حق بعلم و یقین | شاه عالی لقب علاء الدین
ذات او بود سالک و مجذوب | بلکه خود بود طالب و مطلوب
لفظ مجذوب با علاء الدین | ضم کن و سال انتقالش بین ۹۵۳
مرقد او به اکبرآباد است | مکان جای فیض دار رشاد است

ذکر عمارت چهل زینه در قندهار قدیم

قلعهٔ قندهار قدیم که حالا خراب و ویران افتاده است در سیم کروه غربی از قندهار جدید فاصله
دارد و بر سر کوهی واقع ست چون ظهیر الدین بابر بادشاه بعد از فتح بدخشان و کابل و قندهار
الکای حاصل ساخت چند سال پیش از فتح هندوستان اشارت فرمود تا در برد سنگ
آن قلعه بر فراز کوه مذکور جای عمارتی بهند و جهت بالا رفتن آن مکان کوه را تراشیده چهل
زینه با مرتب سازند اگرچه اهلکاران سرکار حسب اشارت عمله بی توقف در احداث آن مکان
مشغول شدند اما چنان مستفاد میگردد که این عمارت بعد از وفات بابر شاه در سنه نهصد
و پنجاه و سه هجری در ایامیکه همایون بادشاه از شیر شاه هزیمت یافته بطرف ایران رفته بود
با هتمام میرزا کامران و محمد عسکری برادران همایون بادشاه با تمام رسیده و حالا این عمارت

مشهور است که چهل زینه بربالای اندرونی و بیرونی این مکان کتابه فارسی بسیار مرقوم اند و چنان مفهوم میگردد که بر سیئه ازین کتبه درایام ایالت میرزا محمد عسکری منقوش گشته و بنای آن حسب الاشارت اکبر شاه بادشاه در سنه هزار و هفت مرقوم نموده اند اگر چه در بعضی مقام این سالگی حروف کتبه زایل گشته اما پیداست که منشی موهن لعل که در سنه یکهزار و دو صد و چهل و هشت هجری بکابل و قندهار رفته بود و نقل گرفته قدری از آن درین مقام ثبت می گردد

کتبه میرزا کامران و میرزا عسکری

در تاریخ سیزده شهر شوال سال نهصد و بیست و هشت اعلیحضرت گردون سلطنت مملکت پناه معدلت شعار مکرمت آثار نوازش بزرگ کامکار اعتضاد سلاطین گردون اقتدار ملاذ مناصر گیتی دار شهسوار مضمار عدل و احسان اعدال آگاهی رهین زمان المنصور بالظفر عنایت الله الوالغازی ظهیر الدین محمد بابر بادشاه خلد الله ملکه و سلطنته فتح قندهار نمود در همین سال امر عالی بر بنای این رواق جهان نمای که سر رفعتش بمهادات ایوان کیوان رسیده شرف نفاذ یافت و اتمام این بنا بفرزند همایونش محمد کامران بهادر که شرقات کاخ عدالتش از رفعت نه طاق در گذشته مفوض گردید در حسب اشارت علیه بی توقف مهندسان صاحب هنر و استادان ماهر دانشور و در ساعت سعد و طالع فرخنده اساس آن برانداخته و عمله و اهلکاران چابک دست که هر یک سرآمد کشوری و یکانه مملکتی بودند و فاق صداقت و مهارت در احداث آن بظهور رسانیدند و چون شاهزاده مشار الیه ایالت و مملکت قندهار را به برادر ارجمند سعادت یار مرحمت آثار معدلت شعار محمد عسکری بهادر طول عمره و دا فاض علی العالمین بره و احسانه تفویض نمود در ایام ایالت این شاهزاده عالیشان در نهصد و سی + + و از میامن الطاف شاهزاده فیروز بخت که صد میرس مطرح الوار ابهت است در نهصد و پنجاه و سه این عمارت سپهر فرسا باتمام رسید فقط

کتبه محمد اکبر شاه بادشاه

منقوش مرات ضمیر ارباب دانش میگرداند که مملکت قندهار در قبضه تصرف آبای بندگان حضرت شاهنشاه جم جاه فلک بارگاه خلافت پناه ظل الله جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی خلد الله ملکه بود در حینیکه رایات کشورستانی جنت آشیانی محمد همایون بادشاه غازی طیب الله ثراه و جعل الجنة مثواه بمیامن توفیقات ربانی و تائیدات سبحانی التسخیر دیار عراق بهم گرد و بار قندهار از تصرف ایر بادود بان بیرون رفت و چون اقبال دولت شاهنشاهی اکبر اقلیم ربع مسکون را

چو گردید ازین دار فانی سفر ... بدار البقا آن سپهر نامدار
بجود و برحمت بلطف عمیم ... حسان آفرین داور کردگار
بفرمود تاریخ پاکش ببرند ... ملایک بفردوس از اعتبار
بجنت قرارش چو شد زین جهت ... شده سال موتش بجنت قرار ٩٥٦

٩٥٦

مولانا ابو الخیر خوارزمی

در انواع فضایل نصاب کامل حاصل داشته خصوص در حکمت که ارسطوی اول بود و در طبابت بوعلی ثانی بود و در آخر سلطنت ابو الغازی سلطان حسین مرزا بهرات رفته و تا زمان استیلای محمد خان شیبانی در آن دیار می بود و محمد خان وقت مراجعت وی را بما وراء النهر آورده و وفاتش در سال نهصد و پنجاه و هفت هجری دست داده تاریخ فوتش ازین ابیات استخراج می یابد

تاریخ

سپهر فضل مولانا ابو الخیر ... که می دانست اسرار حقایق
سفر کرد از جهان فانی و مانده ... ز حسرت داغ بر جان خلایق
چو عاشق در غزل بودش تخلص ... ازان تاریخ او شد فوت عاشق ٩٥٧

٩٥٧

سلطان سلیم شاه

پسر خورد شیر شاه است و جلال خان نام داشت چون شیرشاه فوت کرد عادل خان پسر کلانش که ولیعهد بود در قلعه رنتهبور اقطاع داشت و جلال خان پسر خورد نزدیک بود و چون امرا دیدند که آمدن عادل خان زود میسر نمیشود و خود حاکمی ضرور است جلال خان را طلبداشته هفدهم ربیع الاول سنه نهصد و پنجاه و دو هجری در کالنجر بر سریر سلطنت نشانیدند و مخاطب به اسلام خان نمودند اما میان مردم بسلیم شاه اشتهار یافته بود زین میان هر دو برادران جنگ واقع شد و عادل خان هزیمت یافته از جنگگاه بیرون رفت و دیگر کس از وی نشان نداد چون خاطر سلیم شاه از طرف برادر مطمئن شد سامان جلوس مهیا ساخته بآئین شایسته در نهصد و پنجاه و سه هجری بر تخت سلطنت جلوس نمود چنانچه تاریخ آن معمیه یافته اند

تاریخ معمیه

سلطان سلیم شاه با فر و شکوه ... کز عدلش ظلم در عدم محبوس است
بنشست بتخت وز ره انصافش ... در کشور ظلم بر آمدن مایوس است

۹۵۲ تاریخ جلوس شد او از سر هوش — سال جلوسش مسمیت بالوس است

اکثری از ممالک هندوستان در تحت تصرف خود داشته در اکبرنامه مرقوم است که او تاریخ
بست و دویم ذیقعده سنه نهصد و شصت فوت کرده و مدت حکومت او هشت سال و دو ماه و هشت روز
بوده و در تواریخ فرشته مرقوم است که او در اوایل سنه ستین و تسعمائه وفات یافته و مدت سلطنت
او نه سال بود و در مرآت جهان نما مرقوم است که او تاریخ دویم ذی قعده سنه نهصد و شصت بسبب
سمیت قرحه که در یکی از اعضای سفلی او بهم رسیده بود رحلت بهشتی برست و کتابی دیگر نوشته ام
که تاریخ بست و سیم جمادی الاول سال نهصد و شصت و یک از شدت درجع و نزله که بر مقعد او بر آمده
بود در گذشت و تاریخ استالس که از آن سنه نهصد و شصت استخراج می یابد اینست سلیم شاه
۹۶۰ گوالیار مرده و چنان نوشته اند که در سالی که سلیم شاه فوت کرده در همون سال سلطان محمود
گجراتی و برهان نظام شاه بحری بادشاه دکن هم فوت شدند و تاریخی که از آن سنه نهصد و شصت
و یک استخراج می یابد اینست

تاریخ

سلطان سلیم شاه که از حسن عاقبت — آرام زیر سایهٔ عرش خدای یافت
۹۶۱ بودم بفکر سال وفاتش که ناگهان — هاتف سرود او که بجنات جای یافت

و قلعه سلیم گده واقع سواد دهلی بر لب دریای جمن تعمیر کرده سلیم شاه است و حالا آن قلعه را بتغییر نام
قلعه نور گده می گویند اگرچه وفات سلیم شاه در گوالیار واقع شده اما در سهسرام که مدفن شیر شاه
پدر او است آسوده اند مدفون است

سلطان محمود شاه گجراتی

سه لطیف خان ابن سلطان مظفر شاه است والده او دختر بهرام خان بادشاه ولایت سند بود
از نسل تمیم انصاری ولادت سلطان در شهور سنه ثمان و ثلاثین و تسعمائه وقوع یافته و در سن یازده
سالگی بعد از فوت سلطان بهادر گجراتی در سنه نهصد و چهل و سه هجری سلطنت گجرات رسید و
بهترین زمانه بادشاهان گجرات زمانه سلطان محمود بود که هر کس باندازه جلوس بار و نعمت
بسری برد و خوشحال می بود لهذا تاریخ ابتدای حکومت و کامرانی او از لفظ خوشحال مستفاد
می گردد که سنه نهصد و چهل و سه باشد او قلعه سورت را تعمیر نموده و آن قلعه بغایت استواری
است در طبقات اکبری آمده که صفرا آغا نامی غلام سلطان محمود گجراتی که خداوند خان خطاب داشته
در سنه نهصد و چهل و هفت این قلعه را بر ساحل دریای عمان جهت دفع فساد فرنگیان ساخته و س

از آنکه قلعه تمر بایه و ترکیبان الواع خرابی مسلمانان آن مکان میرسانیدند و دران ایام که خداوندخان
عمارت آن در بندر دیو فرنگان چند نوبت کشتیها سامان نموده بقصد جنگ آمدند اما هیچ و
کاری نتوانستند ساخت و چون باتمام رسید چو کنندی بر زیر دروازه که بر سمت فرنگان مخصوص
پرتگال است شروع نمود فرنگان چون جنگ و جدال با حصار نتوانستند مبلغهای کلی قبول نمودند
که آن چو کنندی نسازند اما صورت نیافت عرض القلعه پانزده درع وارتفاعش بیست درع بر
اعانت استحکام بر دو سنگ را بالقلابهای آهنی محکم ساخته و سرب را گداخته در فرجها و درزها
ریخته و لنگرها و فرسنگ اندازها را نوعی ساخته که دیده از دیدن حیره می ماند فقط و سلطان محمود بعد از
حکومت هیژده سال و دو ماه در سیزدهم ربیع الاول سنه نهصد و شصت و یک هجری از دست
غلامی که برهان نام داشت شهید شد نعش او را در حظیره سلطان محمود مکرره که در پایین گنبد شیخ
احمد کهتو واقع است بخاک سپردند سال وفات او از عبارت حقق بالشهادت ۹۶۱ بیرون می آید ۹۶۱
و این نظم در تاریخ او از شیخ یحیی معنی است تاریخ

سلطان محمود از جهان چو نرد بخت در باخته — در جنت الماوی شده انجا علم افراخته
در مجمع وزرای خود باز مره شهید وی چنین — خوش بادشاهی میکند چتر شهی برداشته
تاریخ سال رحلتش از عقل جستم بارکر — گفتا که ای یحیی بشنو سلطان شهادت یافته

و چون سلطان سلیم شاه بادشاه دهلی و سلطان برهان نظام شاه بحری ابن سلطان احمد نظام شاه
بحری والی احمدنگر دکن هم درین سال فوت کرده بودند چنانچه مولانا علی در الفاظ زوال خسروان
تاریخ فوت این هر سه بادشاهان یافته و چنین گفته

تاریخ

سه خسرو از زوال آمد بیکسال — که هند از عدل شان دار الامان بود
یکی محمود شاهنشاه گجرات — که همچون دولت خود نوجوان بود
دوم اسلیم شه سلطان دهلی — که در هندوستان صاحبقران بود
سوم آمد نظام شاه بحری — که در ملک دکن خسرو نشان بود
زمن تاریخ فوت این سه خسرو — چه می پرسی زوال خسروان بود ۹۶۱

۹۶۱ بعد از سلطان محمود شاه که وارثی نداشت امرا سلطان احمد شاه را که از اقربای او بود بر تخت
نشاندند

سلطان فیروز شاه

پسر سلطان اسلام شاه بعد وفات پدر حسب وصیت او فیروز خان را که پسری دوازده ساله بود در قلعه
گوالیار بر تخت نشاندند تاریخ جلوس او که اول سنه نهصد و شصت و یک استخراج می نماید

تاریخ

چون شه فیروز خان با شکوه — گشت علامی در بود اجلال را
یافت تخت سلطنت جای پدر — کرد بر سر چتر استقلال را ۹۶۱
سال تاریخش چنین کردم رقم — پادشاهی یافت او اقبال را

بعد از سه روز ماکه سه ماه مبارز خان که برادرزاده شیر شاه بود فیروز شاه را بتاریخ بست و سیم
جمادی الاول سنه مذکور قتل نموده بر تخت نشست و تاریخ شهادت او اینست

تاریخ

شه دولت او فیروز خان — که میکرد ملک ستم را خراب
رسید اجل ناگهان سر برد آن — بهشت معمورهٔ عمر کشت آب
چنین گفت سال وفاتش خرد — جوان مرگ شد شاه اینجا جواب ۹۶۱

سلطان محمد شاه عادل

عرف مبارز خان نام پدرش نظام خان سور که برادر شیر شاه بود بعد کشتن فیروز شاه که
خواهرزاده او بود بتاریخ بست و سیم جمادی الاول سال نهصد و شصت و یک هجری بر تخت سلطنت
نشست و لقب خود را محمد شاه عادل بهادر نمود و هیموی بقال ساکن قصبه ریواری را اصالتا
اختیار ملک و مال گردانیده بسر بدام اشتغال نمود تاریخ جلوس او است

تاریخ

حامی ملکت مبارز خان — که شده در ره ستم سالک
تخت فیروز خان گرفت بظلم — گشت بر ملک و دولتش مالک ۹۶۱
سال تاریخ دولتش گفتم — پادشه شد مبارز مهلک

ابراهیم خان سور عم سکندر شاه در سنه نهصد و شصت و دو بسبب بی انتظامی ملک و بیهودگی
پادشاه فراهم آورده دهلی را متصرف شد و محمد شاه طاقت مقاومت در خود ندیده بطرف چنار رسم
جاگیر بود تاآنکه در سنه نهصد و شصت و سه در معرکه که با بهادر شاه پادشاه بنگاله

رو داده بود کشته شد مدت حکومت او در دهلی یازده ماه بود

میرزا شرف جهان

ابن قاضی جهان است که قریب پانزده سال زمام امور ملک و مال شاه طهماسپ صفوی پادشاه ایران
در کف کفایت و قبضه شهامت او بوده و آثار خیر او یکی اجرای نهر کربلاست که او نهر حسن پادشاه
ترتیب ده هزار تومان صرف نموده و بدان موفق گشته ولادت او در صبح چهارشنبه بیست و سیوم ربیع
الثانی سنه نهصد و دو و در شام یکشنبه هفتم ذی القعده سنه نهصد و شصت
و دو هجری وفات یافته و آه شرف از جهان شده تاریخ رحلت اوست — ۹۶۲

سلطان ابراهیم

ابن غازی خان سور است و خواهر سلطان محمد شاه عدلی را در نکاح خود داشت او امرا و وزرای
محمد شاه را با خود موافق ساخته بتاریخ ششم ماه جمادی الاول سنه نهصد و شصت و دو هجری
دهلی را متصرف شده بر تخت سلطنت نشست تاریخ جلوس اوست

تاریخ

گشت چون تخت منور ز تن ابراهیم — رفت بر دوست و لا ساده بر شمن تیغ
سال تاریخ جلوسش ز خرد می جستم — رونق کالبد سلطنت آمد تاریخ — ۹۶۲

بعد دو ماه از حکومت او سکندر شاه عرف احمد خان سور با او محاربه نموده دهلی و آگره را متصرف شد و
بعیش می گذرانید تا آنکه قریب همان ایام همایون پادشاه آمده دوباره فتح هندوستان نموده و سکندر
شاه بطرف بنگاله گریخت و سلطان ابراهیم که بطرف مشرق رفته بود در اریسه در سنه نهصد
هفتاد و پنج از دست سلیمان حاکم آن دیار کشته شد

سکندر شاه

برادرزاده شیر شاه بود در سنه نهصد و شصت و دو هجری بر سلطان ابراهیم غالب آمده بر تخت دهلی
نشست بعد چند ماه همایون پادشاه از ولایت رسیده و برو غالب آمده بار دیگر مالک ملک هندوستان
گردید تاریخ از مؤلف

تاریخ

سکندر شاه برادرزادهٔ شیر — که بنشست چندی بر تخت در دهلی
همایونش شکست داد در جنگ — به نهصد شصت و دو از سال هجری — ۹۶۲

سرگذشت نصیر الدین محمد همایون بادشاه بعد هزیمت یافتن از شیرشاه

چون در سنه نهصد و چهل و هفت هجری از شیرشاه افغان هزیمت خورده رو بطرف عراق نهاد بعد از حیرانی و پریشانی تمام پس از انقضای چند سال پیش طهماسب شاه صفوی بادشاه ایران شتافت و این قطعه از واردات حالات خود بشاه نوشت

خسروا عمریست تا عنقای عالی همتم ‌ ‌ قلهٔ قاف قناعت را نشیمن کرده است
روزگار سفله دیگر شد بما چون بوم شوم ‌ ‌ طوطی طبع مرا قانع بارزن کرده است
دشمنم شمشیر عمری بست بر من گرچه بود ‌ ‌ خالی از کین و عداوت سینه با من کرده است
التماس از شاه آن دارم که با من آن کند ‌ ‌ آنچه با سلمان علی در دشت ارژن کرده است

شاه این نوشته را شنیده مکتوبی مشتمل بر کمال توقیر و استدعای تشریف حضور ارسال داشت و این بیت در عنوان مکتوب ثبت نمود بیت همای اوج سعادت بدام ما افتد اگر ترا گذری بر مقام ما افتد چنانکه در ماه ربیع الثانی سنه نهصد و پنجاه و یک در ابهر بادشاه ملاقات شد امرای سرراه خصوصا محمد خان حاکم هرات دقیقه از لوازم خدمت و بندگی فرو گذاشت نه نموده و شاه والا جاه مقدم همایون را همایون فال دانسته آنچه از لوازم بادشاهی و مهمانداری بایسته بجا آورده بعد چند روز جشنهای خسروانه داشت و همایون بادشاه در روز جشن عالی الماس گران بها که رایج اقلیمها بود با دویست و پنجاه لعل بدخشان برسم ارمغان بشاه داد و شاه بعد از چند روز بکمال دلداری و خاطرجوئی سامان سلطنت ارزانی داشته شاه مراد پسر خود را با دوازده هزار سوار کمک همراه داد چنانکه بادشاه با امرای کمکی در شروع سنه نهصد و پنجاه و دو متوجه قندهار شد باید دانست که وقتیکه همایون بادشاه از شیرشاه منهزم شده در وادی حیرانی و پریشانی سرگردان گردید برادرش میرزا کامران از خود رائی اختیار نموده بسمت کابل روان شد و چون در آنجا رسید سکه و خطبه بنام خود کرده ابواب کامرانی بروی روزگار گشاده بمقتضای هوا و هوس روزگاری بسر می برد و عسکری و آنچه بود را بعسکری میرزا داد و خواجه خاوند محمود را برسم رسالت پیش سلیمان میرزا که حاکم بدخشان بود فرستاده خواست که سکه و خطبه او در بدخشان جاری باشد میرزا سلیمان فرستاده را بی مقصود باز گردانید میرزا کامران از این معنی در تاب شده لشکر ببدخشان برد میرزا سلیمان چون تاب مقاومت نه دید و قوت میرزا کامران مشاهده نمود کس فرستاده در آشتی زد و خطبه و سکه بنام او جاری ساخت بعد از آن میرزا کامران بعضی از محال بدخشان را از میرزا سلیمان جدا ساخته بمردم خود داد

بکابل مراجعت نمود و بعد بار دیگر مرزا هندال گرفته بمرزا عسکری حواله نمود لیکن چند اوقات مرزا
سلیمان انچه که مرزا کامران از وی جدا کرده بود باز متصرف شد و نقض عهد نمود و مرزا کامران بار دوم
لشکر بالقصد برده و مرزا سلیمان غالب شده قاسم برلاس و مرزا عبد الله و جمعی دیگر از هواخواهان
خود را بسرداری برلاس مذکور گذاشته خود مراجعت نمود و خواجه حسین مروی تاریخ این سانحه
را که بهفدهم ماه جمادی الثانی روز جمعه سنه نهصد و چهل و هشت رو داده بود : جمعه هفدهم ماه جمادی الثانی
یافته و مرزا کامران مرزا سلیمان را با پسرش مرزا ابراهیم در قید نگاه میداشت و روز کار بغفلت میگذرانید
تا انکه کوکب اقبال همایون بادشاه در ارتفاع یافت و بدولت و سعادت آمده سزای او را در کنار او نهاد
و موجب خلاصی مرزا سلیمان شد و آن چنانست که چون همایون بادشاه با امرای کمکی از ایران
متوجه قندهار شد و آن قلعه را تا شش ماه محاصره نمود آخر مرزا عسکری که از طرف برادر خود مرزا
کامران حکومت آنجا داشت با مان بیرون آمده بملازمت مشرف شد بمقتضای کرم ذاتی قلم عفو
بر جرایم او کشیده بجانب کابل توجه نمودند و در اثنای راه مرزا هندال و مرزا یادگار ناصر برادر بابر بادشاه
از مرزا کامران گریخته بپادشاه پیوستند چون نزدیک کابل رسیدند هنگام شب مرزا کامران
از کابل فرار نموده بغزنی رفت این فتوحات بتاریخ دهم رمضان سال نهصد و پنجاه و دو هجری ۹۵۲
واقع شده و امیر عمر تاریخ آن فتح یافته است : . بی جنگ گرفت ملک کابل از وی :: بعد از آن
بادشاه بشهر در آمده دیده بدیدار شاهزاده محمد اکبر که با مادر خود در کابل بود روشن ساخت عمر شریف
در آن وقت سه سال و دو ماه و پنج روز بود و در اوایل سنه نهصد و پنجاه و سه چون بادشاه بر سر مرزا
سلیمان که از قید رهائی یافته بدخشان را متصرف شده بود رفت مرزا کامران فرصت یافته از غزنی
آمده کابل را باز گرفت چون این قصه بسمع بادشاه رسید حکومت بدخشان بمرزا سلیمان و حکومت
قندهار بمرزا هندال داده و عم خود مرزا یادگار ناصر را که موجب فتنه و فساد بود بقتل آورده متوجه کابل شد
و با مرزا کامران محاربه نموده باز کابل را بهفتم ربیع الاول سنه نهصد و پنجاه و چهار مفتوح ساخت
و مرزا کامران باز راه فرار پیش گرفت و تاریخ این فتح شد . کابل را گرفت ۹۵۴ . گفتند بعد از این فتوحات
نیز از مرزا کامران و مرزا عسکری تقصیرات عظیم صدور یافته و چند مرتبه با بادشاه جنگها کرده اند
لاجرم بادشاه با انبوه سپاه در کابل و قندهار و بدخشان با برادران خود محاربه متواتر داشت تا آنکه
مرزا عسکری دستگیر شد و مرزا هندال بقتل رسید و مرزا کامران از همه مایوس شده پیش سلطان
آدم گکهر رفت داد بدرگاه معلی فرستاد و بعد از آن کحل شده رخصت مکه یافت تاریخ وفات

مرزا کامران

برادر همایون پادشاه سبب مواقصات عظیم از و بظهور رسیده در آخر چون دیگر برادران او یعنی مرزا
عسکری دستگیر شد و مرزا هندال بقتل رسید او نیز از همه مایوس گردیده پیش سلطان آدم گکهر رفت
و سلطان آدم او را گرفته بدرگاه همایون پادشاه در کابل فرستاد و پادشاه بنابر حقوق اخوت
حکم بکوریش کرد و حسب الاراده او بشرط مکحول شده رخصت مکه یافت چنانچه تاریخ این سانحه
در لفظ نیشتر یافته‌اند این واقعه در اواخر سنه نهصد و شصت بوقوع آمده و محمد مومن فرخودی
این مصرعه تاریخ یافته ع چشم پوشید زبیداد سپهر ؛ و مرزا کامران در مکه بعد از سه
سال تاریخ یازدهم ماه ذی الحجه سنه نهصد و شصت و چهار بعالم بقا انتقال نمود و این مصرعه
در تاریخ اوست ؛ بکو شاه محروم در مکه ماند ؛ لفظ مکو را تنها بدر گرفت تا تاریخ بر آید و قاسم ۹۶۴
کاهی که در سفر حج با او همراه بود در تاریخ فوتش این قطعه گفته

تاریخ

کامران آنکه پادشاهی را ؛ کس نبود است همچو او در خورد
شد ز کابل بکعبه و آنجا ؛ جان بحق داد و تن بخاک سپرد
گفت تاریخ او چنین کاهی ؛ پادشا کامران بمکه بمرد ۹۶۵

و درین تاریخ لفظ پادشاه را بی حرف الف باید نوشت تا تاریخ بر آید از مرزا کامران یک پسر مانده
بود موسوم به ابوالقاسم مرزا در غایت فطنت و ذکا در جوانی بسال نهصد و هفتاد و چهار بحکم
اکبرشاه در قلعه گوالیار که در آنجا محبوس بود بقتل رسیده ع نماند از کامران نام و نشانی ؛ ۹۷۴
تاریخ وفات اوست اما یکعدد کم میشود

مراجعت نصیر الدین محمد همایون پادشاه از ایران و فتح هندوستان

چون همایون پادشاه را از طرف شورش برادران خاطر جمع شد اراده هندوستان کرده در اواسط ذی الحجه
سال نهصد و شصت و یک هجری متوجه هندوستان شد و در توجه از دیوان خواجه حافظ شیرازی
که همراه دیوان لسان الغیب نیز میخوانند تفاول جست این بیت بر آمد بیت دولت از مرغ
همایون طلب و سایه او ؛ زانکه با زاغ و زغن شهپر همت نبود ؛ و روزیکه سوار شده بودند فرمودند
که عزیمت هندوستان در خاطر است الحال از کسی که نسبتی یک دیگری آید نام پرسیده فال گرفته شود
قضا را اول کسیکه پیدا شد دولت خواجه نام داشت چون پیشتر رفتند دو شخص دیگر پیش آمد

که برادر خواجه نام داشت پادشاه فرمودند که چه خوش باشد که تخلص سیوم را بسعادت خواجه نام
باشد بعد از ساعتی شخصی پیدا شد که نام او سعادت خواجه بود پادشاه ازین قضیه بغایت خوشحال
شده امیدوار بفتح هندوستان گردیدند و اعتصام بعنایات الهی نموده بعد انقضای پانزده سال که
در هند پنج پادشاهان از قوم افغان یعنی شیرشاه و پسرش سلیم شاه و سلطان محمد عدلی
و سلطان ابراهیم و سکندر شاه بر تخت دهلی نشسته بودند و ذکر ایشان قبل ازین مسطور گردیده
داعیهٔ هندوستان گردیدند افغانان که در حوالی رهتاس و حدود دریای سیلاب جمعیت نموده بودند از شنیدن
آوازهٔ نهضت همایون پادشاه خود بخود پریشان شدند و همایون پادشاه مظفر و منصور بمبارکی
در لاهور درآمدند و در آنجا خطبه و سکه بنام او زیب و زینت یافت و افواج بهر جانب تعین شده
سرهند و مالیوه در تصرف آوردند و سکندر شاه لشکر افغان کرده بعد از شکست یکی با هشتاد
هزار کس متوجه جنگ شد و قریب چهل روز در سرهند مقابل همدیگر نشسته کاره می نمودند تا آنکه بتاریخ
دوم شعبان سال نهصد و شصت و دو هجری جنگ صف واقع شد و شکست بر لشکر سکندر افتاد و
او فرار نموده بکوه سوالک شتافت بعد ظهور اینچنین فتح کبری بتعاقب لشکرها آورده روز غره رمضان بدولت
و اقبال به دهلی نزول اجلال فرمودند بار دیگر خطبه و سکه بنام نامی او زیب و زینت یافت محمد بیرم خان
در الفاظ شمشیر همایون تاریخ این فتح یافته

تاریخ

مسیحی خرد طالع میمون طلبید | الهام سخن ربیع موزون طلبید
تحریر چو کرد فتح هندوستان را | تاریخ ز شمشیر همایون طلبید

هفت ماه بعد این فتح روزی پادشاه بر بالای بام کتب خانه که در دهلی ترتیب یافته بود برآمده مردم را که
در مسجد جامع مجتمع بودند بسعادت کورنش مشرف ساخته از جمعی که از سفر حجاز تازه آمده بودند از احوال
حرمین و کرامات می پرسیدند چون شام رسید چون شنید که وقت دمیدن زهره و وقت رسیده بوده که موذن
شروع اذان نمود بمقتضای تعظیم اذان همانجا از پا نشستن فرمودند ناگاه پالش در دامن پوستین
چند و عصا بلغزید و بیفتادند بعد دو روز ازین حادثه بتاریخ یازدهم ربیع الاول سال نهصد و شصت و سه
هجری این عالم بیوفا را بدرود کردند لاش او را در کیلوکهری که سلطان معز الدین کیقباد در دهلی بر کنار
دریای جمن بفاصلهٔ دو کروه از شهر تعمیر ساخته بودند مدفون کرده عمارتی عالی و مقبره احداث نمودند و
این مقبرهٔ عالی بتاکید و اهتمام اوده حاجی بیگم زوجهٔ همایون پادشاه بسرعت اتمام [illegible]

شاعری در صفت آن مکان گفته است، هر که میخواهد که بیند شکل فردوس برین ؛ گو بیا و سیر کن باغ همایون را ببین ؛ بالجمله بعد انتقال بادشاه فضلا و شعرا در تاریخ وفاتش اشعار گفتند و این ابیات در تاریخ او که مولانا قاسم کاهی در رشته نظم کشیده اگرچه نهایت خوب است لیکن یکعدد کم می شود و تفاوت یکسال یا دو سال در تواریخ متعارف است تعویض آن کرده در اینجا است تاریخ ثبت

تاریخ

همایون بادشاه آن شاه عادل ... که فیض خاص او بر عام افتاد ؛
بنای دولتش چون یافت رفعت ... اساس عمرش از انجام افتاد ؛
چو خورشید جهانتاب از بلندی ... به پایان در کنار شام افتاد ؛
جهان تاریک شد در چشم مردم ... خلل در کار خاص و عام افتاد ؛
قضا از بهر تاریخش رقم زد ؛ ... همایون بادشاه از بام افتاد ۹۶۲

و بعضی کسان می گویند که اگر مصرع آخر را این طور نویسند تاریخ بر آید ۹۶۳ ع همایون بادشاه از بام افتاد ؛ مولانا مسعود حصاری این مصرع یافته ع واصل حق شد همایون بادشاه ؛ اگرچه این مصرع یکعدد زیاده دارد اما برسم خطی که نام اقدسش را بی الف نویسند بگیرند درست آید و میر عبدالحی این مصرع یافته ع گو ورای بادشاهش از بام افتاد ؛ و جمعی این مصرع یافتند ع وارث ملک جلال الدین باد ؛ و شخصی دیگر چنین گفته ع همایون بجا رفت و اقبال او ند

۹۶۳

مدت سلطنت همایون بادشاه از هنگام وفات بابر بادشاه تا روز وفات او بست و پنج سال و ده ماه قمری و پنج روز بود ازانجمله نه سال و هشت ماه مرتبه اول حکومت نمود بعد ازان پانزده سال طوایف الملوک ماند و مرتبه ثانی بعد از فتح هندوستان تا هنگام وفات صرف هفت ماه و چند روز مدت عمرش چهل و نه سال و چهار ماه و هشت یوم بوده لقب او بعد وفات جنت آشیانی قرار یافته و بادشاه را سوای محمد اکبر شاه پسر دیگر بود محمد حکیم نام ذکرش بعد ازین خواهد آمد ؛

قصه نظام سقه

در معادن السعادت مسطور است که چون همایون بادشاه در عظیم آباد از شیر شاه انهزام یافته بود بکریز جهاد اسپ را در آب انداخت تا از دریا عبور نماید و از اسپ جدا شده عنقریب بود که غرق شود نظام سقه در آن حالت دست آن خسرو را گرفته بکناره رسانیده بود بادشاه در آن وقت وعده نموده بودند که انشاء الله تعالی ترا بعوض این خدمت مشرف بعد حصول طمانیت خاطر از صبح تا نصف روز بر

مرکب جواهر نشانید چنانکه بعد هیچ هندوستان آنچه که از رسانده بود محل آورد بعد نظام سقه در همین
قدر وصف مدهوش دریدل ورا هم دو پایه چرخی حکم کرد تا در ساعتی درست کرده آورده بود اصل جره
در خصوص آن جنس مطلوب بستری داد بعد الله اعلم

شاهم بیگ

محبوب عاشر مان علیقلی خان بود و مقدمه عشق ایشان و کشته شدن شاهم بیگ مشهور و در سنه
نهصد و شصت و سه در مرات جهان نما مفصل مسطور است و این تاریخ که بطریق تعمیه است سبحی
در شهادت او گفته تاریخ مرد پس آه و گفت که شاهم شهید شد ۹۶۳

شاه جلال الدین محمد اکبر شاه بادشاه غازی ابن نصیر الدین محمد همایون باد[شاه]

ولادت باسعادت حضرت شاهنشاهی محمد اکبر شاه بعد از گذشتن هشت ساعت و هشت دقیقه از
شب اول بستم آبان ماه جلالی سال چهارصد و شصت و چهار موافق بود دهم اسفندارمذ ماه
قدیمی سال نهصد و یازدهم یزدجردی مطابق شب یکشنبه پنجم رجب سال نهصد و چهل و نه هلالی
دوشنبه ماه کاتک سال یکهزار و پانصد و نود و نه هندی یعنی سنبت بکرماجیت شانزدهم تشرین
الاول ماه رومی سنه هزار و هشتصد و پنجاه و چهار اسکندری که مطابق پانزدهم ماه اکتوبر سال
یکهزار و پانصد و چهل و دو عیسوی بود در حصار امرکوت از توابع قلمرو متصل ملک بهکر وقتیکه پدرش
همایون بادشاه از شیرشاه رو برتافته بحالت تباه در آنجا رسیده بود از بیگم حمیده بانو بیگم
ملقب بمریم مکانی که از نسل زنده فیل شیخ احمد جام بوده است بوقوع پیوسته نکته سرایان نظم
و تواریخ مناسب یافتند و قصاید تهنیت گفتند و بعرض حضرت جهانبانی رسانیده کامیاب جایزه
های گرامی گشتند از آنجمله این تاریخ را مولانا نور الدین یافته و به تحسین و احسان ممتاز شده

تاریخ ولادت

چون کلک قضا بمنشان تقدیر نوشت — آیات ابد را همه تفسیر نوشت
از بهر ولادت شهنشاه جهان — تاریخ شهنشه جهانگیر نوشت

ملک الشعرا ابوالفیض فیضی فیاضی این تاریخ را بعد از آنکه اکبر شاه بر تخت سلطنت نشسته در نظم آورد

تاریخ ولادت

لله الحمد که آمد بوجود — آنکه از کون و مکان منتخب است
بادشاهی که ز سلطان جهان — اکبرش نام و جلالش لقب است

شب و روز و مه و سال میلاد ؛ شب یکشنبه پنج رجب است

بعد ازانکه حضرت جنت آشیانی ملک جاودانی سفر کرد در نصف النهار روز جمعه دوم ماه ربیع الثانی
سنه نهصد و شصت و سه هجری که مطابق چهاردهم فروری ماه انگریزی سال یکهزار و پانصد و
پنجاه و شش عیسوی و موافق روز ابان دهم اسفندارمذ ماه سال چهار صد و هفتاد و هفت جلالی
و مصادف روز فروردین نوزدهم تیر ماه قدیمی سال نهصد و بست و پنج یزدجردی موافق چهاردهم
سباط ماه رومی سال یکهزار و هشتصد و شصت و هفت اسکندری موافق نوزدهم پهاگن ماه هندی
یکهزار و ششصد و دوازده سمبت بکرماجیت و یکهزار و چهار صد و هفتاد و هفت ساکه سالباهن بود پس
چهارده سالگی در تابع کلانور باتفاق خانخانان بیرم خان و دیگر امرا که در ملازمت محمد اکبر شاه
حسب الحکم جنت آشیانی متوجه فتح سکندر افغان شده بودند خلعت زرین در بر و تاج مرصع بر
سر نهاده بدولت و سعادت بر تخت سلطنت جلوس فرمودند و جهت انتظام ملکی و مالی منصب
جلیل القدر وکالت و وزارت بخانخانان بیرم خان اختصاص یافت بعد بست و هیچ روز از زمان
جلوس بست و هشتم ماه ربیع الثانی سال مذکور که روز چهارشنبه بود نوروز بهجت افروز سند آغاز
سال الهی که اکبر شاه ایجاد نموده بود از همین روز است هم درین ایام میر عبد الحی صدر این بیت [illegible]

بیت ؛ اگر نور در عالم رفت بر باد ؛ گلی بسد برگ سوری را لقا باد ؛ بعضی این بیت را نقش
نگین بوده اند و شهرت یافته بود و نقل مجلس ها گشته از غرایب آنکه در جهان هیچ کامی از فضلا معمر
تاریخ را تاریخ جلوس یافته بود بشرط آنکه اگر لفظ گل را به یا نویسند اگرچه طرز رسم خط مساعدت
آن نمی نماید و بعضی از فضلا تاریخ جلوس را در لفظ ؛ کامبخش ؛ یافتند و نیز این مصرعه
مشعر برین سال سعادت انجام است ؛ جلوس خداوند عالم پناه ؛ و عزیزی هم در الفاظ نصرت اکبر
تاریخ جلوس یافته چنانچه ازین رباعی مفهوم گردد

تاریخ جلوس

از خطبه شاه رفعت منبر شد ؛ وز سکه عدل کارها چون زر شد
بنشست به تخت سلطنت اکبر شاه ؛ تاریخ جلوس نصرت اکبر شد

و سکه اکبر شاه که بر اقسام وزن و گوناگون پیکر بود این رباعی ها که از ملک الشعرا شیخ فیضی است
بهادهی سکه ها منقوش یافته بود بر یکطرف سکه این بیت بود ؛ بیت بر سکه
خورشید که هفت بحر ازو گوهر یافت ؛ سنگ سیه از پرتو آن جوهر یافت

کان از نظر تربیت او در یافت — وان زر شرف از سکهٔ شاه اکبر یافت

بود و میان آن الله اکبر جل جلاله و طرف دیگر این رباعی منقوش گردیده رباعی

این سکه که پیرایهٔ امید بود — با نقش دوام نام جاوید بود

سیمای سعادتش همین بس که به دهر — یک ذره نظر کردهٔ خورشید بود

و در سال الهی پنجم در میان آن منقش یافته و سکهٔ دیگر در یک طرف السلطان الاعظم الخاقان المعظم الخلیفة المتعالی خلد الله ملکه و سلطانه و ابد عدله و احسانه و جانب دیگر این رباعی ملک الشعرا

رباعی سکه

این نقد روان گنج شاهنشاهی — با کوکب اقبال کند همراهی

خورشید سپهر پرورش از آن رو که به دهر — یابد شرف از سکهٔ اکبرشاهی

و بعضی از نقود این رباعی داشت

این سکه که دست بخت زر پور باد — پیرایهٔ نه سپهر و هفت اختر باد

زرین نقدیست کار ازو چون زر باد — در دهر روان به نام شاه اکبر باد

نگین شاهنشاهی

مولانا مقصود مهرکن کار پردازی کرده بر سطح فولادی نام گرامی و القاب والا تا صاحبقران بخط رقاع نگاشته بود و اسم قدسی بخط نستعلیق و نگین نام اقدس این بیت شیخ سعدی شیرازی نقش پذیرفته بیت راستی موجب رضای خداست — کس ندیدم که گم شد از ره راست

در اول سال جلوس سکندر شاه افغان که از همایون بادشاه هزیمت یافته در کوه سوالک پنهان شده بود لشکری عظیم بهم رسانیده سر بشورش برآورده و از افواج شاهی شکست فاحش یافته رو بفرار نهاده و در افتتاح سال دیگر هیمو بقال سر بسزای خود رسید مختصر اینکه از اول جلوس تا نهایت وقت هر جانب که توجه خسروانه شد حدود دولت و اقبال با استقبال لشکر ظفر مآل آن حدود و هند و سند کشور گشا آمد و اکنون بلاد هندوستان پایدار عدل و داد و علم و کرم شده نوازش و سروری و کشورستانی و دلبری همه در ذات مجمع صفات موجود بود اکثر معمورهٔ هندوستان از بلاد شرقی و غربی و جنوبی و شمالی تحت تصرف او در آمده و هر که از طریقهٔ انقیاد سر پیچید گوشمالی چنانکه باید یافت

ذکر وضع تاریخ الهی از ابتدای جلوس اکبرشاه

عمدهٔ موسسان این تاریخ علامة الزمانی فلاطون الاوانی عضد الدوله امیر فتح الله شیرازی بود و اگرچه

وضع این تاریخ جدید در سال نهصد و نود و دو هجری افتاده اما ابتدای آن را از سال اول جلوس اکبر شاه نهاده اند
از روز تحویل نمودن آفتاب در برج حمل یعنی چون بیست و پنج روز بعد از زمان جلوس حضرت شاهنشاهی
و انقضای چهار ساعت و پنجاه و چهار دقیقه نجومی از شب سه شنبه یعنی و چهار شنبه عرفی بیست و هشتم
ماه ربیع الثانی سال نهصد و شصت و سه هجری نیر اعظم به تو شرف دولت سرای برج حمل انداخت
و صبحی آن که روز چهار شنبه بود نور و بهجت افزوده از همان روز مبدا این تاریخ جدید را اعتبار
نموده مدار حساب هر ماه و سال شمسی نهادند و حضرت شاهنشاهی خود بدولت و اقبال این تاریخ
را بتاریخ الهی موسوم ساختند و اسامی ماهای این تاریخ را همان اسامی
شهور مشهوره فارسی منظور و معتبر داشتند چون فروردین ماه الهی و اردی بهشت ماه الهی و غیر
آن و نامهای ایام نیز همان اسامی نام متعارف فارسی گذاشتند و چون در بعضی ماهها یک روز یا دو
روز از سی زیاده بود آن را سر روز و شب نامزد کردند چنانچه جمله روزهای سال سه صد و شصت و پنج
و کثری زیاده شد نه پنج روز مسترقه که فارسیان در آخر سال می افزودند برافتاد و ماه و سال
شمسی شد و نیز بر ضمیر الهام اقتضای آن کرد که دور سنوات این تاریخ نیز دوازده باشد لاجرم
هر سالی را باسم ماهی از ماههای الهی ساختند چنانچه سال اول فروردین الهی و سال دویم سال
اردی بهشت الهی و همچنین دستور سالهای دیگر نیز

اسامی ماههای الهی و تعداد ایام هر ماه

فروردین	اردی بهشت	خورداد	تیر	مرداد	شهریور	مهر	آبان	آذر	دی	بهمن
۳۱	۳۱	۳۲	۳۱	۳۱	۳۱	۳۰	۳۰	۲۹	۲۹	۳۰

اسفندارمذ

اسامی ایام هر ماه

۱ اورمزد	۲ بهمن	۳ اردی بهشت	۴ شهریور	۵ اسفندارمذ	۶ خورداد	۷ مرداد	۸ دی باذر	۹ آذر	۱۰ آبان
۱۱ خور	۱۲ ماه	۱۳ تیر	۱۴ گوش	۱۵ دی بمهر	۱۶ مهر	۱۷ سروش	۱۸ رشن	۱۹ فروردین	۲۰ بهرام
۲۱ رام	۲۲ باد	۲۳ دی بدین	۲۴ دین	۲۵ ایراد	۲۶ اشتاد	۲۷ آسمان	۲۸ اساد	۲۹ مارسفند	۳۰ انیران
روز شب									

ابیات در یافتن نام ماههای الهی

ز فروردین چو بگذشتی مه اردی بهشت آید مه خورداد و تیر آنگه چو مرداد شب همی باید
پس از شهریور و مهر و آبان و آذر و دی دان که بر بهمن جز اسفندار مه ماهی نمی آید

بیت در یافتن تعداد ایام هر ماه الهی از روی حساب ابجد

لاولال لاولالا سس مه است　　لل کلا و کلا لل سهه ره تکمله است

در روز اول این تاریخ چه مطابق بود با روز هرمزد فروردین ماه سال چهارصد و هفتاد و هشت جلالی
و روز دی بمهر ماه [?] هم مرداد ماه قدیمی سال هفتصد و بیست و پنج یزدجردی موافق یازدهم آذر ماه
رومی سال یکهزار و هشتصد و شصت و هفت اسکندری مطابق یازدهم مارچ ماه قدیمی انگریزی
سال یکهزار و پانصد و پنجاه و شش عیسوی فقط و مبادی سال پنجاب و لایتی و فصلی که امروز در هند و هندوستان
رائج است از همین سال تصور باید نمود

فتح یافتن اکبرشاه بر هیمو بقال

بعد از آنکه خاطر پادشاه از طرف سکندر شاه افغان بالکلیه جمع شد علیقلی خان شیبانی را بر سر هیمو بقال
که با تردی بیگ یکی از منصبداران پادشاهی که حراست دهلی داشت مصاف نموده دهلی را متصرف
شده بود روان ساخت و بعد از آن خود نیز بسعادت و اقبال روانه آن سمت شد و روز پنجشنبه
دوم محرم سال نهصد و شصت و چهار در حدود پانی پت میان علیقلی خان و هیمو مقاتله واقع شد تیر
بچشم آن لعین رسیده از فیل بر آمد چنانکه او را بیهوش ساخت شخصی که گرد وی بود بدلی دیانت [?]
ساده مهرم شد بدو راه خود پیش گرفتند بعد از آن خانخانان بیرم خان هیمو را گرفته پیش پادشاه
آورد و بیک شمشیر کار او را اتمام ساخت و منقول دولت از انجا کوچ فرموده با عظایم مقیاس [?]
دیگر روز بدار السلطنت دهلی در آمد و چون همه مال و متاع که هیمو از پایه سیر شاه و سلیم شاه
و عدلی شاه فراهم آورده بود بتاراج رفت چنانچه تاریخ این واقعه را غاره زر ناثه [?] یافتند و یکی از دانشوران
تاریخ این فتح را چنین یافته

تاریخ

خسرو صبح برلوح لقا با خامه قدرت　　رقم زد بهر سال فتح او گرفت هیمو را　　۹۶۴

عیسی خان ولد لوند گرجی

در وقتیکه شاه طهماسب صفوی در سنه نهصد و شصت و هفت هجری عیسی خان ولد لوند گرجی را مسلمان ساخت
بعالمی [?] اشاره شد که تاریخی پیدا سازد قاضی محمد در بدیهه این تاریخ گفته

تاریخ

عیسی نفسی چو صبح پیدا از صدق　　آورده از ساده ایمان از صدق
تاریخ چو ز من سه دو کس گفتم　　عیسی بنده مسلمان از صدق　　۹۶۷

محمد بیرم خان خانخانان

یکی از خواهین اعظم درگاه همایون بادشاه بود و از ابتدای جلوس اکبرشاه تا پنج سال بعهده جلیل القدر
وکالت و وزارت سرفرازی داشت اما از انجاکه او بادشاه را خورد سال تصور نموده اکثری که می خواست
بی اجازت بادشاه میکرد امیعنی بر مزاج بادشاه بسیار گران می آمد اما چیزی نمی گفت تا انکه بعد از
پنج سال قابو یافته او را از عهده وکالت و وزارت معزول ساخت از جمله تقصیرات او یکی آن بود
که تردی بیگ را که در اوایل جلوس بادشاه حکومت دهلی داشت بهانه آنکه از معرکه هیمو بقال رو
گردان شده بود در سنه نهصد و شصت و سه هجری بی اطلاع بادشاه بقتل آورده بود بالجمله بیرم خان بعد
معزولی چند بار با بادشاه جنگ و جدل نموده دهزیمت یافته آخر از همه مایوس شده بقصد طواف حرمین
از بادشاه رخصت حاصل نموده رو براه نهاد چون بگجرات رسید مبارک خان افغان که پدر او در
جنگ ماچهواره بدست بیرم خان بقتل رسیده بود بعوض خون پدر خود او را شهید ساخت
این واقعه بروز جمعه چهاردهم جمادی الاول سال نهصد و شصت و هشت هجری بوقوع آمده همراهیان
او از این سانحه هرکدام بجای متفرق شدند بیرم خان در خاک و خون افتاده بود تا آنکه جمعی از فقرا و
مساکین قالب خونین او را برداشته بحوالی مقبره شیخ حسام که از مشایخ وقت خود بود بخاک
سپردند و بعد از آن بسعی حسین قلی خانجهان بمشهد مقدس نقل گشت و بیرم خان علم مرصع نزد
جوار مزار امام هشتم علی موسی رضا ترتیب داده بود و یک کرور تنکه بر آن خرج شده قاسم ارسلان
تاریخ اتمام آن «علم امام هشتم» (۹۶۸) یافته و شیخ عبد القادر بدایونی در تاریخ شهادت او این مصرعه بطریق
تعمیه گفته که گفت «کل گلشن خوبی بماند» (۹۶۸) یعنی اگر لفظ کل را از عبارت گلشن خوبی دور سازی
تاریخ بر آید و قاسم ارسلان این ابیات در تاریخ فوت او در سلک نظم کشیده ۹۶۸

تاریخ

بیرم بطواف کعبه چون بست احرام ... در راه شد از شهادتش کار تمام
در واقعه هاتفی پی تاریخش ... گفتا که شهید شد محمد بیرام ۹۶۸

سلطان احمدشاه گجراتی

بعد شهادت سلطان محمود ثانی که وارثی نداشت امرا و سید مبارک اتفاق نموده احمد خان را
که از قرابتان سلطان بود بخطاب سلطان احمدشاه بتاریخ یازدهم ربیع الاول سنه نهصد و شصت
و یک هجری بگجرات بر تخت نشانیدند

تاریخ

نهصد و چل رفته بر شصت و یک   قضا گفت سنه را که الملک لک

همان روز سلطان در سلک مریدان سید مبارک منسلک گشت و سلطان بعد سلطنت هفت سال و چهار ماه و چند روز از دست اعتماد خان کشته شد و کان ذلک فی تاریخ خمسه شهر شعبان لیلة الاثنین فی سنه ثمان و ستین و تسعمائة و از عبارت ـ مقتول شد ملک شاه ۹۶۹ تاریخ شهادتش گردد و شاعری بر این گواهی این تاریخ گفته

تاریخ

۹۶۱ احمد جالی کس به ره کس نس جهور باشاه   باو بوجهی حی کهی کیس دوستیه را ۹۶۱

از عبارت دوستیه را تاریخ بر می آید بعد قتل اعتماد خان شخصی را که تهو نام داشت ملقب سلطان مظفر ساخته بر سریر پادشاهی نشانید و گفت که این پسر سلطان محمود ثانی است او آخرین پادشاه گجرات است در ایام او اکبر شاه بادشاه گجرات و مالوه را تسخیر نموده تصرف خود آورده

تاریخ صلح

چون در سنه نهصد و شصت و نه هجری میان خسرو ایران شاه طهماسب صفوی و سلطان سلیمان خواندگار روم بعد جنگ و جدال چند سال قواعد صلح استحکام یافت قاضی عطاء الله ولد قاضی محمد در تاریخ آن این قطعه انشا نمود

تاریخ

شکر خدا که کرم کردگار   تا ید اقبال درین کهنه دیر
منتقل صلح شهان جهان   داد و نکند آتش حرب تعیر
ضابط ایام چو تاریخ خواست   حرف خرد گفت که الصلح خیر ۹۶۹

ملوک شاه

گوالیاری برادر کلان بوده شیخ عبدالقادر بدایونی است و از مریدان شیخ بیکو سنبهل بود که اکبر بادشاه به وی عقیدت تمام داشت در سنه نهصد و شصت و نه هجری فوت کرد و عبدری تاریخ وفات او «در وصل ذوالحمد» ۹۶۹ یافته و شیخ عبدالقادر در تاریخ برادر عالی قدر خود این رباعی گفته ۹۶۶

تاریخ

سر دفتر اهل فضل در این ملوک شاه   آن بحر علوم و معدن احسان و کان فضل
چون بود در زمانه جهانی ز فضل او   تاریخ سال فوت وی آمد جهان فضل ۹۶۹

تاریخ مراجعت اکبر شاه

چون اکبر شاه بادشاه بروز جمعه بستم جمادی الآخر سنه نهصد و شصت و نه هجری از طرف رتنبور را
بلده اجمیر که بدانصوب بطریق شکار و از زیارت روضه خواجه معین الدین چشتی رفته بود داخل
دار الخلافت آگره شد یکی از فضلای عصر در تاریخ قدوم اقدس گفته

تاریخ

چو سوی تخت گاه از سمت مغرب — معین خورشید گردون صولت آمد
کواکب سال تاریخ قدومش — بگفتند آفتاب دولت آمد ۹۶۹

مدرسه و مسجد ماهم بیگم

این مدرسه و مسجد قریب قلعه کهنه دهلی که از ادین پناه شیخو بیتا واقع است در زمان اکبر شاه بادشاه
ماهم بیگم در سنه نهصد و شصت و نه از تعمیر ساخته بود اگرچه این هر دو عمارت حالا بالکل رو به انهدام
دارند اما کتبه که از آن تاریخ تعمیر معلوم گردد تا امروز باقی است و آن اینست

تاریخ

بدوران جلال الدین محمد — که باشد اکبر شاهان عادل
چو ماهم بیگم عصمت پناهی — بنا کرد این بنا بهر افاضل
ولی شد ساعی این بقعه خیر — شهاب الدین احمد خان باذل
زهی خیریت این بقعه خیر — که شد تاریخ او خیر المنازل ۹۶۹

خان اعظم

مشهور به اتکه خان لقبش شمس الدین محمد خان و اصلش از غزنی بود و آن صاحب تاثیر از اعظم
خواتین همایون بادشاه و اکبر شاه بوده در هنگامیکه همایون بادشاه نزدیک قنوج به سالار شیر خان
افغان شکست یافته از معرکه کارزار عنان برتافته خود را در دریای گنگ انداخته نزدیک بود که غرق
دریای فنا گردد و به دستگیری شمس الدین او در ورطه هولناک بساحل سلامت و نجات رسیده و بادشاه
وی را بپاداش بعوض این خدمت شایسته بمناصب بلند و مراتب ارجمند رسانیده بود در زمان اکبر شاه
ترقیات عظیمه نمود و چون در پیکار پنجاب پیکار نموده غالب آمد کمال اقتدار بهم رسانیده در الحاق
ولایت پنجاب گردید در سنه تسع و ستین و تسعمایه از پنجاب بجناب سلطنت بار رسیده و کیل مطلق
سنه نزد دولتخانه که منصب سپه سالاری یافت خان اعظم بود ادهم خان کوکه او را بسر خود با هم

اکبر بود در تقرب بادشاه و تقریب حسد و کالت که از ماهم انگه رفته بود مخصوص شده بود باغوای منعم خان
شهاب خان و دیگر امرا که در دوازدهم رمضان سنه مذکور بر سر دیوان آن اعظم خان پیش
را نشسته بود پاره پاره ساخت چون بادشاه از شنیدن این خبر از دولتخانه برآمد ادهم خان
هر دو دست بادشاه را به بی ادبی گرفت و بادشاه به زور بازو دستهای خود را از دستهای
او رهانیده چنان مشتی قوی بر سرش زد که بیهوش از دماغش برد و از پا در افتاد و بادشاه
فرمود تا دست و پای او را بسته از بالای بام دولتخانه بر زیر انداختند چنانکه مغز سر و استخوان او
پاش پاش گردید تاریخ این سانحه را «دو خون شد» یافته اند الملکید ریاده میسود دعزیزی
در تاریخ شهادت خان اعظم این قطعه نظم آورده

تاریخ تعمیه

خان اعظم سپاه اعظم خان ، که چو او کس درین زمانه ندید
بشهادت رسیده ماه صیام ، شربت موت روزه دار چشید
کاش سالی ذکر شهید شدی ، گر شدی سال فوت خان شهید ٩٦٩

دیگری از فضلا بطریق تعمیه این مصرعه یافته ع رفت از ظلم سر اعظم خان ٩٦٩
بعد فوت ادهم خان مادرش ماهم انگه در فراق پسر خود بفاصله یکماه بعد از آن ساکن رخت هستی از این
جهان بیرون برد و شهادت خان اعظم در اگره آباد واقع شده بود از آن لاش او را به دهلی رسانیده در
جوار روضه شیخ نظام الدین اولیا مدفون ساختند و پسرش مرزا کوکه روضه عالی بر قبرش تعمیر نموده که
تا حالت تحریر موجود است و مقبره ادهم خان بیرون دهلی است مشهور به بهول بهلیان فقط

محمد یوسف

در دیار خوش نویسی شهرت تمام داشت مولدش کابل و منشاش هند بود و بحسن خط و سلاست شعر گوی سبقت در
اقران میربود در خدمت محمد اکبر شاه بعهده یاتش نویسی مامور بود و در ریعان جوانی در سنه نهصد و هفتاد
فوت گشته و اشرف خان این مصرعه در تاریخ وفاتش یافته مصرعه کجاست یوسف مصر ای عزیزان
و میرزا علاء الدوله صاحب تذکره شعرای زمان اکبری این قطعه را منظوم ساخت

تاریخ

محمد یوسف آن مصر ملاحت ، برفت از دیده با اشک از دیده ریزان
بتاریخ او بگفتا عمر بیرون ، کجا شد یوسف مصر ای عزیزان ٩٧

امیر نقی الدین محمد صدر

در زمان دولت شاه طهماسب صفوی بمنصب علیه صدارت معزز بود چون در سنه نهصد و هفتاد بسبب علتی از آن عهده معزول گشت قاضی عطاالله تاریخ عزل او بطور تعمیه چنین یافته

تاریخ

کسی کو رخنه در دین نبی کرد ٭ رسید در دو عالم بخر ذلت
چو علت داشت صدر از مسند انش ٭ بصد خواری فتاد آخر ز عزت
اگر تاریخ عزلش خواهی از من ٭ برون کن از شریعت حرف علت ۹۷
اگر حرف یا را که حرف علت است از کلمه شریعت دور کرده آید تاریخ برآید

سید محمد غوث گوالیاری

مرشد شیخ وجیه الدین علوی گجراتی است بتاریخ چهاردهم محرم سنه نهصد و هفتاد هجری فوت کرده در گوالیار مدفون گردیده تاریخ از مخبر الواصلین

سید الاولیا محمد غوث ٭ سند الاتقیا محمد غوث
مرشد چارده سلاسل اوست ٭ همه را شیخ کامل اوست
هد عالی او به نیشاپور ٭ نعمت و فیض داد در دل و نور
از مه صوم بود چاردهم ٭ که گذشت از زمانه غوث امم ۹۷۰
سال نقلش بتعمیه رضوان ٭ غوث بی لوث زو رقم برخوان

ایضاً

آن شیخ محمد المخاطب ٭ بالغوث بلطف معبود
تاریخ وصال او ملایک ٭ گفتند که شیخ اولیا بود ۹۷

فتح قلعه رنتهنبور

چون محمد اکبر شاه در سال نهم جلوسی مطابق سنه نهصد و هفتاد و یک در ماه رمضان قلعه رنتهنبور را محاصره نمود درای سرجن امان طلبیده قلعه را باولیای دولت سپرد میر فراغی برادر حکیم فتح الله شیرازی این تاریخ یافت

تاریخ

چون کرد نظر شگفت در چمن فتح شاه ٭ منهی تاریخ گفت قلعه رنتهنبور داده ۹۷۱

تولد دو فرزند توامان

چون در سنهٔ نهصد و هفتاد و دو در خانهٔ محمد اکبر شاه از یک بطن دو فرزندان بطریق توامان ولادت یافتند بادشاه یکی را حسن و دیگری را حسین تسمیه فرمودند و قاسم ارسلان در تاریخ این دو گوهر شاهوار گفته

تاریخ

۹۷۲
شد شاه یگانه را دو فرزند خلف — آمد دو گهر ز درج مقصود بکف
در آئین تاریخ ولادت بنوشت — نمود دو ماه روی از اوج شرف

این هر دو فرزندان یک ماه بعد از ولادت از صحن سرای عالم فانی خرامیدند

راجه رام راج بیجانگری

راجه عظیم الشان بوده که بر ولایت بیجانگر که از ممالک دکن است سروری می نمود و از دولت و ملک خود مغرور گشته بادشاهان دیگر را که در دیار دکن سلطنت می نمودند در خاطر نمی آورد و بهیچ نمی شمرد بنابران عادل شاه ابن سلطان ابراهیم عادل شاه بیجاپوری باتفاق سلطان حسین نظام شاه بحری و ابراهیم قطب شاه و برید شاه جهت دفع او کمر همت بسته در ماه جمادی الاول سنه نهصد و هفتاد و دو بجوی با لشکری عظیم روانهٔ بیجانگر شدند چون در انجا رسیدند محاربه صعب داد و در راجه رام راج بالسواری از سپاه در آن جنگ کشته شد غنیمت بیقیاس بدست آن بادشاهان افتاد و آن ولایت را تاخت و تاراج نمودند چون یکی از برادران آن راجه درخواست صلح نمود لاجرم الملک را باز بدو سپرده مراجعت کردند علی غلام اسیر آبادی تاریخ قتل را به مذکور بطریق تعمیه درین مصرعه یافته که از دو برکردن عدد حرف جیم از الفاظ قتل رام راج تاریخ بر می آید ۹۷۲ تاریخ
بی نهایت خوبست قتل رام راج

صبوحی شاعر

۹۷۲
شاعری بی بنیاد بالی بود و دعوی صاحب کمالی داشت در عهد اکبر شاه میگذرانید در سنه اثنی و سبعین و تسعمایه فوت کرد و صبوحی خوار تاریخ وفات اوست اما یک عدد زیاده مسود

میر سید جامه باف

از مشاهیر زمان بوده و خاطرش در اختراع معانی و اقتراع الفاظ ید بیضا و دم مسیحا داشته در نهصد و شصت و چهار در هند آمده از عواید انعامات اکبر شاه محظوظ و بهره مند شده روزگاری در آنجا بسر می گذرانید تا در سنه نهصد و هفتاد و سه درگذشت و تاریخ وفات اوست کعبه جود که بر ریاض پر نور ۹۷۳

حضرت شاہ علی گجراتی

در ماہ جمادی الاخر سنہ نہصد و ہفتاد و سہ ہجری فوت کردہ و در احمد آباد گجرات مدفون گردیدہ

تاریخ از فخر الواصلین

سیدی بی نظیر شاہ علی ؛ مظہر ذات پاک لم یزلی
نسخہ فارسی وہم عربی ؛ کرد تالیف در صدا طلبی
باز در اصطلاح گجراتی ؛ گفت بس حقایق و ذاتی
سال انتقالش ازین سراچہ زشت ؛ جوؤم گفت نور روح بہشت
مرقد او باحمد آباد است ؛ جای فیض و مقام ارشاد است

۹۷۳

نیلی چھتری

این مقبرہ نواب نوبت خان است کہ در دہلی کہنہ متصل عمارت خاص محل شاہ جہان بادشاہ واقع ہست در سنہ نہصد و ہفتاد و سہ تعمیر یافتہ بود حالا رو بانہدام دارد و چونکہ بر سر گنبدان عمارت چینی نیلی ساختہ بود ندازان سبب بہ نیلی چھتری مشہور ہست بر در آن مکان این کتبہ مرقوم ہست

تاریخ

ہمین خوش منظری عالی مقامی ؛ درین عالم ندیدہ چشم ایام
پی تاریخ اتمامش خرد دار ؛ جو بر سیدم بگفتا یافت اتمام

۹۷۳

سلطان سلیمان ابن سلطان سلیم بادشاہ روم

۹۲۶

بعد وفات پدر در سنہ نہصد و بست و شش ہجری در پانزدہم شوال بتخت شاہی نشست و ؛ خلد اللہ ملکہ سلطانا تاریخ جلوس اوست و امنی شاعر قصیدہ دران روز گفت کہ ہر مصرعہ اش تاریخی بود این بیت از انجملہ ست

تاریخ جلوس

۹۲۶ ۹۲۵
براو نداز مملکت کامرانی ؛ کاوس عہد و سلیمان ثانی

و سلطان سلیمان بر جمیع آل عثمان بعدالت و شجاعت امتیاز داشت و چہل و ہشت سال بادشاہی نمود و معاصر شاہ طہماسپ صفوی بود و سالہا با او جنگ داشت آخر در سنہ نہصد و شصت و نہ در میان ایشان قواعد صلح استحکام یافت و تاریخ آن سابق ازین مرقوم گردیدہ و سلطان سلیمان در سنہ نہصد و ہفتاد و چہار درگذشت و پسرش سلطان سلیم بادشاہ روم گردید و قریب ہشت سال سلطنت نمود

۹۷۴

خان زمان علی قلی خان و بهادر خان

پسران حیدر سلطان اوزبک بودند هر دو برادران مزبور بشجاعت و سخاوت آراسته و حیدر سلطان
در ملازمت جنت آشیانی امتیاز تمام داشت و بعد از وفات محمد اکبر شاه بکلدوی نکو خدمتهای او و ولایت
سرهند جونپور را جاگیر این دو برادران مقرر داشته آخرها بگمراهی اختیار کرده فتنه و فساد در ملک انگیخته
بودند و آوازه سر زده بغی برداشتند و بنام پادشاه نائب شده کسان بطلب میرزا محمد حکیم که برادر اکبر شاه بود
بکابل فرستاده داعیه خطبه خواندن بنام او داشتند چنانچه عرائض مسهدی که دران ایام بخدمت حاضر
بودار بود این سجع را یافته بسم الله الرحمن الرحیم وارث ملک است محمد حکیم
بنابران پادشاه جاگیرهای منعم خان را بخواست اگرآباد گذاشته خود در ماه جمادی الاولی سنه
نهصد و هفتاد و چهار بر سر محمد حکیم که از کابل تا لاهور رسیده بود روان شد چون این خبر باو رسید
از لاهور گریخته بکابل رفت و اکبر شاه از انجا مراجعت نموده بر سر علیقلی خان و برادرش لشکرکشی
نموده و در مانک پور که قریب بیست کروه غربی شهر اله آباد مسافت دارد رسیده عبور گنگ فرمود
علیقلی خان نیز لشکر را جمع آورده تا چند روز با پادشاه محاربه درپیش تا آنکه بتاریخ غره ذی الحجه سنه
مذکور روز دوشنبه علیقلی خان و برادرش بهادر خان هر دو در جنگ کشته شدند چنانکه شیخ ابوالفضل
در دفتر اول اکبرنامه که در سنه یکهزار و چهار هجری تصنیف نموده بود می فرماید که این فتح سترگ
که کارنامه اقبال روزافزون توانند بود در عرصه قریه سنگرول از مضافات جوی دیباگ که درین ایام
بجهان ناسن اساس سعادت یافته روی داده و آنرا مصر جامع ساخته فتح پور نام نهادند مقطع آن
این فتح پوست کرار شهر اله آباد بمسافت شش کروه بطرف مغرب واقع است مرکبا ر در سا
گنگ ناسن نکیم سر زده عالم شد تاریخ اش دلی آئین از عبارت فتح اکبر مبارک بر می آید ۹۷۴
و قاسم ارسلان در وفات خان زمان و بهادر خان این تاریخ بطریق تتمه یافته

تاریخ تتمه

قتل علی قلی و بهادر زهر زخم — خانان بیش از پیش بدل که چون شده
خشتم زبس عقل جو سال وفات شان — آهی زدل کشید و بگفتا دو خون شده ۹۷۴

در مصرعه آخر کلمه آه که معنی یکصد و ست که اگر از الفاظ دو خون شده دور کرده شود تاریخ برآید و شخصی دیگر
گفته قتل دو نمک حرام بی دین اگرچه ازین تاریخ یکصد زیاده میشود لیکن چون این واقعه در ماه حج
سنه نهصد و هفتاد و چهار بوقوع آمده مطابقه ندارد و شخصی دیگر این تاریخ گفته که آن هم یکصد زیاده دارد

سوی عرصهٔ آخرت تافت رخ | وزین تنگنا اسپ همت جهاند
طلب کردم از دل چو تاریخ او | بگفتا که قطب طریقت نماند — ٩٧٥

ایضاً از شخصی دیگر

عزیز الحق چون عزم سفر کرد | منازل در مقام لامکان یافت
چو تاریخ وفاتش باز جستم | خرد گفتا حیات جاودان یافت — ٩٧٥

فتح قلعهٔ چیتور

چون محمد اکبر شاه در سنه نهصد و هفتاد و پنج بقصد تسخیر قلعهٔ چیتور روانه گشت مدتی قلعه را محاصره نموده نقبها زیر برج قلعه کنده پر از باروت معمور نمودند روز اسفندارمذ از دی ماه الهی از سال دوازدهم جلوس مطابق چهارشنبه یازدهم جمادی الآخر سنه مذکور در باروت آتش دادند برج قلعه از بیخ و بنیاد با تمامی سپاه آن سیه بختان که بر سر آن برج سرگرم کارزار بودند یکبارگی متفرق و متلاشی شدند و سنگها بر آسمان رفت و آواز این قلعه عقب تا پنجاه کروه شنیده موجب استغراب مستمعان گردید و بعد از چند روز قلعه مفتوح شد و قریب سی هزار کس از قوم راجپوت که در قلعه مذکور بودند بقتل رسیدند مرزا اسکندر تاریخ فتح را چنین یافته

تاریخ

چو کنگرهٔ اندیشهٔ پادشاه | سوی عزم چیتور کرده زمین
باندک زمان فتح آن قلعه کرد | که باد آسمانش بزیر نگین
چو تاریخ پرسیدم از عقل گفت | بداد کسی باد فتحی چنین — ٩٧٥

و ظریفی دیگر گفته - دل گفت که بگشاد بروز دی چیتور لفظ چیتور را با یا بدل جست تاریخ — ٩٧٥
برآمد بعد فتح چون پادشاه برای زیارت خواجه معین الدین چشتی دیگ روئین بسیار کلان ترتیب
داد میر علاء الدوله کامی تخلص این تاریخ یافت

تاریخ

شاه دین پرور جمشید سریر | خسرو عهد محمد اکبر
ساخت بی شبهه پی فتح چیتور | دیگ روئین تن داور درگیر
بهر تاریخ وی از عالم غیب | دیگ چیتور گشا شد تکبیر — ٩٧٥

ماهی پل جونپور

منعم خان خانخانان که بعد از معزولی خانخانان بیرم خان در سنه نهصد و شصت و هشت از محمد اکبر شاه

بمنصب عالی وکالت و شرف خطاب خانخانانی مأمور شده بود و بعد کشته شدن خان زمان علیقلی
خان در سنه نهصد و هفتاد و چهار تمامی جاگیر ایشان از جونپور و بنارس و غازیپور تا کنار آب جوسا
بدو تفویض گردیده او در سال نهصد و هفتاد و پنج هجری سوای مساجد و عمارات که در جونپور تعمیر نموده
پلی بنهایت استحکام بر دریای گومتی بسته که تا امروز موجود است و تاریخ تعمیری در دو راه یافته اهتمام آن
پل بهیم نامی غلامی بود تاریخ عمارت آن پل عزیزی بطرز تعمیه یافته و در اینجا ثبت نموده

تاریخ

خانخانان خان منعم اقتدار ‏ ‏ بست این پل را بتوفیق کریم
نام او منعم از آن آمد که هست ‏ ‏ بر خلایق هم کریم و هم رحیم
ره نثار بخشش بری کر افکنی ‏ ‏ لفظ بدرا از صراط المستقیم ‏ ‏ ٩٧٥

یعنی اگر عدد لفظ بدرا از عدد کلمه صراط المستقیم دور کرده شود تاریخ برآید و منعم خان در سال نهصد و
هشتاد و سه هجری در ماه رجب در لکهنوتی که دار السلطنت پادشاهان بنگاله بود و آنرا گور نیز می‌گویند فوت کرده

حضرت شیخ علی متقی گجراتی

مولد و موطن او گجرات است بتاریخ دویم جمادی الاول سنه نهصد و هفتاد و پنج هجری در مکه فوت کرده

تاریخ از مخبر الواصلین

آنکه او هادی خفی و جلی است ‏ ‏ متقی زمانه شیخ علی است
بفقاهت عدیل او عدم است ‏ ‏ عاجز از وصف و مدح او قلم است
از جمادی نخست بود دویم ‏ ‏ که علی شد باوج چرخ نهم
سال ترحیل او رقم افتاد ‏ ‏ وارث الانبیا بحق جان داد ‏ ‏ ٩٧٥
مولد و موطنش بگجرات است ‏ ‏ در تقا دست بلند درجات است
مرقد او بمکه الله است ‏ ‏ فیض بخش گدا و هم شاه است

فتح قلعه رنتهنبور

چون رای سرجن راجه رنتهنبور بار دیگر سرکشی آغاز نهاده بود حضرت محمد اکبر شاه بار در سنه نهصد و هفتاد و شش هجری
باراده تسخیر آن قلعه رفته بتاریخ سوم شوال سنه مذکور آن قلعه را که سلطان علاء الدین خلجی با آن همه حشمت و اجلال از
محاصره یکسال دست تصرف بران یافته بود بیامن اقبال در یکماه مفتوح ساخت و مولانا شیری این تاریخ یافت ‏ ‏ ٩٧٦

تاریخ

قلعه گو چوار دولت شه یافت شکست ‏ ‏ شد کفار شکن یافته شیری سالش

و شنش تاریخ شده ملا سنبیری گفته

تاریخ

۹۷۶ | کلک سنبیری پی تاریخ نوشت | بی مثال آمده دروازه فیل شد

(۹۷۶)

تاریخ وفات لاچین

لاچین نام شخصی که شاهین جبل شجاعت بوده و در زمان محمد اکبر شاه در سنه نهصد و هفتاد و شش فوت کرد و تردی رود که پدرش در هرات سلک نویسندگان سلطان حسین میرزا انتظام داشته و خود بهند آمده در خدمت اکبر شاه شجاعت امتیاز ممتاز بود در تاریخ وفات او این رباعی گفته

تاریخ

۹۷۶ | لاچین قدیم شاه لاچین پرور | سنقار شد آز زمانه کین پرور
| ناگفتن اگر کسی بپرسد از تو | کو حیف ز لاچین شه دین پرور

تاریخ فتح بروج

سلطان محمد میرزا که از اولاد امیر تیمور بود سه پسران داشت اول الغ میرزا که در سنه نهصد و هفتاد و پنج فوت کرده دوم ابراهیم حسین میرزا و سیوم محمد حسین میرزا نام داشت این هر دو میرزایان از اکبر شاه باغی شده جمعی کثیر از اوباشان پراگنده را فراهم آورده در سنه نهصد و هفتاد و شش در گجرات رفته آن ولایت را که از وفات سلطان محمود گجراتی خالی از حاکم بود و چانپانیر و سورت را بزور جنگ گرفتند و بعد از آن در سنه نهصد و هفتاد و هفت قلعه بروچ را نیز بدست آوردند تاریخ این فتح را تردی رود چنین یافته

تاریخ

۹۷۷ | اولاد تمر که در شجاعت فرد اند | شد فتح بهر کجا که رو آورد ند
| گردید چو فتح بروچ از روی ستیز | تاریخ شد آنکه فتح بروچ کردند

(۹۷۷)

بنیاد شهر شیخوپوری

ملا نور الدین سفیدونی که بخطاب نواب ترخان امتیار داشته از جمله مصاحبان ندمای همایون بادشاه بود چون پرگنه سفیدون از توابع دار الخلافه دهلی جاگیر او بود بسفیدونی مشتهر شد در اوایل عهد محمد اکبر شاه که اوایل ایام دولت او بود جوی آبی از دریای جمنه بریده زیاده از پنجاه کروه با کمال بیشتر برده در فیض آن زمین فروغ شده باعث رفاهیت حال جمله اهالی رعایا گردیده و چون آن نهر عنقریب بیمان ایام که شهزاده سلیم تولد پذیرفته بود با تمام رسیده نابر آن آن نهر را بنام او مقرر ساخت و تاریخ آن شیخونی یافت که عدد آن نهصد و هفتاد و شش می شود و نیز بزبان هندی

۹۷۶

آب جوراگویند شاهزاده سلیم را بعد از آنکه تولد در منزل شیخ سلیم چشتی فتحپوری اتفاق
افتاده بود شیخو جی گفتند و لوازمات مرحال در سنه نهصد و نود و چهار فوت کرده

ولادت جهانگیر بادشاه

چند اکبرنامه مسطور است که اگرچه واهب العطایای اکبرشاه را پیش از این در مدتی چند عطا کرده بود لیکن چون هر یکی از آنها
بر عهد عدم در ارسیده بود به ابتدا ایام پدر دلیان وگوشه نشینان التجا می بردند و شیخ سلیم چشتی درویش صاحب
حال در کوهی متصل موضع سیکری که حالا بفتحپور سیکری اشتهار دارد بسر می برد و مردم آن نواحی از شیخ موصوف
اعتقاد تمام می داشتند چون آوازه خداشناسی و ارجمندی در یافت کشی شیخ بمسامع بادشاه
رسید چندی از معتمدان سراد حاجت عظمی را اظهار کرده با امید تولد فرزند در قرب جوار شیخ مذکور آرامش داده
و دران فضای رفیع محل بادشاهی اساس عالی نهاده همواره از خدای بسیار کس امیدوار بوده انتظار
مقدم دولت افزای گوهر یکتای خلافت می بردند تا آنکه بطالع بیست چهارم درجه میزان بعد از گذشتن هفت
گهری از روز چهارشنبه هفدهم شهریور ماه الهی سال چهاردهم جلوسی موافق روز چهارشنبه هفدهم ماه ربیع
الاول سنه نهصد و هفتاد و هفت هلالی گوهر یکتای خلافت در منزل شیخ موصوف از نهانخانه عدم
بساحت وجود قدم نهاد چون این نوید دولت افزا در آگرا بمسامع بادشاه رسانیدند از فرحی که
در روز تهنیت بظهور آمد آن بود که جمیع زندانیان ممالک محروسه را از سلاسل قیود مستخلص
ساختند و آن گوهر یکتای خلافت بمناسبت شیخ موصوف بسلطان سلیم موسوم گردید اما پدرش همواره
شیخو بابا مخاطب می ساخت و چون دران ایام که بادشاه جویای فرزند بود معاهده با ایزد جل و علا نموده
بود که چون این نعمت حصول یابد از دارالخلافت آگره پیاده بزیارت روضه متبرکه خواجه
معین الدین چشتی که سرچشمه اولیای هندوستان و مقربان درگاه الهی اند رفته لوازم اطاعت ایزدی
بتقدیم رساند چون احسان گوهر درج خلافت بساحل امید آمد ایفای نذر از سر الطاف حق گذارش
شناخته در روز اول دهم بهمن ماه الهی موافق روز جمعه دوازدهم ماه شعبان سنه مذکور از دارالخلافت
آگره پیاده قدم در وادی مرحله پیمای دیار نوردی نهادند و از راه فتحپور سیکری در دوازده روز
به بقعه قدسیه خواجه موصوف که در اجمیر واقع است و از آگره یکصد و چهل کروه است رسیدند و لوازم
شکر و سپاس بجا آوردند و بعد چندی عمارات عالی بنا و مساجد و خانقاه دران حوالی طرح انداخته
اتمام عمارت نهادند

ولادت سلطان شاه مراد

بعد از گذشتن سه گهری و دو پل از شب آسمان لب دهم خورداد ماه الهی سال پانزدهم جلوسی موافق سه

تحویل شب سیوم محرم نهصد و هفتاد و هفت به اعتبار دهشت هلالی مطابق بیست و نهم خورداد ماه سال چهارصد و نود و دو جلالی
مطابق هفدهم امان ماه سال نهصد و سی و نه یزدجردی موافق ایستم خرداد ماه رومی
سال یکهزار و هشتصد و هشتاد اسکندری که مطابق بیست و نهم ماه جون انگریزی سنه یکهزار و پانصد و هفتاد عیسوی
بود طالع جدی بطرز حکمای یونان و قوس بطور حکمای هند در منازل اقبال شیخ سلیم چشتی در فتح پور
سیکری بوقوع پیوست نام نامی آن شاهزاده بلند اقبال شاه مراد نهاده شد اما بسبب تولد شدن او
در کوهستان فتحپور هندوان نامش پهاری نهاده بودند سخن آفرینان نکته سنج در تهنیت و تاریخ این مولود
مسعود نظم های دلکش گفته مورد صلات گشتند و بعد ازین محمد اکبر شاه بجهت مراسم شکرگذاری این
عطیهٔ عظمی بارادهٔ زیارت روضهٔ خواجه معین الدین چشتی بهشت موکب معلی بطرف اجمیر فرموده در ذری چند
آداب زیارت بتقدیم رسانیدند و درهمین ایام حکم رفعت اساس بایجاد و احداث حصار شهر اجمیر نفاذ
یافت چنانچه در عرصهٔ سه سال جمیع عمارات قلعه و منزل شاهنشاهی صورت اتمام یافت خواجه
حسین مروی در ولادت این هر دو شاهزاده های بلند اقبال یعنی سلطان سلیم و شاه مراد مشتمل بر تعمیه
رباعی گفته که از بیت اول اسم سلطان سلیم و تاریخ ولادت و از بیت دوم نام سلطان شاه مراد و تاریخ
ولادت استخراج می یابد و از مجموعه ابیات بیتی استخراج یافته که از مصرعه اول تاریخ ولادت شاهزاده
اول و از مصرعه دوم تاریخ ولادت شاهزاده دوم حاصل میشود و آن رباعی این است تاریخ

	۹۷۷		۹۷۷	
سلطان	شه و بدر و دلطف بی پایان را		درسیم نموده آن مه دوران را	سلیم
شاه	دل سوی شهی گشد کرحسن جمال		از چشم نموده باز ابرودان را	مراد
	۹۷۸		۹۷۸	

بیت استخراج

۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۸

دی مهر سیم آن مه دلکش بنمود ناز :: لطف بیان نمود دوران شه حسن ابرو

و مولانا قاسم ارسلان قصیدهٔ در تاریخ شاهزاده های عالیشان گفته که از مصراع اول اسم و تاریخ شاهزاده
سلیم و از مصراع دوم نام و تاریخ شاهزاده شاه مراد واضح ولایح میگردد و مطلع آن قصیده این است

مطلع

۹۷۷ ۹۷۸

زنور پاک چو سلطان سلیم شد نازل ، لوای شاه مراد این اکبر عادل

و هم خواجه حسین مروی قطعه گفته مشتمل بر هفت بیت که از مصراع اول تاریخ ولادت سلطان سلیم
و از مصراع ثانی تاریخ تولد سلطان مراد ظاهر میگردد و آن قطعه این است

کلمه آمد در تاریخ مذکور است و برای قافیه اساس آورده است و تاریخ کاری ندارد و در جهانگیرنامه مسطور است
که این عمارتی است عالی و از سیاحان روی زمین استماع افتاده که مثل این مسجد در هیچ بلادی از معموره جهان نیست
عمارتش همه از سنگ در غایت صفا اساس یافته پنج لکه روپیه در تعمیر آن صرف شده و این مسجد بر بالای
کوه سیکری طرف جنوب واقع است در غایت ارتفاع و نهایت تکلف و در مقابل دروازه کلان بر سمت شمال مائل
بمشرق روضه شیخ سلیم چشتی است

دروازه کلان فتحپور سیکری

که مشهور به بلند دروازه است در سنه نهصد و هشتاد و سه تعمیر یافته و تاریخ آن از این مصرعه استخراج می‌یابد
ع شده رشک طاق سپهر بلند ۹۸۳ ۰۰ و بر بازوی دروازه مذکور این عبارات و ابیات در فارسی و عربی
منقوش است کتبه فارسی اینست حضرت شاهنشاه فلک بارگاه ظل الله جلال الدین محمد اکبر بادشاه
فتح ملک دکن و داندیس که سابقاً خاندیس بود نموده سنه الهی موافق سنه [illegible] بفتحپور رسیده عزیمت
آگره فرمودند ؛ تا نام زمین و آسمان است ۰۰ تا نقش وجود در جهان است
نامش بسپهر همنشین باد ۰۰ ذاتش بجهان ابد قرین باد ۰۰ و جایی که پیش دروازه کلان
با عمارات عالی زیب افزای مسجد بود اعتضاد الدوله نواب اسلام خان صوبه‌دار بنگاله از تعمیر ساخته
و لاڈلی بیگم که همشیره شیخ ابوالفضل بود منکوحه اوست و مادر نواب اکرام خان در روضه لاڈلی بیگم در اکبرآباد
دولتخانه فتحپور سیکری تعمیر ساخته نواب اکرام خان است که هنوز آن مکان باتمام نرسیده بود که ناگاه فوت
کرد و این تاریخ اگرچه درست می‌آید زیرا که حرف سنه نهصد و سی از آن استخراج می‌یابد میگویند که تاریخ
آن مکان است

تاریخ

۹۳۰

سال تاریخش چو پرسیدم ز عقل ؛ گفت زیبا منزل اسلام خان

اگر بجای نام اسلام خان که در تاریخ است نام اکرام خان نوشته شد که درست آید

شیخ سلیم چشتی فتحپوری

پدرش شیخ بهاءالدین از اولاد شیخ فریدالدین گنج شکر است و شیخ در سنه هشتصد و هشتاد و چهار هجری
متولد شده و کلمه نجم معرفت تاریخ ولادت اوست برادر بزرگ او شیخ موسی نام داشت در
اصل از دهلی است و مرید خواجه ابراهیم چشتی است مدت العمر روزه طی میداشت و در کوه سیکری منزل که موضع سیکری
صوبه اکبرآباد که حالا بفتحپور سیکری اشتهار دارد بسر می‌برد و سه مرتبه بحج رفته و سال تشریف آوردن
او از حج بموضع سیکری سنه نهصد و هفتاد و یک هجری است چنانچه تاریخ آن درین مصرعه یافته آمد

سنگی بر سر ادهم افتاد و جان داد و چون در سر آمدن کلمه ی لطیف بود یکی از نغمه سرایان بزم سخن در
تاریخ جستن باین ترانه مترنم شد   تاریخ

فغان کز محنت چرخ جفا کیش   چو شن الحان بلبلی از بوستان رفت
چنانش چرخ سنگی بر سر زد   گران مجروح گشت و از میان رفت
ز پیر عقل جستم سال فوتش   بگفتا پیر زاده از جهان رفت   ۹۶۹

شاه عبدالغفور عرف بابا کپور

اصلش از کالپی ست و بیعت در سلوک سلسله شاه مدار میرسد در گوالیار مدفون است تاریخ رحلت او از کتاب مخزن الواصلین نوشته شد که از ان سنه نهصد و هفتاد و سه استخراج می یابد

تاریخ

شاه عالم کپور مجذوب است   ماه عالم کپور مجذوب است
آنکه او بوده عاقبت محمود   شاه عبد الغفور نامش بود
سال نقلش که احسن و خوب است   گفت هاتف کپور مجذوب است   ۹۷۹
مرقدش در گوالیار   مسندش بر سریر خلد برین

در فتح گجرات

چون محمد اکبر شاه در سنه نهصد و هشتاد هجری بقصد تسخیر گجرات و استیصال فساد میرزا ابراهیم حسین و میرزا محمد حسین که سر بشورش آورده گجرات و نواحی انرا متصرف شده بود بدر رفته الولایت را فتح نمود تاریخ آن نواب خانخانان عجب واقع در چهار زبان یافته از انجمله بزبان فارسی تاریخ یوم الاحد ثانی ربیع اول و در زبان هندی انوار ربیع اول کی دوجی و شاعری در الفاظ فتح گجرات آمده تاریخ یافت چون بادشاه این تاریخ را شنید شاعر را پیش خود طلبیده پرسید که تو این چنین تاریخ یافتی چرا گفتی او گفت که من این تاریخ گفته ام بلکه شاه گجرات آمده گفته ام بادشاه بشنیده او را انعام بخشیده ملا احمد تهرکن ولد ملا حسن نقشی سکه بنام بادشاه کرده باین تاریخ گذرانیده و مورد سر فرازیها گردید   ۹۸۰

تاریخ

خسروا سکه گجرات بنام تو زدیم   ملک را سایه عدل تو تبارک بادا
ای جوش آمدم که چو تاریخ وی از من بجست   گفتمش سکه گجرات مبارک بادا   ۹۸۰

در سنه نهصد و هشتاد هجری بر سر قبر او گنبدی عالیشان از سنگ عمارت کرده و این قطعهٔ تصنیف شیخ نظام متخلص بالسمری بخط ثلث در نهایت خوش خطی بر لوح سنگین کنده در پیشانی باب گنبد نصب نموده اما این گنبد بنام سالار بیگ که بسعی و اهتمام تمام او بود شهرت یافت نام تردی بیگ سلطان را کسی نمی داند و سنه هشتاد و نهصد که در آخر مصرعه آورده خود تاریخ است و از روی حساب ابجد هم همان تاریخ می برآید قطعه اینست

قطعه تاریخ

بدوران شه اکبر که گشته | خطاب او جلال الدین محمد
چو حاجی افضل از تقدیر حق رفت | ازین دار فنا در دار سرمد
ز تردی بیگ سلطان یافت بنیاد | برای مرقدش این پاک گنبد
ضمیری جست سال این بنا را | بلفظ فارسی و هم با بجد
تاریخش نهان و آشکارا | خرد گفتا سنه هشتاد و نهصد

۹۸۰

ملک الشعرا مولانا غزالی مشهدی

بفضائل و کمالات صوری و معنوی محلی بود ولادت او در سنه نهصد و سی بوقوع آمده چنانچه خود در قصیده که بروضة الشعرا موسوم ساخته گفته

تاریخ

درین بدیه پس از هجرت رسول امین | گذشت نهصد و سی سال از شهور و سنین
شدند بحدوث آدم ز ملک قدم | بدین حضیض حوادث ز اوج علیین

در ابتدا بهند و دکن وارد شده چنانکه باید اخترش صعود ننمود لاجرم علیقلی بیگ مشهور بخانزمان بهادر شخصی را با چند راس اسپ و هزار روپیه خرج راه لوی فرستاد و مصاحبتش را التماس نمود چنانچه ازین قطعه که بدیهه گفته مستفاد میگردد قطعه ای غزالی بحق شاه نجف : که سوی بندگان بیچون آی : چونکه بیقدر گشته انجا . سر خود گیر و زود بیرون آی . چه سر عزتست که عین است اشاره بهزار روپیه است و غزالی سالها با خانزمان بسر برده نقش بدیع را در آن زمان بنظم آورده و در عوض هر بیتی اشرفی صله یافته بعد کشته شدن خانزمان که ذکرش پیش ازین مذکور شده بپایهٔ دولت محمد اکبر شاه افتاده از منظوران او گردید و بملک الشعرا رسید و اول کسی که باین خطاب نامور شده بعد از چند وقت بمرگ مفاجات از عالم فانی در گذشته در سرکیج گجرات که مقبره و مشایخ کبار و سلاطین

نامدار است مدفون گردید و حالش بہ حمولت بہم رسید سنہ ہصد و ہفتاد ہجری دست داده تاریخش
ازین ابیات کہ تعمیہ تارک است در یافت گردد

تاریخ

بودگیجی عراقی از معنی | مدفن خاک پاک سرکیج است
بود یک سال سال تاریخش | احمدآباد و خاک سرکیج است

۹۸۱

یعنی از ماده تاریخ اگر یک عدد کم کرده شود تاریخ برآید و عدد اشعار عراقی از قول مبوی هفتاد هزار است

ملا علی محدث طاری تخلص

زاہد و لقوی بمرتبہ کمال داشت در سنہ نہصد و ہشتاد و یک فوت کرد و ملا عالم کابلی در تاریخ فوت
او این قطعہ گفتہ کہ آنہم بطریق تعمیہ تارک است یکعدد از ماده تاریخ دور باید کرد

تاریخ

در یغا کہ ناگاه ملا علی | را | زبود از میان دست برد حوادث
پی سال تاریخ او سال دیگر | بکو مرد بلا سال علی | محدث

۹۸۱

سلطان سلیم ابن سلطان سلیمان پادشاه روم

بعد از وفات پدر خود در سنہ نہصد و ہفتاد و چہار ہجری در روم بر تخت شاہی نشست و تاریخ جلوس
او ازین مصرعہ کہ بزبان ترکی و فارسی است استخراج می یابد

تاریخ جلوس

سلطان سلیم اولدی صاحب قران عالم

او معاصر محمد اکبر شاه بادشاه ہندوستان و شاه طہماسپ صفوی پادشاه ایران بود و در سال ہصد و ہشتاد و دو ہجری بود حکومت
ہشت سال فوت کرده لیکن سلطان برادر حکاد اولیت و ماده ارلت سال سلطنت نمود

باغ فرح بخش

این باغ در سنہ ہصد و ہشتاد و دو ہجری تعمیر یافت و نعمت خان نامی داروغہ تعمیر آن باغ بود روزی بیچہ از صاحب طبعان
ماده بسر باغ مذکور رفت داروغہ نگذاشت رنجیده شد و این رباعی کہ در آن شکایت داروغہ
و ہم تاریخ تعمیر باغ از قسم تعمیہ است بشاه گفتہ ہدیہ مورد عنایات او شاہانہ گردید

تاریخ

در باغ فرح بخش گذر کن شاہا | بر لالہ و یاسمن نظر کن شاہا
نعمت خانی را ز بہر تاریخ براس | از باغ فرح بخش بدر کن شاہا

۹۸۲

یعنی از احداث باغ فرح‌بخش عدد لعبت خان دور کی تاریخ ساختن باغ برآمد اما معلوم نشد که این باغ کجاست
و در وقت کدام پادشاه تعمیر یافته در انشاء چهار چمن مرقوم است که اگرچه در لاهور باغات خوب بسیار
است اما باغ فرح‌بخش که در عهد صاحبقران ثانی صورت اتمام یافته مقصود از آن طراوت و نضارت
گلهای دست‌نشان و اعتدال هوا و حسن منظر و خوبی مکان و نقش و نگار عمارات مشید و صفای آب روان و
آبشارهای و حوضهای کلان و نهرهای عریض و چمنهای طویل و اقسام آرایش و آراستگی بر باغات دیگر
شرف دارد و در شاهجهان‌نامه مرقوم است که شاهجهان پادشاه در ایام شاهزادگی در سنه هزار و
بیست و سه باغ فرح‌بخش در کشمیر تعمیر نموده اما تاریخ مذکور در باب این هر دو باغ نمی‌تواند بود مگر آنکه
که در کتاب هفت اقلیم مسطور است که در احمدنگر دکن باغات بسیار است و از باغات آن خطه دلکشا
یکی باغ فرح‌بخش است که شبیه و نظیر ندارد و میان آن باغ ارم اساس حوضی ساخته‌اند با عمارتی که
ملکوت فلک بی پایان و بی قیاس و در درون برکه عمارتی ساخته که دست هیچ بنا مثل آن خانه
بنای ننهاده فقط است شاید که تاریخ مذکورة الصدر در باب همین باغ باشد

داود شاه پادشاه بنگاله

در سنه نهصد و هشتاد و دو به اکبرشاه راه خبر رسید که داود شاه ولد سلیمان کرانی بعد از کشته شدن بایزید
برادر کلان او در ولایت بنگاله فرمانروا شده و شهر زمانیه را که خان زمان علیقلی خان خانزاده معمور
گردانیده بود تاخت و تاراج نموده و لودی خان را که قلعه رهتاس در تصرف داشت مقید گردانیده
و هلاک ساخته از استماع این خبر پادشاه از اکبرآباد کوچ برکشتی نموده متوجه آن سمت شدند
چون در بنارس رسیدند بعرض رسانیدند که اگر از مرکز گشایش این عقده مشکل که فتح کرا باشد فال
گرفته شود بهتر است یاران در همان روز سید میرک اصفهانی که در علم جفر ید طولی داشت نامبرده
صورت این واقعه را از کتاب جفر جامع در مجلس پادشاهی بحضور اعیان مملکت استخراج کرد چنانکه
بعد از ترکیب حروف این بیت حاصل گشت بیت بزودی اکبر از بخت همایون برد ملک
از کف داود بیرون بعد از چند روز همچنان ظاهر شد القصه بتاریخ شانزدهم ماه ربیع الثانی
بحوالی قلعه تیغه رسیده در آنجا جنگ واقع شد و داود خان منهزم گردیده در تسته و مکرر جمع
سنه نهصد و سه بر کشتی سوار شده بجانب بنگاله گریخت و بعد از چندی در آنجا کشته شد تاریخ آن اینست

۹۸۳ | ملک سلیمان ز داود رفت

شاہ طہماسپ صفوی

پسر شاہ اسمعیل صفوی است ولادت او صبح چہارشنبہ بست و ششم ذی الحجہ سنہ نہصد و نوزدہ بودہ و ع آمدہ
آفتاب عالم افروز ۹۱۹ - تاریخ تولد اوست بعد وفات پدر بوز دہم ماہ رجب سنہ نہصد و سی ہجری در ایران بر
تخت سلطنت نشستہ و یکی از فضلا در تاریخ جلوس او این قطعہ گفتہ

تاریخ جلوس

طہماسپ شاہ عالم کز نصرت الٰہی — جا شد بشاہ غازی بر تخت پادگرفتی
جای پدر گرفتہ کردی جہان مسخر — تاریخ سلطنت شد جای پدر گرفتی ۹۳۰

و چون از غایت اخلاص و حسن اعتقاد خود را بندہ شاہ ولایت یعنی بامداد اتفاقات جستہ شدہ
شاہ ولایت طہماسپ نیز تاریخ جلوس شد و خاتم زبان بدین نقش ختم گردید چنانکہ درین باب
گفتہ اند — شرف ملکی شاہ نجف — مایہ چون زہدایت طہماسپ
نقش ہرس شدہ تاریخ جلوس — بندہ شاہ ولایت طہماسپ ۹۳۰

در تذکرہ کلمات الشعراء الصفیہ مرقوم است کہ تاریخ جلوس او از قول شاہ ولایت برآوردہ
اند کہ فرمودہ - لکل قوم دولۃ و دولتنا فی آخر الزمان - باعتقاد اہل تشیع اشارہ بظہور
صاحب الامر آخر الزمان کہ نہصد و سی عدد ش باشد تاریخ جلوس او میشود این بادشاہ را در ایام
جوانی ہرگاہ از مشاغل مہام سلطنت فراغ حاصل گشتی او قات شریفہ باحکام مہمات
و انجاح مطالب و مقاصد ارباب حاجات مصروف داشتی چنانکہ از سر درست و حسن اعتقاد در
عنفوان شباب توبہ و انابت راغب گشتہ در سنہ تسع و ثلثین کہ عمرش بست سالہ بود از جمیع مناہی
توبہ کردہ وجوہ شرابخانہ و قمارخانہ و بیت اللطف را از دفاتر اخراج کردہ رفتہ رفتہ در سنہ نہصد و
شصت و سہ جمیع امرا و اعیان را بلباس موافق او شوہ رغبت نمود بدو از غرائب حالات عبارت
توبہ للہ جا موافق تاریخ آمد چنانکہ برشتہ نظم کشیدہ اند

سلطان کشور دل طہماسپ شاہ عادل — سوگند داد و توبہ حیل و شاہ دین را
تاریخ توبہ دادن شد توبۃً نصوحا ۹۶۳ — سر الٰہی است این مکر مباش این را

در سنہ نہصد و چہل و چہار فتح شروان نمودہ و تاریخ آن در مقام خود نوشتہ شدہ در سنہ نہصد
و شصت و سہ با سلطان سلیمان خواندکار روم صلح نمودہ در زمان دولت او ہمایون بادشاہ
از شیر شاہ منہزم شدہ بایران رفتہ و بامداد او بسلطنت ہندوستان رسید بعد سلطنت پنجاہ و سہ

که هرگاه زود نامه در جانب طالع صاحب طالع واقع شود بلاشبه او را معدوم میسازد و شاه
اسمعیل بطالع جوزا متولد شده بود چنانچه بعد از آن ایام بعد از سلطنت یک سالی و هفت ماه در روز
یکشنبه سیزدهم ماه رمضان سنه نهصد و سی و یک هجری در فردوس درگذشت در کتاب
طبقات اکبری مرقوم است که در ماه رجب سال نهصد و هشتاد و شش موافق سال بست و سوم
الهی ستاره که آن را ذات الذنب گویند پدید آمده بود و منجمان بعرض رسانیدند که در ملک عراق
و خراسان برشاهی تمام روی خواهد داد و درین سال ویران برای مملکت ایران در کند
و لهذا تمام کمال مردم اندر پاد راه یافت فقط سنه نهصد و هشتاد و شش که در آن کتاب مرقوم
است غلط می نماید زیرا که از کتب انگریزی هم ثابت است که آن ستاره در سنه نهصد و هشتاد و
پنج که مطابق سال یکهزار و پانصد و هفتاد و هفت عیسوی بود بر آمده و همدرین ایام اکبر پادشاه
بالفعل کابل از دهلی کوچ کرده بود که این ستاره ظاهر شد و پادشاه مراجعت نموده باکبرآباد
آمد بالجمله چون شاه اسمعیل فوت کرد میرحیدر رفیقی معمائی که در فن تاریخ مهارت کامل داشت
این قطعه در تاریخ جلوس و فوت شاه مذکور در دری سفته

قطعه تاریخ

شهنشاه جم جاه گیتی پناه — که چون خور بگردون بدانش قسم
جهاندار دیهار دگر دون وقار — که بودش لقب شهریار عجم
اژدهی در کام ضحاک مار — درو خاک بر فرق جمشید جم
پی تاجداران روی زمین — سزاوار خود در بسالی علم
پی پادشاهی زیر زمین — بسال دگر در عدم زد قدم
دو تاریخ زینسان میخواست فکر — که بر لوح عالم نگارد قلم
یکی شد جهانجوی در اقلیم دهر (۹۰۶) — یکی شهریار ملک عدم (۹۳۰)
شهنشاه روی زمین گشت هست — شهنشاه زیر زمین شد رقم

۹۳۰

بعد وفات شاه اسمعیل برادرش سلطان سکندرشان ملقب به محمد خدابنده بر تخت ایران جلوس فرمودند

امیر عبد القادر ولد قاضی مسعود

در زمان شاه طهماسب صفوی چند سال قاضی احداث تبریز بود و آخر بغلط دررئی بدست جمعی
از اعراب سعدی شربت شهادت چشید چنانکه ازین تاریخ مستفاد میگردد

تاریخ

در نهصد و هشتاد و نهم از هجرت شد   در ملک فنا لوای علای [illegible] بر
سلطان قضات اهل ارى كشتند   اوراق سعدی که کم انداز کار
تاریخ وفاتش ز خرد پرسیدم   گفت آه شهید مرشد القادر

در مصرع اول سال نهصد و هشتاد و نهم است و از روی حساب جمع از ماده تاریخ ده عدد کم میشود

مولانا قاسم کاهی

سیدی بود نامش نجم الدین محمد و کنیتش ابو القاسم در یازده سالگی خدمت مولانا عبد الرحمن جامی را دریافت و حق تعالی وی را چندان قبول عامه بخشیده بود که هر چه کردی بنمودی
در زمان آمد مقرون شاهنشاهی اکبر شاه از راه بهکر بهند افتاده تفقدات و التفاتات
بسیار یافت و بواسطه قصیده لازم سیفیه که گفته بود یک لک تنکه صله گرفت و بعد از ان حکم
شد که هر گاه مولانا بحضور آید هزار روپیه بصیغه پا مزد بدو دهند و از ان جهت ترک ملازمت
کرده دیگر بدان مجلس وارد نشد ابتدا در بنارس بتعلق بهادر خان برادر خان زمان بسر
برد و پس از ان باگره آمده باقی ایام حیات را دران مکان بپایان رسانید و فوتش
بتاریخ دوم ماه ربیع الثانی سال نهصد و هشتاد و هشت هجری واقع شده مدفنش در جوار
[illegible] مزار جامی بابام بود عمرش انچه شهرت دارد صد و ده سال بوده مولانا قاسم
بخاری که یکی از شاگردان او بود تاریخ فوتش در الفاظ « رفت ملا قاسم کاهی »
یافته و میر یوسف استرآبادی از عبارت « خوش طبع » تاریخ بر آورده اما یک عدد کم میشود
و مولانا فارغی ولد مبارک مسخره این مصرع یافته تاریخ « ز جهان رفته قاسم کاهی » و شیخ
سعی چنین یافته

تاریخ

تاریخ وفات سال و ماهش جستم   گفتا دوم از ماه ربیع الثانی

سلطان علی عادل شاه بیجاپوری

پسر سلطان ابراهیم عادل شاه است بعد وفات پدر در سنه نهصد و شصت و پنج در بیجاپور بر
سریر حکومت نشست و بعد سلطنت بیست و سه سال در سنه نهصد و هشتاد و هشت از دست خواجه
سرای کشته شد شاعری تاریخ وفات او درین عبارت یافته « شاه جهان شد شهید »

ملا حسین نقشی

از کمالات صوری و معنوی بهره مند بود در مهرکنی ید بیضا داشت گویند هرکه پیش او شاگردی کردی بدولت صوری و معنوی رسیدی وفاتش چهاردهم جمادی الثانی سنه نهصد و شصت و نه هجری واقع شده و یکی از سخوران تاریخ وفاتش چنین یافته

تاریخ

قطب عالم شیخ دین مرور حسین | آنکه بود از فضل مخدوم دیار
اصفیا را از جمالش آبرو | اولیا را از وجودش افتخار
علم او همدوش تشریف عمل | فضل او همدست حکم کردگار
چون برفت از عصر آن قدسی صفات | سوی جنت زین جهان بی مدار
شد یکی تاریخ شیخ الاولیا ۹۶۹ | گفت دیگر مقتدای روزگار ۹۶۹

۹۶۹

شیخ جلال تهانیسری

تاریخ چهاردهم ذی الحجه سنه نهصد و هشتاد و نه هجری فوت کرده

تاریخ از خزینة الاصفیا

عارف ذات ایزد متعال | قطب دوران شیخ جلال
ذات او بود از قدم تا سر | گل خورشید باغ تهانیسر
ماه ذی الحجه و چهار و دهم | بود کان شیخ [illegible]
سال ترحیل آن ستوده خصال | شد رقم در بهشت جای جلال

۹۸۹

خواجه منصور شیرازی

او را شاه منصور شیر می خوانند در امور حساب دانی و کفایت فراست و کاردانی موصوف بود در خدمت محمد اکبر بادشاه ... قدر و منزلتش از تمامی دیوانیان عظام درگذشته بعد از چهار سال کار از روی استحقاق و استقلال بمهم وزارت پرداخت بادشاه از گفته راجه تودرمل او را از پایه وزارت انداخته مقید ساخت و بعد چندی از حاسدان حسد نموده خطی مزور از زبان او بنام میرزا محمد حکیم برادر بادشاه که در آن وقت از کابل اراده تسخیر لاهور نموده بود نوشته و بسی راجه بیربل و جمعی دیگر که از سخت گیری او در معاملات رنجیده بود بحکم قضا باعث گرا او را از حلق او بر مذ بان سرداران بارگاه سلطنت در برد یک سرای کوت کچوه او را از حلق کشیدند و این واقع بتاریخ بیست و سوم محرم سنه نهصد و هشتاد و نه هجری دست داده عربی تاریخ

۹۸۹ | وفاتش را «ثانی منصور حلاج» یافته و بحسب اتفاق پیش از این واقعه این قطعه شیخی منظوم کرده بود

قطعه

شاه منصور پارسی که بود · دائم آزار مردمان کارش

زین عمل عنقریب می‌بینم · همچو منصور بر سر دارش

درهمین سال چون بادشاه جهت تنبیه مرزا محمد حکیم بکابل رسید هرچند از مردم معتبر از قصه خواجه منصور تفحص و استکشاف نمود هیچ دریافت نگردید آخر معلوم شد که خطوط ساخته بعضی بدنهادان کاذب بود بنابران بادشاه بر قتل ناحق او اکثر اوقات تاسف میکرد

شاه قاسم

در سنه نهصد و نود و دو فوت کرده و خواجه عبد الرحمن همشیره زاده خواجه محمد شریف تاریخ فوت او را

۹۹۲ | وفات شاه قاسم» یافته و تاریخ عروسی محمود بیگ نامی را «الٰهی عاقبت محمود گردان» یافته

کدخدای شاه زاده سلطان سلیم

چون شاهزاده سلطان سلیم شانزده ساله شد پدرش محمد اکبر شاه در سنه نهصد و نود و سه هجری عقد مناکحت او با دختر راجه بهگوان داس ولد راجه بهارمل کچهواهه که از عقیده نمودن ستان پایه والا امارت رسیده بود منسلک فرمودند و سرور لوازم جشن عالی ترتیب داده جمیع منسوبان و ملازمان بادشاهی را بدادودهش مسعی ساختند و شیخ ابو الفیض فیضی قطعه در سلک نظم کشیده که هر مصراع آن تاریخ این سانحه دولت افزا است

تاریخ

۹۹۳ | زهی عقد دُر پاش سلطان سلیم · که پرتو دهد سال امید را

۹۹۳ | زهره در دل افتاب دول · قران شده ماه و ناهید را

وبعد چندگاه صبیه رسیه راجه او دیسنگه ولد راجه مالدیو مرزبان جودهپور که بوسعت ملک و کثرت لشکر سردار جمیع راجه های عظیم الشان بود در عقد ازدواج شاهزاده موصوف منعقد گردید

محمد حکیم مرزا ابن همایون بادشاه

برادر علاتی اکبر بادشاه است بتاریخ پانزدهم جمادی الاول سنه نهصد و شصت و یک در کابل متولد شده و تاریخ ولادت او «ابو المفاخر» و «ابو الفضائل» یافته اند از طرف برادر خود محمد اکبر شاه حکومت کابل داشت و باغوای خان مال علی قلیخان باغی شده در ماه جمادی الثانی سنه نهصد و هفتاد و چهار بخیال تسخیر هندوستان تا بلاهور رسیده بود چون شنید که اکبر شاه لشکر

راجه بیربل

در اصل برهمنی بود بادخوان که ابزا در هندی بهات گویند نام او مهیس داس بوده است چون
بملازمت اکبرشاه رسید بسبب سخن سرایی و لطیفه گویی و بذله سنجی در سلک مصاحبان انتظام یافت
و بتدریج گوی سبقت از همه ندیمان در ربوده بمنصب دو هزاری رسید و یکی از مقربان درگاه و خواص الخاص
گشته در زمره محرمان حریم انس و دمسازان محفل همایون ممتاز گردید و چون شعر هندی خوب میگفت
بخطاب کب رای که قریب بمعنی ملک الشعرا است مخاطب گردیده و بعد از ان بخطاب راجه بیربر که معنی آن
بهندی بهادر است سرواری یافته اکثر خطاب بادشاهی در حق او بدین عبارت میشد مصاحب
دانشور راجه بیربر درایامیکه محمد اکبرشاه در کابل بود و از انجا همراه زین خان کوکه بجانب سواد
بجور که سکنه افغانان یوسف زیی است فرستاده بود بدند و بی باکی افغانان جنگ و جدال داشت تا آنکه
۹۹۴ سیم اسفندارمذ ماه الهی سال سی ام از جلوس موافق ماه ربیع الاول سنه نهصد و نود و چهار هجری
با بسیاری از مردمان کار بکار آمده از ین سانحه تا دو روز بادشاه هیچ طعام نخورده بود و ملا شیری نیز بهمین
معرکه مقتول شد

سلطان محمد صفوی ملقب بسلطان محمد خدابنده

پسر شاه طهماسپ صفوی است در شهور سنه نهصد و سی و هشت ولادت یافته و تاریخ میلاد او
فرزند شاه طهماسپ اول محمد آمده او را سلطان سکندر شان نیز می نویسند چون برادرش
شاه اسمعیل صفوی بعد فوت پدر بسلطنت ایران رسید و چندی از برادران و برادرزادگان
را از قید هستی بملک نیستی فرستاد و خواست تا سلطان محمد را نیز هلاک سازد اما چون او در شیراز
سکونت داشت دستش بدو نمیرسید تا آنکه در آخر عمر کسی بشیراز فرستاده حکم کرده بود که او را نیز
هلاک سازد اما پیش از انکه این امور شنیعه از حیز قوه بفعل آید شاه اسمعیل ودیعت حیات بقابض
ارواح سپرد بعد از وفاتش بعضی امرا خواستند که پسرش شاه شجاع را که طفل هشت ماهه بود بادشاه
نمایند اما امرای دیگر قبول این معنی ننموده سلطان محمد میرزا را از شیراز آورده در سنه نهصد و
هشتاد و پنج هجری که سال وفات شاه اسمعیل صفوی بود در قزوین بر تخت سلطنت نشانیدند و
چونکه همشیره او نواب پری خانم می خواست که خود رتق و فتق مهمات سلطنت کند حسب الامر بادشاه
او را بخفیه هلاک نمودند بعد از ان حرم محترم او خیر النسا بیگم بجهت ضعف باصره شوهر خود و صغر سن
شاهزادگان مهمات سلطنت را سرانجام میداد و چون اتفاق موافق مزاج امرا نبود بعد چندی
اتفاق نموده او را نیز بخفیه هلاک ساختند و سلطان حمزه میرزا را ولیعهد پدر قبول نمودند و حمزه میرزا

میرزا حکیم بخلاف توقع او پیش آمد چاره کار خود را در درگاه اکبرشاه جستن دانسته در سنه ثلث
و ثمانین و تسعمائة روی نیاز بهندوستان نهاد چون در فتحپور سیکری رسید بادشاه با عزاز تمام پیش
آمده از کمال عطوفت او را در آغوش گرفته و بسیار مهربانیها نمودند بعد چند اوقات در همون سال از حضور
بخار حاصل نموده از بندر سورت کشتی در آمده بزیارت حرمین مستعد گردید در سنه ثلث و تسعین
و تسعمائة عبد الله خان ازبک در ولایت ماوراء النهر کوس بادشاهی زده تمامه آن دیار را متصرف
شده در بدخشان نیز استیلا یافت و میرزا شاهرخ از بدخشان گریخته التجا بدرگاه سلاطین
پناه آورده و بمراحم خسروانی سربلندی یافت همدرین سال محمد حکیم میرزا در کابل فوت
کرد و چون فرزندان میرزا خورد سال بودند فرمان صادر گشت که آن ولایت را بتصرف بندگان درگاه
در آرند در سنه اربع و تسعین و تسعمائة میرزا شاهرخ که همراه لشکر شاهی بکابل رفته بود جمعیت
نموده بر سر بدخشان تاخت و با امرای عبد الله خان ازبک جنگ کرده غالب آمد و میرزا سلیمان
که همراه او بکابل بود در بدخشان رفت و بعد از چندی از غلبه ازبک باز از بدخشان فرار نموده
متوجه هندوستان گردید و در ماه ربیع الاول سنه خمس و تسعین و تسعمائة سال سی و دوم از تاریخ
الهی بملازمت بندگان حضرت رسیده مورد افضال شاهنشاهی گردید و بعد از دو سال بسن هشتاد
و هفت سالگی بتاریخ هشتم رمضان سنه نهصد و نود و هفت هجری مطابق سنه سی و چهارم
۹۹۷ الهی در لاهور در گذشت و تاریخ وفات او را اجتبی یافته اند

شیخ سلیمان بلگرامی

در محله قاضی بلگرام سکونت داشت وقتیکه همایون بادشاه از شیرشاه هزیمت یافته در بلگرام رسید
شیخ سلیمان خدمتش کرده و بادشاه او را انگشتری خود داده گفته بود که این انگشتری را
نشان است اگر بار دیگر بادشاه شوم بخدمت حاضر شوی چون همایون بار دیگر بادشاه هندوستان گردید
شیخ مذکور بپای تخت رسیده بوسیله همان انگشتری بشرف ملازمت فایز گشته صاحب
دولتی گردید و مولانا ضمیری را که خواهرزاده او بود نیز همراه خود برده بملازمت رسانیده در هر دو پایه
تخت حاضر می بودند و شیخ سلیمان در عهد اکبر بادشاه در سنه نهصد و هفت هجری وفات یافته مولانا ضمیری تاریخ وفاتش گفته

تاریخ

سپهر جاه و دولت ایسے سلیمان | که تاج ملکش شد تا سر ماه
شده بیانه اش بر جون مدیقعه | بوقت رحلت حق اولین ماه

منقول است که چندی بعد از وفات حکیم ابوالفتح برادرش حکیم همام که برسم رسالت پیش عبدالله خان
اوزبک همراه سید صدر جهان رفته بود باز آمده شرف ملازمت دریافت و پادشاه او را بنوازش
پادشاهانه نواختند یکی از حاضران مجلس رباعی ملا طالب اصفهانی که در مرثیهٔ حکیم ابوالفتح و تهنیت
آمدن حکیم همام گفته بود بعرض رسانید رباعی مهر دو برادرم که وسان آمد + او رفت و لیکن زین سفر باز آمد
+ او رفت و بدنباله او عمر برفت + وین آمد و عمر رفته‌ام باز آمد + پادشاه بدیهه فرمودند که لفظ
دنباله در مصرعهٔ ثالث جای ارکرای است اینچنین باید گفت ؎ او رفت و در عقبش مرا عمر برفت +
و همگنان را بسیار پسندیده افتاد

راجه تودرمل +

دیوان محمد اکبر شاه بود امارت ملک و عزل و نصب کاربرداران خالصه حواله او بوده و در سال نهصد و هشتاد
و هشت صوبه‌داری ملک بنگاله هم معزز و ممتاز گشته روز یکشنبه هشتم آبان ماه الهی سال سی
و چهارم جلوس موافق روز دوشنبه یازدهم محرم سال نهصد و نود و هشت هجری در لاهور در
گذشت اگرچه در راستی و سرداری مهمات هندوستان و مردانگی و تدبیر یگانه عصر بود اما رعایا از دست او ناخوش
بودند چنانچه مورخی تاریخ وفات او را بدین عنوان بسلک نظم کشیده

تاریخ

تودرمل آنکه ظلمش آفاق را گرفته + چون سوی جهنم کنند خلق خرم
تاریخ رفتنش را از پیر عقل جستم + بادی کمال گفتا + وی رفت در جهنم

۹۹۸

راجه بهگوانداس

پسر راجه بهاری مل کچهواهه است که از عقیدت تمام بپایهٔ والا رسیده بود و دختر خود را
نامی نام بعقد مناکحت شاهزاده سلطان سلیم یعنی جهانگیر پادشاه در آورده و راجه بهگوانداس
پنج روز بعد از وفات راجه تودرمل در روز عزای او سوار شده بود و پس از مراجعت استفراغ
کرده بعدازان حبس البول شد و این در شب آدینه سیوم آذر ماه الهی موافق چهاردهم
محرم سنه نهصد و نود و هشت رخت هستی ازین جهان بر بست در ان ایام اکبرشاه در کابل بود چون
خبر فوتش شنید تأسفها خورده کنور مان سنگه را که فرزند رشید او بود بخطاب راجگی و منصب
والای پنجهزاری عز امتیاز بخشید

شیخ وجیه‌الدین علوی گجراتی

جهان گشتم و دردا بهیچ شهر و دیار * نیافتم که فروشند بخت در بازار * و در آخر قصیده میگوید
بیت اگر شود ز نو گوئی تو حوالت شهر حیر * کشم بهر دو مژه چرخ ستمگر را * بکاوش مژه از گور تا
نجف بروم * اگر بهند بخاکم کنند و رستم تار * بعد از فوتش میر صابر اصفهانی استخوانهای او را روانه نجف
نمود ما لحظه چون لاشه او در نجف اشرف رسید ملا روی قیه هدایت تاریخ رسیدن لاشش دران زمان
اینچنین گفته

تاریخ

* نگار گوهر دریای معرفت عرفی * که آسمان پی پرورش صدف آمد *
* چو عمر او بسر آمد ز گردش دوران * شکست بر سر دلهای بی تکلف آمد *
* بکاوش مژه از گور تا نجف بروم * کشید تیر دعائے که بر هدف آمد *
* رقم زد ازی تاریخ روی قیه کلکم * بکاوش مژه از هند تا نجف آمد *

۱۲۷

در بعضی کتب مسطور است که چند سال بعد وفات او درویشی آمده باشتاه دیگری که در پهلوی او مدفون
بود استخوانهای عرفی را بر آورده به نجف برد

خواجه محمد یحیی

ابن خواجه ابو الفیض ابن خواجه محمد عبد الله پسر کلان خواجه عبید الله احرار است نهایت صاحب کمال و عارف و
کامل بود احوال او مفصل در اخبار الاصفیا مسطور است تاریخ دوازدهم شهر ربیع الاول سنه نهصد و نود و
هجری فوت کرده قبر او نیز قبریکی از مریدان او امیر عبد الله که پسر امیر ابو العلا اکبرآبادی بود در بلده اکبرآباد بر کنار
دریای جمن متصل راج گهات بهذا الزمان موجود است تاریخ وفات او اینست

تاریخ

* آن قطب زمانه خواجه یحیی * در وقت خود است بود تا یے *
* در ماه وفات خواجه گو بس * او رفت ازین جهان فانی *
* مه را رقم سنه بار بنویس * تا سال وفات او بدا یے *

۹۵۹

حافظ رخنه

در شهر هند باغیست که آنرا باغ نولکهه میگویند و بانی آن باغ حافظ رخنه نام داشت که در زمان
اکبر شاه بنای آن باغ نهاده در زمانیکه بادشاه برای دفع برادر خود محمد حکیم مرزا که از کابل
بارادهٔ تسخیر هندوستان تا بلاهور رسیده بود رفته بودند وقت مراجعت در آن باغ فرود آمده

شیخ ابوالفضل در اکبرنامه می‌نویسد که آنحضرت تاریخ وفات خواجه حافظ رحمه که الحق در هندوستان ملک زر عراق
و خراسان نزدیک تر آن ناحیه بیان نمیده‌اند تشریف ... ده بحث سرای خاطر فیض آن رسید و فقط د
وفات خواجه حافظ رحمه در سنه یکهزار هجری بوقوع آمده و این تاریخ در آن واقعه نظرین بعینه یافته‌اند ع
ماه غ را رحمه شد و آب ماند یعنی اگر از عدد ماه غ عدد آب دور سازی تاریخ برآید

بنیاد قلعه الٰه‌آباد

شیخ ابوالفضل در کتاب اکبرنامه می‌نویسد که از دیرگاه بخاطر اقدس بود که قصبه پیاگ را که در آن سرزمین
دریای گنگ و جون پیوسته خوشتر یکجائی می‌رسند و باشندگان هندوان آن بوم را بس بزرگ انگاشته
اند و ریاضت کیشان این سرزمین از اطراف کاه و الامند اسد در آنجا شهری بر سازند و گزین
حصاری اساس نهند و صدی در آنجا بر اورنگ و اکبری برتشند و سرتابان آن نواحی را ناصیه
فرمان پذیری بر زمین گذارند و تا دریای شور اشعی مرز و مین دور بپیمایند پس آن سال بیست و هفتم
از جلوس شاهنشاهی که مطابق سنه نهصد و نود و یک هجری بود از دارالخلافه فتحپور بهشت فرما شد
و موکب مقدس در آن دیار و پشتکارکنان منزل بمنزل بصحبت سیفر مودند غره آذر ماه بدان پایش
فارسیدند و روز دیگر بخجسته ساعت اساس شهر نهادند و چهار منزل قلعه را سنگ زدند
و در هر کدام ولایت پیما یار نمود و بخدمات تیز هوش کارها بجاه آوردند و کمر بر پایه اولین
حصن سرانجام برگزیدند و هر گروهی در خور حال ولکی خانه بسر بردند اندک مدتی شهرک
شهری آبادان شده موسوم و مشهور بالٰه‌آباس گشت و بعد از دو ماه و پنج روز دهم بهمن مرموع
اعمال از راه خشکی متوجه دارالخلافت شدند فقط و در مرآت جهان مرقوم است که در سال نوزدهم
جلوس مبارک قلعه الٰه‌آباد که در متانت و استحکام نظیری ندارد تعمیم یافت و در مدت چهار سال
و کسری صورت انجام پذیرفت فقط و بجای دیگر نوشته دیدم که این قلعه باهتمام شاهزاده بلند اقبال
شعار یعنی سلطان سلیم که تا سلیل بالحال بر اورنگ جهانگیری جلوس فرموده و بسعی محتشم
سعدخان و مخلص خان و راجه تودرمل و رای بهارتهه دیوان و ساک و اسکی مشرف [?] ابتدا از
دهم شهر ذی الحجه سنه نهصد و نود و پنج بغایت بیست و پنجم ماه جمادی الاول سنه یکهزار و
نه هجری تتمه اختتام یافته و شهری سر در انجا آباد که اول مسمی بالهباس کرده بود
بعد از آن در عهد شاهجهان بادشاه بالٰه‌آباد مشهور شده فقط نوشته شد که تقسیم قلعه الٰه
کرسی [?] این بود خالا یافته نمیشود زیرا که در سنه یکهزار و صد و شانزده هجری مطابق سنه

یکهزار و هشتصد و یک عیسوی کرنیل کد صاحب انگریز مشهور بکرنیل کیت که کیت گنج در شهر اله آباد آباد کرده او است
حکم کمپنی انگریز عمارت شکست عمارات اندرونی قلعه نموده و مکانات دیگر صورت قلعه را دیگرگون ساخته راست
کرده پیش اندرس لاین نموده و حالا قابل بزم نیست و درین قلعه مکانی است زیر زمین که آنرا پاتال پوری
می نامند و درانجا درختی است که حالا هیچ شاخ و برگ ندارد و هندوان آنرا اکهی بر می گویند و ظاهر می نمایند که این
درخت از لکها سال درانجا است و تا روز قیامت خواهد ماند منقول است که جهانگیر بادشاه آن درخت را برید
و بیخ کلان بر سر آن جاده بود و چون مدت قلیل انقضا رسید باز شکسته باز سر بر آورده بود و اطراف القصه
و درین قلعه عمودی هست سنگین که آن را هندوان از عهد قدیم بنام لاث بهیم سین می گویند طولش قریب
چهار ده ذرع و سطبری آن سه و نیم ذرع است کنده وار و بانواع خط هندی که آن را کسی خواندن نمی تواند اما از
ایام همان انگریز برای کشف این راز بسیار سعی موفور بکار برده ولیکن از کنه آن کما ینبغی بهر جا استاد
اند و چنان استفاده گردیده که این عمود را راجه عظیم الشان از راجهای متقدمین طیار نموده در جایگه معه برگ ...
نصب کرده بود و این عمود را کرنیل کیت صاحب موصوف بحکم سرشته قلعه منهدم کرده ... تا چهل سال
اندرون قلعه افتاده ماند بحکم گورنر جنرل بهادر در سال یکهزار و هشتصد و چهل و یک عیسوی استاده کرده
است و صورت شیری از سنگ تراشیده بر بالای آن عمود نصب کرده اند و سوای خط هندی وغیره که بر آن عمود
منقوش است جهانگیر بادشاه در اوایل سلطنت خود نام خود و نام آبا و اجداد تا صاحب قران در فارسی کنده
بود آن هم بر آن عمود منقوش است بدین طریق

ابن سلطان ابوسعید	یا نور	ابن سلطان محمد میرزا	یا هادی	ابن میران شاه	یا مصلح	ابن امیر تیمور صاحبقران	یا قادر	... جهانگیر بادشاه ...	یا مقتدر
الله اکبر	نورالدین محمد جهانگیر بادشاه غازی	یا حافظ	ابن اکبر بادشاه غازی	یا حسیب	ابن همایون بادشاه غازی	یا حی	ابن بابر بادشاه	یا قیوم	ابن عمر شیخ میرزا

کتبه عبدالله مشکین قلم

و در پای این قلعه از یک سمت دریای گنگ روان است و از جانب دیگر دریای جمن آمده با آن
دریا ملحق گشته و مشهور است که در وقت ظهور دوره کلجگ عمر دریای گنگ پنج هزار سال شمسی قرار یافته
بود از آنجمله سال که یکهزار و صد و شصت و چهار هجری یکهزار و هشتصد و چهل و هشت عیسوی است چهار هزار
و نهصد و چهل و نه سال منقضی گشته پنجاه و یک سال دیگر باقی است و ازین حساب جهان مستعد می گردد

که در شروع سال یکهزار و هشتصد عیسوی مدت معینه در رمای گنگ آخر خواهد رسید و چون این مقام پرستش
گاه بزرگ هندوان هست در ماه ماگهه پیشتر هرگاه که آفتاب در برج جدی میرود گروها گروه هندوان مرد و زن
از دیار قریب و بعید جمع شده با سنگها درین مقام غسل نمایند و موجب رستگاری خود می فهمند و مردان
خود درین مقام نجات آخرت میدانند چنانچه در زمان سلف اکثری از هندوان شنود در دست و پای خود
بسته بدریا غرق می شدند و بعضی خود را باره دو پاره و سیاه صد کردند که در زمان سلف در جا اره بود که کسی
که خود را بدان اره بریدی هر حاجتی که داشتی در جهان دیگر بمراد خود رسیدی از عهد شاهجهان بادشاه این
رسم موقوف گردید و بیچه از دشنه سر خود از تن جدا می نمودند درین سوال قصه مکندبرم جاری است که نام
ذکر او در زبان هندوان در همان آن شهر جاری است و چون این قصه عجب و غریب است و خالی از لطف
نیست بنابر غرابت درین مقام نوشته می شود

قصه مکندبرم جاری

نقل است که برهمنی مکندبرم جاری نام در ایام سلطنت همایون بادشاه بطریق مذهب خود بمدلت و
قناعت اشتغال داشت و در اواخر سال یکهزار پانصد بود و هشت سمت راجه بکرماجیت که مطابق
سال نهصد و چهل و هشت هجری بود در شهر پراگ که حالا مشهور بالهآباد است از دکشن در کنار همی سر
در مقامیکه دریای گنگ با دریای جمن ملحق شده است الهی از روی موافق دین و مذهب خود تمام اندام خود
را پاره پاره بریده در آتش انداخت بعد از آن خود را هم در آتش زده خاکستر شده باین ست که باعث او گاه
او در جون مدرجه قبول رسیده بار دیگر درین جهان بقالب انسان شده شود و بادشاه هفت اقلیم باید چنانچه
از اشلوکی که در آن وقت خود بزبان سنسکرت گفته بر روی ورق نوشته کنده آنجا گذاشته بود و حالا آن اشلوک
اکثر مردمان آن شهر را یاد هست سمعاً بنگر آن اشلوک اینست

اشلوک

+ سنوره‌نان چندی تیرتهه راجی پراگه + پس هول بچهی دداو سی لوپ حامی +
+ سکهی ین حومه سرب هوم ادهتی + سکل دگدیاری برم چاری مکند +

و این اشلوک که تاریخ مع معنی این است که در سمت یکهزار پانصد بود و هشت در شهر پراگ که از
بزرگ معبد هاست بتاریخ دوازدهم از نصف آخر ماه ماگهه در اول پاس از روز تمام اندام خود را هوم
کردم یعنی قربانی نمودم به سبب بادشاهی باین برهم روی زمین من مکندبرم جاری که نام شریف نوشته ام
مقرر چون جلال الدین محمد اکبر شاه قریب همان ایام مولد شده بود می گویند بلکه بعضی را اعتقاد هست که روح

همین کمند رم جاری بود قالب اکبرشاه نقل کرده باند و بجهان آورده‌اند و موافق هیئت خود بادشاهی هندوستان
یافته راقم الحروف از روی حساب دریافت نموده که روزی که آن برهمن خود را بهوم ساخته آن روز
مطابق بود با تاریخ بست هفتم ماه جنوری سنه یکهزار پانصد و چهل و دو عیسوی موافق دهم ماه شوال سال
نهصد و چهل و هشت هجری و ولادت اکبرشاه که بتاریخ پنجم ماه رجب سنه نهصد و چهل و نه بوقوع آمده بست
ماه و بست و شش روز بعد از آن واقعه روداده پس اگر هندوان که بر نقل ارواح معتقد اند این واقعه را اسباب
پندارند جای تعجب نیست زیرا که طفل در رحم مادر نه ماه بلکه گاهی کمتر از آن سپری می نماید این صرف چهار روز
کم از مدت معهوده است والله اعلم بالصواب بهترین طریق در شاعری بود و متخلص بفانی یزدی رحلت این کامل
آن بود که مذهب تناسخ داشت و خود را شیخ نظامی گنجوی می پنداشت و این جام خیال را در عالم حال آورده
و چنین گفته بیت زگنجه شدم بی رنج ... از یزد برآمدم چو خورشید ... هرکس که چو مهر بر سر آید ...
هر چند فرو رود برآید ... وفات او در سنه یکهزار و هفده هجری واقع شده و شیخ فریدالدین عطار مظهر باید
ـــه هفصد و هفتاد و باب دیده ام ... اینجو سبزه بارها روئیده ام ...

مائت یازدهم از ابتدای سال یکهزار و یک لغایت سنه یکهزار و یکصد هجری

در افتتاح مائت یازدهم جلال الدین محمد اکبرشاه بادشاه بر سریر سلطنت هندوستان متمکن بود
و ابراهیم عادل شاه برادرزاده سلطان علی عادل شاه در بیجاپور دکن و برهان نظام شاه
در احمدنگر دکن و محمد قلی قطب شاه در گولکنده و شاه عباس در ایران و سلطان مراد در ولایت
روم فرمان فرمائی و کشورکشائی مینمود

قاضی ابو الفتح بلگرامی عرف قاضی کمال

در رساله سر الف حقایق مرقوم است که سال تولد او سنه نهصد و هفده و در ایام اکبرشاه بادشاه
خدمت قضا داشته عمرش هشتاد و چهار سال بود در سنه یکهزار و یک هجری رحلت نمود ملا شیخ فیروز
حقانی این قطعه در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

ای دریغا که مستحق و مکرم ... عارف وقت حضر بحر نوال ...

آن محقق مدقق دوران | آن مفتح در سرای جلال
سال هشتاد و چار در دنیا | کرد ناقلان دین مبارک بال
چون بدار بقا رسید ز عالم | گشت مهمان سال آن زلال
اسم تاریخش از خرد جستم | گفت هاتف بدانکه شیخ کمال ۱۱
باشد آن اولاز شمس مرور | صد هزاران ملال سال

خواجه ابراهیم حسین

یکی از ملازمان درگاه اکبری و بزرگ زادگان قصبه بلوی بود خط نستعلیق را بکمال رسانیده بخوشنویسی شهرت داشت در عین جوانی از این سرای فانی گذشت این واقعه در سنه هزار و یک هجری اتفاق افتاده ملا قادری بداؤنی در تاریخش گفته

تاریخ

بموجب حکم بادشاه گوهر | درماه صفر خواجه ابراهیم حسین
چون کرد سفر ز عالم بی سر و بن | تاریخ شدش خواجه ابراهیم حسین ۱۰۰۱

میرزا عزیز کوکه

مخاطب باعظم خان کوکلتاش پسر خورد خان اعظم مشهور به اتکه خان بود کوکه و کلتاش برادر رضاعی را گویند زیرا که اکبر شاه در خوردگی شیر مادر اعظم خان که جیجی نام داشت نوشیده بود و با او هم عمر و هم بازی بوده در سنه سیزدهم از جلوس بخطاب اعظم خان نامور گردیده و در سال سی و دوم از جلوس عقد مناکحت دختر میرزا با شاهزاده سلطان مراد منعقد گردیده و در سنه هزار و دو بی اجازت پادشاه بطرف جوناگره اراده حج کرد و بندر بیل رسانیده از جهاز که بنام الهی مشهور بود با پسران خود سوار شده حج رفت شیخ عبد القادر بداؤنی تاریخ روانگی او بطرف مکه یافته

تاریخ

چون رسید میل بادیه امسال | ملا میرزا کوکه بحج رفت ۱۰۰۲

بعد از مراجعت در احمدآباد گجرات سکونت نمود و در آنجا سال نوزدهم از جلوس جنت مکانی نور الدین جهانگیر بادشاه در سنه هزار و سی و سه هجری اجل طبیعی یافت در دار الملک آگره بود لاش او را از آنجا بدهلی آورده متصل روضه پدرش خان اعظم اتکه خان مدفون ساختند و مقبره او جاری عالی

کوشست وچہار ستون دارد وسہ تا پا از سنگ مرمر است تعمیر شود وید وآن عمارت حالا بہ چونسٹھ کھمبہ مشہور است

تاریخ کتاب ہفت اقلیم

اس کتاب تصنیف نمودہ امین احمد رازی است کہ در سنہ ہزار و دو ہجری باتمام رسانیدہ وتاریخ این چنین گفتہ

تاریخ

این نسخہ کہ ہست ہچو فردوس نیکو | تا مولوی دروی نشگافی مو
گر از تو کسی سوال تاریخ کند | تصنیف امین احمد رازی گو

۱۰۲

سلطان مراد ابن سلطان سلیم بادشاہ روم

بعد فوت پدر در آخر ماہ شعبان سنہ ہشتصد وہشتاد و دو بر سریر سلطنت روم نشست وصاحب ملک ومال گشتہ اول پنج برادران خود را پیش چشم خود کشتہ بعد آن ان بکار سلطنت بر داشت مگر آورا باحصول نصارا مجاہدات دست دادہ وفاتش در ماہ جادی الاول سنہ یکہزار وسہ ہجری بوقوع آمدہ پس از دوازدہ روز چون سلطان محمد پسراو از قلوآورد نعش اورا بخاک سپردہ اند وسلطان محمد بادرنگ فرمانہی برنشست واز خرد وعودگی وول سنگی نوزدہ برادر خود را کہ بزرگترین ایشان بست سالہ بود از ہم گذرانید وبعد حکومت نہ سال در ماہ شعبان سال ہزار و دوازدہ بتیغ طاعون ازین عالم درگذشت بعد از وپسرش سلطان احمد چہاردہ سال حکومت نمودہ

مولانا شیخ نظام متخلص بضمیری بلگرامی

از قدمای شعرای بلگرام است وخواہر زادہ شیخ سلیمان واز وسیلہ او بملازمت ہمایون بادشاہ رسیدہ شاعر پای تخت او گردیدہ در مہر خود این بیت کندانیدہ بود ؎ خدا یا بحق رسول امام ؛ پذیرای کار ضمیری نظام ؛ در مقصد سفیدون کہ از توابع دار الخلافت دہلے است در سنہ یکہزار وسہ ہجری در عہد اکبر بادشاہ فوت کردہ ونواب مبارک خان دہلوی تاریخ وفاتش درین قطعہ بضبط آوردہ

تاریخ

مالک ملک نظم شیخ نظام | شاعری نادر وفصیح کلام

در قصد سنه طیر زمان — در عزل گشته عهد ایام
ست رحمت بهار ملک صبا — کرد آهسته سوی خلد خرام
کردم ادله بهار بحس — خردم گفت آه آه نظام

شیخ عبد القادر بداؤنی قادر تخلص

پدرش ملوک شاه از اکابر بلدهٔ بداؤن بود شیخ بفضل وکمال اتصاف داشت پیش شیخ مبارک
ناگوری که پدر شیخ فیضی و شیخ ابوالفضل است تلمذ نموده بعد ازان در سلک ملازمان اکبرشاهی منسلک
گردیده و در محفل خلوت بار داشت و به امر آن بادشاه با احتیاط در ترجمه کتب هندی اکثر مامور میشد سال
بداحیبد را بالفارسی ترجمه کرده تاریخ کشمیری منتخب نموده علم تاریخ را بالواقعی میدانست و
تاریخ بهار احوال می نامید اکثر تواریخ بعبارات در وفات مشایخ و علما عصر خود نامه در تاریخ
ازدواج خود که در سنه نهصد هفتاد و پنج هجری اتفاق افتاده گفته

تاریخ ازدواج

چون مرا از عنایت ازلی — ازدواجی بماه چهری شد
٩٧٥
عقل تاریخ گذشت اسی را — گفت ماهی قرین مهری شد

و در منتخب التواریخ که بتاریخ بداونی اشتهار دارد در حق کوشش و حداسی فضل
کمال او دلیلی واضح است این کتاب را در سنه یکهزار و چهار هجری باتمام رسانده تاریخ
آن بطریق تعمیه گفته

تاریخ

شکر لله که باتمام رسید — منتخب از کرم ربانی
سال تاریخ ز دل جستم گفت — انتخابی که ندارد ثانی

اگر حرف ثانی را اکنون باشد از لفظ انتخاب دور کرده شد و تاریخ بر آید سال وفات
شیخ معلوم نشده به تاریخ هم رسید

ملک الشعرا شیخ ابوالفیض فیضی فیاضی

برادر بزرگ شیخ ابوالفضل و خلف الصدق شیخ مبارک ناگوری است سالها
فیضی تخلص میکرد آخر جانشی فیاضی قرار داده و اشعار با معنی گفته بیت

زین پیش که سکه ام سخن بود — فیضی رقمم نگین من بود

اکنون گذشتم بعشق مرتاض　　　　فیاضی ام از محیط فیاض

آورده اند که در اوایل روزی بادشاه فیضی را که بهار مشق رفته بود بیرون کشیده بفقره استاده کرد یعنی بی تکلف این رباعی خواند رباعی بادشاها بردن بحجره ام ✽ از سر لطف خود مرا خواندی ✽ را که من بجز شکر جانم ✽ جای طوطیست درون حجره ✽ ✽ بادشاه بسیار پسندید و مراسم او افزود در اقسام علوم مثل شعر و معما و عروض و قافیه و تفسیر و تاریخ و حظ وافر داشت همشان اوان بود این چند ابیات از وست

ابیات

شکر ایزد را که مداح شه بحر و برم　　　　شاعر خاص جلال الدین محمد اکبرم
شاعرم اما نه آن شاعر که پیش هر کسی　　　　شعر گویان از پی احسان و حرص سیم و زرم
بودگر در هند خسرو طوطی شکر شکن　　　　حالیا من در سخن طوطی از و شیرین ترم
طرز شعر او نباشد نظم هر کس مرا　　　　او بطرز دیگر است و من بر مسلک دیگرم
او اگر پرورده لطف محمد شاه بود　　　　من مداح اکبر شاه جهان می پرورم
بود اکبر احمد سده فرمان پذیر　　　　گر درین معنی دروغی گفته باشم کافرم

در طبقه سلاطین تیموریه بهر اول کسیکه بخطاب ملک الشعرائی تخصیص مباهات بوده غزالی مشهدی بود که از اکبرشاه باین خطاب نامور گردیده و بعد وفات او شیخ فیضی باین لقب بلند آوازه گشت و در عهد جهانگیر بادشاه طالب آملی و در زمان صاحب قران ثانی ابوطالب کلیم همدانی باین خطاب نامور شده و فیضی موارد الکلم نام کتابی در اخلاق نوشته که حروف منقوطه ندارد و تفسیر قرآن را نیز بی نقطه کرده و موسوم بسواطع الالهام گردانیده و میر حیدر معمائی سوره قل هو الله را تاریخ اتمام آن یافته که در الف هجری باتمام رسیده و ده هزار روپیه صله گرفته مصرع قل هو الله احد الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد فقط و شیخ فیضی رباعی از مقطعات خود آورده که در دیوان حافظ نام سگ نیست چنانکه از این قطعه مستفاد میگردد

قطعه

منم فیضی که در میدان معنی　　　　چو من چابک سواری نیز یک نیست
بجلد شعر من از پوست باشعر　　　　بجای مردم پاپاک سگ نیست
بدان می ماند این پاکیزه گفتار　　　　که در دیوان حافظ نام سگ نیست

و میر غلام علی آزاد در تذکره سرو آزاد آورده که شیخ محمد یحیی معروف بشیخ خوب الله اله آبادی

درکتاب اعلام الانام مسطورست که صاحب قطعه مذکور را شاید که این بیت خواجه حافظ شیراز رسیده است
شنیده ام که سگان را قلاده می بندی ＊ چرا بگردن حافظ نمی نهی رسنی ＊ و مولف راقم این حیل
میرسد که انچه که شیخ نظامی نوشته اند درست است زیرا که بیت مذکور در دیوان اکبری از دیوان حافظ یافته
می شود مگر در بعضی نوشته است که این بیت از ملحقات باشد گویند که شیخ نظامی و برادرش شیخ ابوالفضل
هر دو در زمره مقربین و سر حلقه اهل ندوه بودند در صحبت خاص بادشاه راه یافته بسبب آن واهی خاطر بادشاه
از جاده مستقیم انحراف میداده اند چنانچه این دو شعر که از قصیده مدحیه سلطان است بر نظامی و بیسبب
سزاوار است

ابیات

شعر نگر که در خور مهر تو بهر عطا است	آنکه با سکندر و با اکبر اقبال
او میکند معاینه خود در آئینه	این میکند مشاهده حق در آفتاب

و این اشعار را استماع نموده این سند بر اقبال بر نظامی باد شاه بوده به تحسین نظامی سر گرم اند
باید دانست که شیخ نظامی اعداد اکبر را با اعداد اقبال از حساب ابیات برابر یافته و بر نظامی لا بایکه
گفته رباعی نور یکه ز مهر عالم آرا پیداست ＊ از حضرت اسم پیدا الا سما پیداست ＊ اکبر که با قتاب دارد
نسبت ＊ این نکته ز حساب اسما پیداست ＊ و حساب مذکور اینچنان است که در حساب ابجد حروف
اسمی را از حروف سمائی یکی بدارد اول حرف اسمی حرف سمای را محذوف سازد انچه
باقی ماند اعداد آن را بنگرند مثلاً اعداد اکبر دو صد و بیست و سه است و الف اقبال اسمی که برد و الف
سمائی محذوف کرد الف باقی ماند که یکصد و دو حاصل آید همچنین از الف دوم اسم آفتاب مجموع
اعداد هر دو الف دو صد و بیست باشد با تمامه باد یا او در صورت حذف حروف اعداد از هر سه حرف
الف باقی میماند که مجموع عدد آن سه الف عدد سه باشد پس تمامی اعداد اقبال دو صد و بیست
و سه آمد و آن برابر عدد اکبر است لفظ ولادت نظامی در سال چهارصد و شصت و سه هلالی مطابق
نهصد و پنجاه و چهار هجری اتفاق افتاده و وفات او در دهم شهر صفر سنه یکهزار و چهار هجری بسن چهل و
سالگی بوقوع آمده و چون شیخ نظامی متعهد بود این مصرعه در تاریخ وفات خود گفته اند ＊ تاریخ ＊
فاسقی و سگی دهری ＊ و این تاریخ هم برهمان طریق است

تاریخ

عبدالمومن خان را بطریق تعمیه بد بخت بسر بریده یافته اند یعنی اگر سر بد بخت را که حرف با است دور کرده
شود تاریخ بر آید و نوشته اند که بنا بر سوء اعمال دلی ادبی که از عبدالمومن خان است سید رد واقع شده
زیاده از شش ماه سلطنت ننمود در وی محمد خان که مشهور به ستیم خان بود در معرکه که با شاه عباس
در هرات واقع گردید زخمی شده بعالم آخرت شتافت

سلطان شاه مراد

پسر دوم اکبر شاه بود در سنه یکهزار و هفت یازدهم ماه شعبان در سی ام سالگی در دکن
ودیعت حیات سپرد و در بلده شاه پور مدفون گردید بعد از آن نعش او را از آنجا بر آورده نزدیک
مزار همایون بادشاه در دهلی دفن کردند این مصرعه تاریخ فوت اوست ع از گلشن اقبال نهالی شده گم

شیخ ناگه

در شهر قنوج بر کنار دریای کالی ندی روضه ایست بغایت با شکوه و گنبدی دارد و در گرد آن روضه
دیوار با گلدسته تعمیر یافته و تاریخی که بر پیشانی دروازه سبز یک قطعه بیت بیان مستفاد میگردد که شیخ
ناگه در حوالی سنه یکهزار و نه فوت کرده و در آن مقام مدفون گردیده از عبارت مکان فیض آباد تاریخ
بر می آید تاریخ و عبارت این است

تاریخ

این روضه با صفا که فردوس نشان است — زان گوشه نشین که از شاه مردان است
مرقد که شیخ ناگره فیض حق بود — تاریخ مکان فیض آباد از آن است

باهتمام رکن الدین دولاری میان قریشی کنده رکن الدین بن علاء الدین عثمانی سنه

شاه موسی

درویشی بود که در سنه یکهزار و ده بجهت ... شهادت رسیده اما معلوم نشد که بکدام علت
بهر حال تاریخ شهادت او بیت

تاریخ

شجاع ملک ملت شاه موسی — بمیدان شهادت چون علم زد
در ره صدق شمس الدین محمد — قتیل عشق تاریخش رقم زد

رفیع الدین

شاعری ممتاز و سخن سنج معنی نواز بود مولدش دکن است در زمان شاه اکبر در هند آمد

در اکبرآباد فوت شده و بفاصله تقریب صد قدم سمت شمالی ارکنده چون چهن کتوره مدفون گردیده و این چند بیت بطریق تاریخ بر مرقد او مرقوم بود که ازان سال هجری مستفاد میگردد و از عبارت الهی سال الهی که اختراع کردهٔ اکبرشاه بود بر می آید

تاریخ

آه و اویلا که ای جان من	رفت و ما را ساخت در غم مبتلا
سال فوتش چون بجستم از خرد	کفت نامش کای غریب بیریا
یکهزار و ده ز هجرت بود کان	رفت سوی خلد ازین دار الفنا
گوش کن تاریخ سستی اگر	از الهی گشت نازل این ندا
روح پاکش راهی کویم بصدق	در بهشت عدن بادا جا

۱۰۱۰

پوشیده مباد که چون در سنه یکهزار و دو صد و سیزده هجری قلعهٔ اکبرآباد بتصرف کمپنی انگریز در آمد درجای که قبر او و مزارهای دیگر بودند کچهری عدالت صاحب جج تعمیر یافت چون بعد از چهل سال در سنه یکهزار و دو صد و شصت و یک هجری مطابق سنه یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی حکم اصدار یافت که کچهری کهنه را مسمار ساخته در همان مقام کچهری دیگر از سر نو تعمیر نمایند بوقت کندن بنیاد دیوار کهنه چهار تربت برآمد ندارن جمله یکی آن است که مرقوم شد و حالا این مسکک تربت اندرون قلعهٔ اکبرآباد نهاده اند و دو تربت دیگر که هیچ نوشته نداشتند و یک دیگر بران این چند بیت مرقوم بود

تاریخ

واحسرتا که جان جهان از جهان برفت	لی او بماند قالب بیجان و جان برفت
لازم بود که از کرم بیهمای پای	خود بود ماه چون ز جهان نوجوان برفت
فرزند او که بود مرا روح و هم روان	رفتا که رو مهر و نسوکیش روان برفت
تاریخ فوت او ز خرد جستم کفت	برک کلی وشاخ کل از بوستان برفت
حیف حیات چاک بکن کاتنا کرد	کان طوطی شکر لب شیرین زبان برفت

علامهٔ عصر شیخ ابو الفضل علامی

برادر شیخ ابو الفیض فیضی فیاضی است دلبند دویم شیخ مبارک ناگوری وفات شیخ مبارک تاریخ هفتم ذی قعده روز یکشنبه سنه هزار و یک هجری بوقوع آمده و مقبرهٔ او در بلده اکبرآباد بفاصله یک کروه سمت شرقی از روضهٔ اکبرشاه موجود هست و شاید که هر دو برادران نیز درانجا

تاریخ فوت شیخ را بطریق تعمیه یافته و این چنین گفته

تاریخ

١٠١١ | یفعل الله ما یشا یحکم الله ما یرید   تیغ اعجاز نبی الله سر باغی برید

یعنی اگر سر بغی یاغی - که حرف با است دور کنی از باقی حروف بحساب ابجد تاریخ بر آمد و بیر
تن لسعد کر شیخ در خواب آمد گفت که تاریخ فوت من ۞ بنده ابو الفضل ﷺ است نکفیر شیخ را
نزد خاص و عام است یعنی بکیش برهمن از دار معروف کشته و برخی شیخ را مسلمان مرحوم دانند
دبیر بود والله اعلم بالصواب و این تاریخ در فوت او از مولف این اوراق است که بطریق
طبع آزمائی بنده گفته

تاریخ

١٠١١ | سر آه و آرام چون بر کشیدم   ابو الفضل جان داد تاریخ گفتم

جامع مسجد بلگرام

قاضی محمود بلگرامی پسر اوسط قاضی ابو الفتح عرف قاضی کمال بلگرامی است در عهد اکبر شاه پایه
امارت رسیده و تا زمان شاهجهان بادشاه در قید حیات بوده و شاهجهان بادشاه او را
بطریق ایلچی گری پیش بادشاه ایران فرستاده در زمان اکبر بادشاه در سنه یکهزار و یازده
هجری در بلگرام جامع مسجد عالی بنا نموده بود تاریخ تعمیر آن مسجد است

تاریخ

١٠١١ | گفتم این مسجد عالی که زینت دارد   تا تعمیر کعبه ثانی که بقاضی محمود

تخت سنگ موسی

تحقیق است که اکبر شاه بادشاه سه سال پیش از وفات خود در سنه یکهزار و یازده هجری برای
پسر خود شاهزاده سلطان سلیم تیار نموده بود و تا امروز که سنه یکهزار و صد و شصت و چهار هجری است
در قلعه اکبر آباد موجود هست اما دو پاره شده است و معلوم نیست که این نقص در کدام وقت و چه طور در راه یافته
قریب یک گز و کسری انگریزی است و طولش قریب سه و نیم گز و ارتفاعش از زمین چیزی زیاده از نیم گز و
سطری آن زیاده از یک وجب است هفت ابیات با تاریخ که اکبر شاه بر اطراف آن تخته منقوش نموده بود
و بعد از آن پسرش جهانگیر بادشاه دو بیت دیگر بر آن افزوده نیست

ابیات اکبر شاه

۱۲ در سنه یکهزار و بیست هجری که مطابق سنه یکهزار و ششصد و یازده عیسوی بود فوت کرده در سنگ تربت
او این چند عبارت مرقوم است + اینجا مدفون است خواجه مرسل ابن نقدی که خود را غلام
کریستن میگفت چون صاحب هنر و مرحمه بود وفات یافت در عمر هفتاد و پنج سالگی در سنه یکهزار و
ششصد و یازده از تولد حضرت عیسی + فقط

ولی محمد خان ازبک بادشاه توران

پسر جانی بیگ خان خواهرزاده عبدالله خان ازبک است و بعد فوت باقی بیگ خان که برادر
او بود بر سریر سلطنت ماوراء النهر و ترکستان جلوس نموده با امرا و بزرگان و اعیان و اهل ماوراء النهر کمال
دمهربانی سلوک کرده ایالت ولایت سمرقند بامام قلیخان ولد دین محمد خان
و دیگر بلخ و سمرقند و دیگر محالات ماوراء آب امویه را با امرای نیابت نزاده دیگر پسر محمد سلطان
داد ایشان بعد از چندی سر از اطاعت او پیچیدند و کمتر علم بغاوت افراشته با او در اقرب ...
ولی محمد خان لاجاست استمداد از شاه عباس صفوی نموده عازم درگاه شاه شد
و روز دیگر ولی محمد خان داخل شهر گردید شاه عباس بسعادت و اقبال با سایر امرا و ارکان
دولت بعزم استقبال سوار شده او را سوار نموده مصافحه و معانقه بجا آوردند و انواع التفات
و مهربانی بظهور آورده بشهر آوردند شعرای ملازمت شاه اشعار آبدار در تاریخ ورود در سلک
نظم کشیده از آنجمله خواجه حسن ثنائی این تاریخ گفته

تاریخ

چون زگردش‌های چرخ منقلب	گشت سیداد ربی‌نا ... الالباب
شاه ترکستان ولی خان انگه هست	زیب بخش سید ابر اسباب
همچون سید دولت اورا باجهاد	رو بدرگاه شه مالک رقاب
شاه عباس قدر قدرت که هست	کامرانان را کامجویی کامیاب
این قران سعد را تاریخ جو	کردم از اندیشه در هر جاب
شاید روشن شمع مجلس‌ها گفت	ماه شد مهمان برج آفتاب

۱۹

از مصرعه آخر هزار و نوزده استخراج می‌شود موافق تاریخ ورود و تاریخ ایشان باد ملاقات شاه
بار گردید آغاز هزار و بیست بود آن سر حاصل است تاریخ دیگر از محمد صالح است که موافق
سنه هزار و بیست مرتب افتاد

تاریخ

عباس شاہ آن سپہر احسان | کز پرتو اوست زیب ایران
آمد بدستش ز روی اخلاص | بر دست گرفته تحفۂ جان
وان زمان وصیٔ محمد | اورنگ نشین ملک توران
جسم زحر دید سال تاریخ | کف آمده بادشاه توران

۱۰۲

میر سنجر

خلف میر حیدر معمائی کاشی ست در عہد سلطان ابراهیم عادل شاه بیجاپور رسے
بوده در ایام اقامت بیجاپور فرمان طلب شاه عباس خسرو ایران با خلعت فاخره بنام
او صدور یافته اما پیش از وصول فرمان منشور اجل نامزد او گردید و این واقعه در سنه یکهزار
و بست و یک هجری روداده این مصرعه که بعیه هست در تاریخ وفات اوست

۱۲۱

افگند بادشاه سخن چتر سنجری

مورخ دو عدد زاید را حسن بتعیه افگنده سی اگر از اعداد بادشاه سخن که هزار و بست و سه
مشود دو عدد یعنی عدد حرف ب که چتر بادشاه سخن هست افگنده شود تاریخ برآید

تاریخ پل در دہلی

این پل بفاصله دو کروه سمت جنوب از شاه جهان آباد واقع هست و سنگ و سیمی برباده پلگ
در عهد جهانگیر بادشاه مهربان آغا این پل را در سنه هزار و بست یک هجری سا ساخته
و این تاریخ بر آن پل مرقوم ساخته

تاریخ

از جهانگیر شاه اکبر شاه | آنکه عدلش صبا ست عالم کل
دوستان را چو بدر اسپ است سر | دشمنان را بان فاخته غل
هند را در زمان سلطنتش | عیدهٔ می لوید اصطبل
لوستا نیست حضرت دهلی | بوی از گل گرفته رنگ از مل
سال هفتم ز عهد سلطنتش | کرنتالد ز جور کل بلبل
مخلص خاص مهربان آغا | خادم قصر شاه محرم کل
کرد تعمیر این پل از شفقت | گر شود دستگیرش از دم پل

احد جہانگیری ہم دکن رفتہ ہیسہ منصب و امور عظیمہ یافت در سنہ ہفتم عالمگیری موافق سنہ یکہزار و ہفتاد و سہ ہجری بود در اکاوت کردہ و ہمدرین سال خان اعظم وزیر مہر حیل دار بقا کرد | ۱۲۳

شاپئے شاعر

در عہد شاہ عباس ماضی بودہ در سنہ ہزار و بست و سہ ہجری در ایران بوسیلہ بادشاہ سخن بہ تاریخ بوب اوست | ۱۲۳

اقارضی اصفہانی

شاعری بود کہ سیر ہندوستان کردہ ترکتب وزر سنہ یکہزار و بست و چہار ہجری جادہ فنا پیمود + اہ از رضی + تاریخ رحلت اوست | ۱۲۴

قدسی انصاری سہارنپوری

نام او شیخ عبد الکریم است صاحب وجد و حال بود در جمیع علوم وصول امتیاز داشت چہار دہم محرم سنہ اربع و عشرین و الف فوت کرد و عمر بری + شیخ از ما رفت + در تاریخ وفاتش یافتہ | ۱۲۴

قاضی ابو العلا معروف بقاضی بڈہ

ولد قاضی ابو الفتح عرف قاضی کمال بلگرامیست برادر خورد قاضی محمود است در عربی و فارسی دستگاہی کمال داشت در ساعت قاضی محمود بحکومت بلگرام عیرہ محالات می پرداخت و حیدی بامور قضا میر مشغول بودہ در بلگرام متصل باغ قاضی عبد الدایم باغی تحت ترتیب داد و گنبدی عالی در آن در سنہ یکہزار و بست و چہار ہجری تعمیر نمودہ مزار او در ہمان گنبد است و تاریخ تعمیر آن گنبد از منقولہ اوست

تاریخ

چو شاگنبد کہ الطاف ایسے	بنای آن بحر سپہر دہر کو
کہ عہد شاہ نور الدین جہانگیر	مرتب شد بسال ۱۰۲۴ حرج میو
چو تاریخش ز ہاتف جستم آنگہ	بگفتا گنبد قاضی بڈہ کو

| ۱۲۴

ملا ملک قمی

مشہور سخن سرایان است سکن اوقم است در ماہ رمضان سنہ نہصد و ہشتاد و ہفت از قزوین بر آمدہ بہ سیر ہندیار دکن گشید و در مرتضی نظام شاہ والی احمد نگر بعد

او از برهان شاه اکرام و انعام فراوان یافت و در بیجاپور در اساس دولت ابراهیم عادل شاه
والی آنجا گرفته از معمران شاطر عرب ادکر بید و چون جوهر قابلیت ملا ظهوری در آنجا مشاهده
کرد فریفته گردید و دختر خود را در حبالهٔ نکاح او در آورد و شیخ فیضی که از درگاه اکبری بسفارت
برهان شاه به والی احمدنگر مأمور شد در عریضهٔ خود از احمدنگر به اکبرشاه پادشاه نوشته بود که
در احمدنگر دو شاعر حالی بهار و صافی مذهب اند و در شعر رتبه عالی دارند یکی ملک قمی دیگر
ملا ظهوری صعط و ناظم تبریزی میگوید که ملا ملک قمی در سنه یکهزار و بیست و چهار فوت شد
و ملا ظهوری یک سال بعد از وی ملک الشعرا ابوطالب کلیم در تاریخ وفات ملک قمی این قطعه
گفته که یکعدد زیاد است ناظم تبریزی زیاده میشود

تاریخ

ملک آن پادشاه ملک سخن — که نامش سکهٔ نقد سخن بود
جهان آرای گر از کلک سخن — که حد ملکش از قم تا دکن بود
بسوی گلزار جنت رفت آخر — که دلگیر از هوای این چمن بود
بجستم سال تاریخش زایام — بگفتا او سر اهل سخن بود

۱۰۲۴

در محاصره قلعهٔ ایروان

در سنه هزار و بیست و پنج هجری سلطان احمد پادشاه روم محمد پاشا امرای لشکر
از ملک ایران فرستاد او با لشکر گران و توپ و عراده جرثقیل بیشمار روی توجه بطرف
ایران نهاد گویند که در هیچ عصر و زمان سپاه روم باین کثرت و استعداد بایران ننهاده بود
شاه عباس صفوی از این حال مطلع شده متوجه استحکام قلعه ایروان و انتظام مهام قلعه گردید
شد محمد پاشا با لشکر روم در عشر ثالث شعبان آمده قلعه ایروان را محاصره ساخت و گرد
تسخیر قلعه سعی بسیار نمودند و چند غیر محصور بجای آوردند و توپچیان روم شبانه روز از توپ اندازی
خالی نبودند محصوران از اندرون قلعه دفع دشمنان قیام داشتند و صدمات دلیرانه روم
را بضرب گلوله تفنگ دفع می نمودند چون مدت محاصره بامتداد کشید در آخر رومی از تسخیر قلعه
مایوس شده پیغام صلح در میان آوردند و صلح نمودند و بتاریخ بیست و پنجم شهر شوال
طبل ارتحال کوفته بجانب ارض روم بازگشتند در این آمد و رفت قریب چهل هزار کس از
رومیان در پای قلعه خصوصاً از سرما و بیماری رخت بسرای آخرت کشیدند و در آغاز

۳۴

سید ملک عنبر مرتضی نظام شاه ثانی را بر ای نام بر تخت نشانید آنگاه ولایت را بتصرف خود در آ
تا آنکه در سنه یکهزار و سی و پنج هجری عاجز شده احمدنگر را بدست مریدان جهانگیر بادشاه

۱۰۳۵ سپرد در تاریخ این معامله عربی این مصرعه معما وضع سر غلام زکهنه برکن و حساب الله
یعنی سر غلام که حرف غ است و عدد آن یکهزار میشود اگر با عدد کلمه کهنه که سی و پنج میشود
یکجا ساخته شود تاریخ سپردن ملک بر آید و ملک عنبر حبشی در عمر هشتاد سال در سنه یکهزار
و سی و پنج هجری فوت شد و در دولت آباد مدفون است

ستاره دُم دار

۱۰۲۷ در ماه محرم سنه یکهزار و بست و هفت هجری مطابق ماه دسمبر سنه یکهزار و ششصد و
هژده عیسوی ستاره دم دار نمودار گشته بود چنانچه صاحب اقبال نامه جهانگیری در وقایع
سال سیزدهم از جلوس جهانگیر بادشاه می نویسد که بتاریخ شانزدهم دی ماه که مطابق نوزدهم
ماه محرم سال مذکور بود بیشتر از طلوع صبح بسه گهری در کره هوا ماده بخاری بشکل عمود بی
نمودار شد و بر شب بیشتر از شب دیگر مرئی میگشت چون تمام نمود صورت حربه پیدا کرد
که دو سر باریک و میان گنده حدار مانند و بهره لخت بجانب جنوب و روی بسوی شمال [illegible]
و اختر شناسان قدر قامت او را باصطرلاب معلوم نمودند که بست و چهار درجه فلکی را
باختلاف منظر سایر هست و بحرکت فلک اعظم متحرک و حرکت خاصه نیز با حرکت فلک
اعظم در رو ظاهر میشود چنانچه اول در برج عقرب مرئی میگشت در اندک مدت برج عقرب را گذاشته
بمیزان رسید و حرکت عرضی در جهت جنوب نیز داشت و دانایان فن نجوم انقسم را حربه نوشته
اند بعد از شانزده شب که این علامت ظاهر شده بود در همان سمت ستاره منحوس
گشت که سر سرخ روشنی داشت و تا دو سه گز دمش دراز می نمود ولیکن در طرف
دُم اصلا روشنی نداشت قدری نمودار آثار این انجه در وسعت آباد ممالک هند بر ظهور
انجامیده وبای طاعون است که هرگز در هیچ زمانی از ازمنه ماضی نبوده و نشان نشنیده و در کتب
معتبر اهل هند ثبت نگشته نیست از ظهور این ستاره بیک سال اثرش ظاهر شده و تا هشت
سالی کشید و نیز در میان حضرت شاهنشاهی و شاهزاده جوانبخت شاهجهان ابواب
شورش مفتوح گشت و هفت هشت سال روزگار سگال بترتیب مواد
فتنه و آشوب استعمال داشت چه خونها که ریخته نشد و چه خانه ها که خراب نگشت و غلط

عظیم برخاست در اثنای این شور روشنی برق روی با نحطاط نهاده بر زمین افتاد و ناپدید گشت
قطعه زمین مورد برق ده دوازده درع در طول و عرض نوعی سوخته شد که تا یک از سبزه نام
نبود اثر حرارت داشت هرچند زمین را کندند اثر حدت و حرارت بیشتر ظاهر گشت
تا بجایی رسید که پارچه آهنی تفته نمودار شد بحدی که گرم بود که گویا همین دم از کوره آتش بر
آورده اند محمد سعید عامل پرگنه مذکور آن را در خریطه کرده و مهر بر سر آن نهاده بدرگاه حضور
نمود و بادشاه استاد داود را که در فن شمشیرگری ید طولی داشت بحضور طلبیده فرمود
که ازین آهن شمشیری و خنجری و کاردی ساز و عرض کرد که در زیر پتک نمی ایستد و از هم
میریزد مگر آنکه با آهن دیگر که پاک و بی جرم باشد ضم ساخته بعمل آرد حکم شد که بدین کیفیت
عمل آرند آهن باهم آمیخته دو قبضه شمشیر و یک قبضه خنجر و یک کارد ساخته بنظر گذرانید از آمیزش
آهن دیگر جوهر برآورده بدستور شمشیرهای یمانی و جنوبی خم میشد و از خم نمی ماند در برش مثل شمشیر
های اصل اول برابر آمد فقط

شیخ بهاء الدین آملی تخلص بهائی

ولد شیخ حسین است در صغر سن بتحصیل علم مشغول گردیده در جمیع فضایل و کمالات یگانه
روزگار شد اما اخفاص اختیار کرده و تصانیف بسیار یادگار گذاشت از آنجمله یکی نان و حلوا
سالها در شاه عباس صفوی بود بروز سه شنبه دوازدهم شوال سنه ثلاثین و الف در اصفهان
در گذشت لاش او را موافق وصیتش بمشهد برده مدفون ساختند و تاریخ
رحلتش عماد الدوله ابوطالب که وزیر شاه عباس بود این قطعه نظم کرد

تاریخ

رفت چون شیخ زدار فانی — گشت ایوان جنانش ماوای
دو سه جست ز من تاریخش — گفتمش شیخ بهاء الدین وای ۱۰۳۰

۱۰۳۰ تاریخ دیگر + افسوس مقتدای دوران + بافضل و صاحب مجمع الواصلین + شیخ عالی جاه [illegible]

عمارت اوجین

چون بحکم شاهجهان ابن جهانگیر بادشاه در سنه یکهزار و سی هجری در محل سرا اتابی
بلیحه سرچشمه کالیه دیهه مرادعین تعمیر یافت این تاریخ بر دروازه آن عمارت
سقف ستون ماحصد

زلالی خوانساری

در اختراع باریکی عبارت و باریکی اشارت بی‌نظیر افتاده عمده مثنویات او محمود ایاز
حسب سال آغازش که احدی و الف باشد این بیت تصریح می‌نماید

تاریخ

در استفتاح این منشور نامه بجو تاریخ ختمش از لطایف

و تاریخ اختتامش که سنه هزار و بیست و چهار هجری است این مصرعه افاده میکند

الهی عاقبت محمود باشد

زلالی در یکهزار و سی و یک هجری وفات کرد و این مصرع در تاریخ وفات اوست

۱۰۳۱ از جهان رفت زلالی بجهان

سلطان خسرو

خسرو پسر کلان جهانگیر پادشاه بود ولادتش در بلدهٔ لاهور روز دوشنبه بیست و چهارم امرداد ماه الهی سال سی ام از جلوس اکبرشاهی موافق شهر رمضان سنه نهصد و نود و چهار هجری واقع شده مادرش که همشیرهٔ راجه مانسنگه بود و چون راجه دایی او بود
و چونکه سلطان خسرو داماد اعظم خان وزیر اکبرشاه بود چنانچه بعد وفات اکبرشاه راجه مانسنگه و اعظم خان وزیر هر دو متفق شده خواستند که سلطان خسرو را بر تخت نشانند اما جهانگیر پسر را بعد از جنگ بدست آورده محبوس نمود بعد از آن نیز سلطان خسرو از پدر باغی شده سر بشورش برآورده بود و مردمان تابع حسب الحکم پادشاه او را با همراهانش بدخشی پسر میرزا شاهرخ و حسن بیگ و عبدالرحیم گرفته و سلسله بزنجیر نموده بحضور رسانیدند پادشاه سلطان خسرو را در حبس نگاه داشته و حسن بیگ را در پوست گاو و عبدالرحیم را در پوست خر و بعضی را بالای دار تشهیر گردانیدند و دیگران را که رفیق شاهزاده بودند دو رویه در حوالی شهر بدار کشیدند و شاهزاده محبوس ماند آخر از خوف پدر از اکبرآباد گریخته باله آباد رفت و در اله آباد رخت اقامت انداخت تا آنکه در سنه یکهزار و سی و یک هجری بتاریخ سیزدهم ربیع الاول درگذشت مزارش در بلدهٔ اله آباد بفاصلهٔ یک کروه غربی از قلعه سرحد راست در باغی که مشهور بباغ سلطان خسرو است و گرد باغ مذکور

چهار دیواری سنگین که حسب الحکم جهانگیر بادشاه از نایبی آمده چونه و مصالح
قلعه تعمیر یافته اما در بعضی تواریخ مرقوم است که در ایام سکه شاهجهان یعنی میرزا خرم
حسب الحکم پدر به تسخیر ولایت دکن رفت برادر خود سلطان خسرو را نیز همراه خود
برده بود و بار دو سنه یکهزار و سی و یک هجری او را شهید کرد و در جهانگیر نامه نیز
مسطور است که او در دکن در هفتم بهمن ماه الهی سنه مذکور بعارضه درد قولنج فوت
کرد اگر این سخن راست باشد جای تعجب است که مزار وی در شهر الٰه آباد حکم
تعمیر یافت اما چون باز در همون کتاب مسطور است که بعد تکفین و تدفین حسب الحکم
بادشاه نعش او را جهت احقاق شهادت از قبر برآورده بودند شاید که بعد
زان روانه الٰه آباد کرده باشند زیرا که قبر مادرش نیز آنجا بود بالجمله اندرون احاطه
مذکور چهار روضه با گنبدهای عالیشان هستند یکی خورد که بطرف مغرب است معلوم
نیست که آن از کیست بعضی گویند که این روضه بی بی معولن است که مدفن دویم عمارتیست
سنگین گویند که این مزار مادر سلطان خسرو است و مادر سلطان خسرو دختر
راجه مانی نام داشت سودای زیادت او را استیلا یافته افیون خورده خود را هلاک ساخت
و داخل مزار است و اندرون روضه است زان بسته دو است از هر چهار طرف و شرقی که
بر بلندی سقف است لایقست از سنگ مرمر ساخته اند که بعد از آن تعمیر یافته تاریخ و رباعی
که بر لوح مزار دیگر این زیب مرقوم است اینست

تاریخ بر لوح مزار شاه بیگم

چون چرخ فلک بگردش خود اشتافت — دو در بزمش آئینه خود بشکست
تاریخ وفات شاه بیگم جستم — از غیب ملک بخلد شد بیگم گفت

رباعی بر گرد تربت مذکور

بیگم بعنایت ز رحمت آراست — اللهم ز نور عزت آراست
سبحان الله زهی کمال صنعت — کز حسن عمل چهره جنت آراست

روضه که در وسط باغ مقابل دروازه کلان است میگویند که همشیره سلطان خسرو
این عمارت را در سنه یکهزار و سی و چهار هجری برای مدفن خود تعمیر ساخته بود لیکن
در قبرستان جای دیگر بوقوع آمده و این عمارت همچنان خالی است اشجار بسیار اندرون

بود بکی داور بخش وردی گرشاسب و ایشان حسب الاشاره میرزا خرم بیگ لقب
شاهجهان بادشاه در عنوان جلوس اربعین بود در سنه یکهزار و سی و هفت هجری بقتل رسید

پل قلعه سلیم گڈه

این پل مابین قلعه سلیم گڈه که حالا مشهور بنگرگڈه است و قلعه شاهجهان آباد واقع
است از اعمال جهانگیر بادشاه در سنه یکهزار و سی و یک هجری احداث نموده بر دو جانب
پل مذکور این تاریخ منقوش است

کتبه سمت مغرب

بحکم بادشاه هفت کشور | شهنشاه بعدل و داد و بد مهر
جهانگیر ابن شاهنشاه اکبر | که شمشیرش جهان را کرد تسخیر
چو این پل گشت در دهلی مرتب | که وصفش را نداند کرد تحریر
پی تاریخ اتمامش خرد گفت | پل شاهنشه دهلی جهانگیر

۱۳۱

کتبه سمت مشرق

شد بحکم شاه نورالدین جهانگیر عظیم | سال و تاریخش مبارک این صراط المستقیم

۱۳۱

رفتن شاه عباس صفوی بزیارت خطه نجف و تسخیر نمودن قلعه بغداد

چون در سنه یکهزار و سی و دو هجری شاه عباس صفوی بقصد زیارت روضه شاهنشاه
نجف و ائمه کرام بغداد از اصفهان با قلیلی از خواص و ماهره که در رکاب حاضر بودند قدم
توکل بر شاهراه مقصود نهاد از اتفاقات حسنه توکلت علی الله تاریخ این سفر شد
چنانچه صادق محمد توسقانی در نظم آورده

تاریخ

دیریست که عزم نجف شاه ولایت | شد همت شهنشاه جهان با دل آگاه
اسباب عزیمت همه چون گشت مهیا | گردید بسر کرده قدم عازم آن راه
چون کشف توکلت علی الله در آن شد | تاریخ همان شد که توکلت علی الله

۱۳۲

در غره ربیع الاول چون ببغداد رسیده در حوالی مزار ابوحنیفه نزول نموده عساکر
ظفر مآثر بمحاصره شهر و قلعه مامور گشته بلوازم اسباب قلعه‌کشائی مشغول شدند
در روز یکشنبه بیست و سیوم ربیع الاول قلعه گردون اساس بغداد که جنید بن

سال بود که از تصرف منسوبان امید دوبان بیرون رفته بود به پیروی اقبال اسکندر اولیای
در دولت گردید

تلسی داس شاعر هندی

برهمنی بود اشعار هندی و سنسکرت بسیار گفته اشعارش که دوهره و کبت است
در میان هندوان مشهور است روز ساون ستی شکل نچه سال یکهزار و
ششصد و هشتاد از سمبت بکرماجیت که موافق پنجم ماه شوال سنه هزار و
۲۲ سی و دو هجری و مطابق بست چهارم ماه اکتوبر انگریزی قدیمی سنه یکهزار و ششصد و
بست و سه عیسوی بود در بلده بنارس بر کنار دریای اسی فوت کرده چنانچه از
تاریخی که بزبان هندی گفته اند مستفاد میگردد

تاریخ

ساون سکلا سپتمی تلسی تجی سریر   سمبت سوره سی اسی اسی گنگ کے تیر

شیخ احمد سرهندی

ملقب به مجدد الف ثانی خلف شیخ عبد الواحد فاروقی حسب ولادت او در سنه نهصد
و هفتاد و یک در بلده سرهند وقوع یافته کلمه خاشع تاریخ تولد اوست در صغر سن
کلام ملک العلام را یاد گرفته تحصیل علوم پرداخت و سرآمد علمای روزگار و سر
دفتر فضلای نامدار گردید گویند که در ایام مدرسی روزی بخانه شیخ فیضی رفت و
شیخ در آن هنگام سواطع الالهام را که تفسیریست بی نقط تصنیف میکرد گفت که مولانا
بر وقت رسیده اید مطلبی پیش آمده که بغیر حروف معجمه بیان کردنش متعذر شده
است و من هر چند تأمل و تفکر بکار برده ام هرگز بمقصود نرسیدم شیخ احمد
اگر چه در انشای عبارت بی نقط چندان استعمال نداشت اما از ذکای ذهن
و رسائی فهم بی تشویش و تامل چنان عبارت موزون و مسجع انشا فرمود که
خود بکنه سجع در اندیشه تعریف آن ختم الکلام عرق خجالت بر چهره ریخته خود
می آورد بعد از رحلت پدر بخدمت شیخ نقشبندی خواجه فانی از خود و باقی بحق رسیده
اخذ طریقه نقشبندیه نمود تالیفات او از تصانیف بسیار از و بر صفحه روزگار
یادگار مانده وفاتش سلخ ماه صفر روز سه شنبه وقت چاشت سنه الف و

سلطان پرویز

پسر دویمی جهانگیر بادشاه بود در کابل متولد شد و مادرش که صاحب جمال
نام داشت دختر خویش رنیجان کوکه بود در عمر سی و هشت سالگی بتاریخ ششم ماه
صفر سنه یکهزار و سی و شش هجری در دکن فوت کرده و معتقد خان صاحب جهانگیر نامه
که یکی از منصبداران بادشاهی بود بدیهه این تاریخ گفته

وفات شاهزاده پرویز

ملک الشعرا طالب آملی

در زمان محمد جهانگیر بادشاه بهند وارد شده و در سنه یکهزار و بست و هشت بعهده
ملک الشعرایی سرفرازی یافته سخن سنجان او را باستادی قبول دارند
وفاتش در سال یکهزار و سی و پنج رو داده و این رباعی که از تاریخ وفات او خبر
میدهد از شیدا است

تاریخ

داد ای فلک از مردن طالب داد — امروز بنای نظم از پا افتاد
تاریخ وفاتش از خرد جستم گفت — حشرش بعلی ابن ابی طالب باد

ملا عبد اللطیف سلطانپوری

از معلمان عالمگیر بادشاه بود در معقولات و منقولات مهارت تام داشت در اواخر
عمر نابینا شده چند ده بطریق ... انعام از شاهجهان بادشاه یافت و در وطن
منزوی بود تا آنکه بحسب ... ازین جهان بیرون برده مراتب جهان نما سال
فوت او یکهزار و چهل و دو مرقوم است اما این مصرعه که در تاریخ وفات او دست عقل
حرف یکهزار و سی و شش ... یاران ... نوشته شد

آفتاب علم را آمد کسوف

عبد الرحیم خان خانخانان

پسر بیرم خان خانخانان است یکی از خوانین اعظم درگاه عرش آشیانی و حشمت مکانی
بوده در قابلیت و استعداد تمام عیار و یکتای روزگار بود بزبان هندی و فارسی شعر
نیکو میگفت واقعات بابری را بحکم عرش آشیانی بفارسی ترجمه کرده و تاریخ

۲۴۱ ۱۳۴۱

چهاردهم صفر سنه هشتصد و شصت و چهار هجری در لاهور متولد شده و در عمر هفتاد
و دو ساله رسیده یکهزار و سی و شش هجری وفات یافت مقبره او در دهلی متصل
درگاه نظام الدین اولیا تا امروز موجود است اما همه شکسته شده رو بانهدام دارد این
چند ابیات از وست

ابیات

شمار شوق ندانسته ام که تا چند است　　جز این قدر که دلم سخت آرزومند است
نه دانه دانم و لیکن دانم اینقدر دانم　　که پای تا بسرم هرچه هست در بند است
نگین صدق و صفا حرف عهد بگذار است　　نگاه اهل محبت تمام سوگند است
مرا فروخت محبت ولی ندانستم　　که مشتری چه کس است و بهای من چند است
ندای حق محبت عنایتی است ز دوست　　وگرنه خاطر عاشق بهیچ خرسند است
از آن خوشم بسخنهای دلکش تو رحیم　　که اندکی بادای های عشق مانند است

وفات نور الدین محمد جهانگیر بادشاه غازی

در سنه هزار و سی و شش هجری بطرف کابل تشریف برده بود از انجا که مزاج بد از کا
بیمار شده کوچ بسوی لاهور نمود در اثنای راه در بهیمبر بست و هشتم ماه صفر سال یکهزار
سی و شش هجری که مطابق روز دی مهر بیست و هشتم آبان ماه الهی سنه هفتاد و دو از جلوس
اکبرشاهی موافق روز یکشنبه بیست و دویم آبان سال پانصد و چهل و نه جلالی مصادف روز
بیست و هفتم بهمن ماه قدیمی سال هشتصد و نود و شش یزدجردی مطابق بیست و
هشتم تشرین الاول ماه رومی سال یکهزار و نهصد و سی و نه اسکندری مطابق بیست
هشتم اکتوبر ماه انگریزی قدیمی سال یکهزار و ششصد و بیست و هفت عیسوی موافق روز دوا
ادوشن یازدهم کاتک ماه هندی سال یکهزار و ششصد و هشتاد و چهار بکرماجیت
نور الدین جهان　　ای عالم جاودانی سفر کرد نعش او را بجهیر دفن نمود و بطرف
لاهور روانه ساختند و بشاهدره در الطرف آب لاهور در باغی که نورجهان بیگم اساس
نهاده بود بخاک سپردند بر مرقدش این آیات مرقوم است

بسم الله الرحمن الرحیم

هو الغفار الذی قال الله تبارک و تعالی قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من

رحمت الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم کل نفس ذائقة الموت وانما
توفون اجورکم یوم القیامة فمن زحزح عن النار وادخل الجنة فقد فاز وما الحیوة الدنیا
الا متاع الغرور وقل رب اغفر وارحم وانت خیر الراحمین سبحان ربک رب العزت عما یصفون
وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین مرقد منور اعلی حضرت غفران پناه نورالدین
محمد جهانگیر بادشاه توفی سنه ۱۰۳۷ فقط شعرای وقت وفضلای عهد تاریخ جهانگیر انداخته

۱۰۳۷ این مصرعه جهانگیر از جهان عزم سفر کرد و گفتهٔ این ابیات در تاریخش که عدد اما
یکعدد از سال وفات کم میشود

تاریخ

شهنشاهی جهان شاه جهانگیر	که صیت عدل او بر آسمان رفت
چو نورالدین محمد بود نامش	در آن از رفتنش نور جهان رفت
چو کوهم نام وی کز حاتم طے	بعهد همتش نام از زبان رفت
گلستان جهان بی آب ورنگ است	بهار ذات او چون در خزان رفت
ازین ماتم سپهر افزون رحمت است	جهان عکس شده او کامران رفت
۱۰۳۷ چو تاریخ وفاتش جست کشتی	خرد گفتا جهانگیر از جهان رفت

ایام شاهزادگی جهانگیر بادشاه تا روز وفات والداو سی وهفت سال ودو ماه
بیست وهفت روز قمری ومدت سلطنت از یوم الوفات پدرش تا روز وفات
خودش بیست ودو سال قمری وهشت ماه ویازده یوم چنانچه مجموعه عمرش بحساب سال
قمری پنجاه ونه سال یازده ماه دوازده روز گفتش بعد وفات جنت مکانی لقب قرار یافته
در بعضی کتب مرقوم هست که او بتاریخ بست پنجم صفر سنه هزار وسی وشش هجری
فوت کرده ومدت سلطنت او بیست ویک سال وهشت ماه وسیزده یوم بوده و
مدت عمر پنجاه وهشت سال یازده ماه ودہ یوم بود این سخن غلط می نماید اولاد ذکور
پسران او پنج پسران بودند سلطان خسرو وسلطان پرویز ومیرزا خرم یعنی شاهجهان
بادشاه وسلطان جهاندار وسلطان شهریار از آن میان خسرو وپرویز وجهاندار
در حین حیات پدر فوت شدند وشهریار همراه داور بخش دیگر شاهزاده پسران
سلطان خسرو وطهمورث وهوشنگ فرزندان شاهزاده دانیال بعد وفات

جنت مکانی یعنی آصف خان حسب اشاره شاه جهان پادشاه بشهادت رسیده مهمان خانه عدم ساختند

سلطان داور بخش

عرف میرزا بلاقی پسر شاهزاده سلطان خسرو بود وقتیکه جهانگیر بادشاه فوت کرد و پسر ثالث او خرم یعنی شاه جهان بطرف دکن بود مادران آصف جاه و اعظم خان وزیر جهت انتظام ملک سلطان داور بخش را از محبس برآورده در لاهور بپادشاهی برداشتند و مکنون ضمیر ایشان بود که بوقت رسیدن شاه جهان از دکن او را از سریر سلطنت شامل عزیزی تاریخ جلوس سلطان داور بخش را گفته الا یکعدد از سال جلوس کم میشود

تاریخ

خوش شد سلطان داور بخش از بخت — نشان جور بر روی تخت والا
نحیف فکر سنه بردم نشستش — خرد تاریخ گفتا تخت بالا

۱۰۳۷

چون سه ماه و چند روز برین گذشت و آمد آمد شاه جهان از دکن گوشزد خاص و عام گردید دولت خواهان پادشاهی در یکشنبه بیست و دویم جمادی الاول مطابق دویم بهمن ماه الهی در ایوان دولت خانه لاهور خطبه بنام شاه جهان پادشاه خواندند حسب شقه شاه جهان میرزا بلاقی را که روزی چند بجهت مصلحت وقت سلطنت برداشته بودند دستگیر ساخته محبوس نمودند و در شب چهارشنبه سیزدهم بهمن ماه مطابق بیست و ششم جمادی الاول سنه هزار و سی و هفت آصف خان آن بیچاره را همراه گرشاسپ برادر او و سلطان شهریار و امیر طهمورث و هوشنگ پسران شاهزاده دانیال مسافر صحرای عدم ساخت شفیعی در تاریخ وفات سلطان داور بخش گفته

تاریخ

شد سر جهان بادشاه داور بخش — چون رخت بست ز عالم سیاه شد ملک
سپهر جادو ملی سر کشید و گفت — بماند مالک انسال یاوری دولت

۱۰۳۷

در بعضی کتب مسطور است که او در سنه یکهزار و سی و شش هجری بر تخت نشسته و مدت سلطنت او یک سال و چند ماه بوده این سخن غلط می نماید

سلطان شهریار

پسر خورد جهانگیر بادشاه بود از دختر نور جهان بیگم که از بطن شیر افگن خان بود در حباله
نکاح او آمد بعد وفات جهانگیر بادشاه نور جهان بیگم خواست تا داماد خود سلطان
شهریار را بر سریر سلطنت نشاند آصف خان برادر نور جهان ایمعنی را قبول نکرد
سلطان داور بخش را بادشاه ساخته روانه طرف لاهور شد چون سلطان شهریار
که در لاهور بود سنفار شدن جنت مکانی شنیده بتحریک زن خود دست تصرف بخزاین
و سایر کارخانجات بادشاهی دراز کرده هر کس را هر چه خواست میداد و بفراهم آوردن
لشکر پرداخت در عرصه یکهفته هفتاد لک روپیه بمنصب داران قدیم و جدید داده لشکر آن
گذرانید از انطرف اصفخان داور بخش را برفیل سوار کرده بمعرکه کارزار نهاد در سه
کروهی شهر لاهور تلاقی فریقین دست داده در حمله اول شکست بر لشکر شهریار افتاد
او فرار شده بقلعه در آمد آصف خان او را بدست آورده قید نمود و بعد از چندی حسب الحکم
داور بخش هر دو چشمش از نور باصره معدوم الفروغ ساختند شاهزاده که طبع موزون
داشت تاریخ این واقعه را که در سنه یکهزار و سی و هفت دست داده خود بنظم آورده

تاریخ

نرگس گلاب ار چه نتوان کشید — کشیدند از نرگسانم گلاب
اگر از تو پرسند تاریخ آن — بگو کور شد دیده افتاب

۱۰۳۷

شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاهجهان بادشاه غازی

خلف سیوم محمد جهانگیر بادشاه است ولادتش بتاریخ بست و نهم شهر ربیع الاول
سنه یکهزار هجری که مطابق روز اسراد بست و پنجم دی ماه الهی سال سی و
ششم از جلوس اکبرشاهی موافق روز اورمزد غره بهمن ماه جلالی سال پانصد و سیزده
ملکشاهی مصادف روز رس پنجاهم خورداد ماه قدیمی سال نهصد و شصت و یک یزد
جردی موافق پنجم کانون ثانی ماه رومی سال یکهزار و نهصد و سه سکندری ملاحق
روز چهارشنبه پنجم جنوری ماه انگریزی سال یکهزار و پانصد و نود و دو عیسوی موافق
شانزدهم ماگهه ماه هندی سال یکهزار و ششصد و چهل و هشت سنبت بکرماجیت بود
در بلده لاهور از بطن نواب جوده مائی دختر راجه بهگوان داس راجه جودهپور وقوع

قصیدۂ تاریخ

حدا دجود بقا داده عالم و امکان | سرانجی شاهجهان بادشاه کل جهان
ز لطف یزدان وز عدل وجود او عظیم | بود بافسر و با کاه ازیں سلیمان شان
رجود شاه جهان بادشاه ملک آرای | بدیدار و شاهوار صد عمان
زجام دوت او باد ماحیات ابد | مدام باد الطاف و قدرت یزدان
نشاط و شادی و کام طرب بداد الله | بپادشاه جوان بادشاه کام سلطان
بداد وجود و باحسان تمتن آفاق | علیم و عالی و دانا نوازد و ملک ستان
بود چو کوه ز ازان صاحب قران که بود | سیوده چون آن صاحبقران بهیچ قران
بدهر ثانی او این پناه ملک بود | که صد قران زند این پی سال ارادان
هزار سال چو از هجرت آمده بوجود | شهنشهی که بود زندگی عالمیان
هزار قرن سایاد آنکه هر دم از د | بود بدور جهان صد هزار جان شادان
سرج شاه جهان طبع این دو ازده بیت | رقمست از آورد از دل بزبان
ازاں دو ازده هر مصرعه بگاه نگار | کند تولد شاه جهان پناه بیان

چون حضرت جنت مکانی نعمی جهانگیر بادشاه ودیعت حیات سپرد خلف سیوم او مرزا خرم که ملقب بشاهجهان بود و دران ایام از پدر بغاوت ورزیده در دکن اقامت داشت بعد سه ماه و هشت روز از وفات پدر از انجا مراجعت نموده بتاریخ هشتم جمادی الثانی سنه یکهزار و سی و هفت هجری مطابق بست و پنجم بهمن ماه سال هفتاد و دو اکبرشاهی در سن سی و هفت سالگی در دار السلطنت لاهور بر سریر فرمانروائی جلوس فرمودند شعرای نکته سنج و فضلای والاطبع تاریخ جلوس او بسلک نظم کشیدند از انجمله از میر عبد الرشید این تاریخ ست

تاریخ

رسیده بر تخت باقبال بخت | شاهجهان ثانی صاحبقران
آن شه دین پرور کز فیض او | گشت جهان غیرت باغ جنان
باغ جهان خرم و سرسبز شد | از کرم بادشه کامران
خضر لقا یوسف مصری وجود | عالم پیر از نظر او جوان

۱۰۳۷	شاه جهان باشد شاه جهان	آمد تاریخ جلوسش بغیب

تاریخ از میر محمد صالح

۱۰۳۷	شاه جهان باشد شاه جهان	تا بود از آدم و عالم نشان

تاریخ از امیر شوقی

	خورم و شاد و کامران باشد	پادشاه زمانه شاه جهان
	همچو حکم قضا روان باشد	حکم او بر خلایق عالم
۱۰۳۷	تا جهان باد در جهان باشد	بهر سال جلوس او گفتم

این قطعه از حکیم رکنا کاشی است اما یکعدد از سال جلوس زیاده میشود

تاریخ از حکیم رکنا کاشی

	کز صفا چون مه تابان آمد	پادشاه سحر و شاه جهان
۱۰۳۷	وارث ملک سلیمان آمد	سال تاریخ جلوسش چرخ گفت

و سعدی گیلانی این مصرعه هم گفته

مصرعه تاریخ

۱۰۳۷	جلوس شاه جهان داد زیب ملک و دین

* و لفظ زینت شرع * ۱۰۳۷

و عبارت * خداحق بحقدار داد * نیز یافته اند و شیخ عبدالحمید شاهنامه نویس * و شنبه هشتم بهمن * یافته و شاهجهان پادشاه سوای سکه های دیگر که در زمان او مروج بود سکه زر صرح بوزن دوصد مهر که قیمتش سه هزار روپیه از زید مسکوک گردانیده بود و یکی از آن سکه که در سنه ۱۰۶۱ موافق سنه بست و هشتم جلوسی ضرب شده بود با امروز در دارالعجایب لندن موجود و هست در هر دو طرف آن سکه این ابیات و غیره منقوش

ابیات سکه

ثانی صاحبقران شاه جهان دین پناه	سکه زر مهر دوصد مهری زد از لطف اله
تا بود از پرتو مهر و سپید روشن بماه	روی زر باد از نقش سکه اش عالم پناه

بر سطر این دو یک طرف

از صدق ابوبکر شد ایمان انور اسلام قوی دست شد از عدل عمر دین تازه شد از شرم و حیای عثمان از علم علی یافت ولایت زیور

بدین طریق در یک طرف

سکه مبارک الدین
صاحب قران ثانی
شاه جهان بادشاه غازی
سنه ۲۸

روشن از روی ماه

سکه بر مهر و صد مهر
زد از لطف اله

طرف دیگر

لا اله
الا الله
محمد رسول الله
ضرب دار الخلافه
شاهجهان آباد

از علم علی یافت
ولایت زیور

اسلام قوی دست
شد از عدل عمر

شد ایمان از صدق
ابوبکر انور

و همچنین سکه برای انعام امیران و منصبداران مقرر بود نه برای عوام چنانچه در بادشاهنامه
مرقوم است که در سال سی و یکم جلوس بتاریخ بست و سیوم جمادی الثانی سنه هزار
و شصت و هفت هجری که روز شرف آفتاب بود دمیان رحمان بعنایت خلعت و اسپ
با زین نقره و فیل مفتخر گشته به کشمیر روانه شد و همت خان بخلعت اضافه پانصدی
بمنصب دو هزاری و هزار سوار و اسپ و علم و جاگیرداری دون سدهی نگر سلطان
نظربار و سیف خان بمنصب هزاری ششصد سوار و بیکسی بعنایت خلعت و اسپ
با زین مطلا و انعام پانزده هزار روپیه و یک مهر صد تولگی دیگر و چند بهمین وزن مفتخر و سبا...

گردیدہ رحصت یافتند فقط

شاہ عباس صفوی

ابن سلطان سکندر شاہ ملقب محمد خدابندہ حسب تاریخ دویست و غرہ رمضان سنہ نہصد و ہفتاد و هشت ہجری تولد یافت و این قطعہ در تاریخ ولادت اوست

تاریخ تولد

نونہال چمن بادشہے	کہ بگلزار جہان گشت مقیم
سال مولودی از کلک قضا	چو رقم خواستم از طبع سلیم
اگہان از پئ تاریخش گفت	ہاتفی بادشہ هفت اقلیم ۹۷۸

۹۷۸

در سنہ نہصد و نود و شش ہجری پدر خود را کہ مصحف العصر بود معزول ساختہ در دار الخلافت قزوین بر تخت سلطنت نشست و اصفہان را دار الخلافت خود ساخت تاریخ جلوس او ظل اللہ ۹۹۶ یافتہ اند و بعضی برشتہ نظم کشیدہ

تاریخ جلوس

گرد برمسند شاہنشاہیے	چون جلوس آن شہ ہمایون گاہ
بود چون سایۂ خدای جہان	سایۂ انداخت بر عباد و الیہ
سال تاریخ دل طلب میکرد	ہاتفی بانگ زد کہ ظل اللہ ۹۹۶

۹۹۶

و اسم مبارکش عباس بہادر خان ہم تاریخ جلوس است چنانکہ در رشتہ نظم کشیدہ اند

تاریخ جلوس

۹۹۶

بر مسند خاقانی بہ تکیہ شہ ایران	تاریخ جلوسش شد عباس بہادر خان ۹۹۶

۹۹۶

چون در سنہ یکہزار و سہ ہجری بہرات بر قلعہ رصویہ یعنی مشہد آورد حاکم بیک اعتماد الدولہ در تاریخ آن این مصرعہ یافتہ ۱۱۴ آب آمد بروضہ وا این شد ؛ در سلسلہ صفویہ مثل وی بادشاہی بعزم یک دکیاست و بمزید شجاعت و شجاعت بر یکسرہ از عزایت دعائی کہ در زمان دولت او جلوہ ظہور نمود سلطنت بر داشتن یوسفی ملحد و قتل او بود و بیان آن ساختہ بطریق اجمال آنکہ مولانا جلال الدین منجم یزدی در سنہ ہزار و دو بشاہ ظاہر کرد کہ آثار کواکب دلالت

علوی و سفلی دلالت بر انقیاد و انعدام پادشاهی ایران میکند مناسب چنان می نماید
که درین سه چهار روز چند روزی از سلطنت متناوب شود شخصی را که قتل او روا باشد بپادشاهی
بردارند بعد از سه روز که نحس اکبر قران و جلاد حادثه دوران سپارند و یاران رد رکارش
رارند بنابران استاد یوسفی ترکش دوز ملحد را برای این کار اختیار کردند و تاج
شاهی بر سرش نهادند و اسباب سلطنت همه آماده و مهیا کردند و بعد از سه روز آن
بیچاره را کشتند و در تاریخ خلد برین مسطور است که خواص و عوام دران سه روز آن
ملحد را موافق ضابطه آن خاندان سجده می کردند چنانچه حکیم رکن الدین مسعود کاشی
این قطعه منظوم ساخته **قطعه** نکرد سجدهٔ آدم بحکم حق شیطان ٭ ولی
بحکم تو آدم سجود شیطان کرد ٭ و شاه عباس معاصر اکبر شاه و جهانگیر بادشاه
بود و مدت چهل و دو سال در ایران سلطنت نموده در تاریخ بست
و چهارم شهر جمادی الاول سنه یکهزار و سی و هشت هجری درگذشت عمر وی
شصت سال بود و بعد از وی نبیره اش سام میرزا ملقب بشاه صفی بر مسند شاهی
نشست و تاریخ وفات شاه عباس از واردات طبع میرزا ۱۰۳ سنجر که از نواده دختر شاه
نعمت الله ماهی است اینست فتاریخ ٭ حشرش بعلی ابن ابی طالب باد ٭ اگرچه ازین
مصرعه سال از تاریخ فوت کم میشود و اما مولف چنانکه در کتاب عالم آرای عباسی یافته
نوشته

دیوان خاص قلعه اکبراباد

چون در سنه یکهزار و چهل هجری دیوان خاص اندرون قلعه اکبراباد بحکم شاهجهان
بادشاه تعمیر یافت این ابیات و تاریخ اندرون آن عمارت منقوش شده اند تا حال
تحریر موجود است

تاریخ دیوان خاص

ازین دلکشا قصر عالی بنا ‌ ‌ سر اکبراباد شد عرش سا
بود کنگرش از جبین سپهر ‌ ‌ نمایان چو دندان سین سپهر
سجود در این سر کم سر دهد ‌ ‌ کند سر نوشت بد از جبهه دور
شرافت یکی آیه در شان او ‌ ‌ سعادت در آغوش ایوان او

هجری بوقوع شده و در سنه یکهزار و بست و یک در سلک ازدواج شاهجهان بادشاه درآمده
و نوزده سال و چند ماه در مشکوی خسروی مانده و چند پسران و دختران ازو متولد شده و چندی
ازان فوت شدند هنگام وفات بیگم چهار پسران و چهار دختران زنده بودند از پسران یکی محمد دارا
شکوه که بادشاه او را ولی عهد خود مقرر ساخته در خدمت خود میداشتند دویم سلطان محمد شجاع
که صوبه دار بنگاله بود و از نیک تدبیر و همت و مروت سامی ملک را سرسبز و آباد داشته و کار
تجارت کمپنی انگریز در زمان او بخوبی سرانجام یافته سیوم اورنگ زیب عالمگیر که صوبه داری
دیار دکن بوی حواله بود چهارم سلطان مراد بخش که صوبه گجرات و ٹھٹھہ و بهکر وغیره بوی تفویض
بود و از دختران یکی انجمن آرای دویم گیتی آرای سیوم جهان آرای و چهارم دهر آرای که
پیش از تولد اندرون شکم مادر نالیده بود و روزیکه تولد شد همان روز بیگم صاحبه وفات
یافت مفصل این حادثه بدین عنوان هست که روزیکه دهر آرا بیگم در شکم مادر نالید آواز ناله او [illegible]
و دختران که حاضر بودند شنیدند و متخوف شده در ورطه حیرت مستغرق شدند هر لحظه [illegible]
بر می آمد و باز کم میشد و حس اندرون شکم می نالید هرچند که دایه گان محل و دانایان و اطبا
بمعالجه کوشیدند سودی نداشت بیگم صاحبه از حیات خود مایوس شده بادشاه را
نزد خود طلبیده گریه و زاری نموده فرمودند که ظاهر هست که چون فرزند در شکم بنالد مادر
زنده نماند اکنون که نصیب ماست و عنقریب مسافر عدم میشوم لیکن مرا دو وصیت است
اول شکر حق تعالی شما را چهار پسران و چند دختران عطا فرموده است برای نام
و نشان همین کافی است چنان نکنی که بعد دیگر از کسی پیدا شود و باهم جنگ و جدل
نمایند دویم اینکه بر مرقد من چنان عمارتی تعمیر نمائی که بر منصه ظهور نایاب و کمال لطیف
و عجیب باشد بادشاه هر دو وصیت را بجان و دل قبول فرمودند بعد ازان دهر آرا بیگم
تولد شد و بیگم صاحبه پس از ساعتی درگذشت و این واقعه بتاریخ هفدهم ماه ذی الحجه
سنه یکهزار و چهل در برهانپور واقع شده و در باغ زین آباد برهانپور برسم امانت
مدفون گردیده و از آنجا در اکبرآباد آورده تا شش ماه بیرون روضه بر دروازه چوک
که زمین افتاده بود امانت داشتند و کواغذ نقشه مقبره هر یک استاد می آوردند
چون یکی ازان پسند بادشاه شد نخستین بموجب آن نقشه چوبین تیار کردند پس
بعد موافق آن نقشه روضه که در اکبرآباد بر کنار دریای جمن واقع است و حالا تاج

محل اسپهار وار وبموجب وصیت آن بانو دوکیس با نواع سنگهای قیمت در عرصه
هفت سال مصرف پنجاه لکهه روپیه بتعمیر ساخت و شاه جهان بادشاه هم بعد وفات
هم درین روضه که یکی از عجائبات روزگار هست در پهلوی بیگم مرحوم مدفون گردید بعد فوت
بیگم صاحبه شاهجهان بادشاه بعطا خلعت در تاریخش بانیه ولی بدل خان در تاریخ وفات
بیگم صاحبه این ابیات انشا فرموده

تاریخ

زین جهان رفت چو ممتاز محل	در رخت بر حسن حور کیاد
بهر تاریخ ملایک گفتند	جای ممتاز محل جنت باد

در اندرونی و بیرونی دروازه های این روضه عالی آیات قرآن بخط طغرا منقوش است
و در باب اندرونی روضه طغرا نویس نام خود و سال اتمام آن مرقوم ساخته الفقیر الحقیر
امانت خان شیرازی سنه هزار وچهل و هشت هجری مطابق دوازدهم سنه جلوس
مبارک و بر مرقد بیگم صاحبه که از سنگ مرمر است ماحی یا قیوم مرقوم هست و بالمقابل
طرف جنوب این چند کلمه منقوش بر مرقد سوره از حمید بالو بیگم مخاطب به ممتاز محل فوت
می شد او شاهجهان بادشاه سنه دو صعب این مکان هفت سال ابیات ها انشا
نموده چندی از آن این هست

ابیات

زهی مرقد پاک بلقیس عهد	که بالوی آفاق را گشته مهد
منور مقامی چو باغ بهشت	معطر چو فردوس عنبر سرشت
بسیمت رجال سعید بحر ر	نگارند بنرگان در و بر خور
جواهر نگار است دیوار و در	هوا تازه و تر چو آب گهر
عمارت گر این معدن بحاب	رسر چشمه فیض آورده آب
برین بقعه پاک والا مقام	برشح کمان ابر رحمت مدام
اگر مجرم آید برین در پناه	شود از جو معفور پاک از گناه
اگر عاصی آید برین روضه رو	کند نامه جرم او شست و شوی
ز رحمت نظاره این مزار	شود چشم خورشید و مه اشکبار

سرو این عمارت چنار در کار   که ظاهر شود و خدمت کردگار

قندهاری بیگم

صبیه رضیه مظفر حسین میرزا صفوی است و مظفر حسین میرزا خلف سلطان حسین میرزا
ابن بهرام بن شاه اسمعیل است چون ولایت قندهار را محمد خان تکلو در سنه
سیوم جلوس اکبری حسب الحکم آنحضرت حواله شاه طهماسپ نمود شاه بسلطان حسین
میرزا برادرزاده خود بخشید بعد وفات سلطان حسین میرزا از چهار پسران مانده
مظفر حسین میرزا و رستم میرزا و ابوسعید میرزا و سنجر میرزا سوای مظفر حسین میرزا
سه برادران یکی بعد دیگری در سال سی و هشتم جلوس اکبرشاه بهند آمدند و از اکبرشاه
ملازمت حاصل نموده بخدمت عمده سرفرازی یافتند بعد ازان مظفر حسین میرزا نیز بهر یک
نامی بادشاه به نسبت برادران دیگر دیده قلعه قندهار را بشاه بیگخان که بحکومت آن اطراف
نامزد شده بود تفویض نموده وارد هند گردید و بمنصب پنجهزاری و جاگیر سنبهل امتیاز اندوز
گردید و در عهد جهانگیر بادشاه در ماه رجب سنه هزار و نوزده هجری ازدواج بیگم مذکور
با شاهزاده خرم یعنی شاهجهان بادشاه بوقوع آمد و بقندهاری بیگم مخاطب گردید
و باغی که در اکبرآباد به باغ قندهاری شهرت دارد تعمیر کرده اوست در روضه که در وسط
باغ است شاید که مدفن آن عفیفه باشد قبرش اندرونه خانه است حالا آن مکان تعلق
براجه بهرت پور دارد و مکانیست دلچسپ

شیخ بدیع الدین سهارنپوری

از مریدان شیخ احمد سرهندی است در سنه اثنی و اربعین و الف ازین دار پر ملال
انتقال نمود و در صحن مسجد خود مدفون گردید تاریخ رحلتش ازین مصرعه استخراج
می یابد بشرطیکه حرف دال که در کلمه گذشت واقع است آنرا بی نقطه خوانند

تاریخ

شمع مزار او همه نور غفور باد   دلهای زائران ز درش غرق نور باد
تاریخ رحلتش چو ز هاتف سوال کرد   قطب جهان گذشت ز عالم جواب داد   ۱۰۴۲

عمارت خاص محل شاهجهان بادشاه

این عمارت در دهلی کهنه قریب گلال باڑی در عهد شاهجهان بادشاه در سنه هزار

دهل ددوبحری ماماصه نووحالار دماهدام درر دیگر این کنته رردداره آن مکان مامر ما
ای مسب

کنه ماریخ

مورساه جهان صاحب قراں ثانی	که دره جهان مسب جهان سرده وسم حیات
ماهمادهیں رمانه حاص محل	ددس رمں کرم مسب رسحاں ورماب
همیشه ماد سریرسسهر لوعلموسا	همی جمهر مرشس یلیے صلاح وصواب
اگرسال مالس شودسوال برا	حساب کن سرای محل خاص حواب

۱۰۴۴

حضرت شیخ میر میر (ر)

هرسه جهانگیر بادشاه مسب و دیسه هرار وچهل ودو هجری نوت کرد دادرمرشد
مدوں کرویده ایں ماریح بطور رمعه ررماب دماب ادار محر الواصلس لوسسه سد

ماریح متعیه

درزمام ملاسنک راسساه	شیخ میر مسب عارف الله
حاربس همو ابداسب عیاں	شاهد حال اوسب پیرو حوال
ارمریداں اوجهانگیر سب	که شهنشاه هند وکسمر سب
مولدومدمس میرتهداں	کز هند سب وصهٔ حرحبال
سال نعلش مکو برا ومیا	کز عطا سد زشیخ پیرجدا

۱۰۴۲

۱۰۴۲

تاریخ اوردن نهری از آب فرات بجنت

چوں درسال مکهزار وچهل ودو هجری شاه قسعی مادساه اسه اں سری ار آب سرات
مانحف سرد سورحی ایں تاریخ یافته

تاریخ

شاه صرحده سرحسرودیں شاه صفی	انکه خاک قدمش سب افسر آمد
سدهٔ درگهه اوارسرف حنب علے	بهتر ار قیصر وخاقاں وسکندر آمد
مامت لوییں که آب دنه نجف آب فرات	این اسابه سه ارخانل عنبر آمد
سال ماریح حد پرسسدم اربیاں کمهد	آب مارید وساقی کوثر آمد

۱۰۴۲

۱۰۴۲

سن مرد بیست و نه و معظم خان تاریخ فوتش را از ماه آرام گرفت یافته اما کم عدد یافته
مسطور و مولانای عبدالشکور بزمی تاریخ وفات او چنین در سلک تحریر کشید

تاریخ

مخزن ملوک جهان خان جهان لعب   آنکه جز او یک خلف مادر گیتی نزاد
آنچه به ید تیغ کرد در اقلیم هند   هیچ بدی تیغ او دست بکوشش نداد
چون بقضای اله تا الله عمر او   رخت بدرود بست زد بی تخت بهار
سال وفاتش خرد دوش بمن گفت یا   کعبهٔ جاهی بد در جهان زبده باد

۱۱۴

و خان زمان نام پسر مهابت خان است که باسم پدر اسمش موسوم بود و بعد فوت پدر
او بسر خطاب مهابت خانی سرفرازی یافته بزمان صاحبقران ثانی به تصوبه‌داری
کابل سرفرازی داشته تخلص او امانی است در سنه هزار و چهل و هشت فوت
کرده

تخت طاؤسی

این تخت مرصع موسوم بتخت طاؤسی بود وصف آن تخت را از زبان معتمدان شنیده‌ام
ولیکن مرصع دار ستون بلعل و یاقوت و جز آن مرصع مشرق ساخته بر هر پایه اطلس
دوازده کاسه برافراخته و بالای آن دو پیکر طاؤس مکلل به جواهر و در میان این هر دو
طاؤس درختی مرصع بلعل و الماس و زمرد و مروارید نصب نموده و برای عروج بپایه
زینهای مرصع بجواهر آبدار ترتیب داده و این تخت بصرف زیاده از یک کرور روپیه ترتیب
یافته و در عرصه هفت سال صورت اتمام پذیرفته و از جواهراتی که در آن تخت نصب
کرده بودند لعلی بود در وسط آن بقیمت یک لکه روپیه که شاه عباس صفوی مصحوب
زینل بیگ برسم ارمغانی بجهانگیر بادشاه فرستاده بود و او در جلدوی فتح دکن
به پسر خود شاهجهان بخشید و این لعل دوازده مثقال وزن داشت و در اصل از آن
میرزا الغ بیگ بود و بر آن کنده بودند بخط نسخ بر آن لعل این عبارت کنده بودند الغ بیگ
ابن میرزا شاهرخ بهادر ابن امیر تیمور گورکان و چون بدور روزگار بسلسله صفویه منتقل
گشت بعد مرور شاه عباس بخط نستعلیق بر آن کنده بودند بنده شاه ولایت
عباس چون بجهانگیر بادشاه رسید نام خود را با سامی نام پدر بر آن نگاشتند

والحال باسم شاهجهان پادشاه مزین گشته بران تخت بتعبیه شد شعرای نادر تخت اشعار آبدار در تعریف این سریر بی‌نظیر پرداخته و مورخان روزگار رشته را اشعار در تاریخ بانجام رسانیده با مر صاحب قران ثانی این مثنوی حاجی محمدجان قدسی که متضمن بر تاریخ نصب مینای سبز در آن تخت کمال نموده بود

تاریخ

زهی فرخنده تخت پادشاهی — که شد سامان به تأیید الهی

فلک روزی که میکردش مکمل — زر خورشید را بگداخت اول

بحکم کارفرما صرف شد پاک — بسا کاربس مینای افلاک

جز این تخت از زر و گوهر چه مقصود — وجود بحر و کان را حکمت این بود

ز یاقوتش که در قیمت بهاییست — لب لعل بتان را در بجاییست

برای پایه‌اش عمری کشیده — گهر افسر بسر حاتم ندیده

بجز تختش عالم از زر شد چنان پاک — که شد از گنج خالی کیسهٔ خاک

رساند گر فلک خود را بپایش — دهد خورشید و مه را در نمایش

سرافرازی که سر بر پایه‌اش سود — زگردون پایهٔ بر تخت افزود

خراج بحر و کان پیرایهٔ او — پناه عرش و کرسی سایهٔ او

ز انواع جواهر گشته الوان — خراج عالمی هر دانهٔ آن

در اطرافش بود گلهای مینا — فروزان چون چراغ از طور سینا

چه میگردد از فرازش کوتهی دست — نگین خویش جم بر پایه‌اش بست

شب تار از فروغ لعل و گوهر — تواند صد فلک را داد اختر

دهد شاه جهان را او سرآی — از آن شد پایهٔ قدرش فلک سای

کند شاه جهان بخشش چو آن تخت — خراج عالمی را خرج یک تخت

خداوندی که عرش و کرسی آراست — تواند قدرتش تختی چنین ساخت

اگر باقی است تا کون و مکان را — بود بر تخت جا شاه جهان را

بود تختی چنین هر روز جایش — خراج هفت کشور زیر پایش

چو تاریخش زبان پرسید از دل — بگفت اورنگ شاهنشاه عادل ۱۰۴۴

مرحمد سلطان کہ ذاحول بود این سند بر خلافت ورود در بان جمود بہ نام ان محمد شاہ
بادشاہ ماند و هنگام نادر شاہ فتح ہندوستان شد و آن را ذمیمہ غنائم ساختہ بہ ایران برد

شیخ میر لاهوری

کہ ملا شاہ بدخشی یکی از مریدان او بود در عمر هشتاد و هشت سالہ در لاهور بسنہ یکهزار و چهل و پنج بتاریخ هفتم ربیع الاول فوت کرده در آن بلده مدفون کردند و تاریخ از مجمع الواصلین نوشتہ شد

تاریخ

عارفی راه حق بصدق و یقین — شیخ میر آفتاب کشور دین
قادری بود آن خدا آگاه — از مریدان اوست ملا شاہ
خواجہ ملا احمد سالم — کہ ہر یک از دولتش رسیده بکام
در ہمہ عمر خود رشد ناجند — بلکہ حال رسل و غم نشر زنند
از ربیع نخست ہفتم بود — روز دل ہفتہ رحلتش فرمود
عمر هشتاد و هشت سالش بود — کاندران کرد سیر خلد صعود
۱۰۴۵ سال نقلش ملک ز اوج فلک — رود رقم میر جنتی بی شک
کعبه زر دستش بلا بهر جست — ہجر ز خرج جا رہے بہ در آمد

مسجد اجمیر

این مسجد عالی را شاہجہان بادشاہ در اجمیر متصل روضہ خواجہ معین الدین چشتی بصرف چهل هزار روپیہ تعمیر ساختہ و در سنہ یکهزار و چهل و هفت اختتام یافتہ و در تاریخ آراستن آن ابو طالب کلیم قصیده گفتہ از آن جملہ این چند بیت ثبت با تاریخ

تاریخ

ز اولین خدمت اجمیر از فیض حرم — بسر نشین ساکنانش ہست خیر خواہان
زین محل فیض ہر حاجت کہ میجوئی بجو — میتوان صد دستہ گل بست از یک گلستان
۱۰۴۷ مسجدی کان کعبہ ثانی است تاریخش بود — کعبہ حاجات دنیا مسجد شاہجہان

باقر خان

در زمان شاہجہان بادشاہ ناظم صوبہ الہ باد بود و بہمدران شہر در سنہ ہزار و چہل و شصت ہجری فوت شد و در ہمین سال خانزمان بہادر در دولت آباد درگذشت

نواب افضل خان علامی

اصل باسمش ملا شکر اللہ ست در عہد جہانگیری از شیراز آمدہ در دکن با خانخانان عبد الرحیم خان مرافقت گزیدہ بمعرفت ایشان از درگاہ جہانگیری منصب یافتہ در سنہ دوم شاہجہان بخدمت وزارت کل از تغیر ارادت خان برادر آصف خان حضرت یک سہ هزار گردیدہ چنانچہ تاریخ آن ؎ سہ فلاطون در ارسکندر ؎ یافتہ اند و در سنہ یازدہم بمنصب ہفت ہزاری و چہار ہزار سوار بلند مرتبہ گشتہ و در سنہ دوازدہم تاریخ دواز دہم رمضان سنہ ہزار و چہل و ہشت ہجری بعارضہ جسمانی در لاہور درگذشت عرفی تاریخ ارتحالش این مصرع برآوردہ ع زحوئے برده گوی سکنامی ؎ دبیر علامی از دہر رفت ؎ یافتہ اند و علامی تخلص او بود

باقر خان نجم ثانی

از امرای صاحب ہمت و سخی بود و در خدمت حضرت فردوس آشیانی درجہ تقرب داشت بصحبت شعرا با لوس و مالوف بود و بنظم اشعار مشعوف در سنہ ہزار و پنجاہ و داع عالم فانی نمود

غیرت خان

برادر زادہ عبد اللہ خان فیروز جنگ ست نام پدرش سردار خان بود در سنہ یکہزار و پنجاہ ہجری در زمان شاہجہان بادشاہ فوت کردہ و عزیزے در تاریخ فوتش این بیت خوب یافتہ

تاریخ

بعط تاریخ از سال نام غیرت خان گفتہ نامی آمد از تو در احد نگیرد برشمار

سید عبد القادر بخاری اکبر آبادی

در سنہ یک ہزار و پنجاہ فوت شدہ و تاریخ وفات او از بحر الواصلین گفتہ

تاریخ

آنکہ او را دیدہ ام ثانے | بود ہمنام شاہ جیلانے
ذات او در بیت توکل بود | بر ریاض قناعتش کل بود
عارف فوائد ایزدی بودہ | گوہر بحر سرمدی بودہ
ذات او بود با کمال و وقار | منبع فیض و مطلع انوار
سال نقلش کہ ہر کو ہر سفت | عقل شہباز عرش اقدس گفت

۵۰

تاریخ بر قبر عورتی

درنزدیکی درگاہ سید کبیر قریب موضع سلطان گنج در بلدہ اکبرابادزینبی است کہ آن مدفن زنیے بود کہ در سنہ ہزار و پنجاہ ہجری فوت کردہ واین تاریخ بران برسنگ منقوش ہست

تاریخ

چو عفت زمان بانوی روزگار | بعصمت رہ زندگی کرد سر
شب جمعہ و ہفدہم از رجب | بفردوس اعلی چو شد جای وی
خرد بہر سال وفاتش بگفت | بہشت برین باد ماوای وی

۱۰۵۰

شیخ عبدالحق محدث دہلوی

یکی از اولیای کبار ہند بود در ماہ محرم سنہ نہصد و پنجاہ وہشت ہجری بوجود آمد و در سنہ یکہزار و پنجاہ و دو درگذشتہ مقبرہ او در دہلی برکنار حوض شمسی واقع ست عبارت چند کہ از ان بالکل احوالش معلوم توان کرد اندرون برج ان مکان از حروف جونہ مرقوم ست وان عبارات اینست بسم اللہ الرحمن الرحیم مجلی از احوال کرامت منوال مقتدای وقت سیاحت المفاخر ابو المجید عبدالحق رحمہ وتبعہ آنکہ از مبادی شعور بطاعت حق وطلب علم کمر بستہ نزدیک یاران سوی اکثر علوم دینیہ تحصیل کرد و درس بہشت و دو سالگی از ہمہ ان فارغ شدہ وکلام مجید از بر گرفتہ بر مسند نشست وہمدر عنفوان جوانی جاذبہ الہی در رسید بیکبار دل از یار و دیار برکندہ متوجہ حرمین محترمین گشت مدت مدید بان مقامات شریف اقامت ورزیدہ با اقطاب زمان و اولیای کبار صحبتہا داشتہ بعد از ان الیہ ارحمد و

۲ سنش بهرام سر ابد دست داد صفی مغفور گشت شعرای بلاغت شعار تواریخ مرغوبه در سلک نظم انتظام
داده‌اند یاده زده کس بالهام غیبی تواریخ یکدیگر ✽ ظل حق ✽ تاریخ یافته و از جمله تواریخ جلوسش
این مصرع مولانا ... قبولی یافته ✽ تاریخ ✽ صفی بار دیگر شاهی نهاد ✽ در ماه صفر سنه یکهزار و
پنجاه و دو درگذشت بعد فوت او پسرش شاه عباس ثانی بر تخت سلطنت جلوس کرد
۱۰۵۲ بعضی از دستوران ظل معبود تاریخ آن یافته‌اند در پنجم ربیع الاول سال یکهزار و هفتاد و هفت
از افراط شرب مدام درگذشت و بعد از وی پسرش شاه سلیمان صفوی پادشاه ایران
شد و بعد فوتش پسرش شاه حسین صفوی به سلطنت ایران رسید احوالش زیر پادشاه نوشته
خواهد شد

شیدا

از شیخ زاده‌های فتح پور سیکری است که در حوالی اکبرآباد واقع است در اواخر عهد جهانگیر
و اوایل جلوس صاحبقران ثانی به عرصه شعور در آمده بسیار شوخ طبع و بیباک بود و
شعرای پایه تخت را الطعن و لعن می‌کرد چنانچه میرزا امرالله که او را بالفعل متهم میکردند گفته
بیت نه هجاش همی گویم که امرالله مفعول است ✽ خدا فرموده در قرآن که امر الله مفعولا ✽
در هجو طالب آملی گفته **قطعه** شب و روز مخدوم ما طالبا ✽ بی جیفه دیوی در مکه است ✽
اگر بود ایمن بر سرش بادست ✽ که دنیاست مردار و طالب سگ است ✽ سال وفاتش معلوم نیست

جهان آرا بیگم

دختر سیومی شاه جهان بادشاه است ولادت او روز چهارشنبه بیست و یکم ماه صفر سنه هزار
و بیست و سه هجری موافق روز ... فروردین ماه الهی در سال نهم از جلوس جهانگیر بادشاه
به وقوع آمده در بیست و هفتم محرم سنه هزار و پنجاه و چهار هجری آتش چراغ در جامه‌اش گرفت
و جامه‌های اندامش مجروح شد بادشاه که در آن ایام در دکن بود از آنجا گیبرئیل بوتن
صاحب انگریز که حکیم حاذق بود و بسواری جهاز ... سورت وارد شده بود
طلب داشت حکیم موصوف حسب الحکم بادشاه به معالجه جهان آرا بیگم پرداخت و در
اندک فرصت او را غسل صحت داد بادشاه بعوض این خدمت شایسته حسب خواهش او
فرمانی از حضور بنام کمپنی انگریز مرحمت فرمود که ایشان بی مزاحمت در ملک بنگاله کوٹھیهای
تجارت تعمیر ساخته کار تجارت جاری دارند فقط حاجی محمد جان قدسی در باب سوختن

۶۳۸ ۹۵۷ تاریخ ۸.۴

سد ادبلح دندحاں مدرمحمد خاں رد دقسل داملاک راگداست وراں

معنی حوں ار اعدا ملح وندحاں اعداو مدرمحمد خاں سداں جھل رد و داسد او ر د حسلو املاک ار دد ہ شود تاریخ برآمد و سہ محمد خاں لس ار حسد اوبات در ہند آمدہ ولدا سلطان حمد سال در ہندوستاں روانہ مکہ سدہ و در اسامی راہ در نواحی سمساں سلخ جمادی الساسہ سنہ ۹۶۱ دوت کردہ

تاریخ حوض و عید گاہ بہار

چوں در سنہ یکہزار و پنجاہ و شش ہجری شخصی بنام حسب سور حوضی و عید گاہی در ملک بہار مرب درگاہ مخدوم السالک شاہ شریف الدین تعمیر ساخت ایں تاریخ بر دروازہ آں ثبت نمود کہ تا امروز موجود ہست

تاریخ

مدر ساہ جہاں بادشاہ عدل گستر حبیب سور ساکر حوض سرف الدیں،
و عید گاہ معلا اسس پس ستی آں بلسب د ساحت لعوب حداد دیں دوراں
ہزار و پنجاہ و شش سال ہجرب مدر کہ سد عام ساہ جعفر ظفر ۱۰۵۶

و ساہ شریف الدیں در سنہ ہفتصد و سناد و دو ہوب سدہ و در بہار مدفون گشتہ اند و روضہ او در سنہ ہفتصد و پنجاہ و ہفت تعمیر گردیدہ

جامع مسجد بلدہ الہ آباد

ایں مسجد عالی بر کنار دریای جمن متصل قلعہ الہ آباد واقع ہست و آں را نواب سالستہ خاں ایں نواب اصف جاہ بہادر در زماں شاہجہاں بادشاہ تعمیر نمودہ در سنہ یکہزار و پنجاہ و شش ہجری باتمام رسانیدہ است و سہ ابیات با تاریخ اندروں مسجد مذکور رقم ہست کہ ند منقوش ہست از انجملہ سہ ابیات بسبب سودوری جیرہ کاری معلوم نہ شد باقی ہست ابیات امیست

ابیات

زہی ساہی ہمایوں کہ دراں آباد بحکم بادشہ ایں ساہ مسجد بنیاد
شہی کہ اسی آرائش سریر و کلاہ حو ادر ما در ایام ہیچگاہ سرا د

ستوده‌ای که عالم بنای علوی و سفلی / بداد و دین و شرافت چو او نیاورد یاد
شه جهان که بزیر نگین گرفته جهان / چو آفتاب فروزان همیشه و عدل بداد
عیار معتمدش میر و شمیم عطا / کسیکه ناصیهٔ صدق را بخاک نهاد
رواج یافته دین در جهان ازین مسجد / نگرد خانهٔ دین کس چو بادشه آباد
کسی ز شرافت و قدرش بیاورد شمار / سطح صحنش سقف فلک بود همزاد
چو خشت بهر بنا ماند بر زمین معمار / ملک ز عرشش بیامد پی مبارکباد
بلند قدر بنائی که مهر کسب ضیا / بر آستانش مهر منیر سر بنهاد
بحلق سنگ درش ملک خدا بینی / زهی صفائی رسیده هنر و بر استاد
ازین بنا شده عالم رباعیت و بنای / خدا عبت راضی و سر خدا گشاد
شد ز لطف الهی باین بنا باعث / ز صدق و صفای سنا لبته خان نیک نهاد
زهی بنا و زهی باعث و زهی بانی / بلطف حق همه معمور دین و دنیا باد
ز چار سوی بنا عقل حیرتم می بارد / زهی شرافت بانی در خنده بنیاد
چو دور گنبد این کعبه دید چشم فلک / براه حیرت همچون زمین زپا افتاد
بنه ز بعد ما سر اینجا که نیست جز سجده / نه این بسنگ چو انسان زبان گویا داد
قدم رسید باتمام ساختن نگفته / چو اهتمام بنام مس الاتفاق افتاد
سوزش این اندیشه داد منش ترتیب / نه همچو گر هکس اثر دست دستهٔ فولاد
بگفت هاتف تاریخ سال تعمیرش / بر آستانش مهر منیر سر بنهاد
هزار و پنجه و شش سنه بود از هجرت / که دست باز کشید از عمارتش استاد

(۵۶)

باهتمام مرید قدوی خلیل الله مسعودی باتمام رسید فقط اگر اعداد آستان و مهر منیر تکرار تاریخ بر می آید آنرا یکصد زیاده پوشیده نماند که در اوایل عملداری کمپنی انگریز در الهٰ‌آباد یعنی در سنه یکهزار و هشتصد عیسوی کرنیل کیت صاحب این مسجد را بتغیر ساخته مکان بود و باش خود مقرر نموده بود و بعد از ده سال در سنه یکهزار و هشتصد و یازده عیسوی بار بحکم کمپنی انگریز بصورت اصلی مبدل ساخته شد و تا امروز موجود است و مسلمانان بدستور قدیم بروز عیدین در آن مکان مجتمع میشوند و نماز میگذارند

حاجی محمد جان قدسی مشهدی

از شاعران بادشاه سلطان ملک الشعرای که مهین پایه صاحب سخنان هست سرفرازی
یافته شیخ عبد الحمید صاحب شاهجهان نامه در وقایع جشن وزن سال هزار و چهل و پنج
می نگارد که روز پنجشنبه دوازدهم شوال سال مذکور سریرآرای آسمان چهارم [illegible]
بر ساحت حمل انداخت ساز دهم ماه مسطور حاجی محمد جان قدسی بصلهٔ قصیده که بر شاد
مخلی ساخته بود میزان سنجیده شد و مبلغ وزن آنکه هزار و پانصد روپیه شده بود باو مرحمت
گردید و در اواسط شهر ربیع الاول سنه تسع و اربعین و الف بعنوان صله شعر صد مهر عنایت
شد و در جشن شفا یافتن جهان آرا بیگم از آسیب آتش در اوایل شوال سال هزار و پنجاه و
چهار هجری بعنایت خلعت و دو هزار روپیه تمتع بر گرفت و هم قدسی بقصیده در مدح عبد الله
خان که از اولاد حضرت خواجه بود و منصب هفت هزاری داشت گفته بحضورش برده در
مجلس استاده بخواند چون تاریخ سید عبد الله خان بر جا هست و هر دو دست کرده بر سینه
بود ایستاده و خود نام پرسید که در بر داشت بر پالکی سوار شده بیرون رفت و جمیع را
ماجرا و جمیع کارخانجات وغیره در وجه صله داد بخشید بعد از چندی قدسی قصیده رنگین برای
در مدح صاحبقران ثانی گفته بعرض رسانید بادشاه خبر تخمیس عبد الله خان شنیده
بود فرمود حاجی صله که عبد الله خان بتو داده هست هیچکس نیز نداده بود پس انعام خواهی
نمی طلبد ایستاده فرمود تا بعضی بار دوش از آن برگیرند در تذکره مرآت الخیال مرقوم
هست که قدسی در سال یکهزار و پنجاه و شش فوت شده و ملک الشعرا ابو طالب کلیم در مرثیه
او گفته و این مصرعه تاریخ یافته ع دو روز آن ملک قدسی جسم یزدان شد

شیخ کبیر عرف بالا پیر

این شیخ قاسم قادری هست و مرید شیخ قاسم در ضمن گل گشت هست و در وجه
شیخ کبیر در موضع سرکار قنوج نامی کابلی لیک از آن عمارتی هست عالی از سنگهای
رنگارنگ تعمیر یافته و اندرون آن روضه چهار تربت اند یکی از آن تربت غریب نواز است
که شاه قادر نام داشت و سن او هفتاد و در سنه یکهزار و پنجاه و دو رحلت نموده
و دو تربت دیگر برادر زادگان شیخ کبیر است و شیخ کبیر روز دوشنبه دوازدهم
ماه رمضان سنه یکهزار و پنجاه و چهار هجری انتقال نموده دیگر از پسران او که شیخ

مهدی نام داشت در سنه یکهزار و پنجاه در هشت بر مرقد او این گنبد عالی تعمیر ساخته بر پیشانی
دروازه گنبد مذکور این عبارت و ابیات مرقوم است

درخانه اول

این گنبد عالی در زمان دولت نواب معلی القاب بهادر خان ابن دریا خان افغان عزیز
خیل داؤد زئی عمارت پذیرفت

درخانه دویم

این گنبد عالی در سنه هزار و پنجاه و هفت هجری در عهد سلطنت ابو المظفر شهاب الدین
محمد صاحب قران ثانی شاهجهان بادشاه غازی خلد الله ملکه و سلطانه تعمیر پذیر شد

درخانه سیوم

تاریخ وفات حضرت شیخ کبیر بالا پیر بن حضرت شیخ قاسم قادری

شنبه زهجری سال هزار و پنجه و چار ۱۵۲ — دوشنبه بود و دوازده رمضان
که پیر کامل و قطب زمانه شیخ کبیر — شه علم و عمل بحر دانش و عرفان
بگفت داعی حق را اجابت لبیک — روانه گردد و دوان در ابر و ضه رضوان

درخانه چهارم

روضه فیض بخش شیخ کبیر — در حقیقت بود بهشت برین
یافت توفیق زین عمارت خوش — شیخ مهدی سپهر صدق و یقین
بست در لفظ نغز تاریخش — بیکمان الف و سبعه و خمسین ۱۵۷

درخانه پنجم

تاریخ وفات شیخ قادر شاه بن شیخ کبیر

شیخ قادر چو رفت از عالم — گریه کردند جمله اهل الله
سال تاریخ از خرد جستم — گفت بشمر وفات قادر شاه

متصل این روضه گنبدی دیگر هست که اندرون آن مرقد شیخ مهدی ابن بالا پیر است
که در سنه یکهزار و هشتاد و هشت هجری فوت کرده تاریخ او و تاریخ مسجدیکه
که شیخ مهدی در حین حیات خود در احاطه مذکور عمارت کرده بود در مقام خود
مرقوم خواهد شد

حکیم رکنا کاشی

مسیح تخلص از مخلصان شاه عباس ماضی بود و بتقریبی از شاه رنجیده ترجیح سدی
گفته که مطلع این است ع گر فلک یک صبح دم با من گران باشد سرش * شام بیرون
میروم چون آفتاب از کشورش * از ایران بهندوستان آمده ملازم اکبر شاه شد در
زمان شاهجهان بادشاه بمعاودت دولت صعود نموده از جمله مقربان گشت آخر با لطاف
بیت الله مایل شده بار بایران رفت و بقیه عمر همانجا بسر برده در سنه ست ماکه سبع
و خمسین و الف درگذشت تاریخ این مصرعه یافته اند ع رفت سوی فلک مسیح ۱۰۶
دوم *

مولوی عبدالقدوس ولد رشید

تاریخ یازدهم ربیع الاول روز پنجشنبه سنه یکهزار و پنجاه و هفت هجری از جهان فانی
رحلت نمود تاریخ وفات او این است

تاریخ

در ربیع الاول و حادی عشر قبل زوال — پنجشنبه شد بسوی روضهٔ دار القرار
سال تاریخ وفاتش گفت رضوان المآب — وانکه او شد در رضای حق بسر لیل و نهار ۱۰۷

سید جلال بخاری

بکمال استعداد و علوم ظاهری و معنوی رسمی آراسته بود و چون شاهجهان بادشاه
باآن اخلاص و اعتقاد تمام داشته می خواست که یک لحظه از نظر او دور نباشد
بتاریخ بستم ماه شعبان سنه هزار و پنجاه و دو بکمال مبالغه عهده صدارت
کل ممالک محروسه و منصب شش هزاری او را بخشید از اولاد سید احمد کبیر است
و خلف سید محمد بخاری و تاریخ ولادت سید محمد بخاری که خود گفته این مصرعه
است ع من دوستدار آل رسول (۹۸۴) * سید جلال بخاری تخلص رضا
فرموده اکثر شعر اشعاری پرداخت در سنه یکهزار و سه ولادت یافته و تاریخ
آن * وارث رسول (۱۰۰۳) * هست سال وفات بموجب نوشته مرات جهان
نما یکهزار و پنجاه و هفت هست از عبارت * جانشین حیدر کرار * استخراج ۱۰۷
می یابد سه فرزندان داشت یکی سید جعفر دویم سید علی مخاطب برضوی خان

سال تاریخ نقل هجری اد مطهر الحق ولیء اعظم گر

احوال دهلی قدیم و بنیاد قلعه شاهجهان آباد

در نسخهٔ هفت اقلیم که امین احمد رازی در سنه هزار و یک هجری تصنیف نموده
مرقوم است که در تواریخ اهل هند آمده که شهر دهلی از اعصار نهایت آباد و اینها
داشته و بعد از آن نوع خراب شد که مسکن وحوش و دد یات گردید تا آنکه در سنه
سه صد و چهار هجری بار آباد و اینها گشت و قریب سه صد سال هندوان در آن
مکان کامرو و کامران بوده اند و تا پانصد و هشتاد و هشت بدست سلطان
قطب الدین ایبک غلام سلطان معز الدین سام که او را سلطان شهاب الدین
نیز خوانده اند فتح شد از آن زمان تا حال هندوان دیگر بر آن مکان مستولی
نگشته اند و همیشه در تصرف سلاطین اسلام بوده و دهلی قدیم که در زمان سابق
آبادانی داشته فی الحال خراب است و از عمارتی که باقی مانده مسجدی است که
هزار ستون در آن بکار رفته و در پهلوی مسجد مناره ایست در کمال بلندی که از هیچ
کس اندر تک بالای آن نیست و در این مناره را جمعی که نموده اند هشتاد
قدم گفته اند و از لطائف تا صد و سی ذرع آباد دهلی نوریک در نزدیکی شهر قدیم
بر کنار آب جون در سال سه صد و هشتاد و هشت هجری باهتمام سلطان
جلال الدین خلجی ساخته و این شهر در غایت کیفیت و لطافت هوا است
و در آن شهر چندان باغات حسب بیان و عمارات دلپذیر هست که خامه در بیان
از تحریر آن تقصیر دارد از آن جمله مصحح جنت آشیانی همایون پادشاه است
که عمارتی بدان لطافت در این عصر در زمان ساخته نشده و در بیرون شهر
عمارتی است موسوم بشکارگاه سلطان فیروز شاه و در میان عمارت عمود
برآمده است که قریب سی ذرع ارتفاع و سه ذرع سطبری دارد و از روی
قیاس چنان فهم میشود که یکلخت سنگ است و آن عمارت سه مرتبه است
تا وام که این عمود در زمین رسیده باشد و سی ذرع دیگر بخاک پوشیده
و کل محکم شده باشد ایستادن آن ممکن و میسر نخواهد بود و بدین تقدیر عمودی
که شصت ذرع طول داشته باشد بر پا داشتن آن نوع از محالات است

زمانه چو دیوار او بر فراخت | به پیش رخ مهر آیینه داشت
ز بس صیقلی دیوار او هست آب | ز نقاشش صحن رونما هست
چنان سر بسر سنگ و ستام کرد | که گردون بلندی ازو وام کرد
ز فواره و حوض دریا نشان | تاب زمین شیشه زد آسمان
چو جای شهنشاه عادل بود | ازان پادشاه مسائل بود

و اندرون دیوان خاص آب زر این کتبه مرقوم است

اگر فردوس بر روی زمین است | همین است و همین است و همین است

مسجد جامع اکبرآباد

این مسجد عالی که متصل دروازه قلعه اکبرآباد هست التعمیر ساخته جهان آرا بیگم دختر سیومی شاهجهان بادشاه هست که بصرف پنج لکهه روپیه در عرصه پنج سال در سنه یکهزار و پنجاه و هشت هجری صورت انجام یافته طولش یکصد و سی دراع عرض صد دراع و فضای صحن هشتاد دراع بادشاهی مشتمل بر سه گنبد عالی و پنجاه ایوان هست و این کتابه بخط طغرا برگرد محراب دروازه اندرونی آن عمارت عالی به سنگ مرمر مرقوم هست اما بعضی عبارت ان در ایام غلبه مرهته و حادث ضرب گوله های توپ زایل گشته و مسجد بیرحا بجا شکسته بود بحکم صاحبان انگریز بار مرمت کردید کتابه است کتابه سه این مسجدیست شریف خدا پرستان روی زمین را و معبدیست منیف عبادت گزین را مطریست انوار افزاینده دران عبادت ائین و مسکینت دلکشا نمازیان حقیقت بین را که بامر رفیع القدر نواب فلک جناب خورشید احتجاب افتاب قباب عفت ستیده سار زنان صاحبه نسوان دوران ملکه جهان مالک کیهان ناموس العالمین اعز اولاد امیر المومنین جهان آرا بیگم در عهد سعادت مهد صاحب عصر و ابو دهر ظل ظلیل حضرت سبحان خلیفه جلیل ایزد منان باعث امن و امان پادشاه هفت اقلیم برازنده تخت و دیهیم حارس ملک و ملت قالع جور و بدعت بادشاه دین پناه شهنشاه حق اگاه مظهر کرم وجود برگزیده حضرت معبود و فخر بالفرمای بحر و بر داد ده عدل گستر رافع لوای

بر احسان جهانبانان ملک ستان متین قوانین رعیت پروری پرورده دولتی ابوالمظفر
شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاهجهان بادشاه غازی مبلغ پنج لکهه روپیه
که قریب هفده هزار تومان رایج ایران باشد و پنج لک خالصه باجد تومان تمام
در عرصهٔ پنج سال صورت اتمام پذیرفته از دولت این ساز و از این اساس این بنا
ربع مساجد بیت المعمور پایدار و این اساس فیض بر اساس کاخ فلک بر قرار داد
است آماده ساخت خیرات عام بر اسم خیرات عاید کرد اما ختم بی شبهه ۱۰۵۸

مابقی احوال سلاطین روم

چون سلطان احمد پسر سلطان محمد چهارده سال در روم حکومت نموده در سنه
هزار و بیست و شش درگذشت برادرش سلطان مصطفی بر سریر فرمانروایی
نشست و بعد حکومت یک سال سه ماه معزول گشت و برادرزاده او سلطان
عثمان پادشاه شد و بعد از حکومت چهار سال مقتول گردید و سلطان مصطفی
عم او بار دیگر یک سال و چهار ماه سلطنت نموده باز معزول شد و سلطان مراد
برادر سلطان عثمان بر سریر سلطنت جلوس نموده هفده سال فرمانروائی
نمود و بعد از وی سلطان ابراهیم نه سال و بعد از وی پسرش سلطان محمد در سنه
هزار و پنجاه و هشت بر سریر سلطنت نشست و این مصرعه در زبان ترکی از
تاریخ ولادت او خبر میدهد

نور در کلدی محمد خلف ابراهیم دن

اعظم خان

برادر آصف خان جعفر بیگ بود در سنه دوم جهانگیری بمنصب هزاری و خطاب
ارادتخان سربلندی حاصل ساخت در سنه احد شاهجهانی باضافه هزاری
دیوانی کل سرفراز شده در سنه سوم بخطاب اعظم خان بلند آوازه
گردیده در سنه بیست و یکم بصوبه‌داری جونپور بلندی حاصل ساخته در سنه
بیست و دوم یعنی سال یکهزار و پنجاه و هشت هجری در عمر هفتاد و شش سالگی
در بلده جونپور درگذشت و در باغی که پیش از انقضای ایام حکومت در کنار
بلده مذکور احداث نموده بود مدفون گردید تاریخ فوتش از کلمه + اعظم اولیا ۱۰۵۸

استخراج می‌یابید در بلده و قلعه اعظم گڈھ که قریب شهر جونپور است آبا و اجداد
شده او حسب پدرش بعد وفات او بخطاب اعظم خان سر فرازی یافته
در عهد عالمگیری در جنگ اکبراباد با سلطان دارا شکوه بکار آمد

فتح قلعه قندهار از شاه عباس ثانی صفوی

چون در سنه یکهزار و پنجاه و نه شاه عباس ثانی بادشاه ایران قلعه قندهار را
فتح ساخته از دست مردمان شاهجهان بادشاه برآورد ارباب طباع سلیم
در باب فتح این قلعه مشیدة البنیان تواریخها بخاطر رسیده در رشته نظم و بیان
کشیده از انجمله این مصرعه از خان ذیشان مرتضی قلیخان قورچی باشی حسب مقرر
بود اولین فتح صاحب قران ثانی ۱۰۵۹ دیگر شاعران نیز حساب یافته مصرعه علی سبکتاب ۱۰۵۹
در قندهار ایضاً دست ولایت مدد نمود ایضاً آمد کلید مملکت هند قندهار ۱۰۵۹ بعد
ازین در سنه یکهزار و شصت و دو شاهزاده اورنگ زیب و در یکهزار و شصت
و چهار شاهزاده دارا شکوه بحکم شاهجهان بادشاه برای تسخیر این قلعه
بقندهار رفتند ولی بی نیل مقصود مراجعت نمودند

شیخ محب الله الله ابادی

او در سنه یکهزار و پنجاه و هشت هجری در الله آباد فوت کرده و در آن
بلده مدفون گردیده

تاریخ از کتاب مخبر الواصلین

شیخ عرفان پناه عالی جاه	مظهر فیض حق محب الله
گوهر معدن حقایق بود	اختر درج دقایق بود
سال ترحیل او به نیک نسق	گفت قطب الشیوخ مظهر حق ۱۰۵۸
مرقد اوست در الله آباد	موضع فیض و منزل ارشاد

میر نعمان اکبرابادی

در تاریخ هیزدهم ماه صفر سنه یکهزار و پنجاه و هشت هجری در اکبراباد فوت کرده
و در انجا مدفون گردیده

کهف انام سایه والا پایه پروردگار خلیفه برگزیده کردگار رحمت اعم ذی الجلال ظل اله
ابر دربار بیهمال ابو المظفر شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاهجهان
بادشاه غازی پرستار خاص بادشاهی پرستنده با اخلاص ظل الهی موفقه خیرات
و مبرات مجرده سعادات و حسنات اعتبار النسا مشهور باکبرابادی محل [illegible]
سعلی بنا کرده بجهت ابقای رضای الهی و اقتنای ثواب اخروی و حاصل [illegible]
و محبوبی با حقوق مرافق داخله و خارجه وقف لازم شرعی نموده مقرر ساخت
که اگر مرمت این امکنه احتیاج افتد انچه از حاصل این موقوف بعد الترمیم باقی
ماند بخدمت مسجد و عام و طالب علم رساند و الاتمام را انجامه مسطر به بهای این منازل
سبعه در عوض دو سال بعد و پنجاه هزار روپیه آخر شهر رمضان المبارک سال
هزار و شصتم هجری مطابق بست چهارم سال جلوس عالم آرا صورت انجام
پذیرفت ایزد تعالی اجر این خیر جاری و نفع باقی بروزگار فرخنده آثار بادشاه
دین پرور حق گزین حقیقت گستر و بانیه این مبانی عامره عاید گرداناد امین
یارب العالمین ۵

میر ابو العلا اکبرابادی ابن ابو الوفا حسینی

در سنه نهصد و نود هجری ولادت یافته جد او امیر عبد السلام در زمان خلافت
اکبرشاه بادشاه از سمرقند بهندوستان آمده و باز مراجعت نموده بزیارت
بیت الحرام رفته و همان جا وفات یافته پسرش امیر ابو الوفا در بلده فتح پور سیکری
وفات نموده نعش او را بدهلی برده متصل مدرسه لعل دروازه مدفون ساختند
امیر ابو العلا بعد وفات والد در خدمت خواجه محمد فیضی که جد مادری او بود تربیت
یافته و خواجه موصوف در عهد اکبرشاه همراه راجه مان سنگه متعین صوبه
بنگاله بود بعهده [illegible] بر دوان قیام داشت بعد از انکه خواجه مسطور بدرجه
شهادت رسید راجه مان سنگه منصب سه هزاری ذات و سه هزار
سوار بنام امیر ابو العلا تجویز نموده انجا را بایشان تفویض ساختند
اوایل سلطنت جهانگیر بادشاه ترک هوا و حرص دنیا نموده باجمیر رفتند
و از انجا باکبراباد آمدند و در انجا دست بیعت بهم خود امیر عبد الله که هم خسر او بود

۳ اسعد بیگ در سنه هزار و پنجاه و هفت در کشمیر فوت کرده و در همان شهر مدفون گشته

شیخ فیض الله

وفاتش در سنه یکهزار و شصت و دو هجری واقع شده و یکی از مریدان او شیخ کریم الله سهارنپوری در تاریخ او گفته

تاریخ

فانی بعشق لم یزلی حسن لایزال   فیض الله آن یگانه درگاه ذو الجلال
چون در سنه نظام دل از دولت نظام   تاریخ انتقال وی آمد نظام حال   ۱۰۶۲

موتی مسجد

این مسجد که اندرون قلعه اکبرآباد است سراسر از سنگ مرمر است بحکم شاهجهان بادشاه تعمیر یافته و در سنه یکهزار و شصت و سه هجری باختتام رسیده این چند عبارت اندرون مسجد مذکور مرقوم است کتابه آین کعبه نورانی و بیت المعمور ثانی که صبح در جنب صفای آن شامی است تیره و خورشید از فرط ضیای آن جبهه سپهریست تیره که کرسی پایه پایهاش باساس عرش همدوش گنبد فیض بارش باروان نزدوس هم آغوش عالی عالیشان تیمان مسجد استش علی التقوی بذروه سپهر افتر المس برجهان فاستوی و بهد بالافق الاعلی هر کلمه سته است و سخنه نوریست بانوار کواکب بسته یا فواره فیضی از چشمه آفتاب جسته هر کس نزمینش شمع فروغ کشش نیاویل آسمانی هر محراب نور اگنیش هلال نوید رسان عید جاودانی سر اطرافش قلعه نعل فام مستقر الخلافت اکبرآباد که بازه مروین حصار سپهر ستد ار پرسته هست کوهی بالا است و هیبه منبر که بر فیضان سحاب رحمت برتافته ست سیمین یادایره ایست گرد مهر انور که بر ترشیح امطار کرامت نشانیه هست مثلین بماما بهشتی قصریست و الا از یک لولوی لالا که از سر آغاز معموره دنیا مسجدی سراسر از سنگ مرمر مصفا عدیل آن بر روی کار نیامده و از بدو ظهور عالم معبدی سراپا مبنوره مجلا نظیر آن جلوه ظهور نداده بفرمان خاقان سلیمان احتشام و سلطان خلیل احترام چهره افروز مسند اینی باینی

درسر خاک وارباب زمان، جامہ پوشید سیہ چون ...

گفت تاریخ وفاتش طاہر ... شد الہی ازجہان گوہی سخن

۱۰۶۴

میر یحیی کاشی

از شعرای پای تخت صاحب قران ثانی بوده تاریخ ابادی شاہجہان اباد بسیار خوب یافته وپادشاه صلہ آن ہجہرار روپیہ عطا فرمودہ وفاتش شاید که درسنہ ہزار وشصت وچہار ومفت داده واین بیت با تاریخ وفات بر لوحہ قبرش کشته اندبیت اگر زند وشواری راه فنا ترسی منترس + بسکہ آسان است این ره میتوان خوابیده رفت + وتاریخ این بیت

احیای سخن چو کرد یحیی جان داد

۱۰۶۴

مسجد دامی

این مسجد کہ مشہور است بدائی کی مسجد در شاہجہان اباد بر راه فرسلی دروازه واقع است درسنہ یکہزار وشصت وچہار ہجری اتمام یافته در پیشانی آن این تاریخ مرقوم است

تاریخ

سکر اللہ کہ گشت این مسجد ... از شرف سجده گاه اہل نظر
سال تاریخ او خرد گفتا ... گشته آباد کعبہ دیگر

۱۰۶۴

حضرت سید بابجی

درسنہ ہزار وشصت وپنج بقصد طواف کعبہ میرفت در راه مسافر دار البقا شد تاریخ وفاتش از بحر الواصلین نوشته شد

تاریخ

صدر دنیا ودین وقدوه کون ومکان ... قبلہ اہل جہان وکعبہ عرش آستان
میر بابی رسید آفاق از لطف خدا ... چون ازین دار الفنا شد جانب قصر جنان
ساعت روز وسہ وسال وماہش ... صبح شنبہ پنجم شوال ما فی واد جان

۱۰۶۵

شیخ عبد اللطیف برہانپوری

درسنہ ہزار وشصت وشش وقتیکہ شاہجہان بادشاه بہ تسخیر حیدراباد متوجہ شده بود دربرہانپور فوت شد ودران بلده مدفون گشت تاریخ او حسبہ

از اوان شیخ کامل

شیخ اسمعیل چشتی اکبرابادی

او در ماہ رمضان سنہ یکہزار و شصت و شش ہجری در اکبراباد رحلت کردہ و در انجا مدفون گردیدہ ۱۰۶۶

تاریخ از کتاب محبۃ الواصلین

شیخ عالی مقام اسمعیل — زمرہ اہل جنت بود دلیل
گشت تاریخ نقل او ثابت — با فردوس رحمت اسمعیل ۱۰۶۶

ایضاً

شیخ والاجناب اسمعیل — بود محو خدا عیان و نہفت
در مہ صوم سال رحلت او — حرم قدوہ سالک گفت ۱۰۶۶

نواب سعد اللہ خان وزیر

یکی از معتمد اراکین کبار شاہجہان بود بتاریخ بست و دوم جمادی الثانیہ سال ہزار و شصت و شش بعارضہ قولنج بعمر چہل و ہشت سالگی ازین جہان رحلت نمود و لطف اللہ خان پسرش کہ یازدہ سالہ بود بخلعت منصب ہفتصدی و صد سوار نوازش یافت ۱۰۶۶

نواب علیمردان خان امیر الامرا

یکی از خواص عمدہ و کارامدہ درگاہ شاہجہان بود در سنہ ہزار و شصت و هفت ہجری بعروض عارضہ اسہال از خدمت بادشاہ رخصت کشمیر گرفت بہوای آنجا بمراجعت بار کاری وا نیستہ یافتہ از ماچھیوارہ بنابر ضعف و ناتوانی بکشتی سوار شدہ بہ ہارہ رسیدہ بود کہ دوازدہم رجب سنہ مذکور ازین جہان بعالم جاودانی شتافت در لاہور بردہ در مقبرہ والدہ اش مدفون ساختند چہار پسر ازان کہ ماندہ بودند ابراہیم و عبد اللہ و اسمعیل و اسحاق ۱۰۶۷

چندربہان برہمن

در سلک ملازمان شاہزادہ محمد دارا شکوہ پسر شاہجہان بادشاہ بعہدہ منشی گری انتظام داشت منشیات ۔ ملکہ ساب کہ از ہل زمان خود بوسعہ جمع

ساخته و مجموعه‌ای مکین پرداخته و دیوان اشعار نیز دارد و بیشتر اشعارش بطرز قدیم است
تخلص او هست برهمن در سنه هزار و شصت و هشت درگذشت و در مرات الخیال مرقوم است
که او بعد از قتل داراشکوه ترک نوکری نموده بشهر بنارس رفت و در آنجا در سنه
الف و ثلث و سبعین فوت شد نقلیست که شاهزاده روزی برهمن را بملازمت
بادشاه برد و بادشاه گفت که از گفته خود شعری بخوان برهمن این شعر خواند
بیت مرا دلیست بکفر آشنا که چندین بار * بکعبه بردم و بازش برهمن آوردم *
بادشاه برآشفت و گفت که کسی تواند که جواب این کافر برساند افضل خان دیوان
که حاضر بود پیش آمده این شعر شیخ سعدی را خواند بیت خر عیسی اگر بمکه رود
چون بیاید هنوز خر باشد * بادشاه تبسم کرد و هیچ نگفت از دست
سین کراست بتخانه سرای شیخ * اگر خراب شود خانه خدا گردد *

مسجد جامع شاهجهان بادشاه مسجد جهان نما

این مسجد عالی که نظیرش ندارد بفاصله هزار گز بادشاهی از قلعه شاهجهان آباد
سمت غرب واقع است خوبی و لطافت عمارتش از تحریر و تقریر بیرون است
بنا این مسجد لطیف بحکم شاهجهان بادشاه بتاریخ دهم شوال سنه یکهزار و شصت
هجری مطابق سال بست چهارم جلوس بحضور سعدالله خان دیوان اعلی و فاضل خان
خانسامان نهاده اند و در مدت شش سال بصرف ده لکهه روپیه صورت اتمام
پذیرفته یازده در دارد و این کتبه برین دروازه‌ها منقوش هست

کتبه بر دروازه اول از جانب شمال

بفرمان شهنشاه جهان بادشاه زمین و زمان کیهان خدیو کشورستان گیتی ستان جهانگرد
گردون توان موسس قوانین عدل و سیاست مشید ارکان ملک و دولت بنیاد
دان عالی فطرت قضا فرمان قدر قدرت فرخنده رای خجسته منظر فرخ طالع بلند
اختر آسمان حشمت انجم سپاه خورشید عظمت فلک بارگاه

بر دروازه دویم

مظهر قدرت الهی مورد کرامت نامتناهی مظهر کلمة الله العلیا مروج الملة الحنیفة السمحاء
للجبابرة الملوک والسلاطین خلیفة الله فی الارضین الخاقان الاعدل الاعظم والقاان

دلسین لطافت آماس از چشمه سلسبیل خبر داده در روز جمعه دهم شهر شوال سال هزار و شصت هجری موافق سال چهارم از دور سیوم جلوس میمنت مانوس صورت ختم پذیرفت

بر دوازدهم نهم

وطالع ثابته سرمایه انبا و پیرایه تاسیس یافته در عرض مدت شش سال با سعی کار پردازان کاردان کارگذار و فرط اعتنا و اهتمام کار فرمایان صاحب اقتدار و بذل جد و جهد استادان ماهر دانشور و وفور کوشش پیشه کاران چابک دست صاحب هنر و اتفاق مبلغ ده لکهه روپیه صورت انجام و طراز اختتام پذیرفت و مقارن اتمام در روز عید فطر

بر دوازدهم نهم

بفر قدوم اقدس بادشاه ظل الله صاحبقران ثانی خدا آگاه زیب و زینت گرفت و با قامت نماز عید و ادای وظایف اسلام چون مسجد الحرام در عید الضحی مرجع طوایف انام گردید و مبانی اسلام و ایمان را استحکام داد و رفعت کرامت فرمود و سیاحان ربع مسکون و سالکان نوردان کوه و هامون را آراسته عمارتی باین رفعت و خوبی در نظر نیامد

بر دوازدهم شانزدهم

و مراتب خیال مرتسم نکته وحقایق گذاران وقایع و مهر و تذکرت پردازان نظم و نثر اگر سوانح نگاران بدایع ارباب ملک و دولت و صنایع شناسان اصحاب حکمت و دور سیلها پرداخته ثنای باین شکوه و عظمت بر زبان قلم و قلم بزبان نکته سنج فراز نده کلک هستی و طراز نده بلندی و پستی این بنیان رفیع را که قبة الکعبه پیش خیزینت بخش کارخانه آفرینش است

بر دوازدهم یازدهم

پایدار داشته صدای تسبیح سبحانش را انکاه آرای ذاکران مجامع ملکوت و زمزمه تهلیل مهللانش را انشاط افزای بر معتکفان صوامع جبروت و ارادت روشن منابر معمورة جهان را بخطبه دولت جاوید طراز این بادشاه داد گر دین پرور که مباشرات

مسجد مبارکش ابواب امن و امان بر روی روزگار کشاده است اسد الله
بحق الحق بدا مله + کسه نور الله احمد فقط قطعه تاریخ این مسجد حسین باد

تاریخ

من بگویم کعبه لیکن اهل دل گویم که هست — حیثه او ا و عاشق سجده این آسمان
روا خدا از دل عالم افروزی که — صبح را کرده بعض نگشت حسرت در دمان
مسجد این هست امی ز مدا اهل جبرئیل — خلوت روحانیان را شمع تابنده جان
وسعت اسباد فضا ما از رحا سلیقه — روشنی اید آماده گشت از مهر کان
هست در روی حاصل اوقات اهل عیش — خیر و عائی مالی صاحبقران شاهجهان
در بنای خیر این سعی که دارد همتش — حاصل کان حمله خواهد گشت اجر جاودان
تا همیشه شد اسلام سمت کعبه است — قبله گاه آرزو باد احسان عاردان
مسجد کان کعبه ثانی است تاریخش بود — قبله حاجات آمد مسجد شاهجهان

۱۶۷

عدد ماده تاریخ از روی حساب ابجد هزار و شصت و هفت میشود و ابتدای آن در سنه هزار و شصت و شش بوقوع آمده لیکن چون تطبیق از کار حکایت و خلاصه ماده بود تحریر تاریخ بحکم پادشاه در آن سال داخل نموده شد و بعد از آن مسجد بکنج حویلی شمالی دا اسواکرد رسه بکمال صفا ترتیب یافته

محبوسی شاهجهان بادشاه

از انجا که شاهجهان بادشاه پسر بزرگ خود شاهزاده محمد دارا شکوه را ولیعهد خود ساخته بود سایر دیگر برادرانش خصوصا محمد اورنگ زیب عالمگیر که سعوبیه بود مدام با وی عداوت میداشتند تا وقتیکه در سنه یکهزار و شصت و هشت هجری پادشاه بیمار شد محمد دارا شکوه که ولیعهد بود نظم و نسق سلطنت بطور خود ساخته راه آمد و رفت اخبار از هر دیار مسدود نمود و دست آن اختلال بسیار در امور سلطنت افتاد و عالمگیر در دکن بود و در همت و جوانمردی گوی سبقت از برادران دیگر ربوده مدام خیال پادشاهی در سر داشت فرصت را غنیمت انگاشته نواب اسد خان امیر الامرا و دیگر امرا را موافق ساخته

لشکرهای عظیم ات اورنگ‌آباد بر سر محمد دارا شکوه که در قلعه اکبرآباد بود فرا رسیده در جنگ
اول بتاریخ هفتم ماه رمضان در موضعی قریب دهولپور که ده کروه از اکبرآباد است با
دارا شکوه رو نمود و تا چند روز همین آتش در کاسه بود تا آنکه دارا شکوه منهزم
گشته بجانب اکبرآباد شتافت و از آنجا نیز شکست خورده به دهلی رفت و از آنجا از خوف
عالمگیر سوی لاهور و بهکر روانه شد و اورنگ‌زیب باکبرآباد رسیده و در راه راجائی
یافته بتاریخ هفدهم رمضان سنه مذکور پدر خود را بطور نظربند محبوس نموده مالک
تخت و تاج گردید تاریخ این معامله که مؤلف بطریق تعمیه جهت طبع آزمائی گفته بود
در اینجا ثبت نموده شد

تاریخ

کرد محبوس پدر را چو شه عالمگیر — دل من گفت که حیف این پسر بد بینم
داد این حافظ شیراز بشارت بدلم — مشکل این است که هر روز بتر می‌بینم
گفتم ای خواجه بفرما یکی تاریخش را که — همه آفاق پر از فتنه و شر می‌بینم
هیچ شفقت نه پدر را در به پسر دارد — هیچ مهری نه پسر را به پدر می‌بینم
بی تأمل سر آهی بکشید و فرمود — پسران را همه بدخواه پدر می‌بینم

۱۰۶۸

یعنی اگر اعداد مصرعه آخر که یکهزار و پانصد و چهل میشود و عدد الفاظ تأمل و عدد سر آه
که الف باشد و هر دو حرف رصد و هفتاد و دو میشود خارج نموده آید تاریخ بر آید

ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ‌زیب عالمگیر بادشاه ابن شاهجهان بادشاه غازی

شب یکشنبه یازدهم ماه ذی القعده سنه یکهزار و بیست و هشت هجری که مطابق
روز آسمان [illegible] هفتم مهر سال شصت و چهار الهی موافق روز شهریور چهارم
آبان ماه جلالی سال پانصد و چهل و یک ملکشاهی مطابق روز سیوم از خمسه مسترقه
قدیمی سال نهصد و هشتاد و هشت یزدجردی مطابق دهم تشرین الاول ماه
رومی سال یکهزار و نهصد و سی و یک اسکندری مطابق دهم اکتوبر ماه انگریزی
قدیمی سال یکهزار و ششصد و نوزده عیسوی از بطن ارجمند بانو بیگم ملقب بممتاز محل بنت
نواب آصف جاه برادر نور جهان بیگم تولد پذیرفته و این قطعه ملک الشعراء ابوطالب

حکیم بعد جلوس فرمودن عالمگیر اورنگ خلافت در تاریخ ولادت او گفته

تاریخ ولادت

داور دین بادشاه جهان | خلق همه مهر عالمتاب
تاج صاحب قران ثانی یافت | گوهر بحر از دگر نه جناب
تا که اورنگ زیب کرد فلک | تخت زین پایه گشت عرش جناب
چون باین مژده آفتاب آمد | افسر جوش بر هوا چو حباب
طبع دانا بسال تاریخش | زد رقم آفتاب عالمتاب

چون در سنه یکهزار و چهل و شش هجری بتاریخ بیست و سیوم ماه ذی الحجه مطابق بیست دهم اردی بهشت روز دوشنبه عقد ازدواج اورنگ زیب با دختر شاه نواز خان ابن نواب آصف جاه منعقد گردید طالب کلیم تاریخ این جشن بسان نظم آورده

تاریخ کدخدائی

جهانگیر با مال بزم شاهی | که کلبانگ عیشش بگردون رسیده
قران کرد سعدین دولت بخوبی | که زین سان قران چشم انسان ندیده
فلک رشته اورنگ زیب اگر خوش | سزاوار ماهید جاوید دیده
بهار برومند شاهی کرد دولت | چو اقبال در پایه اش آرمیده
فلک گفت تاریخ جشن رواش | دو گوهر بیک عقد دوران کشیده

و شاه نواز خان مذکور از اعظم امرای شاهجهانی بود که منصب شش هزاری شش هزار سوار و سه هزار دو اسپه سه اسپه سرفرازی داشت و از طرف شاهزاده محمد دارا شکوه در جنگ عالمگیر بادشاه معرکه مصاف آراسته بشهادت رسید

جلوس

در ابتدای ماه رمضان سنه یکهزار و شصت و هشت هجری محمد اورنگ زیب در حالت بیماری پدر نامدار و برادر بزرگ خود محمد دارا شکوه محاربه متواتر نموده او را منهزم ساخت و پدر خود شاهجهان بادشاه را محبوس کرده عنان سلطنت و فرمانروای بدست خود آورد و بعد از دو ماه بتاریخ غره ذی القعده روز جمعه سال مذکور مطابق یازدهم امرداد ماه الهی سال یکصد و سه اکبر شاهی

شکل مهر اورنگزیب عالمگیر بادشاه غازی
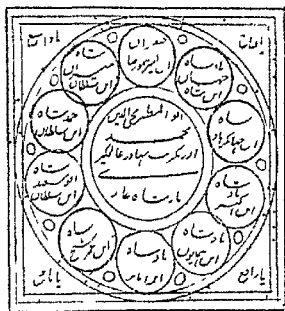
در مهر مذکور ده بود که در روی سکه این بیت منقوش ساخته زده و [illegible] [illegible]
ساختی آشکار بجای لفظ بدر منیر کلمه مهر منیر قرار یافت

بیت سکه

سکه زد در جهان چو بدر منیر شاه اورنگزیب عالمگیر

تاریخ حفظ و اختتام قرآن

چون عالمگیر در سنه هزار و هفتاد و یک شروع حفظ نمودن آیات قرآن
فرمودند تاریخ آن سفر یک فلانسی یافتند و چون در سنه هزار و هفتاد و
هشت اختتام شد برای تاریخ آن ۱۰۷۸ لوح محفوظ یافتند

فتح یافتن اورنگزیب بر شاهزاده سلطان شجاع

سلطان شجاع پسر دویمی شاهجهان بادشاه بود ولادتش روز یکشنبه
چهارم جمادی الاول در اجمیر سال هزار و بست و پنج هجری وقوع یافته
بعد هزیمت داراشکوه باراده جنگ لشکری فراهم آورده از سمت
بنگاله که صوبه داری آن ولایت بدو تعلق داشت نهضت فرمود و عالمگیر این

چهارشنبه غره محرم ربیع اول از اوایل عظیم کوچ نمودند و در کهجوه که یازده کروه عقب
از بلده الهٓ آباد فاصله دارد تلاقی فریقین دست داد جنگی عظیم رو نمود و سلطان
شجاع شکست خورده بطرف بنگاله گریخت. این فتح بتاریخ نوزدهم ربیع الاول
سنه هزار و شصت و نه بوقوع یافته و ضمیر شاعر که همدران مهم موجود بود در عرض
گرمئ معرکه تاریخ این فتح منظوم نموده از نظر بادشاه گذرانید و دو هزار روپیه
صله آن یافت

تاریخ

ای خسرو تو شد شکوه تبارک بادا   خوش بسته بر تاج مبارک بادا
جستم زپی سکون صحت تاریخ   دل گفت بشو فتح مبارک بادا   ۱۰۶۹

بعد فتح حسب الحکم عالمگیر پسر بزرگ او سلطان محمد و میر جمله حامی بال سلطان شجاع
را تعقیب نمودند آن شجاع از بنگاله سر گریخته بدار ارکان رفت بعد از سرگردانی
بریں ملک چند سال را انجام داد و با جمیع اعیال و اطفال بر کشتی سوار شده
غرق دریای فنا ساخت. این واقعه در سنه هزار و هفتاد و یک بوقوع آمده

شهادت شاهزاده محمد دارا شکوه پسر بزرگ شاهجهان بادشاه

این شاهزاده خوش خلق و فقیر دوست صاحب تحقیق و آزاد مشرب بود
و دست بیعت بملا شاه ملقب شاه میرزا بدری داده بود و حال و دل اتباع
مرشد پیر کرده منصب و درد رحمتش مصروف تحقیق معارف بود هرگاه که از
برادر خود عالمگیر هزیمت یافته فرار بر قرار اختیار کرد و طرف ولایت تهته گریخت
عالمگیر مردم در پی او فرستاده ملک و بحر خبر ایشان سر گردانیده مسعود
بود آخر از انجا بصوب گجرات رفته و جمعیتی بهم رسانیده با تمیز آمد و جنگی
عظیم میان او و عالمگیر رو نمود و باز شکست خورده فرار کرد این واقعه در ماه جمادی
الثانیه سال هزار و شصت و نه رو داده بعد از آن بطرف بهکر رفته اراده
داشت که بقندهار رود که بتاریخ بیست نهم رمضان سال مذکور بدست ملک
جیون گرفتار گشت و او را معه پسرش سپهر شکوه محصور عالمگیر فرستاد
بتاریخ بیستم ماه ذی الحجه در سنه که مطابق هفتم شهریور بود در

رسید بحسب الحکم عالمگیر بقلعه خضرآباد که قریب دهلی است محبوس شده و چون از رسیدن داراشکوه بشدت شورش عظیم در شهر پیدا شده بود حکم شد او را قتل نمایند چنانچه در شب بیست و یکم ذی الحجه سنه هزار و شصت و نه و بقولی دیگر بتاریخ غره محرم سنه هزار و هفتاد هجری سر دمان سخت دل در محبس رفته آن بیچاره را شهید نمودند نعش او را موجب اشاره عالمگیر بمقبره جنت آشیانی همایون بادشاه نقل کرده در ته خانه که زیر گنبد مرقد آنحضرت است و شاهزاده دانیال و شاهزاده مراد پسران عرش آشیانی جلال الدین محمد اکبر آنجا مدفون اند دفن نمودند او را دو پسران بود و هم از بطن نادره بیگم بنت سلطان پرویز یکی سلیمان شکوه که بعد شکست پدر گریخته در ملک راجه سری نگر متواری بود و راجه او را در سنه هزار و هفتاد و یک گرفتار ساخته نزد عالمگیر بادشاه سپرد و در قلعه گوالیار محبوس ماند و دیگری سپهر شکوه که همراه پدر دستگیر شده بود و نیز در آن قلعه مقید ماند این تاریخ نغیه در شهادت داراشکوه از مولف این اوراق است

تاریخ

۱۰۶۹ — عقل با بی ادب گرفت و گفت ~~قتل داراشکوه~~ شد تاریخ (۲ / ۱۰۶۷)

و این تاریخ در شهادت او از مخبر الواصلین نوشته شد که از آن شدنا استخراج می یابد

تاریخ

آنکه شاه بلند اقبال هست	رتبه اش در مقام ابدال است
شاه داراشکوه نامش بود	در کمالات شیخ جانش بود
جمعه و غره مه [illegible] شد	بود در وی ز صال آن معذور
۱۰۷۰ — سال تاریخ قتل آن شه دین	شد رقم صاحب بهشت برین
مرقد آن قتیل عشق الله	هست در گنبد همایون شاه

و این اشعار ابدار از داراشکوه است که هنگام شهادت از زبانش بر آمده

از یکی از جبال نواحی کشمیر است و در برابر کوهی واقع شده که آن را تخت
سلیمان گویند باغی در نهایت وسعت و تکلف با عمارات عالیه بنا نهاده و در آن
باب گفته بیت کوهساران بکمر لعل بدخشان دارد * این چنین تخت کی تخت
سلیمان دارد * و آن باغ را چشمه شاهی نام کرده و در آنجا ایشان زمانی از
گروه می افتند و ملاشاه در آن باغ اقامت انداخته تحمل تمام رسیت میکرد و دستور
چنان داشت که هرگاه خبر تشریف آوردن بادشاه می شنید عصا در دست
گرفته بسیر خیابان مشغول میگردید و ایستاده ملاقات میکرد درین سبب صاحب
قران ثانی با اکثری از امرا اعتقاد مفرط با او داشت و مشهور بود که هندوستان
دو شاه اند یکی شاهجهان و دیگر ملاشاه و مابعد محبوسی شاهجهان و قتل داراشکوه
سنه هم بالجلوس عالمگیر بادشاه او را جبراً و قهراً از کشمیر طلب حضور فرمود
او لاچار شده بلاهور آمد در اثنای راه رباعی مشتمل بر تاریخ جلوس که پیش
ازین مرقوم شده بدار السلطنت دهلی فرستاد چون بمطالعه بادشاه در آمد تکلیف
حضور معفوف گردید و حکم شد که در لاهور باشد در مرات جهان نما مرقوم است
که او در سنه چهارم از جلوس یعنی سال هزار و هفتاد هجری در لاهور رحلت نمود
و مرقدش در آنجاست و تاریخ فوتش بر لوح قبرش مکتوب شده

۵۰ ما دا ملاشاه بر توحید جان * و تاریخ که در مخزن الواصلین مرقوم است از آن سال
هزار و شصت و نهم استخراج می یابد اینست

تاریخ

مقتدای زمانه ملاشاه ... نور الله قبره و سر اه
پیشوای محققان بوده ... رهنمای مدققان بوده
از مریدان شیخ میرش بود ... جای عزلت بکاشمیرش بود
باس انفاس کسب او بوده ... ببقش عرش و فرش بیموده
عقل تاریخ آن خدا آگاه ... گفت محبوب خلد ملاشاه ۱۰۶۹

موتی مسجد شاهجهان اباد

این مسجد سرتا پا از سنگ مرمر است و بحکم عالمگیر بادشاه در سنه دوم جلوس

مائة نصرف یک لکهه و شصت هزار روپیه و عاقل خان تاریخ آن یافته

تاریخ

ان المساجد لله فلا تدعو مع الله احدا

مسجد سہارنپور

در مراتب جهان بسا سطور شب که صدر دوش بکمالی بار یاو شاه در زمان دولت
خود مسجدی عالی در بلده سہارنپور برای شیخ عبد الستار تعمیر ساخته
در دیه وقف صدمه آن فرموده بود و مسجد مذکور بمرور دهور و العصائب
ایام مشهور خراب و ویران شده بود در آواخر سلطنت شاهجهان بادشاه
شیخ عبد السبحان صحی که از احفاد شیخ عبد الستار بود در آن مسجد خراب با جماعه
از فقرا و اصحاب سکونت اختیار نموده بفقر و فاقه و عبادت و ریاضت بسر میکرد
در سنه هزار و شصت و پنج که مرتبه عالی عصمر خان بفوجداری میان دوآب کامیاب
کردید روزی بخدمت شیخ عبد السبحان آمده مسجد را خراب و ویران دیده از بانی
و سال بنای او پرسید و کتابه را که بر سنگ کنده بود خوانده متاثر گردیده اب
در دیده کرد امید و همان روز برای تعمیر مسجد معماران تاکید نمود تا در اندک
مدت مسجدی در غایت صفا و کمال برابر مرتب شد فصحا و شعرا تاریخها گفتند
از آن جمله این تاریخ است که از آن سال هزار و هفتاد استخراج می یابد

تاریخ

بهار گلشن فضل و کرم عصمر خان	که باره شد بر صحاسی اش گلشن جود
جهان فروز مهی آسمان مجد و علا	که کوئی سکی بر اسای رو زکار ربود
بنای مسجد عالی اساس طرح انداخت	که آسمان بدرش جم سود تراکسجود
بومست بر ورق دهر خامه تاریخ	خلیل واحد سبحان بنای کعبه نمود

و چون خلیل و واحد از احوال شیخ عبد السبحان بود لطف این تاریخ ظاهر است
و شیخ عبد السبحان در سنه سبع و ثمانین والف فوت شد تاریخ فوتش
۱۰۸۷
آن شیخ عبد السبحان ٭ یافته اند

شهادت سرمد

۴۰۲

اصلش از فرنگستان است و ارمنی بود در اکثر تحصیل فنون سعی نموده بکسب تجارت پرداخت مایه فراوان گرد آورد و وقتی در اثنای سیاحت به هندوستان بپسری عاشق شد هرچه داشت تاراج نمود و بستر عیب پوشید هر چند نگذاشت از آن باز برهنه زیستی به بول و غایط در نظر خلق کردی گاه گاه فکر شعری میکرد رباعیات او مشهور اند و بیشتر رباعی میگفت دارا شکوه پسر کلان شاهجهان بادشاه از راه موحدی او را دوست داشتی روزی تعریف او کرده طلب حضور فرمود چون داخل اردوی معلی شد بادشاه عنایت خان را برای تفتیش حال و کشف و کرامت او فرستاد خان مذکور آمده و او را دیده بازگشت بادشاه از کشف و کرامت او پرسید عرض نمود که بر سرمد برهنه کرامات تهمت است کشفی که ظاهر است در کشف عورت است ٭ در اوایل جلوس عالمگیر بادشاه او را تکلیف لباس کردند او از فرط ماخولیا تن در نداد ما بعد در سنه هزار و هفتاد و دو هجری بفتوای علمای زمان بقتل رسید و عمده در کشتن سرمد این رباعی بود که از آن شایبه انکار معراج لازم می آید ۔

رباعی

آنکس که سر حقیقتش باور شد — خود پهن تر از سپهر پهناور شد
ملا گوید که بر شد احمد بفلک — سرمد گوید فلک باحمد در شد

چون او را بکشتنگاه بردند و جلاد حاضر شده خواستند که بحسب دستور چشمهای او را ببندند سرمد از آن منع کرد و بجانب جلاد نگاه کرده تبسم نموده گفت تو بهر صورتی که می آئی من ترا می شناسم و در نفس واپسین این مصرع بر زبان ترانه گفت ع عریانی تن بود غبار ره دوست ٭ آن نیز بتیغ از سر ما وا کردند ٭ پس مردانه سر زیر تیغ نهاد و جان داد این دو تاریخ که یکی از آن نتیجه طبع از مولف این اوراق است

تاریخ

۱۰۷۲ چون دل من سال قتل سرمد دیوانه جست — گفت شهر دا آه آه سرمد دیوانه رفت

ایضاً معمہ

۱۰۷۲ بعد سرمدل سر طائی بگو ۱۰۹۱ سال مفلس سرمد سرت وای

و این ابیات در تاریخ شہادت او کہ سال ہزار و ہفتاد ازان استخراج می
نماید از محمد الواصلین نوشتہ شد

تاریخ

باری حق حکیم سرمد بود | در تمنای عارف سرآمد بود
ہیچو مہر فلک بعمر تمام | در دو آتش بپاک دامان
ذات والای آن خدا آگاہ | بود میک قتیل عشق اللہ
گفتہ ام سال قتل آن مقبول | ۱۰۷ بود مقتول سرمد مقتول

بنای پل سلیم گڑہ

چون در عہد خلافت عالمگیر بادشاہ در سال ہزار و ہفتاد و سہ ہجری در لوہ
گڑہ کہ مشہور سلیم گڑہ ہست پل احداث یافت تاریخ آن یافتہ شد

۱۰۷۳ اہدنا الصراط المستقیم

نواب اسلام خان وزیر اعظم

نامش میر عبد السلام مشہدی منصب ہفت ہزاری را رسیدہ و بالش
ممالک دکن شدہ بلندی داشت در شاہجہان نامہ مرقوم ہست کہ او در ایام
حکومت بود و سال چہاردہم جلوس سنہ ہزار و شصت و ہفت ہجری فوت کرد
مقبرہ او در سواد اورنگ آباد معروف ہست و عمارت وسیعی دارد و در تذکرہ
الامرا مرقوم ہست کہ اسلام خان میر عبد السلام خراسانی در ایام
نظامت دکن بدست یکم شاہجہان در انجا فوت کردہ امامی کشمیری
قطعہ تاریخی کہ در وفات اسلام خان کہ والا تخلص داشت نوشتہ ازان سال
ہزار و ہفتاد و چہار برمی آید قطعہ است

تاریخ

حیف کز فوت بندہ ی امرا | تیرہ راج شد نصیب سپاہ
ہستہ از سکہ بری آہ از دل | خرمن ماہ ماند یک سر کاہ

۱۰۶۴

تا کند صبح پاک باشی را | رخت بیرون کشید زین خرگاه
آنکه وزع اند ماه تا ماهی | همه از اده دل کدا و سناه
دور زندان آفتاب اوج کمال | مردمک شد رکز به ابر سیاه
شد نفس ناله در گلو ما را | هیچ‌یکی زین مصیبت جانکاه
جست این مصرعه از زبان غنی | میرزا اسلام خان والاجاه

۱۰۷۴

نواب نجابت خان خانان

یکی از سپه‌سالاران عالمگیر بادشاه بود نامش میرزا شجاع و نام پدرش شاهرخ میرزا نبیره میرزا سلیمان والی بدخشان بود و میرزا شاهرخ در زمان اکبر شاه منصب پنجهزاری داشت و در زمان جهانگیر بادشاه منصب هفت هزاری یافته و عالمگیر بادشاه نجابت خان را با لقاب یار وفادار و خان بهادر هم خطاب میکرد در اجین شب یوم الاحد چهارم جمادی اول سنه هزار و هفتاد و پنج هجری وفات یافت تاریخ وفاتش بعد منهای یک الف از عبارت رحمة الله استخراج می یابد قطعه تاریخ در بیان تولد و عمر و وفات او

تاریخ

در هزار و دو از دهم آمد | به یکم از رجب نجابت خان
باز در چارم از جمید نخست | سال هفتاد و پنج شد پنهان
شصت و سه سال جملگی عمرش | هیچ عمر شفیع انس و جان
رفت شان نجابت شد چو بجا | رحمة الله علیه در الغفران

۱۰۷۵

ایضاً

مصرع بهر احد جام ارجمادی نخست | هزار و خمسه و سبعین شد بر کاردار

۱۰۷۵

و الفاظ خان عالیجاه ستود و سیر از عبارت قضاء الله حق تاریخ وفات او استخراج می یابد و این چند تاریخ از ملک پنجاب کشمیری بهمت ع گفت
یا نقب شجاع زیبا رفت + مصرع نجابت خان لب از کعش فرو بست
+ غم دل روی آسمان بگرفت

۱۰۷۵

وفات شاه جهان بادشاه

بتاریخ بیست و ششم ماه رجب سنه یکهزار و هفتاد و شش هجری که مطابق بیست و سوم جنوری ماه انگریزی قدیمی و دوم فروری جدید ای سال یکهزار و ششصد و شصت و شش عیسوی بود در قلعه اکبرآباد وقوع یافت و در روضه ممتاز محل که مشهور بروضه تاج بی بی است در پهلوی او مدفون گردید ایام شاهزادگی آنحضرت از روز تولد تا روز وفات حضرت جنت مکانی سی و شش سال قمری و یازده ماه و ایام سلطنت از هنگام وفات پدر تا آخر روز ماه شعبان سال هزار و شصت و هشت هجری سی و یک سال قمری و شش ماه و یک روز و ایام معزولی و محبوسی از غره رمضان سال مذکور تا روز وفات هفت سال قمری و ده ماه و بیست و شش روز جمله مجموعه عمر آن سعید روزگار اثنای سلطنت هفتاد و شش سال قمری سه ماه و بیست و هفت یوم بوده و بحساب سال شمسی هفتاد و چهار سال و هجده روز میشود لقب او بعد وفات اعلیحضرت فردوس آشیانی قرار یافت بر مرقد او که از مکلف سنگ مرمر است این عبارت مرقوم است

عبارت بر مرقد

مرقد منور مضجع مطهر بادشاه رضوان دستگاه خلد آرامگاه اعلیحضرت علیین مکانی فردوس آشیانی صاحب قران ثانی شاهجهان بادشاه غازی طاب ثراه و جعل الجنت مثواه در بیست و ششم شهر رجب سنه هزار و هفتاد و شش هجری از جهان فانی بسرگاه جاودانی انتقال کردند فقط شعرای یکه سخن در تاریخ او نظمها گفته اند از انجمله یکی این است عالم سفر کرده شاه جهان + اما یکعدد در نامی شود و اشرف خان این است گفته

تاریخ

سال تاریخ فوت شاه جهان — رضی الله عنه اشرف خان — ۱۰۷۶

ایضاً از دیگری

چون شاه جهان خدیو قدسی ملکات — برداشت بعزم عقبی رخت حیات

گفتم ز عقل سال تاریخش را — گفتا خردم + شاه جهان کرد وفات — ۱۰۷۶

ایضاً از دیگری

بهر تاریخ وصالش از خرد کردم سوال — گفت سید بر سریر قدس داد آن حاتمی — ۱۰۷۶

(در این چند ابیات از کتاب مجمع الواصلین نوشته)

۴۰۸

آنکه فردوس آشیان آمد — ثانی صاحب قران آمد
شاه گیتی پناه شاه جهان — چون ز دنیا شد سفر جنان
از رجب ماه بود بیست و ششم — که ز شاهی است هجرت هم
سال تاریخ رحلتش رضوان — زد رقم عرش خلد ماه جهان
روضهٔ او باکبرآباد است — همچو فردوس عرش بنیاد است

۱۰۶۷

غضنفر خان

یکی از معتمدان کبار بادشاهی بود سه بار بحکومت بهار پور لوای حکومت برافراخته دو بار در زمان شاهجهان بادشاه بفوجداری میان دوآب کامیاب گشته و مرتبه سیوم در عهد عالمگیر بادشاه بحکومت صوبه بهار پور سرخرو بود وقتیکه در صاحب صوبگی ٹھٹھہ سر بلندی داشت هفدهم ذی قعده سنه هزار و هشتاد و هفت عازم ملک عقبی گردید نعش او را از ٹھٹھہ آورده در شاهجهان آباد مدفون نمودند این قطعه در تاریخ وفات اوست

تاریخ

خان والاشان غضنفر خان که بود — بر دلش پیدا بسی راز نهفت
دست جود او بجاروب کرم — گرد حاجت از در دلها برفت
از سحاب فیض آن دریا نوال — گلشن جود و سخا گلگل شکفت
گوهر جان را بتاراج اجل — گرچه نسبت داشت لیکن داد مفت
سال تاریخ سر روشن لقا — هفدهم از ماه ذی قعده بگفت

۱۰۷۷

باغ مراد آباد

چون عالمگیر بادشاه در مراد آباد باغی بنا نموده تاریخ آن باغ یافته

تاریخ

خسرو باغی بناشه عالمگیر — فیض بخش جهان چو مهر منیر
بهر تاریخ او چو کرد سوال — گفت هاتف که دیده باغ جمال
درین تاریخ استنباط است اگر حرف عبارت باغ جمال گیرند سال هزار و

هفتاد و هفت بر آید و گر کلمه دین فارغ حمال بگیرد سال یکهزار و یکصد استخراج ماند معلوم کدام درست است

شیخ حسن بن شیخ نظر الله

قوم بنی اسرائیل مرید شیخ بهاء الدین میر شی در سنه یکهزار و هفتاد و هشت هجری فوت کرده و متصل حویلی خواجه کس و اسن در محله گران مدفون شد. عاشق معشوق + تاریخ وفات اوست گنبدی باشان و کلس طلا دارد کتاب صراط المستقیم در سلوک از و یادگار است

شیخ محمد معصوم

ولد شیخ احمد سرهندی است میلاد او در سنه سبع و الف واقع شدن در عمر سیزده سالگی از جمیع علوم و فنون حظ وافر فراگرفته و جهانی در سلسله مریدانش انتظام یافته در سنه تسع و سبعین و الف که عمرش هفتاد و دو رسیدن بود فوت شد عزیزی در تاریخ رحلتش عرفون + زمه رحمان امام معصوم + دیافت که سه اند شعرای آن عهد بود تاریخ وفاتش بدینگونه یافته

تاریخ

خراج خاندان نقش بندان | فروع دین احمد خواجه معصوم
بسوی کلس عقبی قدم زد | ازین دیرانه آباد کهن بوم
زدل پرسیدم از سال وفاتش | ندا آمد ز عالم رحمت معصوم

غنی کشمیری

اسمش میرزا محمد طاهر دوست اکرو شیخ محمد محسن فانی بود و بعد قطع ادراک و فنون علوم تراشا دخیره و سعی می نمود از خط کشمیر بخواد سخنوری خوشحال شد اسده دیوانش مخمد میرزا علی ماهر مرتب داده تاریخ ابتدای شعر گفتن او از لفظ غنی که هم تخلص اوست بر می آید برین تخلص بسیار محفوظ بود و در عمل عراقی دو سال قبل از وفات استاد در سنه یکهزار و هفتاد و نه هجری در کشمیر درگذشت گویند که بادشاه هندوستان سیف خان حاکم کشمیر نوشت که او را روانه حضور نماید سیف خان او را طلبیده تکلیف رفتن هند نمود ابا

سید نعمت الله نارنولی

از خوارق و حالاتش رسالها پرداخت اصلش از نارنول است بعد از تکمیل علوم
بحر باراده سیاحت بوده مطهره بر کمر بسته و ناسه در دست سیر نالانج
رسید آن باسته دوست جلال سیاحت در انتهای سیاحت ملک بنگاله عنوانها
در شهر اکبر نگر عرف راج محل در آمد از قضا در آن روز میر سید قادری که مرجع خاص
و عام آن دیار بوده بسبب بیماری مرگ بهاده بود فرزندانش پرسیدند که
جنازه شما والمیت پیش بیماری کرامت فرمود خدای بدین شکل و هیئت مطهره به
کمر باسته در دست خواهد ادرا الکلف پس بیماری کلید این نعمت دهان حق
تسلیم کرد چون سوگواران از تجهیز و تکفین پرداختند حضرت شاه رسیده نماز جنازه
تمام فرمود چند روز در آن شهر توقف کرد بسیاری از ارباب طلب گرد آمدند
ابو نصر نصرالدین محمد سلطان شجاع خلف صاحب قران ثانی ناظر بنگال و اکثر
ارکان دولتش مریدی گردیدند و شاه در موضع فیروزپور که از راج محل مسافت
چند کروه در سمت شرقی واقع شده سبب رحل اقامت انداخت گویند مبلغ
ده روپیه رائج آن گلی در سطح زمین بهر روز صرف میکرد هر که بحسب استحقاق طعام سکنه
بدان موضع بدان اوضاع خدمت داد که هر دو پای او خشک گردیده و فاتش در سنه
هزار و هفتاد و هفت واقع شد اما این دو تاریخ که از تحریر الاصلین نوشته شد
از آن سنه یک هزار و هشتاد استخراج می یابد

تاریخ

شاه عرفان پناه عالیجاه — نعمت الله مظهر الله
نارنولی شه ان ولی خدا — رفع الله قدره ابدا
شد فیروزپور زو معمور — ملک بنگاله کسب رونق بود
نعمت و دولتش جهان میداشت — که نگر صاحب قران میداشت
بود شاهانه دولت ان شاه — که ندارد مانش تکلف راه
گفت تاریخ لعل او را نام — نعمت الله مهر عدل مدام

ایضاً

اگر دنا ماو بود صاحب صدق الیقین | رسید داز عمس سفرهٔ چرخ زمین
چون ز جهان فنا رفت بدار البقا | سال وصالش بگو قطب بهشت برین

۱۰۸۰

میرزا صائب

امام غزل طرازان و علامهٔ سخن پردازان بوده نامش میرزا محمد علی تبریزی اصفهانی
و تخلص او صائب در عین شباب و آخر عهد جهانگیری در هند آمده بود و باز مراجعت
نموده چون اصفهان رفت بخطاب ملک الشعرای شاه عباس سرفراز گردید
یاست میرخوسعی میگوید که روزی در مجلس میر معز نشسته بودم سوداگری از ولایت
آمده ظاهر ساخت که صائب فوت کرده میر معز صوفت و دیگر اعزه که در آنجا حاضر بودند
افسوس ها کردند و فقیر بدیهه گفت که صائب رفت و یافت پی کرد نمادهٔ تاریخ

۱۰۸۰

رحمه فالسن رسید هزار و هشتاد هجری المعانی افتاده در اصفهان مدفون گشت
غزل پر اکه مطلع است اینست بیست در هیچ پرده نیست نباشد نوای تو عالم
پر است از تو و خالی است جای تو بر طبق و حسب رسنگ نما او که یکسطر مرمرا است
کشده صحت سیر آرا و بلکه امیا و رسد ایچ و دانشمند گفتند

تاریخ

شد لیس عالمه پر راه سید حسین تا ما | رسید از پی عالم بصری به روضهٔ دار السلام
جامهٔ آنرا از انشا کرد سال تحقیق | ملک کلک از جنبش صائب عالی مقام

۱۰۸۰

شیخ محمد محسن فانی

از اکابر کشمیر و عالمی فاضل و صاحب جاه و پاکیزه روزگار و خوش صحبت بود
چند روز در صوبه الله آباد خدمت صدارت داشت و صاحب مزاج عالی توجه تمام
بحالش مریدی میسر بود هرگاه فتح بلخ بر دست سلطان مراد بخش اتفاق افتاد
و ندر محمد خان تخت نشین آنجا حریده بگریخت و اموال وی ضبط شد در کتب خانه
اش دیوان شیخ محسن مشتمل مدح خانش کور یافتند از آن روز از نظر پادشاه
افتاده بی منصب شد و از خدمت صدارت معزول گردید اما سالیانه فراخور
حالش مقرر گشت بعد از آن تا آخر عمر از کشمیر بر نیامد همواره بدرس و افاده
اشتغال داشتی دیوانی ترتیب داده سخنها خوب گفته گویند شیخ را با یکی

از بلبلهای کشمیر که یحیی نام داشت و در رعایت رعنائی و مناسبت حسن و جمال بوده
ست دلبستگی تمام بود اتفاقاً درین ایام ظفر خان ناظم صوبه کشمیر نیز بادی تعلق
خاطر پیدا کرد و هرچند او را بنقد و جنس فریب داد خاطرش بجانب خود مایل نساخت
آخر بغرض در تحویچه و شیخ محسن گفته شهرت داد این دو بیت از آنجمله است بیت

حقه را مید از سار دما و دامان یحیی | مرده را در جنس آید بوی سان یحیی
ببند حیص بحیص شد بسمله و سمار شیخ | رشتهٔ تسبیح او شد شد لستان یحیی

و در ابیات دیگر نام او صریح آورده چون غزل بسمع شیخ رسید بنا بر ملاحظه حکومت
ظفر خان نا شنیده انگاشته خاموش ماند رحلت شیخ در سنه هزار و هشتاد و
یک هجری اتفاق افتاده چون تاریخ نویس در نظم مدخلی نیافته بود مؤلف
این دو تاریخ در رو نویس گفته

تاریخ

هالی سال نوشته ایچو خواهے | محمد محسن مخدوم فانی ۱۰۸۱

۲۹۱ | ۸۹ ایضاً

خوامس تا تخلص بهره مخدوم گرامی | شود تاریخ رحلت او محمد محسن فانی ۱۰۸۱

دانشمند خان موسوم بمحمد شفیع

در سلک افاضل علمای اعلام داخلست و در عهد شاهجهان بادشاه در هنگامیکه
علیمردان خان قلعه قندهار را بدست اولیای دولت سپرد صاحب قران ثانی مشکل
بود ملا شفیع بر رسم تجارت و سیاحت بهند آمده بادشاه او را بار سند بیوت
طلب نموده در سلک ملازمان منسلک فرمود و در اندک مدت مسطور الطاف عنایت
بادشاهی شده بخطاب دانشمند خانی سر افراز گردیده بمنصب سه هزاری
و خدمت بخشیگری خلعت امتیاز پوشید و در اواخر ایام سلطنت شاهجهان
از منصب و خدمت استعفا نموده در دار الخلافت شاهجهان آباد منزوی
گشت و در ایام عالمگیر بادشاه مورد مراحم بادشاهی شده بمنصب چهار هزاری
شش هزاری نایب و آخر به پایه پنجهزاری رسید و در مرات جهان مرقوم
است که خان مذکور در آخر عمر بعلم اهل فرنگ مایل گردیده اکثری از احکام

۱۳ تحریفات الخاعۃ تکرار می شود در ماہ ربیع الاول سنہ ہزار و ہشتاد و یک و تکیک
صوبہ دار سنا ہجہان اباد بود و درگذشت یکی از سخنوران تاریخ او یافتہ
۱۰۸۱ کریمہ توفنا مع الابرار + و دیگری گفتہ + گفتا ہنی شعیع محمد شصیع باو + +

خواجہ عبد الرؤف

در اکبر اباد متصل ہزار پیر کیلانی تربت خواجہ عبد الرؤف موحد دہست کہ در سنہ
ہزار و ہشتاد و یک نوت کردہ دبر مرقد او این تاریخ بہ تعمیہ سرقوم ہست

تاریخ

خواجہ عبد الرؤف پاک لب — سوی جنت بصد لطافت رفت
طایر روح آن خجستہ نہاد — زین گلستان بہ نزاہت رفت
۱۰۸۱ ہاتف غیب گفت تاریخش — یکی از صاحب شرافت رفت

بعضی چون یکعدد از اعداد صاحب شرافت دور کنی تاریخ بر اید

باغ حسین

چون در سنہ ہزار و ہشتاد و یک باغ حسین بنام امام ہمام سید الشہدا
ترتیب آباد اینے موضع جنید پور در بلگرام احداث یافت یکی از سخنوران این
تاریخ برسم تعمیہ خوب گفتہ

تاریخ

باغ حسین گشت چو احداث در ربیع — شد خاطر جمیع محبانش شاد شاد
۱۰۸۱ تاریخ او بگفت بمن پیر عقل من — بای خزان بریدہ ز باغ حسین باد

تاریخ سرای بختاور نگر

بختاور خان یکی از امرای عالمگیری بود در سنہ ہزار و ہشتاد و دو ہجری
سرای نزدیک دہلی با باغ و مسجد و تالاب اباد ساخت و بختاور نگر
نام نہاد چون تیار شد جمیع شاعران و صاحب طبعان بایہ تخت را لتکلیف
تاریخ آن کردند تاریخ ہیچکس پسند نیفتاد محمد افضل سرخوش مصنف تذکرہ
کلمات الشعرا این تاریخ برسم تعمیہ خاطر خواہ البتان گفت آورد باد شاہ
تا امرای عظام ہرکہ شنید بسیار پسندید و تاریخ مذکور بہ بہشت ... ...

مان حیات بود در بلدهٔ ملتان و در اوایل جلوس اکبر بادشاه بسال یکهزار و
هشتاد و پنج هجری بود ایت حیات سپرده و سر خود تاریخ نوشت او بطریق
تعمیه گشته

تاریخ

مرد ملا مفید در ملتان ‌‌ ‌ این سخن چون بگوش سرخوش خورد
برکشید آه و سال تاریخش ‌ ‌ گفت ملا مفید ملحی مرد

۱۰۸۵

مسجد عالمگیر بادشاه

مبارک منزل عمارتی عالی بود در اکبرآباد اندرون دولت عالمگیر بادشاه که در
سنه یکهزار و هشتاد و پنج هجری مسجد عالی اساس تعمیر ساختند و کتابه آن میرزا
ایزد بخش قلمی کرده ٭ کتابه اینست ٭ لله الحمد این چه مکان است که پاک تر از جان
است تعالی الله از سوید او اعدار ولیفض گلزمینش سبب تا از شوق نجی بهار
اجابت معتکف محرابش طهارت و دست خاک و آبش وسعت صحنش در
مد نظر نگنجد و رفعت کنگره اش بسد مبالغه نرسد فضایلش عالی است که در بهلی
حوض چون نهری از دور گذشته بلکه همچو رشته در گوهرش حاکرده از اینجا صفای
دریاب که گوهر اندر یا آب است و انجا دریا از رشک صفایش چون رشته در پیچ و تاب
از انجا که خانه حق جل و علا است اگر فرشش را عرش گویند رواست بیشه طاس
از کوهی تا سقف فلک خمیده با همچو اکمان نشست بتواضع خم کرده هر که راید
مکان گذر افتاد خون سا به سر بسجده نهاد اگر زمینش بر زمین سر نهین امر
سنیده هر کز از سجده سر نخی بجید حضور با آنکه لقوام و نجات در صلواة بر عشم
با نیفرار که گلدانگ شهرتش اقطار امطار گرفته مسجد عالمگیر گفتنش بجاست
و باین اعتبار که از خاک بر داشته بجاده تاب رسانده عطای بادشاه
زمان ملک الملوک ، و در آن المتخلق باخلاق الله البالغ کل بالغ . بی احبار سینه
رسول الله جنان بمرتبه فنا فی الله پرداخت که خانه خود سر خانه خدا ساخت
ساپون دلی که از خصال سلطانی بصفات سبحانی گراید مبارک منزلی
که اندر دار الخلافه به بیت الهی هیچ نصیب نی آید ذات اسرفش نسب افزاید

تابی کرده بصوبهٔ احمدآباد گجرات رفت و بکمتر مدتی در تقرب از تمامی ارکان دولت
سبقت نمود در مدح سلطان قصاید غرا گفته روزی در اوایل ایام جلوس که
شاهزاده میسرست دار وغه علیحده که یکی از جملهٔ آنها بود براه شیخ این
رباعی نوشته فرستاد رباعی ای شاه جهان چو حباب الله است ✣ هر حکم
تو چون حکم کتاب الله است ✣ این جبلهٔ دو عقل متاع درب ✣ اطلس صفت عالم
باب الله است ✣ سلطان را این سخنش مطبوع افتاده فرمود که عبارت محل رباعی
هرجا که شیخ بیاید مانع نشوند صفای روزمره و طرز کلام شیخ الحسان بود که هرکس
که از ملوک و خوانین و آحاد الناس لمحهٔ صحبت یاد میداشت فریفتهٔ وی میگردید
حاضرجوابی وی بمثابه گوئی از مشهور است گویند شاهزاده روز عید الضحی گوسفندی
بدست خود ذبح کرد و چشمهای وی چنانکه بشعر است باز مانده بود سلطان ساعتی
دران نگاه کرده بجانب شیخ دید شیخ فی الفور این بیت خواند ✣ عید قربان
است میخواهم که در بابت سوم ✣ همچو چشم گوسفند کشته حیران شوم ✣ بمعنی توئی
دیگر روز عید الفطر در هنگام سواری عیدگاه برای صحرا رفته بود چون نظر سلطان بروی
افتاد فرمود که در بهشت عید چه گفته آمد و حال آنکه شیخ هیچ نگفته بود اما بخاطرش رسید
گفت سلطان از ادای دوگانه فارغ شود غزلی ترتیب داده بعرض رساند که ملی حسب
حالم غزلی گفته شده است سلطان متوجه شده گفت بخواند شیخ را که عادت
سعید در حسب بود بر آورد و چون میدانست که خاطر سلطان بجانب شراب مایل
است در همان مجلس بدیهه غزلی شروع نموده بسوی کاغذ میدید دادش ابیات
رنگین میخواند

غزل

روز عید است لب خشک می آلود کنید ✣ چارهٔ کار چو ما می لشنه لبان زود کنید
دیرگاه است که از روزه جهان دور بودم ✣ زود باشید بکف جام می اندود کنید
زیب خوب شباب لب جام حسن ایار ✣ بوس دارد دل حسرت خشنود کنید
حرف منبر نه واعظ نتوان کرد بگوش ✣ گوش بر زمزمهٔ چنگ و نی و عود کنید
هست بهبود شما بندگی شاه مراد ✣ بهتر آنست که اندیشهٔ بهبود کنید

چند روز برای نوکری سرکارش احتیاج شود و پس از فضل ربی در سرکار
عالمگیر بادشاه با وجود منصب قلیل تقربی پیدا کرد که امرای عظام مثل اسد خان
دیوان اعلی وغیره رشک می بردند تا آنکه روز پنجشنبه اواخر رمضان سنه هزار
و هفتاد و هفت هجری در ملتان که بحکم بادشاه بشهر ملتان رفته بود از عالم
رحلت شود و در مقبره عالی که خودش بنا نهاده بود مدفون گشت

شیخ مهدی ابن شیخ کبیر بالا پیر

در شانزدهم محرم سنه هزار و هشتاد و هشت هجری فوت شده و مرقد
او در بلده قنوج اندرون احاطه درگاه پدر خود یعنی شیخ کبیر بالا پیر که برکنار دریا
کالی ندی واقع است تا امروز موجود هست و گنبدی عالی دارد و اندرون این روضه
مزارهای دو پسران او نیز موجود اند و بر دروازه گنبد مذکور این چند عبارت
با تاریخ مرقوم هست عبارت این گنبد عالی و قبه متعالی در عهد سلطنت
مروج دین پناه ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بادشاه غازی تعمیر یافت
تاریخ وفات حضرت شیخ مهدی بن شیخ کبیر بالا پیر بن شیخ قاسم
قادری

تاریخ

هزار بود و هشتاد و هشت از هجرت   گذشت شانزدهم روز از محرم ماه
شب شنبه و هنگام صبحدم بود   که آن محمد مهدی سپرد جان بالله

این قبه پر نور و گنبد با تجلی طور مصحح پاک و مرقد عطر ناک قطب زمانی سلیمان ثانی
قدس اسراره در سنه ۱۰۸۹ هجری تعمیر شد فقط

میر اسمعیل

بعمر هفتاد و چهار سالگی بروز سه شنبه چهارم شوال سنه یکهزار و هشتاد
و هشت هجری فوت کرده بود سنه حیات او از کلمه سید استخراج می یابد و تاریخ
فوتش از الفاظ افضل زمانه بر می آید چنانچه تاریخ فوتش او چه سید افضل زمان
می باشند اند و یکی از مریدان او این تاریخ گفته

تاریخ

مهدی دین رحیمی که فیض عام او   دلهای سنگ تیره ما یافته صفا
چون آرمید روح شریفش بباغ خلد   تاریخ او نوشت قضا ختم اولیا

۱۰۸۸

ایضاً

شد رهنما چو پیر من سوی مقام قرب   سوی مقام قرب شد رهنمای پیر من
طبع شده مشیر من از پی سال وصل او   از پی سال وصل او طبع شده مشیر من
گفتمش ای ظهیر من از سر سوز و حزن و غم   از سر سوز و حزن و غم گفتمش ای ظهیر من
سال وصال پیر من عاشق سر حق بود   عاشق سر حق بود سال وصال پیر من

۱۰۸۹

و پسرش میر حسینی این مصرعه در تاریخ وفات او یافته ع بحنین شوال پیرم
داخل جنت شده ⁂

۱۰۸۹

میرزا محمد علی ماهر تخلص

صاحب سخن و فقه یافت و خورده بین بوده در اصل هندو بیدری بود و در اکبرآباد
توطن داشت پدرش در سرکار میرزا جعفر معمائی نوکر بود و میرزا بلطایف
الحیل خاطرش از دین آبا گردانیده مسلمان ساخت و چون لاولد
بود از ابنای خود نموده در تربیتش نهایت جهد مبذول داشت تا کلیم دیر
توسن به مرتبه رسانید که از شعرای عصر جهانگیری و شاهجهانی صحبتها داشته و از
محمد داراشکوه خطاب میرزا خان سرفرازی حاصل نموده چنانچه خود فرموده
بیت کرده بارادت انتخابم ⁂ بخشید میرزا خان خطابم ⁂ بعد از فوت داراشکوه
در زاویه بلد اسیر فقر درآمده ترک علایق دنیوی نموده گوشه عزلت
اختیار کرده دیگر به مرتبه نرست و چون بوی تشیع در دماغش پیچیده بود و صحبت
دانشمندان که در مذهب خویش متعصب هرچه تمام تر داشت اختیار نمود
پس از رحلت وی از روی مسلک کرفت و از خانه بر نیامد تا آنکه در سنه
هزار و هشتاد و نه فوت شد میر حسین تاریخ او چنین یافته

تاریخ

حیف درم جهان معنی طراز رفت   مست نکیج عدم از قدح موت شد

۴۲۱	۱۰۸۹	سر جوش عقیده خواست سال وفاتش گفت خرد آه آه ماه رافوت شد

سید علی کبیر

در سنه هزار و نود و یک هجری بشهادت رسید و تاریخ شهادت از این بیت

تاریخ

کنج علم و شرع و دین چون کنج زیر خاک شد — قدسیان از فلک زین غم گریبان چاک شد

۱۰۹۱ خامه لعد برزد از سال تاریخش رقم — سید الاعلی اکبر شهید پاک شد

تاریخ چاه و حوض

در سنه هزار و نود و دو هجری باقر خان چاهی و حوضی در درگاه پیر دستگیر احداث نموده و تاریخش اینست

تاریخ

چاهی شد و حوض داکشاری — در سر قد دستگیر کونین

۱۰۹۲ خضر آمد و سال این بنا گفت — سرچشمه آبروی دارین

تاریخ چاه

در اثنای راه لاهور و جهنه رنجیت رای کاینهه پدر بهجهور داس مصنف کتاب تحفة الصبیان وغیره در سنه هزار و نود و سه هجری چاهی احداث نموده بود که آب شیرین و خوشگوار داشت صاحب طبعی تاریخ آن گفت

تاریخ

۱۰۹۳ چاهی بنا نموده رنجیت رای کاینهه — تاریخ گفت هاتف لازال خیر جاری

تاریخ بنای چار محل حیدرآباد

بلده حیدرآباد که از توابع گولکنده ست آنرا محمد قلی قطب شاه ابن ابراهیم قطب شاه والی گولکنده آباد نموده در اوایل نام آن شهر را بهاگ نگر مقرر نموده بود بعد از آن بحیدرآباد موسوم ساخته و سلطان ابوالحسن که بادشاهی از سلاطین قطب شاهی و داماد سلطان عبدالله قطب شاه بود و بعد وفات عبدالله قطب شاه در گولکنده بر سریر شاهی

در فتح بعضی از ممالک دکن

چون در سنه هزار و هشتاد و نه هجری افواج عالمگیر بادشاه بعضی از ممالک دکن را تسخیر نمودند میر معز الدین موسوی این تاریخ برسم تحفه گفته به بادشاه گذرانید

تاریخ

١٠٨٩

شاهی که حصار دکن به تیرش ... شد ملک دکن مسخر شمشیرش
می خواست ملک بدو تاریخش ... سر داد عدد ز فتح عالمگیرش

یعنی اگر عدد شمشیرش که عکس باشد از اعداد کلمات فتح عالمگیرش خارج کرده شود تاریخ برآید

در فتح بیجاپور

چون عالمگیر بادشاه در سنه هزار و نود و هفت هجری قلعه بیجاپور را که در دکن است محاصره نموده راه دخول و خروج بر متحصنان بسته برج و باره آن قلعه را از ضرب توپ منهدم ساخت و خندق را انباشته خواست که اندرون قلعه در آید که والی آن اسکندر عادل شاه از خواب غفلت بیدار گشته بتاریخ چهارم شهر ذی القعده روز دوشنبه سنه سی عالمگیری غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ را شفیع خود ساخته قلعه را حواله اولیای دولت نموده خود ملازمت بادشاه دریافته مشمول عنایات بادشاهانه گشت میرزا معز الدین موسوی تاریخ این فتح عظیم را بسلک نظم کشید اما یک عدد کم میشود

تاریخ

کار فرمای ملک بیجاپور ... که ز نقصان هوس بخشش جست
گرد ازین حمایت گفتار ... از شاه جهان بر آشفت
لشکری از سرشت کاشت که شد ... طاقتش طاق و گشت ناچار جست
شد بجا حاضر اسکندر عادل ... خاک درگاه را بمژگان رفت
سال تاریخ از خرد جستم ... فتح اسکندری مبارک گفت

١٠٩٦

و محمد علی جواهر که علم تخلص میکرد این تاریخ در تعمیه یافت ع ز روی قتل

فتح قلعہ ادونی

این قلعہ بیجاہ کردہ از بلدہ حیدرآباد بکشکند دہ هفتاد کردہ از شہر احمد اباد مدرسہ دولت و قلعہ مذکور بعد از فتح گولکنڈہ در سنہ ہزار و نود و ہشت مفتوح شدہ و عالمگیر آن قلعہ را امتیاز کردہ موسوم ساختہ تاریخ فتح آن عزیزی چنین یافتہ ﷺ فتح ادونی شدہ بادشاہ دین پناہ ۱۰۹۸

مسجد جاجپور

در کٹک کہ از توابع ملک بنگالہ هست موضعی هست موسوم بجاجپور دران موضع بعہد سلطنت عالمگیر بادشاہ در سنہ ہزار و نود و ہشت ہجری نواب ابو النصر خان مسجدی تعمیر ساختہ بود کہ تا حال بحزر موجود هست و بر دروازہ مسجد مذکور این تاریخ مرقوم

تاریخ

ظل جلیل رایت اورنگ بادشاہ	گستردہ باد تا کہ زانجم نشان بود
اوصاف خلق و ہمہ نور اسلام	بیش از ہزار و دو درت نطق بیان بود
در شہر جاجپور بنا کرد مسجدی	کین بہ ملک مکہ مقصدش بیان بود
تسبیح قدسیان شنوی اندر وآکر	یکشب تو اعتکاف درین آستان بود
مسجد چو شد زمان ابو النصر خان بنا	تاریخ او زمان ابو النصر خان بود ۱۰۹۸

محمد علیخان

خانسامان عالمگیر بادشاہ بود و در سنہ ہزار و نود و نہ ہجری فوت شدہ و شد حرس تاریخ وفاتش ﷺ محمد علی خان مرد ﷺ یافتہ ۱۰۹۹

شاہ پیر محمد سلونی

سرزادہ حضرت سلون هست در سنہ ہزار و نود و نہ ہجری فوت شدہ و این رباعی در تاریخ رحلت اوست

تاریخ

حضرت پیر محمد قطب دین	چون ز دنیا باد ل آگاہ رفت
سال تاریخ سنہ ہر دو سرا	گفت ہاتف عارف باللہ رفت ۱۰۹۹

نواب شکر الله خان

چون نواب شکر الله خان ... حضرت عالمگیر پادشاه به منصب ممتاز گردیدند این تاریخ یافت

تاریخ

شکر خدا که صاحب ما را ز فضل حق ٭ جمعیت اضافهٔ اقبال سرمدی است
تا شکر این عطیه بر دل آید از صفا ٭ تاریخ او صراحت تائید ایزدی است

طبقات دوازدهم از ابتدای سال یکهزار و یکصد و یک الی انتهای سنه یکهزار و دو صد هجری

میرزا منصور الدین محمد موسوی

از اولاد امام ضامن ثامن موسی الرضا بوده در خوش‌سخنی یعنی صراحی
و سعد جمی دانشمندانی نظیر نداشت در اوایل حال [illegible] تخلص میکرد و آخر موسوی
اختیار نموده میفرمودند که این نسب من ظاهر است و هم حسب من و خطاب والا
هم بر همین تخلص گرفته چون بپایهٔ وزارت ممالک و دیوانیت و چهار منصب
از عالمگیر پادشاه سرفراز گردید سید حسن [illegible] تهنیت و مبارکبادی این
رباعی نوشت رباعی ایام بکام دوستداران گشته ٭ کار میرزا منصور سامان
گشته ٭ چیزیکه نجا شنده بعالم است ٭ کان سید پاک موسوی خان گشته
٭ یکی از سنین شریف او پرسیده فرمودند که هزار و پنجاه هجری سال تولد من
است و ٭ افضل اهل زمانه ٭ تاریخ ولادت من است شخصی که حاضر بود
گفت که تولد من هم درین سال واقع شده و چون نام من محمد افضل است
این تاریخ بمن عنایت فرمایند صاحب برای خود فکر دیگر کنند خنده کرده گفته
که خوش باشد میرزا موصوف در ملک دکن در سنه هزار و یکصد و یک هجری
بعمر پنجاه و یک ساله برحمت حق پیوست بر جمیع اهل سخن ماتم شد ناصر علی
این خبر شنیده زار زار میگریست و سید حسن این دو قطعه در تاریخ

تاریخ

شد شیخ سلیمان بسوی اسنا | در رحلت زتفته بسی لی سدیا
هم شیخ سلیمان شده تاریخ وفا | پیمانه عمر بود نامش گو یا

۱۱۱

تاریخ فتح قلعه ستهر

چون در سنه یکهزار و یکصد و ده هجری نواب کمال الدین خان قلعه ستهر را بعد محاصره سه ماه فتح نمود شیخ روح الامین خان ولد قاضی محمد سعید بلگرامی بفرمایش نواب مذکور این تاریخ گفته

تاریخ

چو تاریخش زعقل خویش جستم | بگفت از یک شکست از پا سی کنار

۱۱۳

روح الله خان میر بخشی

پسر خان زاده ی بلگرام شاه بود تا تاریخ ختم ذی الحجه سنه هزار و یکصد و سه هجری بساط حیات در نوردید تاریخ این حیف حیف شد شیخ روح الله خان (۱۱۰۳) بزیادت یکعدد یافته اند

۱۱۴

شاه نور درویش

درویشی کامل از اولیای وقت بود پنجم جمادی الاخر سنه اربع و مائة والف رحلت نموده مرقد او بسمت جنوب در لطا بادست بدو صحبت و زیارت گاه خلایق تاریخ وفات او نور منور (۱۱۰۴) یافته اند بعد از وفات او سید قطب الدین عرف منجلی سجاده نشین او گردیده

۱۱۴

حافظ سید ضیاء الله بلگرامی

سه شنبه پنجم ماه شعبان سنه یکهزار و یکصد و چهار انتقال نموده و مولد و مسکن پایان مرقد خواجه عماد الدین بلگرامی که صاحب ولایت آن مقام است بیرون حریم متصل دیوار جنوبیه منزل آرام یافته میر غلام علی آزاد تخلص تاریخ او گفته

تاریخ

خورشید سپهر علم و فضل و تقوی | آن میر ضیاء الله دستش سرما

واس افتاد در بستان جهان ۔ تاریخ سنو سرل تدرس صبا ۔ ۱۱۴

مسجد عالم گنج

در بلده اکبرآباد موضع عالم گنج متصل دہلی دروازہ مسجدی ہست کہ امرا میر صبح الزمان در سنہ یکہزار و یکصد و چہار ہجری بعمیہ ساختہ و بر پیشانی عمارت مذکور این تاریخ مرقوم هست

تاریخ

شکر کہ در دور شہی دین پناہ	داری حرم مرتبہ ادرنک شاہ
میر فلک قدر صبح الزمان	ساختہ از عون حق این سجدہ گاہ
سال بنائش خرد رد رقم	باد اید معدن فیض اللہ ۔ ۱۱۴

امیر الامرا نواب شایستہ خان

اسد نواب آصف خان بہادر هست از حکام شاہجہان بادشاہ و پسر عالمگیر بادشاہ بعہدہ وزارت سربلندی داشت اصل نامش ابو طالب هست در عمر نود و سہ سالگی بتاریخ شانزدهم شوال سنہ یکہزار و یکصد و پنج ہجری فوت شد و این سہ تاریخ در رحلت او از محل الواصلین نوشتہ شد

تاریخ

مصدر فیض و کرم شایستہ خان	کوی نیکوی از من اماں برد
سال نقل آن امیر نامکدم	گفت ہاتف اہل خیر و داد برد ۔ ۱۱۰۵

ایضاً

بود نواب امیر الامرا	عمدۃ الملک شہنشاہ زمان
خان شایستہ ابو طالب نام	عمدۂ باصرۂ آصف خان
سال نقلش ہاتف گفتم	آہ نواب سخی شد زجہان ۔ ۱۱۰۵

ایضاً

چو شد شایستہ خان زین دہر و لکس ۔ بحال غم داد سد تاریخ فوتش ۔ ۱۱۰

قاضی محمد سعید بلگرامی

برادرِ لا داعی ابو العلاء عرف قاضی بدہ بلگرامی ہست بتاریخ ہفدہم ربیع الاول

٭ و سرخوش این قطعه گفته

دارستم علی بهمت سیلی بر دا	از راحت دریغ و بر سستی بست
دایم چو تو جوشش سوی معنی بود	دل کند و رصورت کرد و سستی رفت
سرخوش زخرد سال وفاتش پرسید	گفت آه علی بعالم فانی رفت

میرزا قطب الدین مایل

شاعری خوش فکر تازه گو بود از تحقیق و تصوف و طالب علمی بهره وافر داشته
در آخر کارش بجنون کشید ترک سمت نموده بشاهجهان آباد آمد و در ماه
رمضان سنه یکهزار و یکصد و هشت بعد از ترتیب ملا ناصر علی ودیعت حیات سپرد
۱۰۶۷ محمد عاکف تاریخ وفاتش را ٭ جعل جنت مثواه ٭ یافت

نواب شاکر خان

در زمان دولت عالمگیر بادشاه سنه یکهزار [illegible] بحکومت شاهجهان آباد
سرفرازی یافته و میرزا عبد القادر بیدل بطور مبارکباد این چند فقرات
تاریخ نوشته بدو فرستاد ٭

فقرات تاریخ

۱۱ اقتدار مدار ملک و ملل ٭ استقلال قائم علم و عمل ٭ دستگاه علامت جاه و
جلالی ٭ آراستگی سلیمانی عز و اقبال ٭ معارج کلبازی شوکت ٭ مدارج جهانبانی
رفعت ٭ و آرائی مهابت دشمن گدازی ٭ کامرانی مناصب دوستان نوازی
٭ جاه دولت خالی ٭ اجلال و عشرت جاودانی ٭ حکومت مبارک شاهجهان آباد
٭ بحال صاحب کواکب لوا مبارکباد

شیخ عبد النقیب کاکوری تاریخ نگار کامل

در زمان عالمگیر بادشاه شاید که در سنه یکهزار و یکصد و یازده یا نوزده هجری
نوسا کرده تاریخش چنین یافته اند

تاریخ

آن شیخ مقتدا که ز دنیا وفات یافت	عقلم بسال فوتش مشغول کار شد
ناگاه هاتفم چه بگفتا بروی حق	در خلد به جنان شد تاریخ کار شد

۱۱۱۱

چنان بلرزه آمد زبیم بسمله او | که کوه گشت چو دریا و قلعه شد گرداب
پس فتح شدن تاریخ فکر میکردم | برآمد از ته دریای فکر در ثمین ثاب
جواهر زدان ستاره جبر دشمن کاه | طلوع کرد ز رو آفتاب عالمتاب

۱۱ ۱۱

یعنی چون از اعداد لفظ ستاره اعداد لفظ جبر دشمن کاه بدر کرده شد و از اعداد الفاظ آفتاب عالمتاب بیفزایند تاریخ برآید تاریخ دیگر که از آن چهار مرتبه تاریخ استخراج می باید

تاریخ

چو محی الدین محمد شاه غازی | ستاره فتح فرمود از اشاره
رقم کردم بکلک فکر بیتی | کز و شد چار تاریخ آشکاره
بود هر مصرعه اش تاریخ و منقوط | همان عاطل همان شد در شماره
محمد شاه اسم شیر را گیرند | برآمد باطل از حصن ستاره

۱۱ ۱۱

از بین هر دو مصرعه آخرین از روی حساب جمل تاریخ صد اکاره می آید و چون حروف منقوطه یا غیر منقوطه بیت را بگیرند همان تاریخ حاصل آید تاریخ دیگر تعمیه

تاریخ

حصن ستاره بگیر فتح ستاره کنه | نظاره کن چو اسب و اطراف بوستان
این بیت را بتعمیه گیرد اگر کسی | تاریخ با لفظ شود از لفظ او عیان

یعنی لفظ حصن را اگر سه باره حساب کنند یکهزار و پنجاه و نه عدد شود و در اطراف بوستان حرف ب و نون هست که عدد آن پنجاه و دو میشود مجموعه یکهزار و یکصد و یازده شد که عدد تاریخ هست و ماده تاریخ الفاظ حصن و بی و نون هست که هر یکی از ان حرف منقوطه هست و این تاریخ که نوشته می شود نیز بطور تعمیه هست

تاریخ

چو سیوا و سنبها و رانا بگیری | زتیغ شهنشاه کشتند باره
الهی این راجه ها را بیکجا | نوشتیم تاریخ فتح ستاره

یعنی یک الف اسم سیوا و یک الف نام سنبها و دو الف اسم رانا که مجموعه

رباعی

بشکند دستی که خم در گردن یاری نشد کور به چشمی که لذت گیر دیداری نشد
صد بهار آخر شد و هر گل بفرقی جا گرفت غنچهٔ باغ دل ما زیب دستاری نشد

ایضاً

بی تفرج این چرخ بیمدار اکن نظر بنا بجهان و بجال دارا کن
قضا قضا نشود ای عزیز من هرگز تو خواه فال به بینا خواه استخارا کن

ایضاً

اشک در خون طپیده می آید یا دل از راه دیده می آید
در عدم هم ز عشق شوری هست گل دامن دریده می آید

فرد

ای صدف تشنه بمیر و سوی نیسان منگر بهر یک قطرهٔ آبی جگرت بشگافند

ایضاً

آغشته خون بشام شفق از نگاه کیست مشعل بکف گرفته فلک دادخواه کیست

غزل

گرچه من لیلی اساسم دل چو مجنون در نواست سر بصحرا میزنم لیکن حیا زنجیر پاست
بلبل از شاگردیم شد همنشین گل بباغ در محبت کاملم پروانه هم شاگرد ماست
در نهان خونیم ظاهر گرچه رنگ باره ایم رنگ من اندر نهان چون نرگس سرخ حناست
بسکه بار غم بدل انداختم بر روزگار جام لیلی گرد انیک بین چو لیلیت اداست
دختر شاهم ولیکن رو بفقر آورده ام زیب و زینت بس همینم نام من زیب النساست

مصرعه از زیب النسا

از هم نمیشود ز حلاوت جدا لبم

جواب از ناصر علی

گویا رسید بر لب زیب النسا لبم

این جواب شنیده زیب النسا بسیار بیتاب خورد و این بیت نوشته بناصر علی فرستاد

ناصر علی بنام علی برده پناه ورنه بذوالفقار علی سر بریدمت

لطف اللہ خان پسر سعد اللہ خان

درکتاب صحیح الاخبار مرقوم ست کہ بتاریخ چہارم رجب سنہ یکہزار یکصد و چہاردہ از دہی معلی عالمگیر بادشاہ از بہادر گڈہ کہ دردکن ست بعزم تسخیر قلعہ کندانہ بابترار آمد و بیست و سیم ماہ شعبان پای آن حصار سر دل لشکر فیروزی اثر سر بخروج برس برآوردہ لطف اللہ خان پسر سعد اللہ خان مرحوم از عملہ اشتفاق عالم جاویدانی بمنصب فرمودند کام دواب پدرکہ در سنہ یکہزار منصب و شصتش ترقی آمدہ بار دہ سال بود منصب ہفصدی و صد سوار ممتاز کردہ بودند فرمان عالمگیر بادشاہ بپایہ والا رسیدہ و در عمر پنجاہ و نہ سالگی فوت کردہ تاریخ وفات او یافتہ شد

صد افسوس از لطف اللہ خان

۱۱۱۴

در ولادت پسر و دختر کرم اللہ خان

کرم اللہ خان در سنہ یکہزار و چہاردہ ہجری از عالمگیر بادشاہ بمنصب خانی ممتاز گردیدہ بود میرزا اسمعیل این چند فقرات تاریخ بطور مبارک بادخان موصوف نوشتہ فرستاد

فقرات تاریخ

۱۱۱۴

پیشگاہ کرم اعتاب ✣ حشم کوکب فیاض رکاب ✣ بار و نعمت دستگاہ ✣ جاہ افلاک درگاہ ✣ مہر عطای سپہر استان ✣ والی ملک کرم اللہ خان ✣ بمنصب خانی سارکباد ✣ بخدمت رسول کردیدہ و اللہ امجاد ✣ در سنہ یکہزار رسیدہ ہجری در خانہ او در عرض یک ہفتہ پسری و دختری تولد شد میرزا اسمعیل این مصرعہ تاریخ یافت

تاریخ

۱۱۱۸

رسید از طرب ماہ و آفتاب مبارک

در وفات عالمگیر بادشاہ

اسالس روز جمعہ بست ہشتم ماہ ذی القعدہ سال ہزار و یکصد و ہجدہ ہجری کہ موافق روز تیر سیزدہم اسفندارمذ ماہ الہی سنہ یکصد و پنجاہ یک اکبرشاہی مطابق روز ... بیست ہفتم اسفندارمذ ماہ جلالی سال ششصد و بست و ہشت

ملکی مصادف روز شنبه بیست چهارم شهریور ماه جلالی سال یکهزار و هفتاد و شش یزدجردی موافق است و بکم ضبر دربي ماه انگریزی قديمي و چهارم ماه مارچ عیسوي سال یکهزار و هفتصد و هفت عیسوي در احمد نگر دکن بوقوع آمده لاش او را در شهر بجسته بنیاد او رنگ آباد که قریب قلعه دولت آباد در دکن واقع است و آن شهر را اورنگ زیب در ایام شاهزادگی در سنه هزار و چهل و هفت هجری آباد ساخته بود برده دفن نمودند پیش ازین مرقوم یافته که تاریخ ولادت او ☩ آفتاب عالمتاب ☩ نامه بودند و برای تاریخ جلوس پدرش بزبان خود ☩ آفتاب عالمتاب ☩ فرموده

۱۱۱۸ وحالا برای تاریخ وفات ☩ آفتاب عالمتاب ☩ یافتند و بعضی از اعداد اسم آیت

۱۱۱۸ تاریخ بر آورده ☩ روح و ریحان و جنة نعیم ☩ و بعض بر می یا ☩ وحل الجنت ☩ مافته و تعمیه دیگر این است که

تاریخ ☩

۱۱۱۸ از خرد کردم طلب چون سال نقل آن ولی گفت عالمگیر اورنگ ارم را داد زیب ☩

و مرزا محمد شیرازی متخلص بعالی که در سنه هزار و یکصد و چهار هجری بخطاب نعمت خان و داروغگی باورچیخانه نعمت فزا وان اندوخته بود و شکر نعمت واجب و واجب تاریخ آن یافته و بعد وفات عالمگیر از شاه عالم بهادر شاه بخطاب نواب دانشمند خان عالی سرمایه مباهات اندوخته و به تحریر شاهنامه مامور گردیده و در سنه هزار و یکصد و بیست وفات کرده او در شروع شاهنامه شاه عالم بهادر شاه در تاریخ وفات حضرت خلد مکان یعنی عالمگیر بادشاه این رباعیات نوشته

رباعی که از آن سال بر آید

عالمگیر آن خدیو صاحب تدبیر | بر داشت دل از جهان رنجان تسخیر
۱۱۱۸ او رفت ز ملک و ملک از رفت بگو | شد بادشه ملک فنا عالمگیر

روز جمعه شهر ذی القعده

آن جمعه که مرد بادشه اول جاشت | چون شنبه اطفال به تلخیها داشت
ذی القعده که ایما به نشستن دارد | این طرفه که از ذی جهانش بر داشت

تاریخ بیست و هشتم

۴۴۲

این شه که بیاد حق گذشت اوقاتش — خالی ز عبادت نشدی ساعاتش
چون شصت و هشت دور بگذشت از پا — از صفحهٔ روزگار حک شد ذاتش

مدت سلطنت

آن شاه که بهر نظام دنیا آمد — تدبیراتش تمام برجا آمد
پنجاه و یک آمد عدد سال جلوس — بس پای ثبات بر سندان با آمد

مدت عمر

آن شاه که دائم علم فتح افراشت — چون گشت نود ساله جهان را بگذاشت
در دهر که عدد خوش یاد میکردم — در نسخهٔ عمر او عدد اصناد نگاشت

وان بیت در تاریخ وفات او از نتایج راقم الحروف است

تاریخ

۱۱۸ چو پرسیدم از عقل سال وفاتش — بگفتا که عالمگیر از جهان رفت

ایام شاهزادگی آن خدیو عالمگیر تا روز جلوس ده روز کم از چهل سال قمری بوده و مدت سلطنت از غرهٔ ذی القعده روز جلوس پنجاه سال و بیست و هشت روز و مدت عمر نود سال و سیزده یوم اما بحساب سال شمسی ایام شاهزادگی سی و هشت سال و نه ماه و چهارده یوم و ایام سلطنت چهل و هشت سال شش ماه و بیست و شش یوم حاصله عمرش بسال شمسی هشتاد و هفت سال چهار ماه و یازده یوم میشود و لفظ از بعد وفات حضرت خلد مکان قرار یافته مستعد خان محمد ساقی در اخبار مآثر عالمگیری می گوید که عمر گرامی نود سال و سیزده یوم بود و ایام خلافت پنجاه سال و دو ماه و بیست و هشت یوم و این از غرهٔ رمضان سال جلوس تا روز وفات حسب منقول است که محمد اخلاص خان نقل نموده که چون شده که صباح آن حضرت بسیر باغ تشریف بوده خرم و خندان و عنایت الله خان به استمزاج چنین وانمود کرد که انتشار خاطر و تدریج باطن و ظاهر داشتم الی آن العیش را الحال کسب دیدیم این غزل برآمد

غزل

یار می خواند می نام دلستان خواهد بود — سر خاک شاه پیر معان خواهد بود

بر زمینی که نشان کف پای تو بود ... سالها سجدهٔ صاحب نظران خواهد بود
بر سر تربت ما چون گذری همت خواه ... که زیارتگه رندان جهان خواهد بود

پس غلغله کردند با خاطر پراکنده شب بسر بردیم صباح یکپاس روز برآمده
قصه‌ها کز پدر رود اول شب شنیده بازیکی بودیم ملا حیدر قاضی داد و شده نقل غالی کردم
هر چند خواستیم بیت یاد آید نیامد کتاب خواستیم و باز تلاش دیدیم مگر آن غزل
بر نیامد چون صحبت آخر شد بخواب رفتیم می‌بینیم که گذرم به قبر می‌افتاد حضرت
لعصمت قامت از آنجا برآمده مرا خطاب فرمودند بیتی که از یاد رفته بسته است

بیت

بر سر تربت ما چون گذری همت خواه ... که زیارتگه رندان جهان خواهد بود

اورنگ زیب عالمگیر بادشاه را پنج پسران و پنج دختران بودند اسامی پسران
شاهزاده محمد سلطان که پیش از پدر فوت کرده و شاهزاده محمد معظم که بعد از
پدر ملقب بهادر شاه بر تخت سلطنت نشسته و شاهزاده محمد اعظم که در جنگ
برادر خود کشته شده و شاهزاده محمد اکبر که از پدر بغاوت ورزیده نزد شاه سلیمان
صفوی بادشاه ایران رفته بود و با شنید مرگ پدر در ایران میگذرانید تا آنکه
در حین حیات پدر فوت شد و در مشهد مدفون گردید مقبره بر لوح مزارش منقوش
است از آنجمله یک بیت این است

بیت

از جفای چرخ و از بیمهری اورنگ زیب ... برد آخر آرزوی هند را اکبر بخاک

و پنجم شاهزاده کام بخش که او نیز در جنگ برادر خود بهادر شاه کشته شد
و از دختران زیب النسا بیگم که شاعره بود و تخلص خود مخفی قرار داده و از نتایج
علو طبع نسبت سفینه نکاح نپذیرفت اقبالش پیش از این مرقوم گردیده و زینت
النسا بیگم که در سنه یکهزار و یکصد و بیست و دو هجری انتقال نموده مدفنش در
صحن مسجد زینت المساجد که تعمیر ساخته او است در دهلی واقع است از بدر
بدر النسا بیگم و مهر النسا بیگم دختران عالمگیر بودند

شاهزاده محمد اعظم شاه

پسر سیوم عالمگیر بادشاه است بتاریخ دوازدهم شعبان سنه یکهزار و شصت
و سه هجری از بطن بانو بیگم بنت شاهنواز خان ولادت یافته چون در
هنگام وفات خلد مکان برادر بزرگ او محمد معظم یعنی شاه عالم بهادر شاه در
کابل تشریف داشتند چنانچه محمد اعظم شاه باتفاق اعیان مملکت بتاریخ دوم
ذی الحجه صبح عید الضحی سنه یکهزار و یکصد و هجده هجری دوازده روز بعد از وفات
پدر در احمدنگر بر سریر سلطنت نشست چون بهادر شاه ازین حال آگاهی
یافت با لشکری عظیم از کابل بدین سوی هندوستان آورد و نامه به برادر خود
فرستاد و هرچند خواست که از جنگ و جدل باز ماند و ملک وسیع را در میان
خود ها تقسیم نماید لیکن چون تقدیر اینچنین بود که ملبوس سلطنت بر قامت بهادر
شاه راست کرد و محمد اعظم شاه متوجه به مقابله شد و بارادهٔ جنگ از احمدنگر کوچ
نمود و چون بهادر شاه با لشکر خود مرتب اکبر آباد رسید در میدان دهولپور
که دوازده کروه از آگره واقع است ملاقی فریقین دست داد و جنگ شروع
گردید چنانچه درین معرکه محمد اعظم شاه با دو پسران خود بیدار بخت و
دیگر سلطان والاجاه با بسیاری از امرا کشته شدند و این واقعه بتاریخ
هجدهم ربیع الاول روز یکشنبه سال یکهزار و یکصد و نوزده هجری بوقوع
آمده تاریخ شهادت او اینست

تاریخ

شاهزاده دیوانه وشی اندر دم — حقا که شود هیچ از رستم کم
دیدند سر و تن جدا اوان از هم — گفتند همه بای محمد اعظم ۱۱۱۹

ایضاً

چون شاهزاده اعظم رفت از جهان فانی — از غیب آمد کی حیف الکمانی
کشتی بخون ایزد آخر شهید اکبر — تاریخ رزمگاهت شد کربلای ثانی ۱۱۱۹

باعتقاد راقم الحروف اگر بیت آخر اینچنین خوانده شود بهتر باشد ◯ چون مثل
کربلا شد میدان رزمگاهت * تاریخ تو از آن شد شد کربلای ثانی *

مدت سلطنت اعظم شاه از روز وفات خلد مکان تا روز شهادت او سه ماه و بیست روز در عزیمت جنگ با معظم خان او را داخل بادشاهان نموده اند مدت عمرش پنجاه و پنج سال و کسری بوده	۱۱۱۹

امتیاز خان صفاهانی خالص تخلص

میر غلام علی آزاد مینویسد که اسمش سید حسین بود در هند آمده در دکن خلد مکان را ملازمت کرد و بملک ملازمان منتظم گردید و بدیوانی صوبه عظیم آباد پتنه و خطاب امتیاز خان امتیاز یافت آخر در سنه یکهزار و یکصد و بیست و دو در سند از دست خدایار خان کشته شد میر عبد الجلیل بلگرامی تاریخ وفات او گفته آه آه	
امتیاز خان ٭ یافته در کتاب عمادة السعادة مرقوم است که در مشهد مقدس میر بود مشهور بمیر ابو علی پدر یا نسبتش داد و البهی بود میر باقر نام محلی بحلیه فضل و کمال او بهره داشت خیلی رسید و صاحب طبع خالص تخلص او بود مشق شعر از محمد قلی سلیم طهرانی داشت از وست شعر چه قدر غنچه شود گل که بپابوس تو سود ٭ تا کسی پاک چو خود سوی که میان تو شود ٭ شاعر مذکور بعد چندی در هندوستان آمده رفاقت صوبه دار گجرات در وقت خلد مکان اختیار نمود و ناظم صوبه مذکور رشادت و قابلیت او را دیده دختر خود را بحباله نکاحش در آورد و چون او لا ولد پیری بنود بعد از وفات او همین خالص مشهدی که بسید امتیاز خان بهادر مخاطب شده بود ناظم صوبه گجرات شد و قاسم علی خان که ناظم بنگاله بود برادرزاده همین سید امتیاز خان خالص مشهدی است	۱۱۲۲

زینت النسا بیگم بنت عالمگیر بادشاه

عالمگیر بادشاه را پنج دختران بودند یکی زیب النسا بیگم دویم زینت النسا بیگم سیوم زبدة النسا بیگم چهارم بدر النسا بیگم پنجم مهر النسا بیگم و زینت النسا بیگم در حین حیات خود مسجدی لاجورد ساخته مشهور بزینت المساجد این مسجد عالیست که از سنگ سرخ ساخته اند در شاهجهان آباد بمحله دریا گنج بر کنار دریا واقع است و بیگم در سنه یکهزار و یکصد و بیست و دو هجری در عهد دولت برادر خود بهادر شاه رحلت نموده تربتش در صحن همین مسجد موجود است و بطرف	۱۱۲۲

بالین سر آیهٔ قل یا عبادی الذین و این بیت بعبارت مرقوم اند

کتبه

مونس ما در لحد فضل خدا تنها بس است سایه از ابر رحمت قبر پوش ما بس است

اسد دار حسن خانم فاطمه زیب النسا بیگم بنت پادشاه محی الدین محمد عالمگیر غازی

انار الله برهانه سنه ۱۱۳۳ هجری

شیخ محمد افضل الٰه‌آبادی

بفضایل صوری و معنوی امتیاز داشت اصل وطن او سید پور از توابع
غازی پور است باشارهٔ شیخ محمدی در اله آباد رحل اقامت انداخت و بتلقین صحابه
و تعلیم ادب مشغول گشت بتصانیف عربی و فارسی وافر دارد مسجدی که در سنه
هزار و پنجاه هجری تعمیر نموده بود تاریخ آن لفظ افضل یافته و تاریخ خانقاه که در سنه
هزار و نود و دو بنا نموده مقام افضل گفته ولادت او بیست و دوم شهر ربیع الاول
سنه ثلث و الف شب دوشنبه و هشتاد و هفت ساله روز جمعه پانزدهم ذی الحجه
سنه اربع و عشرین و مایة و الف هجری فوت شد بعد وفات شیخ محمد یحیی
مشهور بشاه خوب الله که برادر زاده و هم داماد او بود بر مسند ارشاد نشست مرقد هر دو ۱۱۲۴
در بلده اله آباد است

قطب الدین شاه عالم بهادر شاه
بادشاه خلف دویم عالمگیر بادشاه غازی

تاریخ سلخ رجب سنه یکهزار و پنجاه و سه هجری از بطن نواب بای که هندو بیگم
بود در برهانپور تولد پذیرفته و بمحمد معظم موسوم گردیده و در ایام شاهزادگی
بخطاب بهادر شاه سر افراز شده بعد از کشته شدن برادر خود محمد اعظم شاه
در جنگ تاریخ نوزدهم ربیع الاول روز دوشنبه سال یکهزار و یکصد و نوزده
هجری بجای پدر در اکبرآباد بر تخت سلطنت نشست و بشاه عالم موسوم گردید و
خلعت وزارت به منعم خان بخطاب خانخانان و عهدهٔ وکیل مطلق به اسد خان
و عهدهٔ میر بخشی گری به پسرش ذو الفقار خان بخطاب امیر الامرا مرحمت
نمودند و تاریخ جلوس بزبان خود فرمودند * با آفتاب عالمتاب * (۱۱۱۹) و دیگری

۴۲۷

این مصرع یافته شد شاه عالم بادشاه ملک دادار جهان ۱۱۱۹ از فضل الله درویش در تاریخ
جلوس او گفته * الله با معظم ۱۱۱۹ * و عربی دیگر این تاریخ که بغیر خارجی است گفته

تاریخ

۱۱۱۹ کمین سر اعظم جدا دانکه بخوان — زیب افسر شاه عالم بادشاه ۱۱۲۰

تاریخ از مرزا بیدل

جلوس معدلت انوار بادشاه زمین — بامن سریر اسرار داده اند نشان
۱۱۱۹ شنیدن رافت یزدان جلال قدرشان ۱۱۱۹ — همان خلیفه رحمان معظم در جهان ۱۱۱۹

وچونکه ایام جلوس او از هنگام وفات عالمگیر بادشاه یعنی از ماه ذی القعده سنه هزار و یکصد و هجده هجری می شمارند چنانچه شخصی دیگر این تاریخ که از آن سنه مذکور استخراج می یابد بسلک نظم کشیده

تاریخ

نشست چون به سریر جهان بهادر شاه — رسید مژده دولت بعالم بالا
۱۱۱۸ ز منتظر فلک آورده سر برون ناگهان — بگفت سال جلوسش نظام ملک و ولا ۱۱۱۸

بهادر شاه مردی بود عالم و فاضل و با مروت و صالح و عابد و کثیر الاولاد و ارکیا
عزم و شجاعت او جمیع نوکران در عهد او ان و حکام ترتیب و تعهد مطیع و فرمان بردار
بودند در عهد او همه شاهزادگان مطلق العنان و فارغ البال می زیستند چنانچه
هفت شاهزادگان بدست راست و چپ او می نشستند بدست راست پسر
بزرگ او معز الدین جهاندار شاه با سه پسران خود یعنی اعز الدین و عزیز الدین
و یکی دیگر و نیز پسر دومی او عظیم الشان با سه پسران خود یعنی محمد کریم و فرخ
سیر و همایون بخت معه بیدار دل پسر بیدار بخت ابن محمد اعظم شاه و بدست
چپ پسر سیومی او رفیع الشان با دو پسران خود یعنی رفیع الدرجات و رفیع الدوله
و نیز پسر چهارم او خجسته اختر جهان شاه با پسر خود فرخنده اختر معه عالی
تبار ابن اعظم شاه و دو پسران محمد کام بخش ولد عالمگیر یعنی محی السنت و یکی
دیگر می نشستند و محمد کام بخش برادر خود و بهادر شاه بود و از پدر خود ملک
بیجاپور یافته بود چون در سنه یکهزار و یکصد و بست هجری سکه و خطبه بنام خود کرد

بهادر شاه لشکری عظیم همراه خود گرفته بر سر او رفت چون نزدیک حیدر آباد رسید
از بیرون شاهی که داشت به جنگ آورد و کشته شد بهادر شاه تاریخ بست
دهم ماه محرم سال هزار و یکصد و بیست و چهار هجری در لاهور بیمار شده بجوار رحمت
ایزدی پیوست این بیت بر اسم نعمت در تاریخ وفات اوست

۱۱۲۴

تاریخ

در دو جانش پی شد لی باشد منعم و فضل و نعمت و عدل و کرم

یعنی اگر از هر یک لفظ مصرعه آخر حرف سیاه کرده بحساب جمل شمار نمایند
تاریخ بر آید و این بیت در تاریخ وفات او که بر منعم خان راقم الحروف
گفته

تاریخ

۱۱۲۴

گفت لی پاک هاتفی ناگاه — شد روان از جهان بهادر شاه

۱۱۲۴

مدت سلطنت بهادر شاه از روز وفات خلد مکان تا روز وفات او پنج سال
و یکماه و بیست و دو روز اگر بعد از وفات اعظم شاه گیرند چهار
سال و ده ماه و دو یوم شود و مدت عمر او هفتاد و سال و شش ماه بود و لقب او بعد
وفات خلد منزل مزار بارحمت مجیر بهادر شاه که سر اسر از سنگ مرمر ساخته
بهادر شاه جهان آباد متصل سوی مسجد در جوار مزار خواجه قطب الدین بختیار
واقع هست و این مسجد مرکب سر تا پا از سنگ مرمر است بمرمت کرده این پادشاه
هست و این بیت که از مصرعه دوم آن تاریخ وفات او بر می آید بر بالین مزار
او کنده است

۱۱۲۴

در حضرت اله یا مر مصطفی شاه عالم را الوحشت جبرا

۱۱۲۴

متصل مسجد او مزار عالی گهر شاه عالم بادشاه هم واقع هست

معز الدین محمد جهاندار شاه ابن شاه عالم بهادر شاه

ولادت او در سنه یکهزار و هفتاد و یک بود که هفتاد و دو و دو لو ففع آمده نام مادرش
نظام بائی بود چون پدرش بهادر شاه سر بخواب عدم نهاد خلفی عظیم

در لاهور میان جهاندار شاه و عظیم الشان و جهان شاه و رفیع الشان کہ پسران بادشاه مرحوم بودند دامع شد یعنی جهاندار شاه و رفیع الشان و جهان شاه باتفاق امیر الامرا ذوالفقار خان یکطرف شده بر سر عظیم الشان کہ خود را مالک سلطنت می شمرد آمده شروع بجاربه نمودند چون عظیم الشان کشته شد تخت و خزانه بدست جهان شاه افتاد لیکن چون امیر الامرا ذوالفقار خان را منظور بود کہ معز الدین جهاندار شاه را بر تخت نشاند چنانچہ بعد از سه روز بازشش قتال و جدال شعله ور شد و رفیع الشان و جهان شاه معه پسرش فرخنده اختر کشته شدند و معز الدین جهاندار شاه بی مزاحمت غیری در آخر ماه صفر سنه هزار و یکصد و بست و چهار هجری در لاهور بر تخت سلطنت نشست و بعد چندی سلطان محمد کریم پسر عظیم الشان را نیز بدست آورده بصلاح ذوالفقار خان بکشت اہل دفاتر تاریخ جلوسش از تاریخ بیستم ماه محرم سنه مذکور کہ روز وفات بهادر شاه هست نوشته اند

بیت سکه

زد سکه در ملک چون مهر و ماه — شهنشاه غازی جهاندار شاه

عظیم الشان کہ از زمان عالمگیر بادشاه بصوبه داری ملک بنگاله سر بلندی داشت و در سنه در شهر پتنه برای نظم و نسق آن دیار استقامت گزیده آن شهر را بعظیم آباد موسوم ساخته بود چون خبر بیماری عالمگیر بادشاه شنید پسر خود محمد فرخ سیر را به نیابت خود گذاشته پیش پدر آمده بود و در جنگ محمد اعظم شاه حاضر بود و در محاربه جهاندار شاه کشته شد چون قریب نه ماه برین بگذشت خبر رسید فرخ سیر ابن عظیم الشان از طرف بنگاله برای انتقام خون پدر و برادر خود سلطان محمد کریم کوشش زد خاص و عام گردید جهاندار شاه پسر بزرگ خود محمد اعز الدین را با لشکری عظیم سمت او فرستاد فرخ سیر کہ سید حسین علیخان صوبه دار ملک بهار و برادر او سید عبد الله خان صوبه دار اله آباد از اکابر سادات بارهه بودند بصد منت و سماجت همراه خود گرفته با فوج عظیم تا به کهجوه کہ بفاصله چند کروه غربی از بلده اله آباد است رسیده بود کہ تلاقی فریقین دست داد و جنگی عظیم روی نمود

۱۱۲۴

روضه خواجه قطب الدین بختیار

امیر الامرا ذوالفقار خان

ابن نواب آصف الدوله اسد خان بهادر است تاریخ ولادت او ست ﴿ز برج
اسد روشنود آفتاب﴾ چون بتاریخ بست و سیوم ماه ذی الحجه سنه هزار و
یکصد و بست و چهار هجری بحکم محمد فرخ سیر همراه جهاندار شاه بقتل رسید
پدرش در غم فرزند در عمر نود سالگی به پیرسنی و بجواسی این تاریخ در شهادت
او گفت

۱۱۳۴

﴿الف شام غریبان باد چشم خون فشان گفت ابراهیم اسمعیل را قربان نمود﴾
اصل نام اسد خان ابراهیم میرزا بود و اسم ذوالفقار خان محمد اسمعیل چنانچه از
تاریخ مستفاد میگردد اسد خان بهادر در سنه یکهزار و یکصد و بست و نه هجری
در عمر نود و چهار ساله فوت شد و در مدت العمر هفت بادشاهان را دیده

میرزا ایزد بخش متخلص برسا

جد او آصف خان جعفر است که در عهد جهانگیر بادشاه بمنصب وزارت سرفرازی
داشت میرزا ایزد بخش در فنون و علوم یگانه روزگار بود در اوایل عهد
منشی گری سرکار شاهزاده اعظم شاه نوکر بود و بعد ازان بمنشی گری
عالمگیر بادشاه نوکر گردیده چون عالمگیر فوت کرد فیما بین شاهزادگان یعنی
بهادر شاه و اعظم شاه محاربات بمیان آمد عظیم الشان پسر بهادر شاه
که به فوج سپه بود بمصاف اعظم شاه پرداخت شخصی بمیرزا گفت که بلای
عظیم می آید یعنی عظیم الشان می آید میرزا جواب داد که اسم اعظم رفع خواهد ساخت
یعنی اسم الهی یا اسم اعظم شاه چون بعد از چند سال سلطنت بفرخ سیر
که پسر عظیم الشان بود رسید میرزا را طلبیده گفت که تو این چنین کلام گفتی فرمانی
را در آن چه سر و کار بود پس فرمود تا موی بروتش را یک یک از بیخ بر کنند
و طرار اخبر سیلی بسته بصد خواری هلاک ساختند این واقعه شاید که در اخر سنه
یکهزار و بست و چهار هجری بوقوع آمده قبرستان تا حال در مدرسه اکره موجود است کتابه
مسجد مبارک منزل که حالا بمبارک گنج اشتهار دارد و قبر بساحت او ست این مسجد تعمیر کرده ﷲ

۵۵م

و میر احسن ایجاد تخلص که به تسوید نامه فرخ سیر مامور بود و به معامله خان خطاب یافته
قطعه در تاریخ سال از دواج مبارک گفته بیتی از آن نوشته شد

تاریخ

۱۱۲۷ ز باغ مهاراجه جیت سنگه — شگوفهٔ دولت در آمد بکف

بالجمله بعد چند سال درمیان بادشاه و قطب الملک سید عبدالله خان خلاف و نزاع بهم رسید چنانچه قطب الملک برادر خود امیر الامرا سید حسین علی خان را که در دکن بود طلب داشت چون او در شاهجهان آباد رسید هر دو برادران بتاریخ بیست و هشتم ماه ربیع الاول سنه یکهزار و یکصد و سی و یک هجری مطابق تاریخ هشتم فروری سال یکهزار و هفتصد و نوزده عیسوی که بهمدران روز وقت صبح کسوف واقع شده بود بملازمت بادشاه در قلعه رفتند و بدست خود مردم معتبر از نوکران خود جابجا نشانیدند بعد از ده روز بتاریخ هشتم ماه ربیع الثانی سال مذکور هر دو برادران مردم خود را در حرم بادشاه که در آنجا فرخ سیر از بیم ایشان پنهان شده بود فرستاده بفضیحت تمام بیرون کشیده و بر تریولیه قلعه برده چشمش از نور باصره معدوم الفروغ ساخته محبوس نمودند و رفیع الدرجات پسر شاهزاده رفیع الشان ولد شاه عالم بهادر شاه را بجای او نشانیدند میرزا بیدل این تاریخ در عزل محمد فرخ سیر بنظم آورده

تاریخ

دیدی که چه با شاه گرامی کردند — صد جور و جفا ز راه خامی کردند
تاریخ چو از خرد بجستم فرمود — سادات به وی نمک حرامی کردند ۱۱۳۱

و میر عظمت الله بلگرامی بیخبر تخلص در جواب تاریخ مذکور چنین انشا نموده

تاریخ

با شاه سقیم آنچه شاید کردند — ز دست حکیم هر چه آید کردند
بقراط خرد بنسخه تاریخ نوشت — سادات دوای شل آنچه باید کردند

و صبح سیوم ماه بعد از معزولی خود بتاریخ دوازدهم ماه جمادی الثانیه

سال مذکور حسب ایمای قطب الملک در دهلی رسید لاش او را در مقبره
همایون بادشاه دفن کردند این دو تاریخ در جلوس و غریب فرخ سیر از راقم
الحروف است شعر

تاریخ

سال جلوس [illegible] فرخ سیر [illegible] — حرمن سوال کردم او گفت ما کهل
یکباره رست و شمس بود کار نورده — ز نام او بده کن و تاریخ او بدان

ایضاً

چو به کسی عدل و حوش نکو — حیا رحمت از اسم فرخ سیر

۱۱۲۱

و غریبی دیگر در عربی یافته «فاعتبروا یا اولوا الابصار» چون فرخ سیر ایام
سلطنت جهاندار شاه را ابتر و اصل سنه جلوس خود شموده بود صاحب ارباب تاریخ
در حیات بهادر شاه تا روز عزل او هفت سال دو ماه و هفته یوم میشود وار
روز فتح بادشاه جهاندار شاه حرف شش سال چهار ماه و بست و دو روز
مدت عمرش سی و سه سال لیکن از تعداد [illegible] معلوم نیست اما بعضی کسان او را
شاه شهید نوشته اند

مسجد قطب الاقطاب

این مسجد متصل درگاه حضرت قطب الدین بختیار کاکی است و سه درجه دارد
درجه اول را که عام است خواجه معروف خلیل حیات خود تعمیر ساخته و درجه دویم
تعمیر کرده اسلام شاه است و درجه سیوم را فرخ سیر بادشاه در سنه
یکهزار و یکصد و سی هجری تعمیر نموده و این تاریخ بر و کنده

تاریخ

مورد لطف و عنایات شه والا جناب — خسرو فرخ سیر شاهنشه مالک رقاب
ساخت از روی ارادت در رسوم عقام — مسجدی زیبا شاد مسجد کاکی [illegible]
ما سرو سن عیف هاتف گفت در گوش [illegible] — سال تاریخ ساخت [illegible] بیت الی مستجاب

۱۱۳۰

شمس الدین محمد ابو البرکات رفیع الدرجات ولد رفیع الشان
ابن شاه عالم بهادر شاه غازی

۵۷م جون قطب الملک سید عبد اللہ خان فرخ سیر را المحول ساخته مقید شد و سلطان رفیع الدرجات ابن شاهزاده رفیع الشان ولد بهادر شاه را بتاریخ نهم ربیع الثانی سال یکهزار و یکصد و سی و یک هجری از قلعه سلیم گده که در آنجا محبوس بود برآورده برای نام در دهلی بر تخت شاهی نشانید لیکن کار فرمان روائی بدست سادات بارهه بود و سکه او این است

بیت سکه

زد سکه بهند با هزاران برکات شاهنشه بحر و بر رفیع الدرجات

تاریخ جلوس

بنشست بتخت چون رفیع الدرجات گوئی که بر عرش سر کشید از عرفات
۱۱۳۱ پیر خرد ش چو دید با عز و شکوه تاریخ آمد لقب رفیع الدرجات

ایضاً

۱۱۳۱ که ناگاه واضح رقم کرد و گفت مبارک جلوس شهنشاه حق

چون رفیع الدرجات مریض و نحیف الجثه و معتاد بکوکناری بود چنانچه بعد سلطنت سه ماه و یازده روز بتاریخ نوزدهم ماه رجب سال مذکور رو بعالم آخرت آورد و در روضه خواجه قطب الدین مدفون گشت نام مادرش نور النسا بود تاریخ وفاتش اینست

تاریخ

چون خان شهنشاه رفیع الدرجات ره جست بسایهٔ نهال طوبی
۱۱۳۱ رضوان بدر بهشت اقدام کنان گفتا خلد برین مقام و ماوا

شمس الدین رفیع الدوله محمد شاهجهان ثانی برادر کلان رفیع الدرجات

بعد وفات رفیع الدرجات سادات بارهه یعنی نواب قطب الملک عبد اللہ خان و برادرش امیر الامرا سید حسین علیخان نظر اینکه تمشیت امور سلطنت و رتق و فتق مملکت غیر از نام یکی از شاهزادگان متصور نه صورت نمی پذیرفت عاقبت خود با دران دیده. برادر کلانش یعنی شاه رفیع الدوله را موافق وصیت

۲۱۹

برادرش از حبس برآورده تاریخ بیستم ماه رجب سال هزار و یکصد و سی و یک
هجری تاج شاهی بر سرش گذاشته و به سوم شاهجهان ثانی موسوم گردانید
و بعد چندی امیر الامرا سید حسین علی خان بادشاه را همراه گرفته بر سر سلطان
نیکوسیر این شاهزاده محمد اکبر پسر خورد عالمگیر بادشاه که در اکبرآباد سر از پی
بهر سبب وصی خان قلعه دار او را بر تخت شاهی نشانیده بود دست فرمود
و قلعه را بعد محاصره چند روز در ماه رمضان سال مذکور مفتوح ساخته و سلطان
نیکوسیر را بدست آورده باز در حبس فرستاد میر عبد الجلیل بلگرامی قصیده غرا
در تهنیت فتح قلعه انشا کرده چند بیت از آن قصیده مع تاریخ نوشته می شود

تاریخ

مژده ای دوستان که در عالم — بعد شد نسیمهٔ بهار ارم
خوشحال طرب بهار آمد — گلستان گشت خاطر خرم
که امیر سر آمد امرا — کرد تسخیر قلعهٔ اعظم
این ظفر از مواهب علی ست — بر زبان واجب است ذکر نعم
پسر اکبر آنکه در ابداد — بانس نیکوسیر بعکس علم
بود در حصن اگره محبوس — همچو مفهوم ممتنع معدوم
راست گفتی به کنج عافیتی — خاطر آسوده در رسید حرم
از پدر راست ارث بغی شدش — فتنه انگیخت در کمال عظم
خسرو دین پناه شاه جهان — آب و رنگ بهار فصل کرم
کشتی الملک را اجازت داد — تا کشد لشکر ظفر برستم
آن امیر جماعهٔ امرا — چون حسین علی ابن مریم
کرد همت بدولت اژدها — فضل حق همعنان ظفر همدم
آمد و قلعه را محاصره کرد — همچو انگشت و حلقهٔ خاتم
فتح قلعه بروز تیغ نمود — این چنین میکنند اهل همم
کرد عبد الجلیل در تاریخ — قلعهٔ اگره گرفته رقم

۱۱۳۱

چون شاهجهان ثانی نیز به ستور برادر خود مریض و ضعیف بود بعد از سلطنت

سه ماه و چند روز بمرض استسقا بتاریخ هفتم ماه ذی القعده سال مذکور در اکبراباد
از تخت شاهی تخته تابوت نزول نموده سر ببالین خواب عدم نهاد لاشش را
نیز در دهلی برده در روضه قطب الدین قریب نعش برادرش دفن کردند ازانجا
که منح سپهر در فیع الدرجات رفیع الدوله درعرصه هفت ماه در همین سال که
یکهزار و یکصد و سی و یک از هجری بود فوت شدند بنابران راقم الحروف تاریخ
ایشان را باین عنوان رقم نمود

تاریخ

کردند سه بادشه بیک سال وفات　　چون فخ سپهر و دگر رفیع الدرجات
بعدش چه بست از جهان رفیع الدوله　　تاریخ فغان نوشته شد زین حرکات　　١١٣١

ابو الفتح ناصر الدین محمد شاه بادشاه غازی ولد جهانشاه ابن شاه عالم بهادر شاه

شب جمعه بست و سیوم ماه ربیع الاول سال یکهزار و یکصد و چهارده هجری
در نواحی دار السلطنه غزنین از بطن نواب قدسیه بیگم ولادت یافته و بسلطان
روشن اختر موسوم گردیده و بعد وفات رفیع الدوله قطب الملک سید عبد الله خان
وزیر اعظم او را از شاهجهان اباد که در انجا معه مادرش از هنگام وفات پدرش
جهان شاه و جلوس جهاندار شاه محبوس بود طلبیده اشته بتاریخ پانزدهم
ذی قعده سال هزار و یکصد و سی و یک هجری در سن هفده سالگی در اکبراباد
بر تخت شاهی نشانید و به محمد شاه موسوم ساخته تاریخ جلوسش اینست

تاریخ

شه کشورستانی روشن اختر که عالم　　گواه آمد فروغ بخت را نام همایونش
دریغ بود مم که گویم بنظم تاریخش که آنها　　سریر آرائی جاه و دولت آمد سال تاریخش　　١١٣١

ایضاً

بهر تاریخ جلوسش از خرد کردم سوال　　گفت آمد سایه حق آفتاب بحر و بر　　١١٣١

و بعد جلوس که بتاریخ یکشنبه نهم شوال سنه یکهزار و یکصد و سی و سه بعد کشته
شدن سید حسین علیخان و مقید شدن برادرش نواب عبد الله خان سرانجام

یافته بود صرف برای ساعت نیک بود و سخنی که در صفت محمد شاه که هم از آن تاریخ
جلوس بر می آید گفته

تاریخ

روشن اختر بود اکنون ماه شد　　یوسف از زندان بر آمد شاه شد　۱۱۳۱

اگرچه در زمان ایشان شعرهای محمد شاهی بسیار یافته میشود و در هیچ یکی سکه
مرقوم نیست اما میگویند که این بیت سکه او بود

بیت سکه

بفضل حق شهنشاه محمد شاه دین پرور　　بزرین عالم شد و سکه مهر و ماه روشن تر

چون از عهد فرخ سیر جمله کار و بار رو بای اختیار سادات بارهه بود و عزل و نصب
بدست ایشان صاحبه حالاهم بدستور سابق جمله مهمات سلطنت و حل و عقد
ملک و مال باختیار خود داشتند اما محمد شاه که بادشاهی عاقل و دانا بود این
همه بیجای ایشان را دیده خلیده رنجش خاطر داشت تا آنکه بعد از چندی قالو یافته
هر دو برادر بسر عدم روانه ساخت چنانچه بعد ازین مرقوم خواهد گردید

قطب الملک سید عبد الله خان وزیر اعظم و برادرش امیر الامرا سید حسین علی خان

این هر دو برادران از سادات بارهه بودند سید عبد الله خان از عهد بهادر
شاه بصوبه‌داری اله آباد و حسین علی خان بصوبه‌داری بهار سرفرازی
داشتند محمد فرخ سیر هر دو را همراه خود آورده بود در ارسی السلطان رفیع الشان
شاه عالم آمده و سید عبد الله خان بخلعت وزارت بخطاب قطب الملک
بهادر یار وفادار ظفر جنگ و سید حسین علی خان بخلعت امیر الامرای ممتاز
گردیده در عهد محمد شاه حسین علی خان که برادر خورد بود حسب اشاره محمد شاه
در اثنای راه دکن از دست میر حیدر خان کاشغری که یکی از رفقای نواب
محمد امین خان بود بتاریخ ششم ماه ذی القعده سنه یکهزار و یکصد و سی
و دو هجری کشته شد و قطب الملک بتاریخ چهاردهم محرم سنه یکهزار و یکصد و سی
و سه اسیر گشته چند سال در حبس بود و اسیر شدن قطب الملک در آیه

۳۶۱

مخاطبست که او بعد شهادت حسین علیخان برادر اعیانی خود سید نجم الدین علیخان
که بجهت دهلی قیام داشت نوشت که یکی از شاهزادها را از محبس برآورده بر
تخت نشاند چنانچه یازدهم ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و سی و دو سلطان
رفیع الشان را بر تخت دهلی اجلاس دادند مقارنت دوازدهم قطب الملک بشاهجهان آباد
رسید و چهاردهم محرم مقاتله با محمد شاه بادشاه واقع شد بعد یورش افواج محمد
شاهی در فوج جنگ صعب قطب الملک بمقابله محمد شاه خود را از فیل انداخت
و زخم شمشیر برداشت و سید حیدر قلی خان بر سر او رفته او را بر فیل خود
گرفت و پیش بادشاه آورد بادشاه جانبخشی نموده بزندان فرستاد و در آنجا
ماند تا آنکه او را بتاریخ سلخ ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و سی و پنج هجری زهر دادند
بالجمله بعد شهادت حسین علیخان نواب اعتماد الدوله محمد امین خان لاش او را
در اجمیر فرستاد و در آنجا مدفون ست و قبر قطب الملک در شاهجهان آباد زیارت
گاه خلایق ست آثار او ست نهر پتهر گنج واقع شاهجهان آباد که از پی آبی حکم
کربلا بوده است و قطب الملک در زمان فرخ سیر در سنه هزار و یکصد و بیست
هجری این نهر را از اصل نهر شاهجهانی بریده آورده و آن خطه را از آب احیا
نمود و میر عبد الجلیل بلگرامی تاریخ آن گفت

تاریخ نهر پتهر گنج

بحر جود و صبح فیض قطب الملک عبد الله خان نهر خیری کرد جاری آن وزیر محتشم

۱۱۲۷

بهر آن عبد الجلیل از پی تاریخ گفت نهر قطب الملک مد بحر احسان و کرم

بالجمله بعد برهم خوردن دولت سادات فردوم فرخنده شد جمیع ایشان را
به نیکی یاد میکردند و کردهی به بدی چنانچه روایت کرده اند که این هر دو برادر مثل
هر دو جد بزرگوار خود حضرت امام حسن و امام حسین یکی بزهر و دیگری بخنجر شهید
شدند الا اینقدر فرق شد که برادر خورد اول و بعد از و برادر بزرگ بشهادت
رسیدند و گویند که مبتنی اند و متوقع از آنکه حسین علیخان صاحب بخواب دید که سید الشهدا
امام حسین با حسین علیخان خطاب میکنند و میگویند یا بلغ و تعدک + و به غالب عدد بک
یعنی رسید وعده لقاء تا لیس شد در شمس چون بعد شهادت حسین علیخان

تاکربلا ز نجف و ما بمه رفت	سیلاب خون زیش داء این همه
ای دوستان آل محبان اهل بیت	غمگین شوید بهر حسین حزین همه
تا حق اهل بیت رسالت ادا شود	در غم این جماعه منصوبه بهین همه
از کلک من به مرثیه سید شهید	این چند بیت ریخت چو در ثمین همه
رضوان حق چو سبزه فزین ضریح او	تا هست حسن سبز کیفی فزین همه
سال شهادتش قلم واسطی نوشت	قتل حسین کرد یزید لعین همه

۱۱۳۲ و محمد امین خان که بعد شهادت حسین علی خان و اسیر شدن قطب الملک عبد الله خان بعهده وزارت و خطاب اعتماد الدوله ممتاز گردیده بود پس از دو ماه و چند روز بیماری

۱۱۳۳ در ماه ربیع الاول سنه هزار و یکصد و سه هجری وفات نمود و محمد امین خان هم تاریخ او یافته اند گویند که میر حیدر خان کاشغری مذکور رسید بود و از بزرگان دوغلات است جد کلانش میر حیدر صاحب تاریخ رشیدی همواره ملتزم رکاب بابر شاه و همایون پادشاه بود و چندی بفرمانروای کشمیر هم رسیده و از جهت شمشیر بیک شهادت امیر میگفتند

مولوی شیخ محمد

در سنه یکهزار و یکصد و سی و دو هجری فوت کرده و مولوی عبد الباسط امیتهوی که در تاریخ گوئی از اقران روزگار گوی سبقت می برد بیتی در تاریخ وفات او گفته که هفت نوع تاریخ از آن بر می آید یعنی سوای دو تاریخ صوری و معنوی در هر مصرعه علیحده علیحده تاریخی است و اگر حروف منقوطه هر دو مصرعه و یا حروف غیر منقوطه آنها بگیرند جداجدا تاریخی استخراج یابد و اگر حروف منقوطه مصرع اول و حروف غیر منقوطه مصرع ثانی جمع نمایند و یا حروف غیر منقوطه مصرعه اول و حروف منقوطه مصرعه ثانی گیرند همان تاریخ بر آید با وجود این قدر اجتماع صنایع در دایره حساب الی کسر واقع میشود و بعضی در حاشیه های دایره کلمات شعر سلم لرسته میشود اصلا کسر نمی افتد بیت سود رخصه اینست

تاریخ

رحلت اوج خان کرده مه والدین	سال سی با دو با الف و صد از هجر بین است

١٠

میر عبدالواحد متخلص بواحد بلگرامی

ذوقی میر تخلص داشت شعر بزبان هندی و فارسی میگفت و خوب هر دو امر سیے
شغف اندیشه می سفت سخن سنجی شکر سمان حال شمل نظم و نثر ردهٔ
طلبان بدستور دیوان مرتب دارد درایامیکه پدرش سید محمد اشرف بحکومت
موضع زاهدان از اعمال دار السلطنت لاهور می پرداخت ازینا نامیداران آن قوم
جنگ شد نمود و میر عبدالواحد در معرکه جرعه شهادت چشید این واقعه دوم محرم
روز جمعه سنه اربع وثلثین ومایه والف واقع شده و میر غلام علی آزاد در تاریخ شهادت
او قطعهٔ نظم کرده و یک عدد زیاده را تخمیس تعمیه بر آورده

تاریخ

میر عبدالواحد شیرین سخن — از زبانش آب حیوان می چکید
سید والا گهر صاحب هنر — نامه با نظم و نثر او رسید
والد او حاکم زاهدان شد — در رکابش رخت انجاب کشید
خطهٔ پنجاب را از مقدمش — آبروی تازه آمد پدید
نامیداران کافر رزم کرد — از شهادت جرعه صافی چشید
در سخن واحد تخلص می نمود — لفظ ذوقی اسم تخلص برگزید
جو نکرد احد رفت سال جلوس — کلک حق بین زد رقم ذوقی شهید

١١٣٤

مسجد سنهری

این مسجد حسنی است از الواب روشن الدوله محمد شاهی در سنه یکهزار و یکصد
وسی و چهار هجری در شاهجهان آباد تعمیر ساخته بروج این عمارت طلائی است
ازان سبب سنهری مسجد مشهور گردیده و در حد از کوتوالی چبوتره واقع است
در پیشانی این مسجد این تاریخ مرقوم است

تاریخ

بعهد پادشاه هفت کشور — سلیمان فر محمد شاه غازی
بنا شد بهیکه از لطف آفاق — بنا این مسجد زینت ده جهان خان
ندا آمد پی تاریخ از غیب احسان — تمام روشن الدوله ظفر خان

۱۱۶۵	۱۱۳۴	سال بخش نه بجهت تاشها ست — هزار و یکصد و سی و چهار است

مسجد شرف الدوله

این مسجد خشتی است اما بروج آن از سنگ ساخته اند متصل این عمارت مدرسه ایست و این مدرسه و مسجد را نواب شرف الدوله در زمان محمد شاه بادشاه سنه یکهزار و یکصد و سی و پنج هجری تعمیر نموده بود و در بازار دریبه شاهجهان اباد واقع است و بر مبانی این مسجد این اشعار تاریخ منقوش است

تاریخ

در زمان سه خورشید سریر	ظل حق ماه زمین شاه زمان
ناصر الدین که محمد شاه است	تیغ او کفر شکن در دوران
شرف الدوله بنا کرده مکان	مسجد و مدرسه عالیشان
این دو بیت الشرف و علم و عمل	مسجد و مدرسه فلک کرده فتراکش
سال تاریخ بنا گفت خرد	قبله حج اراد ست کیشان

۱۱۳۵

ستاره دمدار

در سیر المتاخرین مرقوم است که در نصف آخر محرم الحرام سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و شش هجری در زمان محمد شاه بادشاه در دهلی ستاره دم دار در کواکب برج دلو مقدار ده شب در ده روز ظاهر ماند و بعد از آن حتی گشت در همین ماه پسر کلان بادشاه انتقال نمود فقط در مکتب این فقیر نیز مرقوم است که این ستاره دم دار در ماه اکتوبر سنه یکهزار و هفتصد و بیست و سه عیسوی نمودار گشته بود

اعظم الدین خان

خلف نواب معاون نثار خان از عالم صلب در سر فته بیمار بود چون در سنه یکهزار و یکصد و سی و هفت هجری از آن عارضه شفا یافت منشی رنجور داس مصنف دقایق الانشا و تحفة الصبیان که در سرکار او ملازم بود این قطعه در تاریخ شفا در سلک نظم گفته گذرانید و صد و انعام و اکرام کردید

بیت

بر زمینی که نشان کف پای تو بود — سالها سجده صاحب نظران خواهد بود

۱۲۳۰ هجری در این مکان در هر ماه بتاریخ بستم مسلمانان برای زیارت میرسند و انبوهی کثیر از مرد و زن میشود و این عمارت حافظ بخشنده دارد و بر دروازه سنگهای ان که در سنه یکهزار یکصد و شصت و دو تعمیر یافته این تاریخ مرقوم است قال محمد حبیب الله انا مدینة العلم و علی بابها ۱۱۶۲ و در عهد مبارک احمد شاه بهادر بادشاه غازی بموجب ارشاد نواب قدسیه حضرت صاحب زمانیه باهتمام نواب بهادر جاوید خان صاحب بسر برای خاکسار لطف علی خان تعمیر یافته و مجلس خانه مسجد و حوض در یک سال مرتب شد فقط

۱۱۹۹

میر عبد الجلیل الحسینی الواسطی بلگرامی

تخلص او واسطی است در سنه یکهزار و یکصد و یازده یا بازده معاشش از بلگرام بکمی شناخت و عالمگیر بادشاه او را منصب شایسته عطا فرمود و بعد چندی خدمت بخشیگری و وقائع نویسی گجرات شاه و دلا رحمت ساخت در تاریخ این خدمت انشا کرد

تاریخ

مرا ز جناب خلافت عطا شد — ز روی کرم خدمتی عیش افزا
خرد گفت تاریخ تفویض خدمت — وقائع نگاری گجرات زیبا

و میر غلام علی آزاد مینویسد که در سنه هزار و یکصد و شانزده خدمت بخشیگری و وقائع نگاری و سوانح نویسی سرکار بهکر وغیره باو مفوض شد و تا مدت دانه خدمت را بدیانت و امانت پرداخت تا آنکه در عهد فرخ سیر بادشاه از [illegible] یکبهای قدرت الهی [illegible] گشته [illegible] از اعمال بهکر [illegible] های ثبات [illegible] ذاته [illegible] و از ابر بادیه کلام و زبان عالی [illegible] شیرین گردانید درین ساخته رباعی انشا کرده در [illegible] فایح [illegible] بارگاه خلافت داخت

شعر

فرخ سیر آن شهنشه با برکات — چرخ از ادب او شده شیرین حرکات

شیخ سعد اللہ دہلوی

تخلص او گلشن است از فقرای شعرا بود و مرید شاہ گل متخلص بوحدت ابن شیخ محمد سعید بن شیخ احمد مجدد سرہندی بود و باین مناسبت گلشن تخلص میکرد اسلام خان کہ بوزارت بعض سلاطین گجرات احمد آباد رسیدہ از اجداد او ست در شاہجہان آباد بست یکم جمادی الاول سنہ ہزار و یکصد و چہل و یک فوت شد از وست

گشتم شہید تیغ تغافل کشیدنت جانم نزوست برد عزالانہ دیدنت

فخر المساجد

این مسجد دلچسپ را فخر النسا بیگم بیوہ نواب شجاعت خان بعد انتقال شوہر در سنہ یکہزار و یکصد و چہل و یک ہجری تعمیر ساختہ و در شاہجہان آباد قریب کشمیری دروازہ واقع است بر دروازہ بیرونی این عمارت قطعہ منقوش است در پیشانی مسجد این اشعار مرقوم

خان دین پرور شجاعت خان چو رفت از جہان ارضای حق تعالی از طفیل مرتضی
صدر خاتونان کنیز فاطمہ فخر جہان یادگارش ساخت این مسجد بفضل مصطفی

سید برکت اللہ الملقب بصاحب البرکات متخلص بعشقی

این سید اویس این میر عبد الجلیل بن میر عبد الواحد متخلص بشاہدی بلگرامی است چون مرقد جد او میر عبد الجلیل در مارہرہ از مضافات مستقر الخلافت اکبرآباد واقع شدہ دران مقام محمد سکونت اختیار کردہ و زعا شورہ سنہ ہزار و یکصد و چہل و دو ہجری فوت کرد و آزاد تاریخ او یافتہ

تاریخ

بیدار دلی سنت سوی محفل قدس برلبت صحرای جہان محل قدس
تاریخ وصال او خرد کرد رقم صاحب برکات و اصل منزل قدس

مصرع یافتم و همان مصرع بر زبان آورده منمود که عجب اتفاق است که یک
مصرع سه شخص را الوارد افتاد و هر سه شخص از هم بر بلاد دور دست یکی
در ملک سند و دیگری در ملک گجرات سیومی در ملک دکن و بنا بر اینکه نام مولانا
مبارک علی است تاریخ تولد لطف زیاده دارد

احمد یار خان متخلص بیکتا

از برادر قوم برلاس است پدرش الله یار خان بصوبه داری لاهور و ٹھٹھه
و ملتان رسیده و آخرها بفوجداری غزنی قناعت نموده و احمد یار خان در
اوائل عهد عالمگیر صوبه دار ٹھٹھه شد اقسام شعر بقدرت میگفت و مثنوی متعدد
دارد وقتی محمد عاقل یکتا لاهوری با احمد یار خان مناقشه کرد که یکتا تخلص
من است تخلص مرا بمن وا باید گذاشت احمد یار خان گفت یکتا نشده ایم بلکه
تا شده ایم و قرار داد که باهم غزلی طرح کنیم هر که حذف کند به تخلص از و باشد
پس خان مذکور زمان و مکانی تعیین ساخت و جمیع صاحب طبعان لاهور فراهم
آورد و غزلی که طرح کرده بود به یاران عرض کرد و صدای آفرین و تحسین از
هر جانب بلند شد محمد عاقل مهر سکوت بر لب زد هر چند یاران تکلیف کردند
غزل خود را دون یافته بر زبان نیاورد و احمد یار خان محضری درست کرده بهر
دستخط حضار سخن سنج مزین گردانید آفرین لاهوری این بیت دستخط کرد
بیت بر این معنی گواهم آفرین ما که احمد یار خان یکتاست یکتا یه دیگری
این مصرع ثبت شد مصرع که هر یکتاست احمد یار خان است و مطلع غزل
مذکور اینست بیت تا خطش طرح جهانگیری دکان سی ریخت ته لشکر رنگ
بچهره روی بسر روسی ریخت ته وفاتش ۲۳ بیست سیوم جمادی الاول سنه
هزار و یکصد و چهل و هفت هجری در قصبه خرساب از اعمال لاهور واقع شده
میر غلام علی آزاد قطعه تاریخی در سلک نظم کشیده که یک عدد زیاده را
تخمیق تعمیه بر آورد

تاریخ

خان والارتبه احمد یار خان — وفات او آنکه خلق عظیم

ستہ ادوات حال فاضل بلکہ افضل و در انشا ی محاورات فارسی کامل بل اکمل بود از جہان
آباد بعدی به تاریخ دوازدهم ربیع الاول سنه خمسین و مایه و الف درگذشت تاریخ
وفات او میر آزاد چنین در سلک نظم کشیده

تاریخ

ثابت کرد سخن رسیدان بود — دست های تهی بر سند نظم سپرد
از بهر حضر سال وفاتش جستم — فرمود برو ز ملک احمد بیرد

۱۱۵۰

نواب سیف الدوله عبدالصمد خان بهادر دلیر جنگ

از جانب والد نام الیشان خواجه عبدالکریم بود بخواجه عبیدالله احرار و از طرف والده
بجناب عالم مخدوم اعظم که سید صحیح النسب بود میرسد وطن اصلی او سمرقند لیکن
مولد عبدالصمد خان اکبرآباد است در صغر سن همراه والد بسمرقند رفته نشو و نما
و کسب علم در آنجا کرده بعد مدت بر باسمحال عبلخان بادشاه توران روشناسی
بهم رسانیده آمد و رفت بدربار می نمود و بخدمت شیخ الاسلام سمرقند
که از خدمات عمده توران است فایز بود بجهت قسمت در عهد عالمگیر بادشاه
وارد هندوستان گردیده در اوایل ملازمت بمنصب شش صدی فایز شد
و بعد چندی بمنصب هزار پانصدی و بخطاب عبدالصمد خان ممتاز گشته در عهد
بهادر شاه در جنگ برادرانش ترددهای شایسته بجا آورده بعد فتح بمنصب
هفت هزاری و خطاب عالی جنگ معزز شده و بعد از آن زکریا خان بمنصب
پنج هزاری فایز گشته و در عهد فرخ سیر بمنصب هفت هزاری و بصوبه داری
لاهور نامزد گردیده عازم آنصوب گشت و بعد چندی بخطاب دلیر جنگ مخاطب
گردیدند و در زمان محمد شاه بادشاه بمنصب هفت هزاری و صوبه داری
ملتان و خطاب سیف الدوله و پسر ایشان بصوبه داری لاهور و خطاب اعزاز الدوله
هزبر جنگ سرفراز شدند آخر الامر یک سال پیش از آمدن نادر شاه در سنه
هزار و یکصد و پنجاه فوت شد یک تاریخ او اینست

تاریخ

شد وصل عبدالصمد خان بحق

۱۱۵۰

۱۱۵ تاریخ دیگر احراز دویم رفت بعد وفاتش پسرش ذکریا خان بصوبه‌داری لاهور ممتاز گردید

قلعه شهر کتک

در شهر کتک مضاف صوبه بنگاله قلعه ایست که آن را باره بهاتی نام است و شهر کتک و قلعه مذکور میان دو رودخانه مسمی مهاندی و کتهجوری واقع شده در ایام برسکال پهنای مهاندی قریب دو کروه و عرض دریای کتهجوری بقدر نصف آن خواهد بود و آن قلعه برکنار مهاندی واقع و دور حصار قریب نیم کروه تخمیناً خواهد بود که از سنگ و خشت و گچ در کمال استحکام و رزانت بنا یافته و فاصله میان شهر کتک و قلعه قریب یک کروه است و خندقی عریض بر اطراف قلعه است که بهتکان در آن سے ماندند این قلعه را افواج کمپنی انگریز بتاریخ چهاردهم اکتوبر سنه یکهزار و هشتصد و سه هجری مفتوح ساخته و از آن وقت تعلق سرکار کمپنی است درین ایام این قلعه رو به انهدام دارد و از تاریخی که بر یکی از دروازه‌های این قلعه مرقوم است چنان مستفاد میگردد که شخصی نام موهن سنگه پسر رگهبیر سنگه که حکومت این قلعه داشت این دروازه را در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه هجری تعمیر ساخته و تاریخ مذکور را بر آن دروازه مرقوم نموده تاریخ این است

تاریخ

زهی شوکت که رگهبیر نامی	خراج از ملک گیرد دوامے
خوشا کو پور موهن سنگه بهادر	بنامش بود مصدر هود کامے
چو هم سر کیرد که کارزارے	بمیمنت حد ...
بحکمش قلعه دار اقبال انام	بعمر خویش باره بهاتی نامے
کشید رخ دروازه بالای قلعه	همی نگر شد اشتهر صبح و شامے
قلعه اینی پر خندق بهتکان	دهر هلاک عدو از دود آسے
جهان دیده دار وعه ساکن گرا	مورخ علی رضا اسماے
باتفت پرسید تاریخ گفتا	که رگهناتهه دروازه قایم مداے

میر طفیل محمد بلگرامی

۱۱۵

انست گردیده چون خبر رسیدن او بمحمد شاه بادشاه رسانیدند با تمامی اراعیان
مملکت و لشکر و توپخانه که زیاده از حد حساب بود از شاهجهان آباد برآمده در قصبهٔ
کرنال که چهار منزل از شاهجهان آباد است مقر قتال مقرر نمودند و بتاریخ
چهاردهم ماه ذی القعده سنه مذکور جنگ شروع کردند نخستین نواب برهان
الملک سعادت خان با قلیلی از سواران و پیاده رو بجنگ آورده و مجروح
شده اسیر گردید و نواب امیر الامرا خاندوران و نواب مظفر خان برادر
خورد او با بسیاری از سپاه کشته شدند و هزیمت بر سپاه هندوستان راه
یافت روز دیگر نادرشاه بمعرفت نواب برهان الملک پیغام صلح بمحمد شاه
فرستاد و بعد از رد و بدل بسیار قرار برین یافت که فرمانفرمای هندوستان
آمده با والی ایران ملاقات نماید و بدادن نقد و جنس مصالحه نفر نماید حاصل
آنکه نواب نظام الملک آصفجاه بخدمت نادرشاه رفته عهد و پیمان مستحکم
نموده بر طبق بادشاه راضی شد چنانچه روز دیگر محمد شاه بخیمهٔ نادرشاه رفته
ملاقات نمودند و نادرشاه تا بیرون خیمه استقبال فرموده هر دو کس در خیمهٔ یک
مسند نشستند و بعد تواضع و تکریم نادرشاه گفت الحال که شما اینجا تشریف آوردند
برادر بر سلطنت هندوستان بشما مبارک لیکن بدادن نقد و جنس مصالحه
ماند فرمود مختصر اینکه بادشاه از نادرشاه مرخص شده بخیمهٔ خود مراجعت نمود و با
دو روز دیگر بر اعلام و پیغام گذشت چون بعد کشته شدن نواب خاندوران
نواب برهان الملک میخواست که عهدهٔ امیر الامرایی بنام او مقرر شود و محمد شاه
که نظام الملک را بآن عهده سرفراز ساخته بود بنابران برهان الملک آزرده خاطر شده
بنادرشاه گفت که دولت و خزانهٔ بادشاهی در شاهجهان آباد از حد حساب
بیرون است اگر شما بطرف دهلی تشریف برید بسیار نقد و جنس بمصرف بدست
شما خواهد آمد چنانچه نادرشاه بهمانه ضیافت بتاریخ هشتم ماه ذی الحجه که سنه
یکهزار و یکصد و پنجاه و یک بود همراه محمد شاه بدار الخلافت شاهجهان آباد
تشریف آورد و نواب برهان الملک تا غروب آفتاب در قلعه حاضر بود و روز دیگر
قریب صبح نهم ذی الحجه که مطابق نهم ماه مارچ قدیمی سنه یکهزار و هفتصد

فرستاد بعد از آن حکم شد که از مردم متمول و مالدار که از آفت تاخت و تاراج سالم مانده اند
نصف مال گرفته داخل سرکار نمایند چنانچه مردم نادرشاه از اعزه و اشراف شهر بانواع زجر و توبیخ و
ضرب مبالغ لا انتها و جنس بسیار بوصول آوردند چنانچه سفلان نادرشاه از این تا حسب زوال
۱۱۵۱ دهلی را خراب ساختند و تاریخ این معامله را بکل شغل تخلیه دلی خراب شد نوشته اند و تعم عام
نیز تاریخ است بعد از آن نواب میر جنگ را با امرای ایران در دلی حرام برهان الملک بصوبه اوده دیر
نواب ابوالمنصور خان داماد برهان الملک روانه نمود چنانچه موصی الیه مبلغ دو کرور روپیه
آورده حواله نادرشاه نمود و متمول متعلق گشت بعد نادرشاه از خزانه پادشاهی نیز آنچه
که توانست بگرفت مختصر اینکه آنچه از نقود و اجناس و جواهر و آلات طلا و نقره و تخت طاوس که
که شاهجهان پادشاه بصرف یک کرور روپیه مرتب ساخته بود و دیگر چند لعل و غیره مرصع
که نادرشاه همراه خود برد حساب آن خدا تعالی بهتر میداند گویند که زیاده از هشتاد کرور جواهر
و مجمله جواهرات که نادرشاه همراه برده الماسی بود مسمی به دریای نور و کوه نور که دو در آب
که قیمتش زیاده از یک کرور روپیه بود آن الماس دست بدست بوارثان نادرشاه رسید
و شاه شجاع پادشاه کابل از دست او رسید که از پادشاهی معزول شده در لاهور بمحل اقامت
انداخته بود در سنه هزار و دو صد و بست و دو هجری بدست رنجیت سنگه والی لاهور بعوض
یک و نیم لکه روپیه فروخت الحاصل دیگر آنکه نادرشاه در ایام توقف شاهجهان آباد ایجاد نمود
این بود که سکه ایران را که عباسی و محمدی و شاهی و هزار دیناری و اشرفی بود حکم داد ملوک
ساخته بدین شعر مسکوک سازند

سکه

هست سلطان بر سلاطین جهان — شاه شاهان نادر صاحبقران

و این شعر بر سکه مسکوک شده

خاتم شاه سلطنت رفته بود از جا و نگین — پادشاه داد بکف نادر ایران زمین

و در نگین مهر نادرشاه که بر جمیع کاغذ اسناد و نامه های سلاطین ثبت میشد این شعر کنده بود

نگین دولت و دین رفته بود چون از جا — بنام نادر ایران قرار داد خدا

بعد چندی زور حسب خواهش نادرشاه صبیه سلطان یزدان بخش پسر سلطان مراد بخش
ابن شاهجهان پادشاه را بعقد نکاح نصرالله مرزا پسر نادرشاه در آورده بعد از

اصل شدن نادرشاه در ایران از بطن او پسری تولد شده بود موسوم به تیمور میرزا مختصر اینکه
نادرشاه بعد از قتل و غارت محمدشاه را باز بر تخت نشانده بتاریخ هفدهم محرم سال
هزار و یکصد و پنجاه و دو هجری از شاهجهان آباد کوچ کرده رخ توجه بسوی ایران نمودند
باقی احوال او بجای دیگر نوشته خواهد شد

نواب برهان الملک سعادت خان

اسمش میر محمد امین بود در زمان شاه عالم بهادر شاه ابن خلد مکان از ایران در هند آمده
وچندی همراه نواب سربلند خان صوبه دار گجرات گذرانیده و رفته رفته در عصر محمد شاه بادشاه بعنایت
خطاب صوبه داری اوده و خطاب نواب برهان الملک سعادت خان سرفرازی یافته
و در جنگ نادرشاه حاضر بوده و بعد از جنگ بتاریخ نهم ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و یک
هجری یک شب پیش از قتل عام نادرشاهی در شاهجهان آباد از زخمی که خورده بود
وهم از شدت درد دنبلی خان بجان آفرین سپرد و بعضی از مورخان نوشته اند که زهر خورده
مرد و در شاهجهان آباد مدفون کردند گویند که از نعش او بادشاه از همدان متصل کربلا
بهانه ضمانت در قلعه شاهجهان آباد داخل شده الا باراده بادشاه چنین بود خاتمه
تاریخ وفاتش زیادت یکصد و پنجاه و اند فی سعادت نمک حرام نمرد بعد از وفات ۱۱۵۲
نواب منصور علیخان که داماد او بود بخطاب نواب صفدر جنگ بر مسند امارت نشست

شیخ روح الامین ابن قاضی محمد سعید بلگرامی

همشیره مسیح الله خان شهید در حبالۀ نکاح او بود و مسطور است قریب هفت هزار بیت
بیت در رساله سراج الفقه عثمانی مرقوم است که او در اوایل حال با منصب سواری و
پیاده مدار الملک رفته با نواب منعم خان المخاطب به خانخانان وزیر اعظم شاه عالم بهادر
شاه بادشاه ملازمت نموده و چنانکه بعد ثبت بادشاه زاده وقتش برای منصب
و حاکمات بفر از سوار ارجمند عنایت شده بعد وفات خان مذکور بمرافقت او بمیدان
خان خلف خانخانان مانده بحدی ساعت صوبه الله آباد از طرف شهزاده خان داشت
بعد از آن بمرافقت نواب مبارز الملک سربلند خان در صوبه الله آباد که در عهد بهادر شاه
نواب مذکور بود کار نمایان انجام کرده و سیاستی راجه را دفاعی را از میر راج رسانیده و اکثر
به مرا کیست یاری بود تنگه راج بهادر و بعد از آن چند سال بحکومت نشسته دو محال

عمده پنجاب که سیالکوٹ و جالندهر از آن هست از طرف نواب مذکور در وقت حضور
داری کابل پیدا خته در سخا و کرم شهره بود هر کرا از وطن و جوار نزد او رفتی با اخلاق و کرم
پیش آمدی چنانچه یکهزار و شصت اسپ نجلی حد انجمیده بود در آن عصر نواب سیف الملک
یک زنجیر فیل از سرکار خود بدو مرحمت نموده چنانچه سید محمد قرین بلگرامی که محمد تخلص
شکر و در تاریخ آن گفته

تاریخ

سعدین فضل و کرم روح الامین خان آنکه او | از کرم یکذا اسم شخصی بعالم مستمند
ترکی و تازی بسی حسد خان ما ملک | در خصوص نواب اور اداد مبلی ارجمند
اصفهان رفعت محل صورت ریش سپیدکه او | مدبر طوس مقام اصفهان عزم کمند
چون سیف زر ملک نواب خان عالی جناب | کرد انعام فوجی او را به مبلی ارجمند
سال تاریخش بروی تحت سنه آرزو | از عجب آمد بس ارب فیل با تخت بلند

هنگامیکه در سنه احدی و خمسین و مائه والف پادشاه سپهر خدمتی الفقید در سنه منفصل
کرنال با محمد شاه پادشاه و فرمان ایران یعنی نادر شاه پادشاه محاربه عظیم اتفاق افتاد او
برفاقت نواب برهان الملک سعادت خان بود در صف کارزار داد مردانگی داده شربت
شهادت چشید شیخ نظام الدین احمد عرف شیخ میان صانع تخلص تاریخ شهادتش چنین گفته

تاریخ

سر افکن صف شکن روح الامین خان آنکه او | نقش اعدا از تیغ از روح خالی کرده حک
ترک تاز او اگر بیچ دیدی روز رزم | از نهیبش زهره آتش از سهم راوح ذاک
بسکه او با خیره یکباده ہمی حسد زر | حاتم طائی اگر گویم نباشد هیچ شک
عالم تفسیر قرآن و حدیث مصطفیٰ | ظاهرش لسان شمار و باطنش ارجمند ملک
بود عثمانی نژاد و مولد او بلگرام | در سخن کامل شمار و بعد معنی را محک
شد بزرم شاه هند و خسرو ایران شهید | ریخت شد رماتمش بر جان اهل فلک
سال تاریخش نوشتم صوری هم معنوی | سال هجرت یکهزار و یکصد و پنجاه و یک

۱۱۵۱

اگر شعر عربی آخر احتساب جمل شمار نماید نیز تاریخ بر آید

سید حسین تخلص بروحی زنگیپوری

سلسله نسب او بسید نعمت الله ولی کرمانی میپیوندد و وفاتش در غره رمضان سنه هزار و یکصد

و بهار راج را که مدیر جلالت انتما فدای روز میر یوسف باتفاق میرزا کراهی یار احمد ملاقات کرده و صحبت
اول گفت که من در ایام کسب سخن که دیوان حافظ شیراز را مشق می‌نمودم چون بر این بیت رسیدم شعر
دل ما که صافی است عیاری دارد ✣ از صدا استطلام صحبت روشن رای ✣ مرا حیرت بگریبان
دامنم که خواجه حافظ صحبت کسی را آرزو داشت و کجا خواهد بود و کیست مالحال این عقده در دل و مشکل شد
بعد از آن در ایام ترک لباس تجرد به تربیکی رسیدم و معنی این شعر برسیدم جواب نخواند استمدیدم
دی شب که خوابیدم در عالم رویا بزرگی با من پیش سفید بحضار درویش بر سر آمد و کمال ادب و
سلام کردم بعد جواب سلام فرمود که هیچ در یافتی که خواجه حافظ صحبت که را آرزو داشت گفتم خیر گفت آن
روشن رای ماهیمن را حد روشن رای کیست که صحبت او بهشت خواجه حافظ است حالا باید که فردا
به بیت اوبا تو رسد و داخل شعیدان شوی روشن رای این حرف جلیلی سر در رسیده بجانوست
هیئت بار او شرفی سر ولایت الدیان تواضع نمود بعد وفات شاه کرامی در بیست هزار و یکصد و پنجاه
۱۱۵۶ و شش هجری واقع شده تاریخ اوست تاریخ رندی عجبی از ین جهان رفت

ستاره دنباله دار

در نسخ سر الساخرین مرقوم است که در شب جمعه بیست و چهارم ذی القعده سنه یکهزار و یکصد و پنجاه
و شش هجری ستاره دنباله دار بعد ظهر کرد در مسال آخر برج حوت و اول حمل مابین کوکب سر الفرس
و جناح الفرس اول شب ظاهر شده تا صبح هی ماند و قریب بیست و دو روز همین قسم یکجا ماند
و از سال پر دو کوکب در ظاهر بطرف مغرب اندک مایل بجنوب مرفت و از سمت جنوب یا ردیم
ذی الحجه بیست بعد ربک منزه بری مستند عین ستاره بسوی مغرب و ذنب او بطرف مشرق در وسطی
بیست زیاده مسیدود در آخر ذی الحجه سعدو ختم شد و در کتب انگریزی نوشته که این ستاره
در ماه دسمبر سنه هزار و هفتصد و چهل و سه عیسوی ظاهر گشته در شروع سال هزار و هفتصد و چهل
و چهار عیسوی غایب شد

نواب اسد الدوله اسد یار خان انسان تخلص

مردی نیکوکار و خوش‌بیان بود و شعر بقدر رتبه خود خوب می‌گفت اسم اصلی او اسد یار خان بود و از محمد
شاه منصب شش هزاری یافته بخطاب اسد الدوله و صاحب نالکی و مراتب کرده بود در رساله اوج نیز
سوار بداغ شمشیر ملازم بادشاهی شده اما عمدة الملک بعد چند سال مزاج بادشاه را از و منحرف
ساخته رساله شمشیر داغ بر طرف کرد آمد و وفاتش در نصف آخر ماه ربیع الاول سال یکهزار و یکصد و شصت

چون محمد شاه بادشاه از حد زیاده علیل و کسلمند بود از شنیدن خبر آمدن احمد شاه ابدالی مصلحت
گردیده پسر خود احمد شاه را با وزیر الممالک قمر الدین خان و نواب ابو المنصور خان صفدر جنگ و دیگر امرا
عظام و سپاه عظیم برای مقابله از شاهجهان آباد رخصت فرمود چون شاهزاده احمد شاه از سر
هند گذشته بر کنار دریای ستلج رسید ابدالی با سی هزار سوار از راه لودهیانه داخل سرهند شد
بتاریخ سیزدهم ربیع الاول سنه هزار و یکصد و شصت و یک آن شهر را تاراج نمود و مرکز دست
بست پر کرده بود تا براراده را چون خبر وصول ابدالی بسرهند رسید عنان توجه بجانب سرهند مائل
فوج شرقی غربی شد و فوج غربی شرقی و سرهند شهر بست مشهور در وسط راه دهلی و لاهور بیست
کروه از دهلی بطرف شمال گویند که نام قدیمش سهرند است چون سلاطین غزنویه از غزنی تا سهرند
متصرف بودند سرهند نام نهادند صاحبقران ثانی که کابل را با قرابلاع غزنی در تصرف داشت
حکم کرده که سرهند را بنام قدیم که سهرند است می نوشته باشند مختصر آنکه هر چهار کروه از سهرند معرکه آرا
گردید و هر سه ساعت روز جنگ توپ در میان ماند و بتاریخ بیست و دوم ربیع الاول روز جمعه که
جنگ شدن آن تصمیم فرمودند نواب اعتماد الدوله قمر الدین خان وزیر اعظم در میان خیمه باراده اینکه
بعد خواندن وظیفه سوار شوند نشسته بودند که ناگهان گلوله تفنگ از طرف غنیم آمده به پهلوی نواب در خورد

۱۱۶۱ و جان بحق تسلیم نمود مؤلف تاریخ موت او دریافت ✠ آه که نواب قمر الدین خان ✠ یافته
بعد کشته شدن نواب موصوف پسرش معین الملک و نواب صفدر جنگ سوار شده شروع معرکه کردند
چنانچه هر دو جانب آتش قتال اشتعال یافت و تا تاریخ بیست و هشتم مذکور همین آتش در کار بود
تا آنکه افواج شاه ابدالی تاب مقاومت نیاورده بشکست کامل و فرار آوردند شاهزاده احمد شاه و امرای
هندوستان بر دافعه نواب قمر الدین خان تعاقب را مناسب ندیده در کنار دریای ستلج اقامت گزیدند

۱۱۶۱ بعد شکست نادر شاهی این فتح نصیب بادشاه هند شد عزیزی برای این فتح عظیم ✠ فتح خدا ساز
تاریخ یافته

وفات محمد شاه بادشاه

هنوز شاهزاده احمد شاه و امرای سلطنت در نواحی سرهند تشریف داشتند که محمد شاه بادشاه در شاهجهان آباد
بتاریخ بیست و هفتم شهر ربیع الثانی شب پنجشنبه سنه یکهزار و یکصد و شصت و یک هجری مطابق هژدهم
اپریل ماه فرنگی انگریزی سنه یکهزار و هفتصد و چهل و هشت عیسوی داعی حق را لبیک گفته برحمت ایزدی
پیوست نواب ملکه زمانه که دختر محمد فرخ سیر و زوجه محمد شاه بود باتفاق نواب غازی الدین خان امیر الامرا

خلف نواب اعتصام‌الدوله و جاوید خان خواجه‌سرا و دیگر امرا اظهار این واقعه را باعث فتنه انگاشته در پنهان داشتن
این راز نادره و شاهزاده را از سرهند سمت بلیغ بکار بردند احمدشاه بمجرد اطلاع شنیدن این حادثه نواب معین الملک
را بنظامت صوبه لاهور رخصت نموده بایلغار متوجه دار الخلافت شاهجهان آباد گردید عزیزی در تاریخ وفات
محمدشاه این مصرعه یافته ع های رفت از جهان محمدشاه ۱۱۶۱ و دیگری این رباعی گفته ۱۱۶۱

تاریخ

شه فلک حشم و روشن اختر آگاه — چو آفتاب جهان ملکی فروغ گرفت
چو شد بجاده فردوس رهسپر آسیح — سرود هاتف غیبی که رو بجنت رفت ۱۱۶۱

چون محمدشاه بر طبق تحریر احوال صفحه ماه سلطنت رفیع الدرجات و شاهجهان ثانی را ایام جهالت قرار داد
داخل سنه جلوس خود نموده بودند از غره ربیع الثانی سال یکهزار و یکصد و سی یک هجری یعنی از ماهی که
فرخ سیر را محبوس کرده بودند ابتدای جلوس خود مقرر فرموده بود چنانچه مدت سلطنت محمدشاه باین حساب
سی سال و شش ماه و هفت یوم میشود و الا از روز وفات شاهجهان ثانی صرف بیست و نه سال و پنج ماه و
بیست و سه یوم میشود مدت عمرش چهل و هفت سال و یکماه و بحجره مجرد که بنهایت لطیف و نفیس ساخته
اند متصل فردوس در پایین مزار نظام الدین اولیا درون حریم واقع است لقب او بعد وفات فردوس
آرامگاه قرار یافت

مجاهد الدین محمد ابو النصر احمدشاه بهادر بادشاه غازی ابن محمدشاه بادشاه

در سال یکهزار و یکصد و چهل هجری از بطن نواب ادهم بائی ولادت یافته و در حین وفات محمدشاه بادشاه
در نواحی سرهند تشریف داشتند بعد رسیدن خبر وفات بادشاه نواب صفدرجنگ در پانی پت بتاریخ
دوم جمادی الاول سال یکهزار و یکصد و شصت و یک حضرت شاهی بلوازم جلوس آن اسم از نظر شاهزاده
گذرانید و مبارکباد سلطنت هندوستان معروض داشت اداب بجا آورده شاهزاده فرمودند که در ارشاد
شما مبارک هست بعد از آن بدهلی تشریف آوردند و حسب الحکم القاب این سال مجاهد الدین ابو النصر احمدشاه
بهادر بادشاه غازی بنوشته جمعی قاعده شناسان جوردین معروض داشتند که بهادر لفظیست از
برای مجرا امرا و اراده داد امیر تیمور صاحبقران هیچکس خود را باین لقب نخوانده بلکه برای نوکران کذا آمده
لکن مسطور شد و خلعت وزارت بنواب صفدرجنگ و میر بخشی گری از انتقال اعتمادالدوله بهادر که
یکماه بعد از جلوس او فوت کرده بود بنصرت خان ذوالفقارجنگ و بخشی گری دوم از انتقال نواب
قمرالدین خان بپسرش انتظام الدوله و بخشی گری سیوم بنواب عبدالمجید خان مجدالدوله مرحمت گردید

محمد شاه بادشاه از دکن بشاهجهان آباد آمده بخلعت وزارت وخطاب آصفجاه بهادر سربلندی یافت
میر عبد الجلیل بلگرامی قصیده مشتمل چهل وچهار بیت در وصف وتاریخ رسیدن او بپایه وزارت بزبان
فارسی وعربی وترکی وهندی گفته از آنجمله این چند بیت رقم می یابد

تاریخ

بهار آمد و واکرد غنچه بند قبا — گره ز خاطر بلبل گشود دست صبا
نبود حسن چنین از سحاب گوهربار — چنانکه سال وزارت زعمدة الوزرا
نظام ملک و ملک افتخار اهل کرم — قوام دین و دول آفتاب مجد و علا
بود به حسن وزارت به از نظام الملک — که نقش ثانی بهتر کشد نگار آرا
مدار شکر و سند وزارت تا — همان که یافت سن عار ز اندم زیبا
قلم نوشت پی گوهر از پی تاریخ — وزیر کشور هند آصف دوام بقا ۱۱۳۴
هزار و یکصد و سی و چهار نقش بساط ۱۱۳۴ — دو گونه جوهر تاریخ ازو شود پیدا

در عربی

نظمت فی العربی الفصیح تاریخا — حکی وزارته ساکب الربیع لنا ۱۱۳۴

در هندی

اسی ستی کبهی هندوی موں لکھیں — رہی حکت سوں اصل یاس ۱۱۳۴

بعد از آن چون در سنه یکهزار و یکصد و سی و شش هجری نظام الملک از بادشاه شکسته خاطر شده بطرف
دکن شتافت بادشاه خلعت وزارت بعد نظام الملک به میر فاضل خلف نواب محمد امین خان مرحوم
بخطاب اعتماد الدوله وزیر الممالک نواب قمر الدین خان بهادر نصرت جنگ مرحمت فرمودند و چون بار
در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه هجری محمد شاه بادشاه خبر آمد آمد نادر شاه شنیده اقرب المسافه تمام
از دکن طلب حضور فرمود او خلف الصدق خود نواب نظام الدوله ناصر جنگ بهادر به ایالت خود
مقرر ساخته خود بدار الخلافه شتافت فضل علیخان تاریخ رسیدن از چنین در سلک نظم کشید

تاریخ

صد شکر که آفتاب دین پناهی آمد — رونق ده ملک بادشاهی آمد
تاریخ رسیدنش بگوشم هاتف — گفتا که آیت رحمت الهی آمد

نظام الملک در جهان آباد بادشاهی که در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و یک هجری واقع شده حاضر بود

عماد الملک متهم است که بادشاه محمود احمد شاه را مکحول ساخته و عالمگیر ثانی را قتل نموده

معز الملوک سید علوی خان حکیم

اصل نام او میرزا محمد هاشم خلف حکیم محمد هادی ولد میر ابن سید مظفر الدین علوی که از اولاد امام محمد بن الحنفیه است ولادت او در ماه رمضان سال یکهزار و هشتاد هجری در دار العلم شیراز اتفاق افتاد و در سنه هزار و یکصد و یازده به هند آمده در پای قلعه ستاره ملازمت عالمگیر بادشاه بخلعت و منصب سرفراز گردیده نفس شاهزاده محمد اعظم گردید و در عهد سلطنت شاه عالم بهادر شاه بخطاب علوی خانی و اضافه منصب حاکم اعتبار یافت و بیکاسکه بخطاب محمد شاه تعالی الله چون بود الشان از لقب شحنه بمنصب شش هزاری و نقدی سه هزار روپیه در ماهه سرفراز و بخطاب معتمد الملکی مخاطب شد و چون حذاقت و حسن تداوی او در اطراف و اکناف اشتهار یافته بود نادر شاه بعد از گرفتن شاهجهان آباد او را باعزاز و اکرام تمام بوعده رخصت حج و زیارت همراه خود برد و بعد شاسک حج در سنه هزار و یکصد و پنجاه و شش بدار الخلافت شاهجهان آباد رسیده گوشه گزید از جمله تصنیفات او کتابی است مسمی بجامع الجوامع که مشتمل بر اکثر کتب طب ماسبق بود مشتمل بر مسائل بسیار و اسقاط سوال نموده شعرا در تعریف او اشعار گفته اند چنانچه محمد عظیم خان حشمت تخلص در وصف او گفته

ابیات

ای دست تو دستگیر شاه و گدا از فیض تو در جهان طبیبان کام روا
حاشی نیکو بد که ملکی کار مسیح من شکوه ام که می کنی کار خدا

در رساله بیان واقع مرقوم است که وفات او تاریخ بست و هفتم رجب سال یکهزار و یکصد و ... هجری در دار الخلافت شاهجهان آباد بمرض استسقا واقع شده بموجب وصیت ذخیره الی درگاه ... اولیا مدفون کرده اند اما از این مصرعه که در تاریخ وفات او گفته اند سال یکهزار و یکصد و شصت و دو استخراج می شود از این جهت در این مقام مرقوم یافت

تاریخ

مرد ملک رب سهامی ثدید

راجه نول رای

از قوم کایته سکسینه بوده و در اوایل ادنی ملازم سرکار نواب صفدر جنگ بود دارجنس اخلاق

ملک دستش بدمایہ والفت بوب کرده دران مسجد مدفون کردند مراناد در تاریخ وفات او
شیخ محمد ناصر مذکور گفته

تاریخ

افضلی شیخ کامل و غالب　　آرمیدند در رامش ارم
سال تاریخ گفت عمرده　　آه رفتند هردو زین عالم

۱۱۶۳

شیخ محمد فاخر تخلص زایر

خلف الصدق شیخ محمد یحیی و دخترزاده شیخ محمد افضل الہ آبادی مست ازصفوان شعور بحسب
والد ماجد و برادر کلان خود شیخ محمد طاہر تلمذ نموده و بعد از ارتحال والد ماجد جانشین گشته دو مرتبه
حج رفته کرت سیوم بزیارت حرمین کمر ہمت بسته و سفر حجاز را از راه دکن قرار داده بارنگ آباد
رسیده بود که روز یکشنبه یازدہم ذی الحجہ سنہ یکہزار و یکصد و شصت وچہار ہجری فوت شد
تاریخ تولد او که در سنه یکہزار و یکصد و بست واقع شده نور سعید ۱۱۲۰ است و تاریخ انتقال
زوال نور سعید

۱۱۶۴

مسجد چوبی

این مسجد را احمد شاه بادشاه پسر محمد شاه در سنہ یکہزار و یکصد و شصت وچہار ہجری از چوب
تعمیر ساخته بود متصل مہتاب باغ واقع شاہجہان آباد حالا بالکل منہدم گردیده مگر بر دروازه
اش این تاریخ مرسوم نقیبہ با اصرور باقی است

تاریخ

شاکر بمسجد بدین شاه　　که شد بادورستش دولت سرمدی
مردم که ایجا مسجد بنا ر　　بانوار طاعت شود مہدی بند
ضرور الحرب فوج رفت بای　　چو سر فکر تاریخ دا مهدیے
بگفتا سروش از هر بر مدی　　که ہست شرف مسجد احمدے ۱۱۶۴

۱۱۶۴

سنہری مسجد

این مسجد متصل قلعہ شاہجہان آباد واقع است از نواب قدسیہ زوجہ احمد شاه این
محمد شاه بادشاه در سنه یکہزار و یکصد و شصت وچہار تعمیر ساخته بود این چند اشعار تاریخ
بر دروازه مبارکہ مسجد مذکور مرقوم است

تاریخ

شکر حق در عهد احمد شاه غازی بادشاه | خلق پروردگار کرد تا عالم را پناه
مسجدی کرده بنا نواب قدسی مرتبت | باد دائم فیض عام آن ملایک سجده گاه
آن نواب بهادر صاحب لطف و کرم | صاحب نعمت حسین خاوند عالی دستگاه
چاه و حوض و صاف صحنش آیت آب کرم | هر که از آبش طهارت کرد شد پاک از گناه
سال تاریخش چه جستم یافت از الهام | مسجد بیت المقدس مطلع نور الله

۱۱۶۴

نواب نظام الدوله ناصر جنگ

پسر دومی نواب نظام الملک است بعد وفات پدر در سنه هزار و یکصد و شصت و یک هجری در دکن بر مسند ریاست نشست چون در سنه هزار و یکصد و شصت و سه برای دفع مظفر جنگ برادر زاده خود که بغی شده بود ملک ارکات رفت و مظفر جنگ با غالب فرانسیس مصاف داد شکست یافته و دستگیر شد و انصاری به پهلچری خبر شد و ناصر جنگ لشکری برایشان فرستاده ایشان را شکست فاحش داده غارت نمود تاریخ این فتح یافته شد

تاریخ

جوان بختی نظام الدین دولت | که دارد منصبی عالم پناهی
نشان حال او یابی بلند است | چنین کو مدد والا دستگاهی
زهی زیبا قدم فلک سا | از آن شد بوده ما ماهی
عدو شد این دولت بکوهی | تلاش هر سپه باکو هیب داهی
به پیش عدو فوجی فرستاد | که ساز کشتی او را تباهی
رسید این فوج و آن صف را | شکستی بر عدو آمد کماهی
برآمد از زبانم سال تاریخ | مبارک باد فتح فوج شاهی

۱۱۶۳

اخیر بعد از این سانحه اتفاق فرانسیسان با تدبیر مظفر جنگ را از قید رهانیده نواب نظام الدوله ناصر جنگ را بتاریخ هفدهم محرم سنه اربع و ستین و مائه والف شهید کردند شهادت او قریب قلعه جنجی بفاصله بست کروه از پهلچری واقع شده لاشش او را در اورنگ آباد آورده پایین مرقد شاه برهان الدین غریب بر در مرقد نواب آصف جاه بخاک سپردند مدت حکومت او دو سال و هفت ماه و چند روز بود و غلام علی آزاد این تاریخ در وفات او گفته

سوالک پیاده کرده. سعد یکبار شد و بعد محاربات صلح العفار کرده در ایام جنگ بست و هم صفر سنه هزار و یکصد و شصت و پنج زخم تفنگ بقدر یک کاری در ساحت میر آزاد در بار تحسین این تاریخ گفته

تاریخ

دریغ شیخ بلند اقتدار محب ‌‌ ‌ در معرکه از روی تیغ شهید محب
تاریخ وفات او ز دل پرسیدم ‌ ‌ فرمود بهشت محمل پر محب ۱۱۶۵

نواب بهادر جاوید خان

جاوید خان ملقب نواب بهادر خواجه سرای بود که از قدیم ضابطه بندگی خدمت نواب بائی والده احمد شاه بادشاه میکرد و بعد وفات محمد شاه بسفارش نواب بائی خطاب نواب بهادر نامور گردیده چون او هیجوی است که باتفاق والده بادشاه جمیع امور مالی و ملکی را از امرا کبیر جزئی نیست اختیار خود بگیرد نواب صفدر جنگ پسندیدنی را کار فرموده تاریخ بست و هشتم شوال سنه یکهزار و یکصد و شصت و پنج هجری او را به بهانه ضیافت بخانه خود طلبیده بقتل رسانید و لاشه او را در پا انداخت چون سه هزار پیاده دستاربان رفیق او بودند وار کشته شدند او هم ماندند سید انبار سه چون نواب صفدر جنگ سد او مادر بادشاه بیزار شد که نواب بهادر مدتی خدمتگذار او بود بحکم عداوت از طرف نواب صفدر جنگ رسیده کامت و چون بائیں سبب صد و فساد در ملک مرحامت تاریخ وفات او در «فساد عظیم» ۱۱۶۵

بالله اند لطیفه منقول است که روزی جاوید خان به بادشاه عرض نمود که قبله عالم خوب سجع از کلمه های سعدی شیرازی برای نام خود تجویز ساخته «سنه دولت جاوید یافت هر که نکونام زیست» فی الحقیقت که این سجع بسیار خوب است اما نواب عمدة الملک امیر خان که ظرافت طرف بود در آن وقت حاضر بود گفت که مصرع ثانی را امیر خسرو بسیار ساخت خوب گرفتن ذکر خیر زنده کند نام را «تخمین خط دیگر خیر دگر» است یعنی خواجه سرا که پسر دارد و نه دختر بعد مرگ بس ذکر خیر نام او را زنده خواهد داشت

نواب مجد الدوله عبد المجید خان

در عهد احمد شاه بادشاه دهلی عهده سیوم بخشی گری داشت در سنه یکهزار و یکصد و شصت و پنج فوت شد و شاه سنگه متخلص به مداد تاریخ متضمنه گفته

تاریخ

سیف آن امیر دار رفت از جهان فانی	واکرد بر رخ او رضوان در جنان را
تاریخ رحلتش را پرسید از خرد عقل	فردوس باد مسکن عبدالاحد خان را

۱۱[illegible]

یعنی اگر عدد لفظ فردوس را با عدد عبدالاحد خان یکجا کنی تاریخ بر آید

مسجد شاه شریف

این مسجد واقع اندرون لکا باد هست شاه شریف آن را در سنه ست و ستین و مائة و الف تعمیر ساخته و عارف الدین خان عاجز تخلص تاریخش یافته (ع) این مسجد شریف حرم کعبه ثانی ۱۱۶۶

عزل و وفات احمد شاه بادشاه دهلی

چون هشت ماه بعد از کشته شدن نواب جاوید خان خواجه سرا احمد شاه بادشاه از کفر نواب عماد الملک غازی الدین خان و دیگر دشمنان نواب صفدر جنگ را معزول ساخته خدمت وزارت بنواب انتظام الدوله پسر قمر الدین خان مرحوم مرحمت فرمود نواب صفدر جنگ از استماع این خبر مضطرب شده از شهر بدر رفته مستعد جنگ شد عماد الملک بظاهر ناصر و رفیق نواب بود آخر با شهر رفته همگاه دانسته فوج مستعد کرد و نجیب خان عمر خیل را که داماد دوندی خان علی محمد خانی بود در جنگ شریک مکر خود ساخت و این نجیب خان هست که در هنگام تشریف بردن شاه عالم بادشاه در اله آباد بخطاب نجیب الدوله نجیبی و امیر الامرائی سر بر آورده بود مختصر اینکه نواب صفدر جنگ در ماه رجب سنه هزار و یکصد و شصت و شش شروع بمحاربه و مقاتله نموده و سورج مل جات که رفیق نواب صفدر جنگ بود شهر کهنه را تاراج نموده و اینها بجات کردی مشهور گشت و راج اندر گوشائین که یکی از ملازمان نواب صفدر جنگ بود در جنگ کار رستمانه کرد بهر طرف که میرفت از کشته ها پشته ها می ساخت آخر بتاریخ هفدهم شعبان بضرب گوله بندوقی کشته شد قصه مختصر نواب صفدر جنگ تا چند ماه هنگامه کارزار گرم داشت آخر چون دید که روز بروز مردمان لشکرش بطمع زر بطرف ثانی رفته شریک میشوند چاره جز این ندید که صلح نموده بصوبه خود که اوده باشد برود چنانچه غره ذی الحجه بحضور بادشاه آمده صلح نموده بطرف اوده و الهآباد که تعلق باو داشت روانه شد شهنا متخلص به مدار تاریخ این صلح گفته

تاریخ

شکر الله که جانب صفدر جنگ	صلح کرد با وزیر و شاه
هاتفی غیب سال تاریخش	گفت الصلح خیر قال الله

۱۱۶۶

فیض عکس سجاده صبح وشام   می رسد هرلحظه مشک وسمو
خواستم سال بنا آمد ندا   سید بطحا ساقی کوثر آمده

1149

قدم رسول

عمارتی است عالی در سمت کتک مصاف صوبه اوڑیسه که در سنه یکهزار و یکصد و شصت و نهم هجری در زمان دولت عالمگیر ثانی تعمیر یافته و در دروازه اش این تاریخ برسم تعمیر مرقوم است

تاریخ

بدرگاه خدا بود و جهانی   شاه عالم آسمی و جانی
هر کس بوسه جان دین   بعهد شاه عالمگیر ثانی
جو در مدبصالح دین محمد   که دیدار علی یاسین ندانی
بدرگاه بنی این قصر آراست   خدا حاصل کند مقصود جانی
سوال سال تاریخش چو کردم   سروش غیب گفت از مهربانی
جو طفل کفر از سرکشی رد   بلوث خانه دین سال جانی

1169   1189

نواب علی وردی خان مهابت جنگ صوبه دار بنگاله

بعد کشتن نواب علاء الدوله سرفراز خان ابن نواب شجاع الدین خان بتاریخ سیزدهم ماه صفر سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و سه هجری ناظم بنگاله و بهار و اوڑیسه گردید مهابت جنگ وصولت جنگ و هیبت جنگ برادر زادهای او بودند مهابت جنگ که در بین سه برادران بحسب شجاعت و حسن تدبیری فائق بود سیزده سال بهره ور او اخر سنه هزار و یکصد و شصت و یک سنه بعد از آن بتاریخ سیزدهم ربیع الاول شب شنبه سنه یکهزار و یکصد و شصت و سه بیک سال بعد از کشته شدن حسین قلی خان سرهیبت جنگ مهابت جنگ مرد آخر شب کرد جنازه اش را در باغ موتی جهیل که ساخته او بود برده در صحن مسجد آنجا که خود تعمیر نموده بود مدفون کردند بعد مهابت جنگ بفاصله دو ماه و دوازده روز صولت جنگ برکه حاکم پرنیه بود بتاریخ بیست و پنجم جمادی الاول سنه مذکور رهگرای عالم بقا گردید در جنب باغ مدفون گشت و مهابت جنگ بعد از وی بتاریخ نهم ماه رجب لوم السبت سنه مذکور بجنب الهی پیوست وحسب الوصیت بپایین مرقد مادر خود در خوشباغ مدفون گردید و تاریخ وفات مهابت جنگ ... ماهر دو جهان یافته از عدل سال نوت هردو برادران ملک مهابت جنگ

1169

۵۱۱ | ۱۱۷۱ | کفتم کہ حبیب این مکان و تاریخ پکھا بالف — اولاد علی سید کردہ ایجاد بعد الرحمان

و میر رحمت اللہ ماہی سنحصی این تاریخ یافتہ

تاریخ

صمصام الدولہ آنکہ امیری کبیر بود — ناحق قتل گشت بصد مکر و صد فریب

۱۱۷۱ | روز جمیس و ثالث ماہ صیام بود — تاریخ گفت عقل شہادت سید لطیف

روضہ حضرت سلون

این درگاہ در موضعی کہ از حضرت سلون سیکو سد سصات صوبہ اودہ در سنہ یکہزار و یکصد و ہفتاد و یک ہجری بنا تعمیر یافتہ و این تاریخ ہای اوست

تاریخ

سد بنا در سلون روضۂ نور — کہ جہان را از و ست کسب شرف

۱۱۷۱ | داد ہاتف نشارت از تاریخ — این بود آستانۂ اشرف

میر محمد یوسف

بن سید محمد اشرف الحسنی والواسطی البلگرامی و خواہرزادہ میر عبد الجلیل بلگرامی است اوکتابی بالف نمودہ باسم القرع الناسب من الاصل الثابت سنل و میر آزاد در تاریخ اتمام این کتاب گفتہ

تاریخ

میر یوسف عزیز مصر کمال — انجم معرفت کشید رحسن

کرد در وحدت شہود رقم — نسخہ پارۂ فکر عمیق

از احادیث و ز کلام اللہ — کردہ اثبات حق زہی توفیق

ہست این نقش و لیس الحق — ماہکاری ز خامۂ توفیق

۱۱۶۲

سال تاریخ این کتاب خرد — گفت تشییع مجالس تحقیق

و میر محمد یوسف بتاریخ دہم جمادی الثانی روز چہارشنبہ سنہ اثنین و سبعین و مائہ و الف در بلدۂ لکنو در گذشت نعش او را از عرض دو روز بہ بلگرام رسانیدند و در باغ محمود مائین مرقد جدش میر عبد الجلیل دفن ساختند میر آزاد در مرثیہ او این تاریخ گفتہ

تاریخ

الٰہی برشکیب ما چہا رفت — کہ کوہی بود در یکدم ز جا رفت

۱۲ ھ

شاه والا نژاد عالمگیر | از ازل تا سرور بفیض آمد
گشت چون جلوه گر به تخت سریر | گشت تاریخ مظهر ایزد ۱۱۶۷

بیت سکه

زد بزر سکه صاحبقرانی | عزیز الدین عالمگیر ثانی

در سنه یکهزار یکصد و هفتاد هجری احمد شاه ابدالی مرتبه دویم تا شاهجهان آباد لشکر کشی نموده
از دهلی واگرد پرده دختر محمد شاه را در حباله نکاح خود آورده و عالمگیر ثانی نیز دختر خود را بپسر او
منسوب ساخته وقت روانگی احمد شاه ابدالی حسب خواهش عالمگیر ثانی عهده امیر الامرائی
بنجیب خان افغان بخطاب نجیب الدوله مرحمت ساخت اما بعد روانگی او عماد الملک غازی الدین
که از خوف احمد شاه ابدالی بطرف فرخ آباد رفته بود از انجا نواب احمد خان بنگش را همراه گرفته
بامداد رگهوناتهه راو مرهته و هولکر در دهلی آمد و بعد محاربه و مقاتله نجیب الدوله را از شاهجهان آباد
بدر نمود و حلیه کار سلطنت را بدستور سابق بدست خود آورده بادشاه را محض بیدخل
ساخت و احمد خان بنگش را بجلدوی خدمت های او عهده امیر الامرائی بخطاب نجیب الملک
احمد خان بهادر غالب جنگ داده بعد از آن عماد الملک در بی حرمتی شاهزاده عالی گهر خلف
عالمگیر ثانی کوشیدن گرفت بلکه در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و یک برای دستگیر ساختن
او خانه او را محاصره نمود شاهزاده موصوف که توانست بعد کشته شدن چند کس و همراهیان با نکه
مثل راو مرهته از حصن حصین سالم بر آمده فرار پیش گرفت و همراه نجیب الدوله گردیده و بعد از آن
از خوف عماد الملک بطرف شرق رفت و چندی در الهآباد که نیابت آن صوبه از حکام نواب
صفدر جنگ بنام نواب محمد قلی خان برادر زاده او بود متوقف بوده و بعد از آن محمد قلی را
امیدوار رفاقت ساخته در شروع سال هزار و یکصد و هفتاد و دو با فوجی عظیم بهمت
تسخیر ملک بنگاله نموده همراه خود گرفت درین سال رگهوناتهه راو مرهته و دتاسندهیه بایمای
عماد الملک نجیب الدوله را در سکرتال محاصره کرده او را تنگ نمودند تاریخ این معامله یافته اند
بیبی را ستکار آهو کرد ۱۱۷۲ و چون درین ایام غلبه مرهته ها بسیار شد هندو و مسلمان از دست
ایشان عاجز آمده باتفاق نواب شجاع الدوله صوبه دار اوده و دیگر امرای هندوستان عرضداشت
باحمد شاه ابدالی فرستادند و کمک خواستند که تشریف آورده و متفق شده این فرقه مفسدین را
مستاصل کرده اند چنانچه احمد شاه ابدالی ازین عرضه مسرور گردیده در سال هزار و یکصد و هفتاد

روان شد و چونکه عماد الملک خبر شنید از بی‌گروی سپاری انسکنای سپه میسر نامده بود هر کس ملک گرفتی
او مرا از دیگر گردیده برداشت دل داشتند چنانچه وضیع و شریف با نجیبخان پیوستند و مولانا
بادشاهی روزی با روهیله ناتفق شده برای تنخواه خود عماد الملک هجوم کردند و یا ساره بحسب السوال
حویلی او رفته مرصه از نقد و جنس و اسباب و فیل و توپخانه یافتند به بهانه تنخواه خود بغارت بردند و عماد الملک
بکمال حسرت وا مانده پیش سورج مل جات رفته در قلعه بهرتپور مختفی گردید بعد از آن در شاهجهان آباد
حکم نجیب الدوله بر آمد بادروان شد مختصر آنکه چون شاه ابدالی نام امیر نبید رسید سعد الله خان
پسر علی محمد خان روهیله و نجیب الدوله و نواب احمد خان بنگش فرخ آبادی و حافظ رحمت خان
و دوندی خان که ملک انها در بسالت امر بود واقع شده خود ها را بشاه ابدالی رسانیده شرف
ملازمت اند و خصر القصه چون لشکر شاه با لشکر دکنیان سپه مقابله شد تا جنگ کنان بجانب
شاهجهان آباد بجمع الظهیری نموده میدان پانی پت که در سواد شاهجهان آباد واقع است
رسیدند و ابدالیان اطراف دکنیان را فرو گرفتند و جنگی عظیم در میان آمد آخر کار دکنیان [illegible]
پسپا شدند و آمده پانی پت سنگر قایم کردند آنکه باجمیع همراهان علف مع بید ریغ ابدالیان
کردند این واقعه در ماه جمادی الاخر سال یکهزار و یکصد و هفتاد و سه هجری بوقوع آمده و میرزا علی
آزاد تاریخ این جنگ احسن یافته

کرد سلطان عصر دفع اعادی	قتل دکنان تیغ دشمن کاه
گفت تاریخ این ظفر آزاد	نصرت بادشاه عالیجاه

چون شکست دکنیان بشد اسپ مهاو بهاؤ در ... بالاجی پیشوا در دکن رسید ما
وجع عظیم گرفته راهی شهرستان گردید و درین ایام احمد شاه ابدالی در شاهجهان آباد رسیده آلا
مسجد را ساخت و بالا از ... ملک ... بعد جنگ سوج ساخت ... بعد تاریخ بیست و نهم صفر سال
یکهزار و یکصد و هفتاد و چهار شاهجهان ثانی را که قریب یک سال بر تخت نشسته بود معزول ساخته میرزا
جوان بخت را که خلف شاه عالم بادشاه بود و خطاب جهاندار شاه ولی عهدی بخشیده که در بنگاله
بود بر سند فرمانروایی نشاند و خود متوجه ... احمد شاه ابدالی گردیده در آن جنگ ما بسیاری از مردان
مرهته بتاریخ ششم ماه جمادی الثانی سال مذکور که مطابق ماه جنوری سنه یکهزار و هفتصد و
شصت و یک عیسوی بود کشته شدند گویند که تا شصت کرور خون مرهته ها مثل آب بر زمین روان

بود چون شاه ابدالی بعد سن و تا این فتح بزرگ نمود مرآت الدنا تاریخ آن گفته

تاریخ

شاه شاهان اسلام و تاج ملک	کرد در انجام و در آغاز فتح
صورت ای خامه بار تحسین نواخت	شاه درانی نموده بار فتح

۱۱۷۴

مختصر اینکه بعد این فتح احمد شاه ابدالی تا چند ماه در شاهجهان آباد متوقف بوده میان اینکه دختر محمد شاه بادشاه موسومه بحضرت بیگم از بطن ملکه صاحب محل بحباله نکاح خود داشت و دختر عالمگیر ثانی را که با پسر خود شاهزاده تیمور شاه عقد بسته بود سلطنت هندوستان بر شاه عالم بادشاه که دران ایام بطرف بنگاله تشریف داشتند مقرر ساخته و جهاندار شاه را بجای پدر بولیعهدی منتخب و خلعت وزارت بنواب شجاع الدوله پوشانید و از سر نو عهده امیر الامرائی به نجیب الدوله بخشید

۱۱۷۴ تاریخ بیست و نهم شعبان سال مذکور بطرف قندهار مراجعت فرمود و کلمه «مراجعت [illegible]» تاریخ روانگی اوست و نواب شجاع الدوله بعد از روانگی شاه ابدالی برای ملازمت شاه عالم بادشاه بطرف مشرق روانه گردید

ابو المظفر جلال الدین شاه عالم بادشاه غازی ولد عزیز الدین عالمگیر ثانی

ولادت او بتاریخ هفدهم ذی القعده سال یکهزار و یکصد و چهل هجری از بطن زینت محل مشهور بلال کنور واقع شده پیش ازین مذکور شده که شاهزاده عالی گهر بخوف عماد الملک غازی الدین خان بخش حضرت فرار از شاهجهان آباد کرده و نواب محمد قلی خان ناظم الهٓ آباد همراه گرفته بتسخیر ملک بنگاله رفته بود دران ایام بیشتر از انگریزان از طرف کمپنی کوتهی با تجارت در کلکته و عظیم آباد داشتند شاید که یک و نیم سال پیش از ورود شاهزاده نواب سراج الدوله حاکم بنگاله در وقایع انگریز خصوصی دست داده بود که باعث اخراج ایشان زیادی او شده و جنگی در میان ایشان واقع گردیده مختصر اینکه کرنیل کلوصاحب که سردار انگریزان بود با یکهزار گوره های ولایتی و دو هزار هندوستانی در میدان پلاسی که از مرشد آباد دیار ده کروه فاصله دارد مستعد جنگ شده با وجود آنکه همراه نواب مذکور پنجاه هزار سوار و پیاده و پنجاه عراده توپ بود بر سمت بالفتح رسانیده مقاومت در خود ندیده از میدان جنگ گریخت و این معامله در پنجم ماه شوال سنه یکهزار و یکصد و هفتاد هجری مطابق بیست و سیوم ماه جون سنه یکهزار و هفتصد و پنجاه و هفت عیسوی بوقوع آمده بود و بعد شکست سراج الدوله گرفتار شده بتاریخ پانزدهم شوال

۵۱۷

سنه مذکور بنا بر اسبابی که میر صادق مشهور به میرن پسر میر جعفر علیخان بقتل رسیده بود از آن
صاحبان انگریز میر جعفر علیخان را که نایب نواب مذکور بود بجای او بر مسند ریاست نشانده بودند
که یکسال و نیم بعد از این ماجرا شاهزاده موصوف در صوبه بهار رسیده باراده تسخیر بنگاله محاربه
و مجادله پیش خواست درین اثنا خبر شهادت پدرش رسید و رسانیدند شاهزاده فی الحال بصلاح
امرایان که همراه او بودند بتاریخ چهارم جمادی الاول سنه هزار و یکصد و هفتاد و سه در حوالی
عظیم آباد مشهور به پتنه اورنگ فرمانروائی آراسته جلوس نمود و خود را بلقب شاه عالم بادشاه
ملقب ساخت بعد از آن خلعت وزارت بنواب شجاع الدوله صوبه دار اوده و خلعت
امیر الامرائی بنجیب الدوله فرستاده شد اهل دفاتر جلوس او از تاریخ شهادت پدرش یعنی
از تاریخ هشتم ربیع الآخر سال مذکور می نویسند میر اولاد علی دکا تخلص تاریخ جلوس او گفته

تاریخ

بر همی شاه عالی گهر عدل گستر | باد باج و تخت و نگین شد مسلم
زدن آن سال جلوس همایون | بسلطان هندوستان شاه عالم ۱۱۷۳

و مؤلف راقم الحروف تاریخ جلوس او در الفاظ فضل ربانی یافته در اداء رسم نظم کشید

تاریخ

۱۱۷۳

ز فضل حق چو شد عالی گهر شاه عالم | بجوی سال جلوسش ز فضل ربانی

و بعد جلوس بادشاه مدتی در بنگاله بابو العیان نواب جعفر علیخان جنگ متواتر داشت تا آنکه
شب سه شنبه پنجم ماه ذی القعده سنه مذکور جو تبیا بو قتیکه میر صادق مشهور به میرن پسر
نواب جعفر علی خان در خیمه خود خوابیده بود برق بر او افتاد و جان داد و بعد وفات قاسم علیخان
که داماد نواب جعفر علی خان بود نایب او گردید و بعد از چندگاه قاسم علی خان با رؤسای انگریز متفق
شده نواب جعفر علی خان را که پیر و ضعیف شده بود معزول کرده و خود در سنه یکهزار و یکصد
و هفتاد و چهار هجری بر مسند ریاست بنگاله مالک اولاس گردید من بعد شاه عالم بادشاه ملازمت
حاصل نموده برای سرکار بادشاه از صوبه بنگاله و بهار لکهه روپیه سالانه مقرر نمود بادشاه
از آنجا کوچ کرده بطرف اله آباد تشریف بردند و بتاریخ پنجم ذی الحجه سنه مذکور همراه نواب شجاع الدوله
که بعد فتح مرهته روانه شدند شاه ابدالی بطرف قندهار باستقبال او شتافته بود در سنه الآن
رسیده و بخوف جان و مرهته ده سال دیگر در آن شهر بسر برده در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد

هجری از شاهجهان آباد تشریف بردند

زینت النسا بیگم

نام مادر نواب نجف خان بود که در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و چهار هجری فوت شده روضه او در سید الله آباد بمقام بهادر گنج واقع است و بر گرد دیوار آن روضه اندرونی و بیرونی اشعار عربی و فارسی بسیار منقوش است اسم ربت دار و در دو بیت تاریخ است بر یکی هیچ مرقوم نیست و آن تاریخ این است

تاریخ

چو زینت النسا زینت دار فانی بفردوس جای سکونت گزیده
پی سال تاریخ سال وفاتش خرد گفت جای بهشت گزیده ۱۱۷۴

بر مزار دیگر

هزار و یکصد و تاریخ و هفتاد رفت مریم سوی فردوس اعلی ۱۱۷۵

و اشعار فارسی با تاریخ که بر دیوار از طرف بیرونی منقوش است مهمی جیداران نوشته می شود

تاریخ

حبذا بیگم بر صدق و صفا بر مسند آنکه از اهل سرا پرده پیغمبر بود
رفت با فاطمه بنت رسول مدنی گشت باهم صحبت او رحمت دیدار ولی
روح پاکان همه با طایفه حور العین گشته از صدق و صفا حضرت حیدر بین
مدرسی حیدر بن کرد خدا و به جلس حرم آراد و تاریخ وفاتش حرم گل
کرسی بهر یکی نقش بریخ مزار والضحی حجتی از سوره والفجر یار ۱۱۷۴
اندرین طلبیت میثال سنا مجید نصب است محود رحمت الهیه
هزار و صد و هفتاد و چهار هجری رفت از عالم فانی بریاض جنت ۱۱۷۴

اگر عدد سر لوح را که حرف لام باشد با عدد والضحی یکجا نموده آید تاریخ وفات بر آید

امام باڑه در طلک بیهار

این امام باڑه را امیری راج در طلک بیهار صاحب صوبه بنگاله در سنه هزار و یکصد و ... هیچ تعمیر ساخته و بر دروازه آن عمارت این تاریخ منقوش نموده

تاریخ

١١٧٥

میرزا راجه موفق از در سبحان | بنا نموده چو این مدفن امام زمان
هزار یکصد و هفتاد و پنج گشت شمار | ز هجرت نبی آن سرور صغار و کبار
بکش تو حرم یارب بسایهٔ حسنین | بحق احمد مختار شافع کونین

کشته شدن سورج مل جاٹ و آمدن شاه ابدالی مرتبه چهارم بهند

چون احمد شاه ابدالی بعد استیصال افواج مرهٹه نجیب الدوله را خلعت امیر الامرائی از سر نو
مرحمت فرموده و شاهزاده را بجای پدر او ولی عهد ساخته بالنصرت و فیروزی بطرف
کابل و قندهار مراجعت نمود بعد روانگی حسب الحکم نجیب الدوله در شاهجهان آباد در دوران بود
در سنه هزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری سال که در ماه جمادی الثانی راجه سورج مل جاٹ
که مالک ڈیگ و کمبهیر و بهرت پور بود و از چندی قلعه اکبره را مسخر گرفته بود در شاهجهان آباد آمده
با نجیب الدوله جنگ و پیکار آغاز نهاد تا آنکه روزی بضرب گلوله بندوق کشته شد و این سورج مل
پسر بدن سنگه جاٹ است و بدن سنگه پسر چوراامن جاٹ بود و چوراامن در عهد عالمگیر اورنگ
زیب رهزنی میکرد و از این پیشه متمول گردیده بنای قلعه بهرت پور که چهارده کروه از اکبرآباد واقع
است نهاده بود در ابتدای سلطنت محمد شاه فوت کرده بعد او پسرش بدن سنگه جای پدر را
گرفت و قلعه ڈیگ را تعمیر نموده و در ایامیکه نادر شاه در دهلی آمده بود زنده بود بعد وفات
پسر او راجه سورج مل بجای او نشست برادر کوچک او پرتاب سنگه نام داشت که قلعه کمبهیر را بنا
نموده و پسرش بهادر سنگه با سورج مل جاٹی در غرض خواهان بود و این سورج مل در وقت احمد شاه
بادشاه رفاقت نواب صفدر جنگ اختیار نموده ملک بسیار از بادشاهی یافت و بعد از
رفتن صفدر جنگ بسبب ضعف سلطنت چغتائی بسیار زمین در قبضه آورده
بود و بعد کشته شدن بهاؤ و روانگی شاه ابدالی قلعه اکبرآباد را مسخر نموده و در ڈیگ عمارتهای
عالی تعمیر ساخته و پسران او که از نواب صفدر جنگ و ساداتان مرادر آنها کرده بودند تحریک اسباب
شاهی که در قلعه اکبرآباد بود برداشتند و سورج مل سوهارام جاٹ را صوبه دار الخلافت اکبرآباد
داد او هم زیاده بر تحریک آن شهر داشت و سورج مل تا لبچه نادره دو نوح کنوار سنگ
نیم دا که شاهجهان بادشاه بصرفت ده هزار روپیه تیار ساخته بود معه فریب بصد و پنجاه
ضرب توپ کلان از قلعه اکبرآباد برداشته در قلعه ڈیگ و بهرت پور گذاشت القصه چون سورج مل
جاٹ کشته شد پسرش جواهر سنگه بعد از چند اوقات جهت انتقام خون پدر ملهار راو مرهٹه

و نواب عماد الملک همراه گرفته با لشکر عظیم دهلی را تا چهار ماه محاصره نموده مسخر کرد تا آنکه نجیب الدوله
عاجز آمده با عرضی بحضور احمد شاه ابدالی فرستاده شاه را از کابل حرکت داده چون خواهش
آمد آمد لشکر احمد شاه را شنید شورش شده متوسط ملهار مرهته با نجیب الدوله مصالحه کرده
فی مابین صفا و ربط بود این سال که در اواخر سال یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت و شروع هشتاد و ۱۱۷۷
هشت هجری در ایامی که نواب شجاع الدوله و شاه عالم بادشاه برای کمک نواب قاسم علیخان
بطرف بنگاله رفته بودند بوقوع پیوست

نواب صلابت جنگ حیدرآبادی

پسر سیومی نظام الملک آصفجاه حیدرآبادی است بعد کشته شدن مظفر جنگ که ذکرش مسلسل این
مرقوم گردیده فرانسیس و اقاعده سید محمد خان را که مشهور به صلابت جنگ بود بر مسند ریاست
دکن نشانیدند بعد چندی بقصد تنبیه بالاجی راو مرهته بتاریخ یازدهم ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد
و چهار از اورنگ آباد متوجه پونه گردید و بالاجی با یکصد هزار سوار بمقابله او پیش آمد صلابت
جنگ محاربه کنان بالاجی را قریب پونه رسانید و آبادیهای مرهته را که بر سر راه واقع بود
سوخته با خاک برابر کرد و درین محاربه فرانسیسان با آتش باری توپخانه دود از نهاد مرهته
برآوردند خصوص شب چهاردهم محرم شروع سال یکهزار و یکصد و پنجم هجری که تمام شب خسوف
شده بود و افواج مرهته اکثر معه سرداران مشغول پرستش خاص آن وقت بودند شبخون زده
بفوج ایشان را هزیمت دادند آخر صلح باهم درمیان آمد و بعد ازین قصه برطرف کردن
صلابت جنگ نصاری را از نوکری خود که بقصد صمصام الدوله کشته شدن صمصام الدوله
از دست نصاری در سنه هزار و یکصد و هفتاد و یک مفصل در ذیل احوال صمصام الدوله
مرقوم یافته مختصر اینکه صلابت جنگ بعد ایالت ده سال بتاریخ چهارم ذی الحجه سنه یکهزار
و یکصد و هفتاد و پنج بدست برادر خود نظام علیخان مقید گردید و یکسال و شش ماه در حبس
روز در بند گذرانیده بست و نهم ربیع الاول سال یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت در گذشت ۱۱۷۷
و در جوار مزار شیخ محمد ملتانی مدفون کردند

نواب نظام علیخان آصفجاه حیدرآبادی

پسر چهارم نواب نظام الملک آصفجاه است و در سنه هزار و یکصد و هفتاد و پنج هجری برادر
خود نواب صلابت جنگ را مقید ساخته مالک ولایت دکن گردید چون در سنه ... و هشتم

ماه شوال سنه مذکور قلعه تلدرگ را که در دکن است مفتوح ساخت رای کنول کشن که ابیات تاریخ آن یافت

تاریخ

۱۱۷۵

آورد تالیت مژده از فتح تلدرگ سترگ | دو ده بود با هفت مبارک ماه شوال بزرگ

از مصرعه آخر تاریخ استخراج می یابد بعد از آن چون در ماه شعبان سال یکهزار و یکصد و هفتاد و هشت ملک مرتبه را اجابت داعی حق ساخت و لشکریان او بکلی بر اسپ سوار شده ... قرار کرد میر اولاد محمد که متخلص به ذکا برادرزاده میر غلام علی آزاد این تاریخ یافت

تاریخ

آصف جاه دوم سلطان الکلام | آه دکن قوم برهمن سوخت تمام

تاریخ سوز سینه طبع ذکا | آتش زده بود بر اساس اسلام

۱۱۷۸ درین ایام مادهوراو خلف بالاجی راو و رگهوناتهه راو برادر بالاجی سردار مرهته بودند

فتح یافتن انگریزان در بکسر بر افواج نواب شجاع الدوله و شاه عالم بادشاه و نوشته شدن سند دیوانی صوبه بنگاله بنام کمپنی انگریز

چون در اواخر سال هزار و یکصد و هفتاد و شش هجری میان رؤسای انگریز و نواب قاسم علی خان حاکم بنگاله کدورتی بهم رسید سرداران انگریزان نواب جعفر علی خان معزول را برای مرتبه بار دیگر بنگاله ساخته بر مسند ریاست نشاندند نواب قاسم علی خان با مسند ری جنگ کارزار بسیار داشت آخر بهزیمت یافته و تاب مقاومت نیاورده در شروع سال هزار و یکصد و هفتاد و هفت گریخته در اله آباد آمد در آن شاه عالم بادشاه و نواب شجاع الدوله که در آن بلده تشریف داشتند استمداد و کمک جست که مدد کرده او را بر ملک او مسلط کردانند چنانچه نواب شجاع الدوله و بادشاه در اواخر سال هزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری با سپاه عظیم بطرف مشرق کوچ نمودند و در عظیم آباد رسیده با انگریزان جنگ عام کردند چون سال هزار و یکصد و هفتاد و هشت شروع گردید و ایام برشکال بسر رسید بوقت مناسب دیده از آنجا کوچ نموده در بکسر آمده مقام کردند بعد گذشتن ایام برسات میجر منرو صاحب انگریز بموجب اشاره صاحبان کونسل با فوج قلیل که در آن ایام داشتند در بکسر آمده طرح جنگ و پیکار با نواب شجاع الدوله انداخت آخر نواب نایب مقاومت در خود ندیده بتاریخ بیست و سیوم ماه ربیع الثانی سال هزار و یکصد و هفتاد و هشت هجری که موافق بیست و سیوم ماه اکتوبر سنه هزار و هفتصد و شصت و چهار عیسوی بود ا

مدان جنگ بنا برنافته نموده عنایت خان پسر حافظ رحمت خان که با هزار سوار و پیاده
در جنگ سه تیک نواب بود بطرف بریلی شتافت باین اراده که اگر به وهله ثانی بر غالب
در وهله ثانی طرح جنگ وجدل اندازد و شخصی در باب شکست خوردن شجاع الدوله این
۱۱۷۸ تاریخ یافته شکل شکل بود القصه افواج انگریزی فتح و فیروزی تا بالله اباد و لکهنو و فیض آباد
داخل شدند چون شاه عالم بادشاه دید که شجاع الدوله منهزم شده رو بفرار نهاد ناچار باری
انگریزیه طرح صلح انداخته همراه ایشان تا بالله اباد تشریف آوردند شجاع الدوله چون بریلی رسید
سوای حافظ رحمت خان کسی از رؤسای افاغنه بالا و سوای لشد ملکه خیال نا سرد در
دل داشته لاچار از انکار کرد و اسده همراه حافظ رحمت خان در فرخ آباد پیش نواب احمد خان
پسر نوعی صد خان بنگش شتافت و از آنجا نواب عماد الملک غازی الدین خان که در
فرخ آباد بود همراه گرفته متوجه کالپی شدند و شیعی ملهار راو مرهته که با هزار سوار همراه خود داشت
در کوته جهان آباد شکست و تسلی کاربنگ صاحب در که بطرف فیض آباد داده رعد بود
از استماع این خبر در کیان شور اختیر عنور کنگ نموده مقابله فوج مرهته نمود باره فهال از هر دو
جانب بر تاب گشته و نواب تاب کلوب انگریزی نیاورده رو بفرار نهادند نکرد انید و مرهته تا هر ست
یافته و مقهور خسارکرده بطرف کالپی فرار نمودند این واقعه در ماه می سنه یکهزار و هفتصد و شصت
و پنج عیسوی که مطابق اواخر سال هزار و یکصد و هفتاد و هشت هجری بود بوقوع پیوسته از آنجا
وقت پایه دولت کمپنی انگریز بلندی گرفته و ابتدای عملداری کمپنی انگریز را از همین زمان
تصور باید فرمود چنانچه تاریخ آغاز دولت انگریز در این مصرع یافته اند

۱۱۷۸

در هند امیر شد فرنگی

۱۱۷۸ مختصر اینکه بعد انهزام سبب خبر بنواب رسید که در شاهجهان آباد رهیله معروف نجیب الدوله
مستقل مهمات سرداران شاه ودر جواهر فوج مکمل خود بحضور احمد شاه ابدالی
که بوالی افغانستان است بجهت انتقام نجیب الدوله و محاصره جواهر سنگه جاٹ از کابل کوچ کرده تا اتک
رسیده بود لهذا چنانچه این مدبیر را احسن بندا شمرده در فرخ آباد پیش احمد خان
بنگش آمد اما بصلاح او بپیغام صلح و مصالح با دوستان انگریز رده پیغام آورده با جنرل کارنک
صاحب ملاقات نموده عهد و پیمانی که این زمان بران قائم اند در میان آمد بعد از آن
سرداران از انجا کوچ نموده تا بالله اباد تشریف آوردند و در آنجا کرنیل کلیو صاحب مجالس

به بابت جنگ بهادر که پسران امام ... از ولایت مجدداً طلب لارد کلیو صاحب شده آمده بود برای بندوبست
صوبه بنگاله از کلکته تشریف بالٰه‌آباد آورده مسمی اعتصام الدین که بولایت انگریزان رفته بود در
رساله شگرف نامه تصنیف خودمی نویسد که چون لارد کلیو صاحب بالٰه‌آباد رسید با نواب شجاع الدوله
قرار داد شد که صوبه الٰه‌آباد مداخل بیست و چهار لکه روپیه و صوبه کوره جهان آباد مع
همان قدر ملک چهل و هشت لکه روپیه جهت خرج بادشاه حواله ملازمان او کرده شود باقی
صوبه اوده یک کرور و پنجاه لکه روپیه و بنارس و غازی پور مع سه بار ده لکه روپیه بتصرف
نواب موصوف باشد بعد از آن پنجاه لکه روپیه برای خرج سپاه انگریزی کمپنی از نواب گرفته
شد و قطعه صلح نامه دستخط و مواهیر کمپنی و نواب مذکور ثبت نموده کتاب انجیل لارد کلیو صاحب
بدست گرفته بدست نواب داد و نواب نیز مصحف مجید بدست گرفته در دست لارد کلیو معاوضه
کرد و با هم معانقه نمودند بعد از هفت روز نواب شجاع الدوله خلعت بادشاهی پوشیده بطرف
صوبه اوده رخصت شد و لارد کلیو صاحب سند نظامت صوبه بنگاله بنام نجم الدوله پسر نواب جعفر علی خان
مرحوم و سند دیوانی بنام کمپنی بقرار اینکه بیست و چهار لکه روپیه سالانه بخزانه عامره بادشاهی
عاید کرده آید حاصل ساخت و محاصل صوبه بنگاله الطرفین بنام کمپنی انگریز در سرکار بادشاهی
نویسانیده گرفت و مقرر کرد که نواب نجم الدوله سالانه شصت لکه روپیه جهت ذات خود میگرفته
باشد و جمیع معاملات مالی و ملکی و نگاهداشت فوج و تحصیل مال و سایر تعلق بصاحبان عمله کمپنی
دارد و بعد این همه بوقوع آمد که بتاریخ دوازدهم ماه اگست سنه یکهزار و هفتصد و شصت و پنج
عیسوی مطابق بیست و چهارم صفر سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و نه هجری ترقیم یافته بود لارد
کلیو صاحب بطرف کلکته تشریف بردند و شاه عالم بادشاه در شهر الٰه‌آباد طرح اقامت انداخت
و تا چند سال در همان شهر بسر برد و وفات نواب جعفر علی خان سه و نیم ماه بعد از جنگ
بکسر یعنی بتاریخ چهاردهم ماه شعبان روز سه شنبه سال هزار و یکصد و هفتاد و هشت
هجری که مطابق پنجم ماه فروری سنه یکهزار و هفتصد و شصت و پنج عیسوی بود در مرشدآباد
واقع شده و پسرش نواب نجم الدوله است که در ماه ذی الحجه سنه هزار و یکصد و هفتاد و نه
هجری فوت نموده بعد از و برادرش نواب سیف الدوله بر مسند ریاست نشسته
و در اواخر سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و سه در گذشت بعد از وی برادر خورد او مبارک الدوله
مسند نظامت را زینت بخشید

شیخ محمد علی حزین

مولد و موطن او اصفهان است از نبائر شیخ تاج الدین ابراهیم المعروف بشیخ زاهد گیلانی است
نسب او به یازده واسطه بشیخ موصوف میرسد و شیخ زاهد مرشد شیخ صفی الدین اردبیلی جد سلاطین
صفویه بود تولد حزین در ماه ربیع الآخر سنه ثلث و مائه والف واقع شده شاگرد محمد شیخ فانی و
او شاگرد آقا حسین خوانساری است در شعر فکر عالی داشت از غایت اشتهار که صیت فضایل
او باطراف عالم رسیده و کرده مصنفات او در جمیع بلاد عالم عموماً و در هندیم خصوصاً دایر و سایر است
در هنگامه نادرشاه از ایران دیار وارد هندوستان گردید و مدتی در شاهجهان آباد گذرانید
و از انجا جست بنارس رسید و همانجا رحل اقامت انداخت و در ان بلده قبری برای
خود ساخته انتظار اجل موعود میکشید ذاکر بر زیارت میکند تنت که ابعد درین حرامست و
برای قبر لوحی از سنگ تراشیده این چند کلمه بدست خود بران نقش کرد بر سر لوح اسم تبارک الله
بعد از ان محسن مذ سلک المسئ بعد از ان العبد الراجی رحمة ربه الغفور محمد المدعو بعلی
ابن ابی طالب الجیلانی و در پایان لوح مذکور این قطعه خود مرقوم ساخته **بیت**
روشن است از وصال بوسه‌های یار ما ÷ صبح قیامت است چراغ مزار ما ÷ و در مرد و پهلو
مزار این دو بیت ﴿ب﴾ زبان دان محبت بوده ام دیگر نمی دانم ÷ همی دانم که گوش
از دوست پیغامی رسید اینجا ÷ حزین از پای ره پیما بسی سرگشتگی دیدم ÷ سر شوریده بر بالین
آسایش رسید اینجا ÷ اللهم اغفر له وارحمه فقط وفاتش در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد هجری
واقع شده و در همان قبر مدفون گشته شیخ مصحفی این تاریخ معمه گفته

۱۱۸

تاریخ

هی کشت پنهان روی زمین ۷ — شیخ محمد علی حزین ۱۱۸۷

مسجد سلون

۱۱۸

در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد هجری شاه پیر پناه ابن شاه میر اشرف پیرزاده سلون مسجدی
در سلون تعمیر ساخت و غوری تاریخ آن یافت ÷ لان الصلوٰة معراج المومنین ÷
و دیگری سیے گفته

تاریخ

قبله دین شاه پیر پناه — ساخت مسجد بفضل ربانی

۱۱۸۰ سال تاریخ او ملک نه فلک — گفت این است کعبهٔ ثانی

ایضاً

محمد شاه اسد الله فی الکرستی — نموده بنا مسجد بس معظم

۱۱۸ ذاکر و ثاقب که تاریخ او — نکوجاه حمد رب کرم

مسجد الله آباد

در سید الله آباد نزدیک باغ بادشاهی مسجدی است که حسام الدین علی خان در ایام شاه عالم بادشاه در آن شهر استقامت داشت یعنی در سنه هزار و یکصد و هشتاد و یک هجری تعمیر ساخته و این تاریخ بر پیشانی باب مسجد منقوش است

تاریخ

در زمان شاه عالم خسرو روی زمین — خلق پرور داد گستر حامی دین کرام
صاحب عدل و سخا و بادشاه ذو الکرام — مستفیض از جود او هستند خاص و عام
تا که مهر و ماه باشد رونق افزای سپهر — زیر حکمش هفت کشور باد و نصرت مستدام
چون حسام الدین علیخان خانه زاد کامگار — ساخت تعمیر این مسجد با کمال عظام
۱۱۸۱ سال تاریخش سروش آورد از عرش کریم — کعبهٔ دین سجده گاه مسلمین بیت الحرام

میرزا احمد بیگ خان

پدر میرزا ابوطالب خان لندنی است در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و دو هجری بتاریخ سیوم ماه ذی الحجه فوت شده و خلف او میرزا ابوطالب خان مذکور مصنف کتاب سیر طالبی این تاریخ گفته

تاریخ

محمد ابن شفیع آن حجة الدین — که بود ذی شرف از فضل و علم و عقل و ادب
شد از مقام چو سوی بهشت برین ز عالم — رباب زیر قفس ز امتداد جان مادر نسب
چو دوشنبه با همه کس ز دی الحجه — بدون مهر حسن و رعنائی شده منتصب
وقوع این غم عظمی که دل افگاران — چو بود از سنهٔ هجرت رسول عرب
هزار و یکصد و هشتاد و دو سیوم از حجه — چنان نوشت بالهام سال رنج و تعب
۱۱۸۲ نمود فوت بهشت برین دو دهم تاریخ — ز روی غم و یقین آمد از نبی لب

بعد بار دیگر در هندوستان آمده تاخت و تاراج نموده و بعد حکومت بیست و شش سال بعمر پنجاه سال
در سنه هزار و یکصد و هشتاد و شش هجری فوت شده در قندهار مدفون است و بر مرقد او
این تاریخ مرقوم است

تاریخ

شاه والاجاه احمد شاه درانی که بود — در قوانین امور سلطنت کم بدش مثل
از مهیب پرمان بی سکون در عهد او — شیر آهو را بشیر خویش دادی پیش و پس
میرسید از هر طرف در گوش بدخواهان او — از زبان خنجرش هر دم هزاران مرثیه
چون روان شد جانب دار البقا تاریخ بود — سال هجری یکهزار و یکصد و هشتاد دو کم

١١٨٦

بعد وفاتش شاه ولی خان وزیر او خواست که داماد خود شهزاده سلیمان شاه را بر تخت نشاند
اما تیمور شاه که پسر کلان احمد شاه بود وزیر را بدست آورده هلاک ساخت و خود بجای پدر بر
مسند سلطنت نشست و بعد ایالت بیست سال بعمر چهل و هفت ساله در کابل که دار الحکومت
او بود در سنه یکهزار و دو صد و هفت هجری در ماه شوال فوت نمود بعد وفات او در میان
پسرانش همایون شاه و زمان شاه و محمود شاه و شاه شجاع الملک خصومت بود
تا آنکه بعد کور کردن و مقید ساختن یک دیگری را کابل بدست دوست محمد خان که پدرش
وفادار خان وزیر زمان شاه و برادرش فتح خان از دست محمود شاه بقتل
رسیده بود افتاد و شاه شجاع الملک را از کابل بدر ساختند و سلطان محمود هرات را
گرفت و بعد وفات او پسرش سلطان کامران بادشاه هرات شد و تا حالت تحریر در هرات
فرمان روایی میکند و دوست محمد خان در کابل

شاه غلام قطب الدین اله آبادی مصیبت تخلص

برادر بزرگ شاه محمد اجمل است ابن شاه محمد فاخر زائر تخلص ابن شیخ محمد یحیی المعروف
بشیخ خوب الله تولدش غره محرم سنه یکهزار و یکصد و سی و هشت و تاریخ ولادت او مسکین ابن الاولیا
با همه ابوه بزرگی خاندان ایشان مشهور است دیوان فارسی دارد شامل مربوط و مضبوط
و مثنوی در جواب نان و حلوای شیخ بهائی و قلیل گفته اشعار سراسر شیرین و نمکین دارد و در
ایامیکه شاه عالم بادشاه در اله آباد اقامت داشت بحج رفته و در مکه در سنه هزار و یکصد
و هشتاد و یک ساکن بهشت فوت کرده ذکاء بخش سی حکمل کشور تلمیذ او است بعضی گفته از آن

و این واقعه در سال هزار و یکصد و هشتاد و چهار هجری شاید که در ماه رجب بوقوع آمده
لاش او را به نجیب آباد برده دفن کردند و ضابطه خان بعد فوتش بدهلی رفت و چون مرہٹہ
تا ریخ بطرف شاهجهان آباد آوردند ضابطه خان متوحش شده شهر را گذاشته بسکرتال
رفت و مرہٹہ ها جای خالی یافته دهلی را متصرف شدند و ملک میانه دوآب را که مابین دریای
گنگا و جمنا است و از مدتی بقبضه روهیله ها بود باز گرفتند بعد از آن عرایض بحضور شاه عالم
بادشاه که در اله آباد بسر میبرد داشتند ارسال نمودند که آمده بر ملک موروثی خود قابض گردد
بادشاه که از مدتی با مدد [illegible] از صاحبان انگریز در اله آباد اقامت داشتند چون دعوت
بدیشان رسید لاچار در سنه هزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری که مطابق یکهزار و هفتصد و هفتاد و یک
عیسوی بود اله آباد و کوڑه را بامیر الدوله تفویض نموده و نواب نجف خان و حسام الدوله را همراه گرفته
از اله آباد کوچ نموده متوجه دار الخلافه شاهجهان آباد گردید چون بفرخ آباد رسید نواب احمد خان
بنگش که در آن ایام بسیار بیمار بود پیشکش فرستاده از سامان خود بحضور حضرت علیه [illegible]
عذر خواه شد و دو روز بعد از ورود بادشاه سفر ملک بقا گزید تاریخ وفاتش سابق از این
نوشته شده بعد وفات احمد خان پسرش دلیر همت خان بر مسند حکومت نشست پیشکش گران
بحضور بادشاه فرستاد و از عنایات خسروانه خطاب مظفر جنگ یافت و بادشاه بعد از قیام
بیست روز از آنجا کوچ نموده بعد طی منازل و مراحل [illegible] رمضان داخل شاهجهان آباد
گردید و چون از ضابطه خان پسر نجیب الدوله حرکات ناپسندیده صادر شده بود بادشاه [illegible]
لشکر خود برای استیصال و انهدام فرقه روهیله که نهایت بی نسبت بود با استمداد مرہٹہ ها بسر
راه جنگ و جدل در پیش داشت تا آنکه ضابطه خان هزیمت یافته رو بفرار نهاد و در پیش نواب
شجاع الدوله پناه برد و فرزند ضابطه خان هم اسیر مرہٹہ شدند و قلعه پتهرگڑه که ضابطه خان
در آن متحصن شده بود مفتوح گردید چون بادشاه بعد انهدام ضابطه خان و مغلوب شدن افاغنه
روهیله با نصرت و فیروزی داخل شاهجهان آباد گردید [illegible] تاریخ داخل شدن او
که در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و شش هجری اتفاق افتاده چنین گفته

تاریخ

صد شکر خدا که شهر هند از سر نو — شادی و نشاط و آب یابی آمد
گوئی که سحاب فیض در مزرعه خشک — از یمن دعای مستجابی آمد

یعنی که بفضل حق بفتح و نصرت | دارای جهان ملک ستانی آمد
زینت ده تاج و تخت شاه عالم | باز دل و تخت کامرانی آمد
تاریخ ورودش ز هاتف جستم | گفتا که بشیری افشانی آمد ۱۱۸۶

الحاصل چون درین مهم از دست میرزا نجف خان کارهای نمایان بوقوع پیوسته بود بادشاه بعد
مرحمت عهده امیر الامرائی میرزا نجف خان بخطاب نواب ذوالفقار الدوله میرزا نجف خان
بهادر غالب جنگ مخاطب ساخت اگرچه بادشاه را ملکی وسیع بعد مغلوب ساختن فرقه افاغنه
روهیله بدست آمده بود لیکن بدون بردن کار نسق بدو هرل داشت و همه دغا دهر طرف
در ملک برخاسته گردید زیرا که اکثر ملکها بادشاهزاده از دست ضابطه خان و روهیله‌ها برآورده
بود مرهته‌ها نیز از ضابطه خان گرفته بار با دستبرد بودند باقی ملکها تسلط خود نداشتند با تحریک
ضابطه خان تکوجی هولکر وعده زر نمایان آورده معروض داشت طالب منصب امیرالامرائی
و میربخشی گری گردید چون بادشاه را گوشه چشمی با میرزا نجف خان بود شهرت
که در حق وی خان فسانه‌ها که از و بظهور رسیده بود بعهده میربخشی گری هم با وی مرحمت نمائی
این سخن مقرون باجابت نشد تکوجی ازین حرف رنجیده شده مستعد جنگ گردیده و
بادشاه نیز برسر عقب آمده نواب نجف خان را با سی و چهار هزار سوار و پیاده که بهم رسید نوکر
داشته با مرهته‌ها مقابله نمود میرزا نجف خان امتحان کرد و جنگ پیوست آخر میرزا موصوف فتح
یافت و میرزا احسن برادرزاده نواب محمد علی خان که عزیز میرزا نجف خان بود درین جنگ
از ضرب گلوله توپ کشته شد ✠ توپ رستم ✠ تاریخ وفات اوست و این واقعه در سنه هزار ۱۱۸۶
و یکصد و هشتاد و شش هجری بوقوع آمد بعد هزیمت میرزا مذکور مرهته‌ها بادشاه را
بران آوردند با ضابطه خان را خلعت امیرالامرائی بخشید بادشاه لاچار شده همچنان
کرد بعد از آن مرهته‌ها بادشاه را چنان عاجز ساختند که ملک کوره و جهان آباد و الله آباد
دیگر که برای مصارف بادشاه و از طرف نواب شجاع الدوله مقرر شده بود حواله مرهته‌ها
نمود اما دست مرهته‌ها بران ملک نرسید از آن وقت باز متصرف نواب مذکور در آمد
الحاصل بعد ازین معامله پس سرداران مرهته یعنی میساجی پیشوا و مهاجی سیندهیه
و تکوجی هولکر از بادشاه رخصت شده باراده تسخیر ملک افاغنه علی محمد خانی برآمدند
و نواب نجف خان را از بسته مرابه و بهیر مقرر کرده همراه خود برده بعبور گنگا بهاده ساخت

بوماه شروع بود بحیدرمیں بگذشته بود که حیدر از دکن رسید که مرهٹان راو پیشوا را کشتند و رگھوناتھ راو هم
را که بیرا که عموی او بود بر مسند نشانیدند و این راو هم بالذبح پیشوا بود که بعد فوت نراین راو
مادهو راو پیشوا بریاست ایام رسیده پیشوا گردیده بود و لیکن رگھوناتھ راو عموی خود در ماه
جمادی الاول سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و شش هجری کشته شد القصه سرداران مرهٹه
ازین واقعه متوحش شده بنواب شجاع الدوله نوشتند که حالا ما در اینجا توقف نمی توانیم کرد از
سما شصت لکه روپیه بجاده میاد ملک شیان ددات که از ادا عهده کرده ایم سما سپارم لیکن
چون شصت لکه روپیه ای خرج راه مایان و فاتحواهد کرد چهل لکه از روپیه ما باید نمی واگر او
بدادن زر مسطور امداد نیته بجانب ماست ما سعی حال مالسوید موعیکه توانیم از انها خواهیم گرفت
چون نواب مرحالی از انقضای امر اطلاع شد حافظ رحمت خان را طلبید استصواب نموده او را
راضی ساخت و حافظ رحمت خان گفت که بالفعل استمالک کرور روپیه از پس دخود مرهٹه تا
مدید شصت لکه بحساب چهل لکه بحساب نامه نوشته شده این مبلغ را میدیم سرانجام
نموده بخدمت ارسال خواهد داشت القصه نواب زر مذکور حواله مرهٹه ها نمود انها بر گرفته ملک
خود که دکن باشد روانه شدند و این واقعه در سنه هزار و یکصد و هشتاد و هفت بوقوع
آمد پس بعد نواب نجف خان که از دست نواب شجاع الدوله بهره اندوز گردیده بسفارش
ایشان بمختاری مهمات سلطنت و ساب و وزارت کردن افتخار یافته بود سامت شیخ
آمده مجد الدوله را که بیشتر بادشاه بود مدخل محض نمود و حسام الدوله بیت الاتحاد بادشاه
محبوس ساخت بعد از آن تنبیه ملکها که جاٹ متصرف خود نموده بودند مشغول گردید

فتح یافتن نواب شجاع الدوله بر حافظ رحمت خان

چون بعد دو انگلی مرهٹه ها ممالک خود حافظ رحمت خان در ادای زر نگه نواب شجاع الدوله مرحوم
داده ملک آن را از ما حسب و قرارت ربا بیده لعل الکار نمود نواب موصوف اول قلعه اتاوه
را از دست هری سنگ نائب مرهٹه که از طرف مهاجی پیشوا در انجا مانده بود بیرون آورد
بعد از آن در شروع سال هزار و یکصد و هشتاد و هشت هجری از اتاوه بطرف ستاهی
کوچ نمود و حافظ رحمت خان تیمی آرملیکه زیاده ازین فوج افغانان جمع نموده مقابله او
کرد و مابین کٹره کال ربی خان و نزدیک بود در سدان لاهی کٹره علامی طرفین دست داد
در ان جمع جنرل چامپین صاحب با فوج انگریزی در لشکر نواب حاضر بود چنانچه تاریخ دهم

ماه صفر سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و هشت هجری که موافق بست و سوم ماه اپریل سنه یکهزار و هفتصد و هفتاد و چهار عیسوی بود و ملتش انگریزی از فوج نبیسپتر رفته جنگ با روهیله با سرو یع کرد و حافظ الملک حافظ رحمت خان از لشکر خود جلی دست بداشت خود سر می و زد و دست کرده سواری اسپ ملازمان انگریز کرده و لمرپ کارتوس هلاک شد و سلطان خان برادر مرتضی خان سبح هموتو سپتش ازتن جدا ساخته بحضور نواب آورد و صدای کوس جوری و شادی ترانه سار کرداد از هر طرف بلند شد و هیبت سرسام روهیله افتاد عربی تاریخ این فتح مرتسم شعرا محسن گفته

تاریخ

۱۱۸۸
چو در لفظ ظفر تاریخ دیدند ۞ یکی یافی سر حافظ بر ید ید

یعنی اگر عدد لفظ ظفر یا عدد حرف حا که سر حافظ هست یکجا کنند کلمه تاریخ فتح بر آمد و تاریخ وفات او عربی در زبان لیتوکه رمان روهیله تمام است گفته تاریخ حافظ دلی را ات ۞ و این قطعه ۱۱۸۸
در تاریخ وفاتش از مولف هست

تاریخ

حافظ رحمت که ستمری بود در میدان جنگ ۞ بر سر تیغ قضا آمد شهادت یافت چون
چون بحنک اندر سر و گردن جدا شد از تنش ۞ بهر تاریخش جدا کردم دو ما میش اکنون
یعنی دو حرف حسنتین هم دو حرف آخرا ۞ دور چون کردم بر پاتش سال بوسا آمد برون

نواب شجاع الدوله

این نواب منصور علی خان صفدر جنگ است نامش جلال الدین حیدر بود ولادت در ۲ ذ قعده سنه هزار و یکصد و چهل و چهار هجری واقع شده و تاریخ ولادت او این مصراع هست بر آمد آفتاب از مطلع نور ۞ بدولت خانه نواب منصور ۞ اگرچه از مصرعه اول تاریخ بر می آید اما هنوز از طرز کلام معلوم نمیشود که در کدام مصرعه تاریخ هست مولف دو مصرعه دیگر آن افزوده باینطور گفت

تاریخ

چو آن فرخنده اختر شد نمایان ۞ بدولت خانه نواب منصور
ملک برگفت تاریخ تولد ۞ بر آمد آفتاب از مطلع نور

در سنه شجاع الدوله بعد وفات پدر در سنه یکهزار و یکصد و شصت و هفت در منصب ابا در رسید

قلعه فوت کرد و از حضور داور احد رحمت پیوست که در لشکر نواب بود حرف و خانه‌ها در حرز سپرده
از لشکر رحمت و داخل ڈونک شده رسید حکومت نصیب و مدتی مالوا گینگ بود آخر عاقبت
آمد وقت که در ماه صفر سنه مذکور قلعه را خالی ساخته و خود دیگر جانب مهرپور رفت چون قلعه فتح
شد تاریخ این فتح بطور اسقاط یافته تاریخ شکل گور زمان و بستان رباوک بود +
یعنی شکل گور بصورت لفظ مسعود و شکل باز بصورت بدستیه و شکل بستان رباوک
بصورت دو الف مسعود پس چون این چهار عدد را یکجا نمایند صورت سنه ظاهر گردد بالجمله
چون نواب نجف خان همه ملک که از دست جاٹ وغیره برآورده بود متصرف خود داشت مابین
مجدالدوله در سنه هزار و یکصد و نود و سه هجری پادشاه را از آن آورد در ایشان تمام جریده الحق حاجی
فرستادند با مضمون که چون در نیولا دو کمپنی انگریزی ملازم سرکار شاه اند لازم است که هر قدر
ملک که بدست آورده از آن ملک بقدر تنخواه دو کمپنی انگریزی جدا ساخته حواله ملازمان سرکار
نمای غرض مجدالدوله این بود که اگر نجف خان اطاعت فرمان حضور خواهد کرد نصف ملک او
در تنخواه کمپنی خواهد رفت و اگر حکم حضور بجا نخواهد آورد پلٹن انگریزی فرستاده لشکر او را برهم
زند لیکن چون عنایت گورنر جنرل هیسٹنگس صاحب بر حال او بود هیچ نشد نواب موصوف
در همون سال از اکبرآباد به جهان آباد آمده مجدالدوله را از نیابت پادشاه که از
دست او نجات آمده بود معزول ساخت

عوض بیگ خان بهادر هژبر جنگ

در بیور آباد که آن شهر سیزده کرده شرقی از اکبرآباد فاصله دارد در دهه‌های حسنی رئیس
عمارات و ساختند که مستقیم الایام تعمیر یافته بودند تا امروز آثار آن موجود اند اما هر روز با نهدام دارد
از الجمله یکی مسجد خورد است شرق شهر منظر آمده که بالا چوکندی از آن ڈاک ... کامی یافته
و در آن بر حق هست که از کتابه آن چنان مستفاد میگردد که این مسجد عمران پناه
عوض بیگ خان بهادر هژبر جنگ است که بتاریخ سیزدهم ربیع الاول روز یکشنبه سنه هزار
و یکصد و هشتاد و سه هجری فوت کرده زینت آن مسجد مذکور را این تاریخ بطور تعمیه مرقوم است

تاریخ

ای دریغا ز ضایعی آمد — حیف صد حیف رفت در دردش
روز یکشنبه ماه سیزده — رخت زین خاک رونق ...

+ گویا دل گذشت سلامی نشست + یعنی چون حروف کاف دری با کشید کرمات و حروف
یاجوج در دل گذشت دسال شد

سید مرتضی خان ملقب بمختار الدوله

در سیر المتاخرین مسطور است که چون بعد وفات نواب شجاع الدوله منصب آبادی لشکر
نواب آصف الدوله رسید ریاست لشکر میر مرتضی خان را که برادر زاده مصطفی خان
میر سامان سابق آصف الدوله بود خلعت نیابت کل داده منصب هزاری و صاحب نوبت
ساخت و ماهی و مراتب مرحمت شده بخطاب مختار الدوله سرفراز گردانید بعد از آن اقتدار
مختار الدوله بجائی رسید که از آصف الدوله بجز نامی هیچ نماند هرچه میخواست میکرد و کسی را
مجال نبود که با او دم مخالفت زند اما بسنت علی خان خواجه سرا که یکی از سرداران فوج
آصف الدوله و معتمد الیه نواب شجاع الدوله مرحوم بود با مختار الدوله دعوی همچشمی داشته
سر باطاعت او فرود نمی آورد و مکرر با جانبین با هم تکرار ردی شد اما اگرچه آصف الدوله مردر
باطن از مختار الدوله بسبب اقتدار وجود رائی او آزرده گشته در فکر بر انداختن او میبود
خواجه سرا مذکور نیز دانسته آصف الدوله اطلاع یافته در کشتن مختار الدوله رضای او حاصل
نمود اما باطناً با میرزا امین الدوله سعادت علیخان برادر آصف الدوله سازش کرد که هرگاه
کار مختار الدوله را تمام کنم آصف الدوله را نیز کشته برادرش را ایالت خواهم رسانید چون
این منصوبهای تصمیم یافت خواجه سرا مذکور از سر نو تحیله کرده و برای آشتی با مختار الدوله
ضیافتی ساخته شبانه دعوت از انجا خود در دوا در از تیغ جانان پاره نموده بدرجه شهادت
رسانید بعد از آن فوج خود همراه گرفته پیش آصف الدوله آمد و شمشیر کشیده آداب مبارک
دستقدیم رسانید گفت که دشمن ولی نعمت را حسب الامر کشتم آصف الدوله از اراده
او واقف گشته اشاره نمود تا مردمان او را همانجا کشتند چون میرزا سعادت علیخان کشته
شدن خواجه سرا شنید بجانو عیت با معدودی از رفقای خود از حدود ممالک آصف الدوله
بدر رفت و چند سال همراه نواب نجف خان ذو الفقار جنگ گذرانیده بس از ان در سال
بعد وفات نواب آصف الدوله بجای ماند شهادت مختار الدوله در ماه صفر سال یکهزار و یکصد
نود هجری بوقوع آمده و تاریخش این است متضمن

تاریخ

مرتضی خان شہید اکبر شد | از جفای سپہر گردان سوم
سر قاتل گرفتہ ہاتف گفت | بہر تاریخ شہید مظلوم

۱۱۹۱

شاہ پیر محمد پناہ سلونی

پیر زادہ سلون ابن شاہ پیر اشرف سلونی است در سنہ ہزار و یکصد و نود و دو ہجری در گذشت این تاریخ ہم در وفاتش گفتہ اند

تاریخ

قبای فی الرسل پیر پناہ است | بہم ملحق چو حرفاے محمد
سر وشنی بی سر آمدین و بود | مقدس سال او دان احمد ۱۱۹۳

۱۱۹۲

شمرو صاحب انیس

از ولایت فرانس در ہند وارد شدہ چندی بخدمت نواب قاسم علی خان صوبہ دار بنگالہ گذرانیدہ و چون میان صاحبان انگریز و قاسم علی خان نزاع بہم رسید شمرو از گفتہ نواب مذکور ہمہ انگریزان را کہ در ان ایام در پٹنہ بودند قتل نمود و این واقعہ بتاریخ پنجم ماہ اکتوبر سنہ یکہزار و ہفتصد و شصت و سہ عیسوی بوقوع پیوستہ و بکاسیکہ میان انگریز و نواب شجاع الدولہ شکست واقع شدہ او ہمراہ قاسم علیخان مذکور بود و بعد از ان در سلک ملازمان نواب نجف خان چندی گذرانید و چون میان انگریز و نواب موصوف صلح شد بخوف آنکہ مبادا در دست انگریزان گرفتار شود ما بر آن صندوق جقاق و توپ و اسباب حرب کہ ہمہ مملوک قاسم علیخان تا چند بود داشت بر چیدہ بطرف اگرہ رفت و ملازم راجہ جواہر سنگھ جات گردید و بعد از ان در سلک ملازمان نواب نجف خان نوکر شدہ یکی از سرداران لشکر او گردید و پیش از وفات نواب نجف خان در سنہ یکہزار و ہفتصد و ہفتاد و ہشت عیسوی کہ مطابق یکہزار و یکصد و نود و دو ہجری بود دار فانی را وداع کرد شد بیگم کہ بیگمی چورد دارد در گورستان فرنگی متصل چہن چہن کتورہ واقع اکبراباد مامرقد موجود است و این تاریخ کہ از ان سنہ عیسوی استخراج می یابد بر ان مرقوم است

تاریخ

فوت شمرو صاحب آن سرگردہ نیکو نسب | سینۂ آفاق را در آتش حسرت نہیب

سال تاریخش ز لطف سحار ملک — باد صبح گفت از بوی گل باغ بهشت

فتح قلعه کوالیار

چون در سنه یکهزار و هفتصد و هشتاد عیسوی موافق استدعای رانای گوهد میجر پاپهم صاحب
بهادر به اجرای کار آمده برای تسخیر قلعه کوالیار که در آن ایام در قبضه مرهته بود
سپهسالار بود رفت در رفاقت لشکر کپتان صاحب و کپتان بروس صاحب و دیگر صاحبان
انگریز بتاریخ چهارم ماه اگست سنه مذکور که مطابق دوم ماه شعبان سنه یکهزار و یکصد
و نود و چهار هجری بود قلعه را مفتوح ساخته حواله مردمان رانای گوهد نمود مسمی الهیار بیگ
حسب الایمای کپتان اسکات صاحب این تاریخ گفت

تاریخ

صبح جمعه دوم شعبان چهارم ماه اگست — میجر پاپهم نموده فتح حصن کوالیار
در رفاقت صاحبان کپتان و دیگر رفقا — سعی و محنت هر یکی کرده اندر کارزار
صبح جود و سعی اسکات صاحب ناصر — گفت تاریخی بگو در فتح این سکه حصار
حسب ارشادت کاتبی تاریخ دیگر کرد — هاتف از غیبم بگفت ای بنده الهیار
در هزار و هفتصد و هشتاد سال عیسوی — شد همین فتح عظیم از دست آن عالی تبار
گر نویسی سال هجری از این ابیات — یکهزار و یکصد [illegible] چهار

ذکر احسان جانان متخلص بمظهر

میرزا احسان تخلص حالی علوی نسب هندی مولد حنفی مذهب نقشبندی مشرب بود از
مشاهیر مشهوران است در حسن و بیان والد از کفکو نادره زمان خود بود اصلش
اکبرآباد است و اقامت در دهلی اختیار کرده در قناعت و استقامت طبع و مهارت علم
معرفت و حسن رسیده است در عشره اولی مائه ثانیه بعد الالف ولادتش
[illegible] ظاهری در بلده اکبرآباد یافته و تجریدی و تفریدی اختیار کرده چون نام
والد ماجدش میرزا احسان بود از سمی او وجه تسمیه او توان دریافت میر غلام علی آزاد میگوید
که نام و تخلص او گویا لمعات ترجمان اسرار مثنوی مولانا رومی است که مالک آن
زیرا در دو مصرع مثنوی ارشاد فرموده و گرامی نمایان نموده صفت جان در آن
مظهر درگاه شد + جان خود مظهر الله شد + لیکن نام او میرزا ایشه میرزا احسان جان

داخل گشته همراه شوهر به شاهجهان آباد آمد و میرزا نجف خان هژده ساله بود که همراه ایشان به دهلی
آمد بعد وفات نواب عزت الدوله همراه نواب محمد قلی خان که برادر او بود در الهآباد استقامت
ورزید و چون نواب شجاع الدوله عم زاده خود نواب محمد قلی خان را در سنه یکهزار و یکصد
و هفتاد و دو هجری از دغا مقید ساخته در قلعه جلال آباد که مردن سنید لکهنو است محبوس
کرد میرزا مذکور با چند رفقای خود گریخته پیش میر قاسم علیخان ناظم بنگاله رفت و چندی همراه
او بگذرانید بعد شکست خوردن لشکر قاسم علی خان بسعی میر الدوله داخل ارکان بادشاهی
هم در سلک ملازمان شاه عالم بادشاه که در آن ایام بتشریف الهآباد مستند گشته بود با شش
هزار سوار و پیاده و خطاب خودسری نمود و چندی تحصیل کوره جهان آباد هم تعلق باو
بود در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری همراه شاه عالم بادشاه به شاهجهان آباد رسید
و چون در اینجا کارهای نمایان از دست او بظهور رسید بخطاب ذو الفقار الدوله نواب
نجف خان بهادر غالب جنگ ممتاز شد و بعد از آن بعهده امیر الامرائی رسیده به
عزت تمام ملک سود آخر بتاریخ هفتم ماه جمادی الاخر سنه یکهزار و یکصد و نود و شش
هجری که مطابق شب دوم ماه اپریل سنه یکهزار و هفتصد و هشتاد و دو عیسوی است
بود در سن چهل و شش سالگی در شاهجهان آباد فوت کرد و متصل درگاه شاه
مردان زمینی که خریده بود مدفون گردید عزیزی این مصرعه در تاریخ وفات او گفته
نیست آن قدم گاه شه مردان نجف آباد کرد * و این چند کلمه که ماده تاریخ است مرثیت
او منقوش است * این ترب نجف * و این تاریخ از مؤلف این اوراق است

۱۱۹۶ ۱۱۹۶

تاریخ

چون میرزا نجف خان رفت از جهان * هاتف بگفت او شد واصل حق حسن

۱۱۹۶

شه نظر خان

مشایخ مذهب بود در فن توپ اندازی استاد ترین اوستاد بود در اکبرآباد اندرون
کوتوال در بکشان متصل چهار چمن کثره تا امروز موجود است احوالش
بخط انگریزی ترتیب او نوشته است سال که بوم ارضی بوده باشد وفاتش در سنه
یکهزار و یکصد و نود و هفت هجری مطابق سنه یکهزار و هفتصد و هشتاد و چهار عیسوی واقع
شده و این تاریخ در فارسی که از آن سال عیسوی استخراج می یابد مرقوم است

۵۳ ۵۳

برابر کست غلام قادرخان پسر ضابطه خان افغان فرصت را غنیمت شمرده در شروع سال
هزار و دوصد و دو هجری لشکری از افاغنه جمع ساخته شاهجهان آباد را محاصره نمود و
بادشاه را چنان تنگ ساخت که عاجز آمده او را بحضور خود طلبید و خلعت امیر الامرائی مرد
بخشید بعد از آن غلام قادر خواست که مرهتها را بهر نوعیکه تواند از ملک بدر سازد و لیس از آن
همراهست عزی لکار ملک بردار و چنانچه بادشاه را امر نمایده بر تمغنی راضی ساخت
و بعد از چندی مبلغ معاش برای مصارف سپاه از بادشاه طلبید چون بادشاه سبب
کدارونسب السان هیچ نخواهد شد و در بهم شفقت برباد خواهد رفت در دادن مبلغ مذکور
راضی نشد غلام قادرخان ازین سخن بیتاب خورده خاموش ماند اما روز دیگر که بست دوم
از ماه شوال سنه مذکور بود چندی از افغانان قوی هیکل را همراه خود آورده اول بادشاه
را بعد بوره شاهزادگان کبار و بیگمان بادشاه بودند دستگیر ساخته مقید نمود و شاهزاده
بیدار بخت ابن احمد شاه بادشاه مرحوم را از محبس برآورده موسوم به بیدار شاه ساخته
بر تخت نشانید و سکه بنام او مسکوک ساخت و این بیت برانیها ثبت کردانید سکه
حامی دین نبی بیدار شاه + سکه زد در عهد از فضل اله + بعد از آن آن نمک حرام حکام
گیتی الحه کمال وزور نور و جواهر چه از خزانه بادشاهی و چه از پرده نشینان محل سرا اسباب
بانواع زجر و توبیخ که توانست بدست آورد و درین هنگام بادشاه و دیگر شاهزادگان
و بیگمات ماجیدر و تو بی آب و خور ماندند مگر چندی از آنها از فاقه کسی جان داد
بالجمله بعد فضیحت بسیار و اذیت بیشمار آن ستم پیشه بتاریخ هفتم ذی القعده سنه مذکور
هیچ رو حیله قرار نمود تا پسر بادشاه سوار شده بر دو چشم را از نوک خنجر بر آورد
بعد از آن سیزان نمک حرام تا یک ماه دیگر دست بظلم بر اولاد تیمور بر در اردانسته
وانچه کمال وزر توانست بدست آورده بحرکت مرهتها بتاریخ دوازدهم ذی الحجه فرار
نموده بطرف غوث گده شتافت بعد از روانگی او مرهتها شاهجهان آباد آمده بادشاه
را بدستور قدیم بر تخت نشانیدند و از سر نو بنام او سکه و خطبه مقرر شد چنانچه سکه
او درسنه یکهزار و دوصد و پنجاه و دو هجری در تمامی ملک هندوستان که در تعلق
بعمله سرکار کمپنی بهادر جاری بود درست سکه اش اینست بیت حامی
دین محمد شاه به فضل اله + سکه زد در هفت کشور شاه عالم بادشاه + بالجمله

در آن حالت بجز دیگر نماندم — بجز آه و فغان ناله رساندم

بغیر ناله و آه و فغان هیچ — نبوده پاس سر ناتوان هیچ

بدل حسرت بچشم اشک و بلب آه — بوقت شام تا وقت سحرگاه

شماران آه میکردم در آن شب — و لیکن بود آن آهم لبالب

۱۲۱۲ از آنجمله شمردم چون دوصد آه (۱۲۰۰) — فزودم باز بر آن دو آه (۱۲) جانکاه

شمار این دوصد آه و دو آهم — بود سال ترحلش کو آهم

۱۲۱۲ دگر تاریخ فوت او بشاه گاه — بحر آصف بکفتم با سر آه

۱۲۱۲ دگر تاریخ کفت آن حال تعریف — سلیمانی نمانده است آصف رفت

۱۲۱۲ بطور تعمیه تاریخ دیگر — بگو تحسین تمام و جود بی سر

خدایا جای او خلد برین باد — طفیل احمد و اولاد امجاد

ایضاً از شاه اجمل

آصف الدوله وزیر اعظم هندوستان — کرد رحلت گشت حال اهل عالم تباه

۱۲۱۲ سال تاریخ وفات آن امیر ذوالکرام — گفت هاتف شد در ماتم عمده عالم آه آه

ایضاً از مولف

شد چو بیمار آصف الدوله — تا فلک گشت آه و ناله قریب

بست و هشت ربیع الاول بود — که جهان رفت و شد بهشت نصیب

۱۲۱۲ زعم یاران چو بود تجدید ه — سال فوتش بجو ز لفظ غریب

بزبان هندی

۱۲۱۲ ایک سہس اٹھ سی چون کا ہے نا تھ (۱۸۵۴) — بارہ سی بارہ سمے ہجرجات سکل جہان (۱۲۱۲)

گوار ماس یہ نواب حضرت آبد — اٹھائیسں ربیع الاول آصف کیو پیان

نواب وزیر علیخان

چنان ذکر میکنند که نواب آصف الدوله مطلق شوق زنان نداشت بلکه از رجولیت عاطل بود اما در محل سرای او قریب بانصد زنان صاحب جمال بودند از آنجمله چندی بودند که بنابا نواب مذکور در حالت حاملگی در محل سرای خود جا داده بود چون فرزندی از ایشان میزائیدی شادیها میکرد و بجای فرزند خود پرورش مینمود چنانچه منصب فرزندی

سنه یکهزار و هفتصد و نود و سه عیسوی که مطابق ماه جمادی الثانی سال هزار و دوصد
و هفت هجری است بود سردار کسرید و ملکه را امیر بعد از سه ماه همون طور کسند بوناپارته
که مردی هوشیار و شجاع بود سرداری قبول نمودند اول او را امپحر ولایت مصر
دستا دهند چنانچه بوناپارته با فوجی عظیم از ولایت فرانس براه دریا کوچ نموده
بولایت مصر رفت و در اثنا در ماه محرم رسیده بعد مقابله و مجادله تاریخ بیستم
ماه جولای سنه یکهزار و هفتصد و نود و هشت عیسوی که مطابق روز سه شنبه هفتم
ماه صفر سنه هزار و دوصد و سیزده از هجرت بود اسکندریه را گرفت و تمامی ملک
مصر را بدست آورده تا چندگاه آنولایت را بقبضه خود داشت و بسیار رسے ازلکیا
دیگر را هم فتح نموده بود اما از اینجا که بادشاه انگلستان مرخصوصی داشت و
اراده مصمم نموده که بعد فتح مصر بطرف هندوستان رفته با تیپو سلطان آنجهانی
هندوستان را امداد کرد چنانچه شاه انگلستان فوجی عظیم در پی او فرستاده او را
شکست فاحش داد و بعد شکست بوناپارته بعکه لواسب خود را بولایت
فرانس رسانید و چون بعد از این هر کارهای مردانه از دست او بر آمده بود
سرداران آنولایت متفق شده او را بر خود بادشاه ساختند و جباری
و جهاری بادشاهی مثل او بر سبب اراده آن داشت که تمام روی زمین را تسخیر
نماید اما دست مراد برسید ملکی از سراسی ولایت مصر در ایام که بوناپارته گرفته
راقم ساحت این تاریخ بزبان عربی نظم نموده

تاریخ فتح ملک مصر بزبان عربی

۱

لله عصر الصحی ملک السعادت لنه دار
وجمال کوکب دولت الحسن الفرنسوی لهامار
تاحسنها من دولت بالافتخار لنا استها

۲

مقدامهاد وسطوت سید الملوک له الوقار
الشهم بوناپارته اسد الوغا والاقتدار

تاریخ وشکل مهر ٹیپو سلطان است

در فتح است تا بادرم حیدرم سلطان سال
انی اسکم سلطان مبین
چون الفات شه بود زیر نگینش مهر جهان

در زیب مهر مذکور لفظ فتح اشاره بطرف خداوند و لفظ حیدر اشاره
بطرف پدر او و لفظ سلطان اشاره بطرف خود است و اگر عدد حروف
آیت را که در وسط مهر است و ششصد و هشتاد و شش میشود و اعداد حروف
تا وا که در سمت مهر است و چهارصد و ده میشود جمله کنانید سال
جلوس او بر آید و شهید سلطان تاریخ بست و هشتم ماه ذی القعده سنه
یکهزار و دو صد و سیزده هجری که مطابق چهارم ماه مئی سنه یکهزار و هفتصد
و نود و نهه عیسوی بود در جنگی که انگریزان با او داشتند کشته شد و از آنوقت
سرنگ پٹن بتصرف کمپنی انگریز در آمد و ولایت میسور بیکی از خویشان راجه
مذکور که پنج ساله عمر بود و کشنا راج نام داشت حواله کرده شد و روضه ٹیپو سلطان
متصل روضه پدر او در سرنگ پٹن است تاریخ شهادت اوست

تاریخ

شاه ٹیپو چو کرد عزم جهاد	حق باو منصب شهادت داد	
بسال تاریخ او شهید نکته	حامی دین ز زمانه برفت	۱۲۱۳

حکیم لقا خان

برادر حکیم ذکا خان است در ماه شوال سنه هزار و دوصد و پانزده هجری در اکبرآباد
درگذشت در جنب برادر خود اندرون احاطه روضه شاه علاء الدین مدفون است
تربتش از سنگ مرمر است و این تاریخ بران مرقوم

تاریخ

چون بفردوس برین رفت از جهان　　بوعلی ثانی لقا خان محترم
کلک منشی بسال و ماه و روز گفت　　شهر شوال و دو و بستم بُد رقم

۱۲۱۵

تفضل حسین خان کشمیری

از اعیان علامه میر بیدار از جمله مصنفات آن یگانه زمانه یکی در هیئت حکما فرنگ است
دیگر در صناعت جبر و مقابله و خان موصوف حیدری بیش از دواب نواب آصف الدوله
بمناصب اونمبر بلندی حاصل ساخته و بعد از آن در عهد نواب سعادت علی خان
بکلکته رفته بهنگام معاودت ماهی کلکته و مرشد آباد بتاریخ یازدهم ماه شوال سنه
یکهزار و دوصد و پانزده هجری درگذشت شاه محمد اجمل اله آبادی در تاریخ وفاتش
این قصیده نظم فرموده

قصیده تاریخ

در هزار و دوصد دوازده هم　　شده چون فصل بامه عبدوس
خان عالی مقام والا جاه　　اشرف و الفس ذوات و نفوس
آن تفضل حسین خان یعنی　　زده بر کشور امارت کوس
نایب آصف زمان گرد بدا　　ربت ناس زهد ماجد روس
آنچنان مدولت گرد ملک　　که ملکش ماند تک سلوس
بعد حیدری بملک مشرق رفته　　خور شد دولت سرای او دلکش
گشت از شرق چون سحاب غرب　　ماه شد طالع جهان معکوس
آفتاب شرف غروب نمود　　تیره گشت این جهان عکوس
دو صد و یکهزار و پانزدهم　　مه شوال و ساعتی منحوس
بود تاریخ ماه یازدهم　　طالع بود کار شد معکوس

۱۱۶۵ سنه یکهزار و یکصد و شصت و پنج هجری در بلده لکهنو بر ناقصه شخصی تاریخ این سانحه را چنین گفته و از مصرع آخر تاریخ برآورده

تاریخ

۱۲۱۶ خورد بجوداین دور دورنگی کروفت ملک نواب ذوالفقار ملکی گرفت

ذکر روضهٔ حضرت عباس در لکهنو

گویند که در لکهنو میر افقر بیگ نامی در بستر نیکو سکونت داشت در جاهٔ او علمی بود که ابوالفضل حضرت عباس نسبت داده بود و خاص و عام همه بزیارت میرسیدند در دولت نواب آصف الدوله آن مکانی بود مشتمل دیوارهای خام سقفت خام و صحن مختصری در سنه یکهزار و دویست و سیزده هجری باشاره نواب سعادت علیخان عمارتی عالی در اینجا تعمیر یافت و گنبد آن را بطلا ملمع ساخته دیوارهای صحن وسیع را احاطه نمود و دروازه داد که سر باسمان کشیده تاریخهای سعدهٔ رای گنبد مذکور گفته اند از انجمله این مصرعه از میرزا اصل است

۱۲۱۷ این گنبد جدید بنای سعادت است

نواب نظام علی خان حیدرآبادی

ابوالفتح نواب نظام الملک آصف جاه ثانی در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و پنج هجری برادر خود نواب صلابت جنگ را مقید ساخته بر مسند ریاست نشست و بعد از یکسال او را کشته مستقل و دو سال حکومت نمود اول او است که حیدرآباد را دار الامارة خود ساخته و بتاریخ سیوم ماه اگست سال یکهزار و هشتصد و سه عیسوی که مطابق ششم ماه ربیع الثانی سال یکهزار و دویست و هیجده هجری بود رحلت نموده بعد وفاتش خلف او نواب سکندر جاه بر مسند حکومت نشست مولف در تاریخ وفاتش گفته

تاریخ از مولف مرحوم

داین نواب نظام الملک آصف جاه ان امیر که نظام علی اش بوده نام
یکهزار و دو صد و هیجده بود از هجرت که برون شد ز جهان و کجای گردید مقام
۱۲۱۸ سال تاریخ وفاتش ز خرد پرسیدم ناسرکرده چنین گفت که افسوس نظام ۱۱۹۸

ایضاً

یای الهم را بگو یا رسد شوربا   ۱۲۱۸   سال وفاتش بگو دلی نظام علی

۱۲۱۸

کرنیل جان ولیم هسنگ صاحب

از هولندری بود از ولایت هولند که یکی از ممالک فرنگستان است در هند آمده
اند از ملازمت نواب نظام علی خان والی دکن در سنه یکهزار و هفتصد و سی و هفت
عیسوی مطابق سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری ممتاز گردیده بعد از آن
در سنه یکهزار و هفتصد و هشتاد و چهار عیسوی در خدمت مادهو راو سیندهیه
نوکر شده و چون تاریخ دوازدهم فروری سنه یکهزار و هفتصد و نود و چهار عیسوی
مطابق سنه یکهزار و دوصد و هشت هجری مادهو راو فوت کرد در سلک ملازمان
برادر زاده او دولت راو سیندهیه نوکر گردیده و در سنه یکهزار و هفتصد و نود و پنج
عیسوی از راه تعهده کرنیلی مامور شده حکومت قلعه و شهر اکبرآباد مدوح را حواله
شد تا آنکه تاریخ بیست و یکم جولائی سنه یکهزار و هشتصد و سه عیسوی
مطابق غره ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دوصد و هجده هجری بود در اکبرآباد
درگذشت و در گورستان فرنگیان که متصل چهن چهن کتّوره واقع است
مدفون گردیده و برمزار او مرتفعی که از سنگ مرمر است روضه عالی
از سنگ سرخ تعمیر ساخته اند که تا امروز موجود است و بالکل احوال او بزبان
و خط انگریزی مرقوم است و این تاریخ در زبان فارسی بر دروازه روضه مذکور
ثبت است که از الفاظ تاریخ بیست یکم جولائی تاریخ فوت استخراج می یابد

تاریخ

کرنیل جان ولیم هسنگ چون ز دنیا   رحلت نمود بنهاد صد داغ از جدائی
دانش چه بد هولندی بد الیس الولایت   در هند نامور شد از فضل کبریائی
گفتا ملهم غیب یک مصرع بهر تاریخ   تا روز و سال و هم را انگیز اسم ما
چون روز و سال و هم سال از سال عیسوی جست   ملهم بگفت تاریخ بیست و یکم جولائی

جنرل جارلس پرون صاحب

از قوم فرانسیس بوده در اوایل چندسال در ملازمت نواب نظام علی خان

سهاور حیدرآبادی بعهدهٔ کربیلی و سرداری فوج کدر امده چون بتاریخ غرهٔ ماه ستمبر
سنه یکهزار و هشتصد و دو و هشت عیسوی میان کمپنی انگریز و نواب مذکور از سر نو
عهد صلح و آشتی بسته کردند پیرون صاحب جرنیل مردمان فرانسس که همراه او بود و مدار نوکری
بر طرف شده در ملازمت مهاراجه دولت راو سندهیه نوکر گردیده و فتنکه دوآبه بن صاحب
و انست که از طرف مهاراجه مذکور حکومت ضلع کول و علی گڈه و میان دوآب داشت
تشریف بولایت خود برد پیرون صاحب خطاب جرنیلی یافته قائم مقام او گردید
چون در سنه یکهزار و دو صد و هجده هجری پیرون صاحب الکاو بها و مرهٹه تار اکرا
چند از قلعه اکره را بدست آورده حکومت خود با استمداد قلعه بدر ساخت
شخصی این تاریخ بطور تعمیه گفته

تاریخ

۱۲۱

خدا الکاو بها او را برون کرد — رخ حصن استوار اکبرآباد
بجای هر دو کس پیرون سپرد — معظم داد مارنجس بنا یاد

اگر اعداد حروف الکاو بها او که چهل و هشت میشود از اعداد مصرعه ثانی دور کرده عدد
پیرون را بیفزایند تاریخ برآید

ذکر فتح قلعه اکبرآباد و غیره از جرنل لیک صاحب

در آخر سنه یکهزار و هشتصد و سه عیسوی لارڈ لیک صاحب بحکم کمپنی انگریز با فوج
انگریزی قلعه علی گڈه را محاصره نمود و جرنل پیرون صاحب که حکومت آن قلعه داشت
بتاریخ بست و سیوم اگست سنه مذکور در کول شکست خورد و بتاریخ چهارم ستمبر
لارڈ لیک صاحب حمله کرده حصار مذکور را فتح نمود و پیرون صاحب از همه مایوس
شده از خدمت دولت راو سندهیه استعفا داده طرف لکهنؤ شتافت بعد از آن
جرنل لیک صاحب قلعه اکبرآباد را که در آن وقت پسران کرنل هیسنگ صاحب مذکور
بحکومت آن مامور بودند محاصره نمود و آن قلعه را بتاریخ هفدهم ماه اکتوبر سنه مذکور
بگرفت تاریخ آن مسوده این اوراق گفته که سال عیسوی و هجری هر دو از
یک مصرعه استخراج می یابد

تاریخ

حصار اکره انگریز عنی گرفت | دلم ز تالیف عیسی بعجز کرد سوال
که چیست سال سخی زهم ستهجر | بگفت هاتف هشتصد و یکهزار و سه ارسال

۱۲۱۸

اگر از روی حساب ابجد اعداد حروف آخر مصرع را اگیرند سنه هجری که یکهزار و دو صد و هیجده بود بر آید و این تاریخ بطور معمه هم از مولف است

ایضاً معمه

چو قلعه آگره انگریز بگرفت | دل من جست سال عسرت انگریز
بگفتم پی سر و سال وحد آل | که قلعه آگره بگرفت انگریز

۱۲۱۸

میرزا ابوطالب خان لندنی

پسر محمد بیک خان بود چون در سنه هزار و دو صد و سیزده هجری مطابق سنه هزار و هفتصد و نود و نه عیسوی از راه دریای شور بولایت فرنگ رفته بود از آن سبب او را لندنی میگفتند بعد از مراجعت از آن سفر که در سنه هزار و دو صد و هیجده هجری اتفاق شده کتابی موسوم بمسیر طالبی فی بلاد افرنجی در وقایع سفر یک تصنیف نموده و در سنه هزار و دو صد و بیست هجری مسافر ملک عدم گردیده مولف حسب خواهش پسر او میرزا ابو یوسف یافته این دو تاریخ در وفات او گفته

تاریخ معمه

رفت سوی جنت ابوطالب جهان | هوش و حواس عالمیان از ره تاراج رفت
هاتف غیب با دل افگار بگفت | از بهر سال فوت دو صد بار آه گفت

۱۲۲۴

ایضاً

رفت چون زجهان میرزا ابوطالب | دو دیده در غم او همچو ابر اشک بست
بگفت هاتف عیسی زبهر تاریخش | که بود سال وفاتش هزار و دو صد و بیست

۱۲۲۴

ذکر در وفات شاه عالم بادشاه

بعمر هشتاد و دو سال بتاریخ هفتم ماه رمضان سنه یکهزار و دو صد و بیست و یک هجری که مطابق بود نهم ماه نومبر سال یکهزار و هشتصد و شش عیسوی بود در شاه جهان آباد رحمت ایزدی پیوست مدت سلطنت او که صوری نامی بود چهل و هشت سال قمری و پنجماه بود از آنجمله ده سال و پنج ماه در صوبه بهار و اله آباد گذرانیده

و هفده سال بادشاهی نمود در شاهجهان آباد بسر برده و نود و سال گور سیده بتاریخ هفتم ماه صفر بفردوس منزل مراسیافته و پسر او محمد اکبر ملقب محمد اکبر ثانی بر تخت جلوس نموده تربتش در دهلی متصل محمد شاه عالم بهادر شاه واقع است و بر بالین او این اشعار تاریخ مرقوم اند

اشعار تاریخ

شد مهر اوج تاجوری در حضیض خاک | گرداکه از غبار کسوف اجل نهان
یعنی گذشت شاه عالم عالم سیاه کرد | زین عالم انتقال بسر منزل جنان
شد نوشت خامه سحر طراز من | یعنی که سال الست ز هر سحر عیان
وی آفتاب تاجوری در زمین [illegible] | شد آفتاب زیر زمین آه و اجهان

١٢٢١

تاریخ وفات شعر از مولوی امام بخش صهبائی

تاریخ

حضرت فردوس منزل شاه عالم بادشاه | رفت از این دار فنا و کرد در جنت مقام
سال تاریخ وفات آن شه عالی گهر | دل ز روی ناله گفتا هفتم شهر صیام

١٢٢١

اگر هفتم شهر صیام را با عدد حرف نون که ز روی ناله باشد یکجا نمایید تاریخ بر آید
و این دو تاریخ از مولف است

تاریخ

چو شاه عالم رفت از جهان دار البقا | بلند شد ز فلک آه در فراق در غم او
زمان رحلت او خواستم چو از هاتف | ندای آه دریغا شنیدم از هر سو

١٢٢١

ایضاً

شاه عالم بادشه چون سوی خلد برین | عالمی شد در غم او زار غمگین و حزین
سال تاریخ وصالش جستم از هاتف تمام | خامه من زد رقم شد جای او خلد برین

١٢٢١

ابو النصر معین الدین محمد اکبر شاه ثانی ابن شاه عالم بادشاه غازی

ولادت او بتاریخ شب چهار شنبه هفتم رمضان سال یکهزار و یکصد و هفتاد و [illegible] در محل مبارک بوقوع آمده و بعد وفات پدر بعمر چهل و هشت سالگی بتاریخ هفتم رمضان سال یکهزار و دو صد و بیست و یک هجری که مطابق نوزدهم ماه نومبر سال یکهزار و هشتصد و شش عیسوی

۱۲۳۱ در غم مولوی فهیم الدین — ہاتف غیب گفت وای دریغ

میرزا محمد حسن قتیل

مشهور میرزا اصل اصلش از کهتریان شاهجهان آباد است سامریعض نسخه
ارباب اسلام بقانون ملت محمدی در آمده اوقات عمر خود را باست کرد این وقت
در بلده لکهنو بسر می برد از اشعارش و توالی عرب گشته در سنه یکهزار و دو صد و
دو و پاکه سی و سه هجری در لکهنو ار معارسی اسپهار رحلت کرده و حافظ شیخ
ساکن قصبه دیوا از مضافات لکهنو از مصرعه که میرزا خود گفته بود تاریخ وفاتش

تاریخ سعید ۱۲۱۲

۱۲۳۲ خود آن کافر مکفنا با سر کفر — قتیل کافر ایمانی ندارد

و صاحب رای مورخ این تاریخ یافته

تاریخ

دانشمند میرزا قتیل اصفهانی — از اسفار آب حیات خورد و نمرد
۱۲۳۳ ہاتفی گفت سال تاریخش — سید کتابی عجب ورما مرد

القصا بتعمیر

ہزار حیف که میرزا قتیل رحلت کرد — نمود کون و مکان از برای او ماتم
۱۲۳۴ سید مدنی سر دما در وفات او — زبان و عقل و فصاحت گریست با هم

در وفات نواب وزیر علیخان

او پسر خوانده نواب آصف الدوله بود و بعد وفات نواب مذکور تا چهار ماه در لکهنو
بر مسند ریاست نشسته و مستر جان شور صاحب گورنر کلکته در سنه یکهزار و دو صد
و دو از ده او را از امارت معزول ساخته در بلده بنارس فرستاد و در آنجا
تا یک سال گذرانید بعد از آن باغی شده بتاریخ چهاردهم جنوری سنه
... و ... بود دسته عیسوی مستر چری صاحب ریذیدنت انجا ... انگریزان
دیگر ... اراده ان داشت که همه انگریزان را بکشد مگر دستش برادر رسید
بعد از آن از شهر بنارس بدر رفته ناچیدی بر بیابان دستگیر شده بود تا آنکه در
سنه ... هشتصد عیسوی مقید گشته هفده سال و سه ماه و چهار روز در قلعه کلکته محبوس

ماند و سی و شش سالگی در ماه جون سنه هزار و هشتصد و هفتده عیسوی که مطابق ماه
شعبان سنه یکهزار و دوصد و سی و دو هجری بود درگذشت و در کاشی باغان برد
مزار یکی از اسلاف میر سلطان مدفون گردید قصه او مفصلاً در کتاب عمادة السعادت
مرقوم است این قطعه در تاریخ او بر ترتیب کرده اند

تاریخ

در رحمد در رعلی آصف جاه ‖ چو سوی خلد برین رخت سرا غرور

ملک بسم آمده ما که شور و شیون شد ‖ نوای وای دریغا حسن دانش و تدبیر ۱۲۳۲

در وفات جارج دی تهرد یعنی جارج ثالث بادشاه انگلستان

پدرش در ایام شاهزادگی فوت کرده چون جدش جارج دویم بعد ایالت سی
و سه سال شمسی بتاریخ بست و پنجم ماه اکتوبر سنه یکهزار و هفتصد و شصت عیسوی
این جهان را پدرود نمود او بجای جد خود بر سریر سلطنت انگلستان نشست در زمان
دولت او کمپنی انگریز بر اکثری از ممالک هندوستان قابض گردید و او بعد سلطنت پنجاه
و نه سال شمسی و نه ماه و چهار روز بتاریخ بست و نهم ماه جنوری سنه یکهزار و هشتصد
و بست عیسوی که مطابق دوازدهم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دوصد و سی و پنج
هجری بود فوت کرده عمرش بهنگام وفات هشتاد و یک سال و هفت ماه شمسی بود
مولف این مصرعه در تاریخ وفاتش که از آن سال هجری استخراج می یابد
منظوم آورده

تاریخ مصرعه

جارج ثالث فکند تاج از سر ۱۲۳۸

در وفات شاهزاده مرزا جهانگیر

او پسر میرزا محمد اکبر ثانی پادشاه دهلی بود در سنه یکهزار و هشتصد و نه
عیسوی بر مستن صاحب که ریزیدنت شاهجهان آباد بود طمانچه سر داده از آن
سبب اکبرآباد و از آله آباد فرستاده بودند تا چند سال در آن شهر در باغ سلطان
خسرو اقامت داشت و در اثنای سال یکهزار و دوصد و سی و شش
هجری مطابق سنه یکهزار و هشتصد و بست و یک عیسوی درگذشت از اسلاف او را

شعری ساخته این تاریخ بر دروازه اش کنده اند

تاریخ

چونکه صادق علی بنای رفیع ساخت بر آستانهٔ حیدر
سال تاریخ آن سراپا دل گفت لقا رخانهٔ حیدر

گرگین پدرو

عیسائی مذهب بود از قوم ارمنی در سنه یکهزار و هشتصد و بیست و دو عیسوی که مطابق سنه یکهزار و دوصد و سی و هفت هجری بود بسن هشتاد و شش سال فوت کرد تربتش در اکبرآباد اندرون احاطهٔ گورستان فرنگیان که متصل حوض کتوره واقع است تا امروز موجود است در حالات تربتش او بخط ارمنی و فارسی مرقوم است الحاصل که بخط فارسی است این است

ز دنیا رفت چون گرگین پدرو رئیس نیک نام و اهل جوهر
۱۸۲۲
سن هشتاد و شش سال بود آن وفاتش موضع جلد ر ی حو

او پنجاه و پنج سال بهند در عمل جات وارد گشته خدمت رفیق سمرو صاحب و مدتی ملازم نواب نجف خان مرحوم و قریب هفده سال کمپنی انگریز در سرکار مهاراجه عالیجاه مادهو راو و دولت راو سندهیه بهادر مختاری بیرون صاحب مصوبگی اجمیر سعر رمانده و صوبه مذکور سیرد بالا راو الکلیه کرده بعده وسال حسب الطلب جنرل جرر ڈ لارڈ لیک صاحب بهادر بحاکر موضع ارسبه و سنها ماهی سه ماه اجر مستا رمانده بتحریر چهارم ماه مارتونیس مطابق بست و نهم ماه اگست سنه ۱۸۲۲ عیسوی موافق بست و دوم ماه ذی قعده سنه ۱۸۲۷ بست و هشتم سید ذی قعده سنه ۱۲۳۷ هجری روز جمعه بعالم بقا رحلت نمود

مارکوئس هیستنگس گورنر جنرل

در سنه یکهزار و هشتصد و سیزده عیسوی گورنر جنرل هندوستان گردیده از ولایت ملقب لارڈ مائرا بهند آمده بعد از آن بخطاب مارکوس هیستنگس از بادشاه ولایت معزز گردیده و نه سال و سه ماه در هندوستان حکومت نموده حیدران احتیاط

داشت که غازی الدین خان نواب لکهنو را بادشاه ساخته و بتاریخ غره جنوری سنه یکهزار و هشتصد و بست و سه عیسوی که مطابق هفدهم ماه ربیع الثانی سال یکهزار و دو صد و سی و هشت هجری بود از کلکته بسواری جهاز بولایت کوچ فرموده و خواجه حسن علیخان پسر خواجه محمد علی که برادر حقیقی نواب جعفر علیخان مرحوم بود در الوقت این ابیات و تاریخ روانگی او نظم فرموده

ابیات

خیری که بود ضرور در مجلس انگلس ‌‌ از بهر کریست مارکوئس هستنگس
یعنی به بهادر شاه جم جاه ‌‌ خیری ز دعای خلق دارد همراه

تاریخ عیسوی

آمد چو بهند لارد هستنگس ‌‌ گردیده بخلق او جهان شد
نه سال و سه ماه مانده در هند ‌‌ زین ملک روانه بعد از آن شد
در غره جنوری بلندن ‌‌ کلکته گذاشته روان شد
او شد بجهاز و خلق بگریست ‌‌ گویم که چه حال آن زمان شد
آب غم هم سفر شده از هند ‌‌ دریا برکاب وی روان شد
سال تاریخ رفتن از هند ‌‌ بین سفر که گفته ام عیان شد

نواب شمشیر بهادر والی بندیلکهند پسر علی بهادر

علی بهادر پسر بالاجی پیشوا است و چونکه مادر پسر زنی مسلمان بود بدین سبب او را سلطان ساخته ملک بندیلکهند در تحت نموده اما علی بهادر در پونه فوت کرده و از پسر کلان او شمشیر بهادر همراه پدر خود در پونه بود پسر دیگر او ذوالفقار علیخان حیدری در بندیلکهند بر مسند ریاست نشست بعد از آن سرکار ملک بندیلکهند بحواله نمود بعد از آن از سرکار انگریز چهار لکهه روپیه سالانه بعد پسر برای معاش او مقرر کرده و بتاریخ سی ام ماه اگست سنه یکهزار و هشتصد و بست و سه عیسوی که مطابق بست و چهارم ماه ذی الحجه سنه یکهزار و دو صد و سی و هشت هجری بود در باندا وفات نمود و برادر او ذوالفقار علیخان بر مسند ریاست نشست

سلطان لست سیوم ماہ مئی سنہ یکہزار وہشتصد ولست وہہ عیسوی ازین جہان
فانی رحلت نمودہ و شیخ امام بخش ناسخ لکھوی این تاریخ وفات اوگفتہ

تاریخ

دلا نواب آصف جاہ مغفور | ازین دار فنا شد سوی فردوس
ندا آمد ز تاریخ از غیب | دکن تاریک شد ای وا افسوس

۱۲۴۳

بعد وفات او پسرش میر فرخندہ علی خان بتاریخ لست چہارم ماہ مئی سنہ مذکور
بخطاب نواب آصفجاہ مظفر الممالک میر فرخندہ علیخان بہادر فتح جنگ بر مسند امارت

مولوی فضل امام

فاضل کامل و محقق مدقق بودہ حیدری بعہدہ صدر الصدوری شاہجہان آباد سرفرازی داشت
وفاتش در سنہ دو صد و چہل و چہار بوقوع آمدہ و مرزا اوسد غالب این تاریخ معمہ
بحرہ در باب وفات او گفتہ

تاریخ

ای دریغا قدوہ ارباب فضل | کرد سوی جنت الماوا خرام
کار آگاہی بہ سرکار او فتاد | گشت دار الملک معنی بی نظام
چون ارادت از پی کسب شرف | جست سال فوت آن عالی مقام
چہرہ ہشتم چراغ ہستم نخست | تا بنای نحرہ کرد و تمام
۹۹۴
گفتم اندر سایہ لطف نبی | باد آرامگہ فضل امام

اگر اعداد حروف سایہ لطف نبی را با اعداد فضل امام یکجا نماید و چہرہ ہستی را
کہ ہیچ باشد از ان ہمہ کسد تاریخ بر آید

۱۲۴۴

مولوی عبد الرحمن

روز جمعہ سیوم ماہ ذی القعدہ سنہ یکہزار و دو صد و چہل و پنج ہجری در لکھنو
فوت شدہ در انجا مدفون گشت این تاریخ از حافظ شیخ محمد ساکن دیوا فرا گفتہ
است

تاریخ

مطلع توحید و دیوان ہدی | قاسماً للّٰہ حقاً مسلما
حیرتا لیس فی سمائی دگر | بلکہ شتاق نمانس لنا

از خلق او بحنہ شدن نواب شمس الدین

نواب مذکور پسر نواب احمد بخش خان جاگیردار پرگنہ فروزپور و لوہاری بود آنکہ مکرو[illegible]
کریم خان کہ یکی از رفقای نواب مذکور بود بسببی از سہہا سرراہ مسٹر ولیم فریزر صاحب
کمشنر دہلی را کشتہ او را بزخم گولی طمانچہ ہلاک ساخت این واقعہ تاریخ بست و دویم
ماہ مارچ سنہ یکہزار و ہشتصد و سی و پنج عیسوی مطابق بست و یکم ماہ ذی القعدہ سنہ
یکہزار و دو صد و پنجاہ ہجری بوقوع آمدہ بنا بر آن بحکم انگریز اول کریم خان را بسزای کردار
بدار القضا رسانیدند بعد از آن بتاریخ ہشتم ماہ اکتوبر سنہ یکہزار و ہشتصد و سی
و پنج عیسوی مطابق چہار دہم ماہ جمادی الثانی سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و یک ہجری
بعد تحقیقات جرم نواب مذکور را بیرون دروازہ کشمیری دہلی بردار کشیدند و سنہ ہزار و یکہزار
در سنہ یکہزار و ہشتصد و ہفت عیسوی بمقام موضع لسواری از کنوی بیرو نصاحب علام
مہاراجہ دولت راو سیندیہ و افواج سرکار دولتمدار انگریزی جنگ واقع شد
دران جنگ راجہ بختاور سنگہ وکیل احمد بخش رعایت سرکار دولتمدار بموجہ
سوروخس وا برین کرده وخرل صاحب بہادر فوج سرکاری چھٹی نیک نامی ورضائے
خود بسبب ایشان دادہ بود از آن سبب را یدحرب و بوقبختاور سنگہ در سرکار
گردید و چہار محال از سرکار بطور رضا کر ساختم بختاور سنگہ و محمد محال فروزپور و غیرہ بنام
احمد بخش خان علیحدہ مرحمت شد دیگر لوہاری راجہ بختاور سنگہ از طرف خود در
عنایت شود متصل پرگنہ ہا گرنوا احمد بخش خان فیروزپور و جیرہ محال کہ بعد فوت نواب
احمد خان بکبر شمس الدین پسر کلانش بقرر سیدہ بود للقصور جوں سر ور رضائے
در سرکار ضبط شد دیگر لوہاری کہ عنایت کردہ راجہ بختاور سنگہ بود در بنصر امین الدین
و ضیاء الدین خان برادران نواب شمس الدین خان ماند تاریخ وفاتش این عبارت
می آید ﷽ حیف شمس الدین خان ﷽ ۱۲۵۱

شاہ محمد آفاق

از اولاد شیخ احمد سرہندی مجدد الف ثانی ہست و از خلفای شیخ ضیاء الدین تاریخ
ہشتم محرم سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و یک ہجری انتقال نمودہ و در موضع نعل پورہ
مضافات شاہجہان آباد مدفون گردیدہ و خواجہ بہاء الدین احمد این خواجہ علاء الدین احمد

این بیت در تاریخ وفات ارسطو جاه نظم نموده

تاریخ ١٢٤٢

از سر یاس گفت اهل جهان — شاه ایران رفت از دنیا

بیگم سمرو

١٢٥١

زوجه سمرو صاحب بود که ذکرش پیش ازین مرقوم شده و بیگم در اوایل سلطنت بود
اما بعد از انگریز و سمرو صاحب آمد مذهب عیسای اختیار نمود بعد وفات سمرو صاحب
که ترکش در آگره تا امروز موجود است مدتی زنده بود و ملک سردهانه در جاگیر خود داشت
بعمر هشتاد و هشت سال تاریخ بیست هفتم ماه جنوری سنه یکهزار و هشتصد و سی
و شش عیسوی که مطابق هشتم ماه شوال سال یکهزار و دو صد و پنجاه و یک هجری
بود فوت کرد و در کلیسای که خود در حین حیات قد سردهانه تعمیر نمود مدفون
گردید ملک جاگیرش بتصرف کمپنی انگریز آمد و سر دکه دو نکر اثاث البیت وغیره
که زیاده پنجاه لکهه روپیه قیمت آن بوده باشد بموجب وصیت او حواله داد که یکی از
خویشاوندهای بیگم بالفعل لکاح خود آورده بود که ده سد و تاریخ وفات سمرو بیگم مسوّد
این اوراق چنین یافته

تاریخ

سمرو بیگم عفیفه نیک سرشت — چون بکرید ذکر ذوالجلال
آمد ندا بگوش ناگاه — تاریخ وفات او هست داعی رسول

١٢٥١

ذکر جلوس کوین وکتوریه ملکه انگلستان

پوشیده مباد که در ولایت انگلستان رسمی است قدیم که هرگاه پادشاه اندیار لاولد
فوت کند اعیان مملکت شخصی را از اقربا که قرابت قریبه در سلسله نزدیکی با پادشاه
مرحوم داشته باشد برخود پادشاه می سازند اگر پادشاه دختری گذاشته باشد ایشان دختر
را بر تخت می نشانند و مطیع فرمان او می شوند چنانچه پیش ازین در عرصه سه صد سال
اکثر چهار ملکه ها بدولت پادشاهی رسیده اند و ملکه وکتوریه پنجم است و قصه این
است که چون ملک چهارم کوین انکی دختر خمس ثانی لاولد بعد حکومت دوازده سال
و پنج ماه در سنه یکهزار و هشتصد و هفتاد و هشت عیسوی فوت کرد دوازدهمی دکم الهاند اعیان

بعد وفات پدر بتاریخ بست و هفتم جمادی الثانی سال یکهزار و دویست و پنجاه و سه هجری مطابق بست و هشتم سپتمبر سنه یکهزار و هشتصد و سی و هفت عیسوی در دهلی بر تخت نشست لک لکهه روپیه ماهواری برای مصارف او از سرکار کمپنی مقرر هست بیت سکه این است

سکه

سیم و زر را داد سکه بفضل الٰه | سراج دین ابو ظفر بهادر شاه

و مولوی شیخ امام بخش صهبائی در تاریخ جلوس او این قطعه نظم فرموده

تاریخ جلوس

از سر دولت بهادر شاهی | شد مزین طرب انداز دهلی
شد بخت دولت روز افزون | بهر تفریح افزود رواج دهلی

1253 تاریخ جلوس آن شه والاقدر | آمد بلبل جسد جستن سراج دهلی

و پادشاه یازده پسران دارند یکی میرزا دارا بخت دویم میرزا شاهرخ که از دکهیت الله بیگم بنت میرزا سلیمان شکوه تولد شده اند سیومی میرزا فتح الملک مشهور بمیرزا غلام محمد الله چهارمی میرزا عبد الله پنجم میرزا اسد بهادر میرزا فرخنده شاه و میرزا قویاش و میرزا بهادر شاه و میرزا ابو النصر مشهور بمیرزا الٰهی و میرزا محمدی و میرزا خضر سلطان

شاهزاده میرزا سلیمان شکوه

پسر شاه عالم پادشاه و برادر محمد اکبر ثانی هست بتاریخ بست و پنجم ماه ذی القعده سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و سه هجری که مطابق بست چهارم ماه فروری سنه یکهزار و هشتصد و سی و هشت عیسوی بود در بلده اکبرآباد وفات یافت و در روضه جلال الدین محمد اکبر پادشاه که در سکندره واقع است مدفون گشته بر بیت اعزاز سنگ مرمر بست و این چند کلمه و تاریخ بران مرقوم است

الله و محمد و علی فاطمه حسن و حسین

چو شد رحلت سلیمان شکوه | ز دار فنا سوی ملک بقا
بسال دو صد الف و پنجاه و سه | بذی قعده بست و پنجم بن سرا
1253 دران دم ز طالف ندا این شنید | بگو کرد پرشاه رحمت خدا

لوح مزار شهزاده میرزا سلیمان شکوه بهادر ابن محمد شاه عالم پادشاه غازی

ذکر نانک شاه مقتدای سکهان و وفات راجه رنجیت سنگه والی پنجاب

پوشیده نماند که سکه بمعنی مرید است و چونکه فرقه سکهان مرید نانک شاه هستند رحمة الله علیها
را سکه میگویند صاحب سیر المتاخرین می نویسد که پدر نانک تلونتی بود از قوم کهتری و لهنه
خداداد داده است و سید حسن نامی درویشی صاحب حال و مقال بر نانک مذکور نظر
توجه داشته همت بر تربیت او گماشت بعض صحبت درویش می الحمل شعور و دانش
بهم رسانیده بر حقایق و معارف کتب فقرای اسلام و صوفیه با مشغول است اطلاع
حاصل نمود از تعصب کیش آبائی خود درگذشته مضامین اقوال آن بزرگوار را
بزبان پنجابی که داشت در بحور اشعار هندی موزون می نمود اشعار و کلمات او فراهم
آمده صورت کتابی گرفت و نام آن کتاب گرنت افتاد و این اعتبار و گرنت اتباع
در عهد بابر بادشاه ابراهیم لودی الآن در میان پیروان او آن کتاب عزت
و حرمت داشته مشهور و معروف است و خواندن آن استعمال داشته احترام بسیار
برای آن کتاب میکنند و کلامش جوان ماجد صحیح داره خالی از کفر و ساقی هست
مشترک اوضاع فقرای اهل سنت اوضاع فقرای مسلمانان هند بود و الحال هم فقرا ایشان
صورت اند و اکثر جا بلکه همه سپاهی و دو تاب لکانا که باصطلاح ایشان سکه گو بند دارند و را
سکتها یکی سرگرده و دیگر مرید الشن یعنی باشند و اولاد نانک شیخ بر دو نیز بود یکی
نام روم لکهمی چند سکهه حید دنیا اند و حسب و نسب و ستکار لسر بر دو اولادش هم الی الان
کدلک و صاحبزادگی در خاندان ایشان است و سری چند صورت درویشی اختیار کرد
زن و فرزند نداشت اما بجای پدر هم نشست و سجاده نشینی نکرد و فقرای
نانک شاهی که در لباس و اوضاع مشابه تمام به فقرای سلسله هند دارند
اخلاف و پیروان او دیگری از خدمه نانک شاه که انگد نام داشت سجاده نشین
نانک گشته بجای او نشست و سیزده سال سجاده نشین بود چون زیست
امرداس مرید خود را سجاده نشین خود نمود او نیست و دو سال بجای پیر
نشسته قالب عنصری را پدرود نمود و با وجود اولاد او هم رام داس نام داماد
خود را بجای خود نشاند او هفت سال زندگی کرد بعد از آن ارجن پسرش سجاده نشین

و پنجاه و پنج هجری بود در لاهور فوت کرد چهار پسر کلان او با هشت کس کنیزکان همراه لاش
او سوخته شدند و چونکه مهاراجه اکبر زاده موصوف بر سم تخت نشینی بود از اسباب
حسرت فوت او در شاهجهان آباد و اکبر آباد و الله آباد و دیگر جاها در ماتمش پسر عم او کثرت
سال بود و نو نهال سنگه پسر او بعد وفاتش راجه کهرک سنگه که پسر بزرگ او بود بجای او نشست
این تاریخ در وفات او از مولف است .

تاریخ مصنف

بر هزار و دو صد و پنجاه و پنج هجری نژاد | گر رفت والی پنجاب سنگه ملک حرم
کرده بابی اوست دل رسا تحسین | شهزاده رنجیت سنگه کردم
اگر سال سعی ترا کسی پرسد | بگو که هشتصد و یکهزار و سی و نهم

ذکر فتح کردن افواج انگریزی قلعه غزنه و کابل را

چون احمد شاه ابدالی که ذکرش پیش ازین مرقوم گشته در سنه هزار و یکصد و هشتاد
و شش هجری فوت کرد پسر او تیمور شاه بجای او در کابل بر تخت سلطنت نشست
مدت بیست سال فرمانروای نمود بعد فوت او میان پسرانش همایون شاه و زمان شاه
و محمود شاه و شجاع الملک خصومتی بود تا آنکه همایون شاه و زمان شاه مکحول البصر
گردیدند و سلطان محمود هرات را متصرف شد بعد وفاتش پسر او کامران شاه
پادشاه هرات گردید و تا حالت تحریر در آنجا فرمانروای میکند و شجاع الملک که بر
کابل دست یافته بود در آخر پسر دوست محمد خان بر دست تولی گشته او را از کا-
بل بر ساخت و شجاع الملک تا مدت سی سال در هندوستان آمده در لاهور سکونت
داشت تا آنکه انگریزیه مدد کار او شدند و او را همراه گرفته در آخر سنه یکهزار و دو صد
و پنجاه و چهار هجری بطرف کابل روانه گردیدند در اثنای راه چون در غزنی رسیدند
اول افواج انگریزی دروازه القلعه مستحکم را آتش زده مفتوح ساختند
قلعه را باسیری گرفتند این واقعه بتاریخ بیست و سیوم جولای سنه
یکهزار و هشتصد و سی و نه عیسوی مطابق یازدهم جمادی الاول سنه
یکهزار و دو صد و پنجاه و پنج هجری بوقوع آمده تاریخ این فتح عظیم
از مولف شنیدنی گفته

کمپنی نماید چنانچه بتاریخ چهارم ماه نومبر سنه یکهزار و هشتصد و چهل عیسوی بحضور رکنهٔ
صاحب بهادر که سردار لشکر افواج انگریزی بود آمده ملازمت نمود و چندی مقید
مانده همراه یکی از پسران خود روانه کلکته گردید و بتاریخ بست و سیوم ماه می سنه
یکهزار و هشتصد و چهل و یک عیسوی همراه بلده رسید بعد از آن سال بتاریخ
بست و دویم ماه دسمبر اکبر خان پسر دوست محمد خان مکناتن صاحب بهادر را
در کابل به دغا کشت و بعد از چهار ماه دیگر بتاریخ دوم ماه می سنه یکهزار و هشتصد
و چهل و دو عیسوی شاه شجاع الملک کشته شد باوجود این همه تقصیرات که از آن
ایشان بظهور آمد سرکار کمپنی انگریز دوست محمد خان را از قید رهائی بخشید و او در
کابل رسیده بار دیگر بسر قدیم بر ممالک خود قابض گردید

در وفات محمد علی شاه سلطان اوده

در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و سه هجری بر تخت اوده نشسته و بعد حکومت پنج سال
کم و زیاده بتاریخ پنجم ماه ربیع الثانی روز شنبه سال یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت
هجری که مطابق هفتدهم ماه مئی سنه یکهزار و هشتصد و چهل و دو عیسوی بود
در دار السلطنت لکهنو رحلت کرد و پسرش ثریا جاه امجد علیشاه بر تخت جلوس نمود

ثریا جاه امجد علی شاه سلطان اوده

پسر محمد علی شاه است و بعد وفات پدر در ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دو صد و پنجاه
و هشت هجری در لکهنو بر سریر سلطنت نشست سکه اش این است

سکه

در جهان زد سکه شاهی بتائید الله — ظل حق امجد علی شاه زمان عالم پناه

میر نصیر خان والی حیدر آباد سنده

میر نور محمد خان پسر میر مراد علی والی سنده بود چون بعد وفات مراد علی خود که
سنه یکهزار و هشتصد و چهل و یک عیسوی واقع شده ریاست سنده
یافت عهد و پیمانی که با سرکار کمپنی انگریز و بزرگان او آمده بود یکقلم چاک ساخته سرکشته
و شرط تابعی اعتنا نمود و بنا بر جاده سرکشی در راست نازی میرون نهاده لهذا افواج
سرکار کمپنی در شروع سال یکهزار و هشتصد و چهل و سه عیسوی او را اسیر ساخته

پادو تریر اندالتس لکلکمه روانه نموده بودند که متصل ان شدست ارراجای سکوت داده اند بهون سال ولایت شده مصروف سرکار انگلیسی امده بعدها بتاریخ ششم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دو صد و شصت یک هجری مطابق ستاردهم ماه اپریل سنه یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی عارضه شب تپ نصرجان بارکزی شد وجان بحق تسلیم نمود چون بعدادای مراسم هنگام تسبیح حی سبحان دو مرتبه کلمه ده طاهر روحش از جسم سوار نمود امیر حسن خان بهادر متخلص بشمس تاریخ وفاتش بلو رقم کرده وآن اینست

تاریخ

چون میر نصرخان لکانک ده کعب و سفر سوی ارم کرد
افکند قلم سراز الم سال ده میر نصرخان رقم کرد ۱۲۶۱

بعد فوت شد امیر احسب وصیت با نواع روایح و عطریات ممزوج نموده سرد زمین کرده اند که بکربلای معلی روانه نمایند

ذکر مسخر نمودن انگریز ملک پنجاب از سکهان وبازسپردن آن ولایت را با انسان

چون راجه رنجیت سنگه والی پنجاب در ماه جون سنه یکهزار و هشتصد و سی و نه عیسوی فوت نمود پسر بزرگ او راجه کهرک سنگه در لاهور بر مسند حکومت نشست اما راجه نونهال سنگه پسر او تمامی ربق وفتق مهمات ریاست بدست خود داشته سیکداشت که پدرش در هیچ امری دست انداز کرده نتواند بعد از یک سال و چهار ماه راجه کهرک سنگه فوت کرد و پسرش نونهال سنگه لاش پدر را گرفته و سوخته هنگام معاودت نشهر چون ا دروازه کلان رسید بنا بر گشتکش مردمان و تعلل الکه در سوار همیا اوبود و صدمه سخت بر دروازه مذکور رسید پاره از دیوار سقف آن رها کرده دیده رسید راجه نونهال سنگه ابتدا و چیانکه ا دیر حال داد اجزا واقعه تاریخ هفدهم ماه نومبر سنه یکهزار و هشتصد و چهل عیسوی بوقوع آمده در ماه بعد از

وفات ایشان راجه شیر سنگه پسر راجه رنجیت سنگه که بنیان این رسم
عام جور ها از لاهور گریخته بود باز آمده و بر رانی چاند کنور زوجه کهرک سنگه
که بعد وفات راجه کهرک سنگه و نونهال سنگه مالک ملک و مال گردیده بود دست یافت
کشته بر وساده ریاست نشست تا آنکه بعد از دو سال و هشت ماه بتاریخ
سیزدهم ماه ستمبر سنه یکهزار و هشتصد و چهل و سه عیسوی از دست
سردار اجیت سنگه معه پسر خود راجه پرتاب کشته شد بعد از قتل او راجه
دلیپ سنگه پسر خورد راجه رنجیت سنگه را که طفل ده ساله بود بر مسند حکومت
نشانیدند چون بعد از چند روز سردار اجیت سنگه راجه دهیان سنگه وزیر
را نیز کشتند هیرا سنگه که پسر دهیان سنگه بود از این حال خبر یافته و اندرون
قلعه رفته سردار اجیت سنگه معه لهنا سنگه و چندی از همراهیانش
بکشت و مصر بیلی رام نیز بعد از چندی بجهان دیگر فرستاد و خود وزیر راجه
دلیپ سنگه گشته بامور مالی و ملکی می پرداخت تا آنکه بعد از یک سال
و سه ماه بتاریخ سوم ماه جنوری سنه یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی
هیرا سنگه هم کشته شد فی الجمله از هنگام وفات مهاراجه رنجیت سنگه
الی عصر فساد در میان سرداران مشتعل بود و یک دیگر را
گردن می نهادند رفته رفته سر از اطاعت انگریز هم کشیده بر بد عهدی
کمر بستند و در ممالک محروسه انگریز شروع تاخت و تاراج نمودند تا بحدیکه
انگریز لاچار شده در آخر سنه یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی لشکری
بر سر ایشان کشیدند سرداران سکهیه مستعد جنگ گردیده با لوی جنگ عظیم
از روی آب ستلج آمده راه عبور انگریز مسدود نمودند و دست بر تاخت و تاراج
[illegible] چند معرکه صعب با ایشان روی نمود آخر شکست بر فوج سکهان افتاد
نواحی ظفر [illegible] شدند بی [illegible] افراخته پل سکهان را که بر روی آب ستلج از
[illegible] ساخته شده بود از آتش توپ بهوا برآمده در پل خود بسته عبور نمودند این
واقعه در شروع سال یکهزار و هشتصد و چهل و شش عیسوی مطابق شروع سال یکهزار و دو صد
و شصت بر [illegible] هجری بوقوع آمده چون لاهور تسخیر شد رانی معه راجه دلیپ سنگه [illegible]

فہرست کتاب مفتاح التواریخ

تمت تمام شد

NAMES OF SUBSCRIBERS

H M. Elliot Esquire	5 Copies
H. S Boulderson Esquire	2
F H Robinson Esquire	1 ,,
W Muir, Esquire	2 ,,
E. G Fraser Esquire,	2 ,,
G F Edmonstone, Esquire,	1
Sir T T Metcalfe, Baronet	,,
Henry Cope Esquire	,,
W H Woodcock Esquire	1 ,,
Lieutenant R Maclagan	1
R H Smith, Esquire	1 ,,
J P Gubbins Esquire	1
J W Prinsep Esquire,	1
J P Ledlie Esquire	1 ,,
J H Penn Esquire	1 ,,
James Roberts Esquire	1
T Frost, Esquire,	1 ,,
T Jones Esquire	1 ,,
J Harris, Esquire	[illegible]
Several Natives of Agra and other Stations,	33 ,,

TO

HENRY MIERS ELLIOT, Esquire,

CELEBRATED FOR HIS RESEARCHES

IN

ORIENTAL LITERATURE

THIS UNPRETENDING CONTRIBUTION TO ITS STORES

IS HUMBLY DEDICATED

BY

THE AUTHOR

Agra, 1st March,
1849

MIFTAH-UL-TAWARIKH

OR

THE KEY TO HISTORY,

BEING

A COLLECTION OF THE MOST VALUABLE

CHRONOGRAMS

IN THE PERSIAN LANGUAGE,

SHEWING THE EXACT YEAR AND DATE

OF THE

BIRTHS, DEATHS, &c &c

OF

Mahomedan Kings, Philosophers

AND OTHER

EMINENT MEN

WITH HISTORICAL OBSERVATIONS,

ALSO

INSCRIPTIONS OF ANCIENT BUILDINGS

WITH THEIR DESCRIPTIONS,

FROM THE COMMENCEMENT TO THE 1260TH YEAR

OF THE HIJREE ERA

EXTRACTED FROM PERSIAN HISTORIES, &c

AND

ARRANGED IN CHRONOLOGICAL ORDER

BY

THOMAS WILLIAM BEALE